



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

# مشهور باب اول

تفسیر موضوعی زبان فارسی

تألیف  
استاد محترم جناب آقای

جلد سوم

مؤسسه امام صادق (ع)

تهران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# منشور جاوید

نویسنده:

جعفر سبحانی

ناشر چاپی:

دار القرآن الکریم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۲۰	منشور جاوید جلد ۳
۲۰	مشخصات کتاب
۲۱	اشاره
۲۳	مصلحان بزرگ بشر
۲۵	امکان بعثت پیامبران الهی و بررسی دلایل منکران
۲۵	اشاره
۲۵	آیات موضوع
۲۶	ترجمه آیات
۲۶	بررسی و تفسیر آیات
۲۶	اشاره
۲۷	دلیل اول:
۲۹	دلیل دوم:
۲۹	اشاره
۳۱	۱. دهریه:
۳۲	۲. نافیان تکلیف:
۳۳	منطق مشرکان در باره رسالت رسولان
۳۶	بعثت پیامبران از دیدگاه متکلمان و حکیمان
۳۶	اشاره
۳۶	متکلمان و بعثت پیامبران
۳۸	تقریر قاعده لطف در مسئله نبوت
۴۱	بعثت پیامبران و وجوب تکلیف
۴۲	لزوم نبوت از دیدگاه حکیمان
۴۷	۱- لزوم بعثت پیامبران از دیدگاه قرآن

۴۷	..... اشاره
۴۷	..... آیات موضوع
۴۷	..... الف. آیات مربوط به تثبیت و تکمیل توحید:
۴۸	..... ترجمه آیات
۴۸	..... ب. آیات مربوط به رفع اختلاف ها:
۴۸	..... ترجمه آیه
۴۹	..... ج. آیات مربوط به فصل خصومات:
۴۹	..... ترجمه آیات
۵۰	..... انگیزه اول : تثبیت توحید و یکتا پرستی
۵۴	..... انگیزه دوم: رفع اختلاف ها
۶۲	..... انگیزه سوم: فصل خصومات
۶۶	..... ۲- لزوم بعثت پیامبران از دیدگاه قرآن
۶۶	..... اشاره
۶۶	..... آیات موضوع
۶۶	..... الف. آیات مربوط به اجرای قسط در جامعه بشری:
۶۷	..... ترجمه آیات
۶۷	..... ب. آیات مربوط به تزکیه و تعدیل غرایز:
۶۸	..... ترجمه آیات
۶۹	..... ج. آیات مربوط به تعلیم کتاب و حکمت:
۶۹	..... ترجمه آیات
۷۰	..... د. آیات مربوط به اتمام حجت بر بندگان:
۷۰	..... ترجمه آیات
۷۱	..... بررسی و تفسیر آیات
۷۱	..... اشاره
۷۱	..... انگیزه چهارم: اجرای قسط در میان بشر
۷۴	..... انگیزه پنجم: تزکیه یا تعدیل غرایز

۸۱	انگیزه ششم: تعلیم کتاب و آموزش حکمت
۹۱	۳- آیا لزوم بعثت پیامبران به داوری عقل است یا شرع؟
۹۱	آیات موضوع
۹۱	ترجمه آیات
۹۲	بررسی و تفسیر آیات
۹۷	۴- واژه های قرآنی نبوت
۹۷	اشاره
۹۷	آیات موضوع
۹۷	الف. نمونه هایی از آیات مربوط به واژه نبوت:
۹۸	ترجمه آیات
۹۹	ب. نمونه هایی از آیات مربوط به واژه رسالت:
۱۰۰	ترجمه آیات
۱۰۱	ج. نمونه هایی از آیات مربوط به واژه بعثت:
۱۰۲	ترجمه آیات
۱۰۲	بررسی و تفسیر آیات
۱۰۲	اشاره
۱۰۳	۱. واژه نبوت:
۱۰۷	۲. واژه رسالت:
۱۱۳	۳. واژه بعثت:
۱۱۵	۴. مأموریت یا انجام کار بزرگ:
۱۱۵	۵. حرکت به سوی جهاد:
۱۱۷	۵- وحی و اقسام آن در قرآن
۱۱۷	اشاره
۱۱۷	آیات موضوع
۱۱۷	الف. آیات مربوط به هدایت های تکوینی
۱۱۸	ترجمه آیات

ب. آیات مربوط به ادراک غریزی	۱۱۸
ترجمه آیات	۱۱۸
ج. آیات مربوط به القاء بر روح	۱۱۹
ترجمه آیات	۱۱۹
د. آیه مربوط به امدادهای غیبی	۱۲۰
ترجمه آیه	۱۲۰
هـ. آیات مربوط به وحی تشریحی	۱۲۰
ترجمه آیات	۱۲۱
بررسی و تفسیر آیات	۱۲۱
اشاره	۱۲۱
۱. هدایت های تکوینی یا قانونمندی جهان آفرینش	۱۲۳
۲. ادراک غریزی	۱۲۶
۳. الهام بر قلب	۱۲۹
۴. امدادها و نیروهای غیبی	۱۳۳
۵. وحی تشریحی	۱۳۵
۶- آیا در میان تمام انسان ها پیامبرانی برانگیخته شده اند؟	۱۳۸
آیات موضوع	۱۳۸
ترجمه آیات	۱۳۹
بررسی و تفسیر آیات	۱۴۱
اشاره	۱۴۱
۱. از نظر عقل:	۱۴۱
۲. عمومیت بعثت از نظر آیات:	۱۴۲
پاسخ به یک پرسش	۱۴۷
استدلال به روایات	۱۴۸
۷- پیامبران و پیمان های الهی	۱۵۴
آیات موضوع	۱۵۴



۱۵۵	ترجمه آیات
۱۵۶	بررسی و تفسیر آیات
۱۵۶	اشاره
۱۵۶	۱. ایمان و نصرت نسبت به پیامبران بعدی
۱۶۱	۲. اخذ پیمان از پیامبران پیشین به پسین
۱۶۲	۳. اخذ پیمان ایمان از پیامبران پسین به پیشین
۱۶۴	۴. پیمان امانت در ابلاغ وحی
۱۶۷	۸- لزوم ایمان به همه پیامبران
۱۶۷	آیات موضوع
۱۶۸	ترجمه آیات
۱۶۹	بررسی و تفسیر آیات
۱۷۸	۹- تعداد پیامبرانی که از جانب خدا مبعوث گردیده اند
۱۷۸	آیات موضوع
۱۷۹	ترجمه آیات
۱۷۹	بررسی و تفسیر آیات
۱۷۹	اشاره
۱۸۰	۱. تعداد پیامبران الهی
۱۸۲	۲. حکمت کثرت پیامبران
۱۸۳	۳. اسامی پیامبران در قرآن
۱۸۵	۴. پیامبران صاحب شریعت
۱۹۰	۱۰- نبوت موهبتی الهی است
۱۹۰	آیات موضوع
۱۹۱	ترجمه آیات
۱۹۱	بررسی و تفسیر آیات
۱۹۱	اشاره
۱۹۶	الف. نبوت وگزینش الهی:

- ب. هدایت خاص الهی: ..... ۱۹۷
- ج. نبوت، نعمت، رحمت و رزق الهی است: ..... ۱۹۸
- ۱۱- عصمت رسولان الهی از دیدگاه متکلمان ..... ۲۰۰
- اشاره ..... ۲۰۰
۱. عصمت در تبلیغ وحی الهی. .... ۲۰۰
۲. عصمت در مقام عمل به احکام الهی ..... ۲۰۱
- اشاره ..... ۲۰۱
- الف. متکلمان امامیه ..... ۲۰۱
- ب. حشویه و اصحاب الحدیث ..... ۲۰۲
- ج. اکثر متکلمان معتزلی ..... ۲۰۲
- د. اکثریت متکلمان اشعری ..... ۲۰۲
۳. عصمت در امور عادی و موضوعات فردی و اجتماعی ..... ۲۰۲
- اشاره ..... ۲۰۲
- دلایل عصمت پیامبران ..... ۲۰۳
- دلایل متکلمان بر لزوم عصمت ..... ۲۰۳
- دلایل دیگر متکلمان ..... ۲۰۵
- اشاره ..... ۲۰۵
- الف. دعوت به متضادین محال است ..... ۲۰۵
- ب. ایذای پیامبر حرام است ..... ۲۰۷
- ۱۲- عصمت رسولان الهی از دیدگاه قرآن ..... ۲۰۹
- اشاره ..... ۲۰۹
- آیات موضوع ..... ۲۰۹
- ترجمه آیات ..... ۲۱۱
- بررسی و تفسیر آیات ..... ۲۱۳
- اشاره ..... ۲۱۳
- الف. قرآن وعصمت پیامبران در رابطه با وحی: ..... ۲۱۳

- ۲۱۳ ..... اشاره
- ۲۱۴ ..... ۱. پیامبران و نگهبانان غیبی
- ۲۱۵ ..... ۲. داوری به حق
- ۲۱۶ ..... ۳. از روی هوای نفس سخن نمی گویند
- ۲۱۷ ..... ب. قرآن و مصونیت پیامبران از گناه و خلاف
- ۲۱۷ ..... اشاره
- ۲۱۷ ..... الف. پیامبران هدایت یافتگانی هستند که هرگز گمراه نمی شوند
- ۲۱۹ ..... ب. پیامبران نعمت داده شدگانند
- ۲۲۰ ..... ج. پیامبران تسلیم بی چون وچرای پروردگارتند
- ۲۲۱ ..... د. اسوه های پسندیده در رفتار و گفتار
- ۲۲۴ ..... ه. پیامبران از اغوای شیطان پیراسته اند
- ۲۲۷ ..... ۱۳- عصمت رسولان الهی از دیدگاه قرآن
- ۲۲۷ ..... اشاره
- ۲۲۷ ..... آیات موضوع
- ۲۲۸ ..... ترجمه آیات
- ۲۲۹ ..... بررسی و تفسیر آیات
- ۲۲۹ ..... پیراستگی پیامبران از خطا در داوری ها و موضوعات
- ۲۳۳ ..... عصمت از خطا در مقام شهادت
- ۲۳۵ ..... دلایل مخالفان عصمت:
- ۲۴۰ ..... مسئله ای به نام سهو النبی
- ۲۴۳ ..... بررسی و تحقیق:
- ۲۴۵ ..... ۱۴- علم و دانش سرشار
- ۲۴۵ ..... آیات موضوع
- ۲۴۷ ..... ترجمه آیات
- ۲۴۹ ..... بررسی و تفسیر آیات
- ۲۴۹ ..... اشاره

- الف. آگاهی جامع به تشریح الهی ..... ۲۴۹
- ب. پیامبران و آگاهی بر ملاکات تشریح ..... ۲۵۱
- ج. آگاهی از زبان پرندگان ..... ۲۵۴
- د. پیامبران و آگاهی از غیب ..... ۲۵۷
- اشاره ..... ۲۵۷
۱. نوح از چگونگی نسل آینده خبر می دهد ..... ۲۵۷
۲. آگاهی کامل یعقوب بر آینده یوسف ..... ۲۵۸
۳. گزارش های غیبی مسیح ..... ۲۶۰
۴. گزارش های غیبی پیامبر اسلام ..... ۲۶۱
- هـ. پیامبران و آگاهی از حقایق آفرینش ..... ۲۶۲
- ترجمه ..... ۲۶۲
- ۱۵- کمالات جسمی و روحی پیامبران ..... ۲۶۶
- آیات موضوع ..... ۲۶۶
- ترجمه آیات ..... ۲۶۷
- بررسی و تفسیر آیات ..... ۲۶۸
- اشاره ..... ۲۶۸
- الف. کمالات روحی پیامبران و داوری عقل ..... ۲۶۸
- کمالات روحی پیامبران از دیدگاه قرآن ..... ۲۷۰
- ویژگی های اخلاقی پیامبران در روایات ..... ۲۷۴
- ۱۶- وحی یگانه وسیله ارتباط پیامبران با جهان غیب ..... ۲۷۸
- آیات موضوع ..... ۲۷۸
- ترجمه آیات ..... ۲۸۰
- بررسی و تفسیر آیات ..... ۲۸۱
- اشاره ..... ۲۸۱
۱. وحی نتیجه نبوغ انسان است ..... ۲۸۵
- اشاره ..... ۲۸۵

- ۲۸۶ ..... نارسایی این تفسیر
- ۲۹۰ ..... ۲. وحی نفسی
- ۲۹۰ ..... اشاره
- ۲۹۱ ..... نبوت است یا خواب های آشفته؟
- ۲۹۳ ..... ۳. تجلی شعور باطن و ضمیر ناخود آگاه
- ۲۹۳ ..... اشاره
- ۲۹۷ ..... تحلیل این نظریه
- ۲۹۹ ..... ۴. عقیده فلاسفه مشاء
- ۲۹۹ ..... اشاره
- ۳۰۲ ..... تحلیل این نظریه
- ۳۰۵ ..... ۱۷- پیامبران اولوا العزم کیانند؟
- ۳۰۵ ..... آیات موضوع
- ۳۰۷ ..... ترجمه آیات
- ۳۰۹ ..... بررسی و تفسیر آیات
- ۳۰۹ ..... اشاره
- ۳۱۲ ..... مختصات و امتیازات پیامبران نسبت به یکدیگر
- ۳۱۴ ..... پیامبران اولوا العزم کیانند؟
- ۳۱۴ ..... اشاره
- ۳۱۷ ..... ۱. پیامبرانی که آیین جهانی داشته اند
- ۳۱۸ ..... ۲. همه پیامبران اولوا العزم بوده اند
- ۳۲۰ ..... ۳. پیامبرانی که صبر و استقامت بیشتری داشته اند
- ۳۲۱ ..... ۴. آنان که صاحب شریعت بودند
- ۳۲۲ ..... ۵. مقصود، پیامبران هجده گانه است
- ۳۲۵ ..... ۱۸- رسول و نبی کیست؟
- ۳۲۵ ..... آیات موضوع
- ۳۲۷ ..... ترجمه آیات

- ۳۲۹ ..... بررسی و تفسیر آیات
- ۳۲۹ ..... اشاره
- ۳۳۱ ..... الف. رسالت ملازم با تبلیغ است
- ۳۳۳ ..... ب. رسول، پیامبر صاحب کتاب است
- ۳۳۵ ..... ج. رسول کسی است که شرع جدید بیاورد
- ۳۳۵ ..... د. رسول کسی است که فرشته وحی را می بیند و با او سخن می گوید
- ۳۳۷ ..... هـ. هر یک از رسالت و نبوت به جنبه خاصی از پیامبران نظر دارد
- ۳۴۴ ..... نتایج بحث
- ۳۴۵ ..... پاسخ به یک سؤال
- ۳۴۶ ..... پاسخ
- ۳۵۱ ..... ۱۹- راه های اثبات
- ۳۵۱ ..... اشاره
- ۳۵۲ ..... معجزه یا راه عمومی اثبات نبوت
- ۳۵۲ ..... (بررسی ماهیت معجزه)
- ۳۵۳ ..... آیات موضوع
- ۳۵۴ ..... ترجمه آیات
- ۳۵۴ ..... بررسی و تفسیر آیات
- ۳۵۴ ..... ۱. معجزه یا راه عمومی اثبات نبوت
- ۳۶۱ ..... ۲۰- پاسخ به چند پرسش پیرامون اعجاز
- ۳۶۱ ..... آیات موضوع
- ۳۶۳ ..... ترجمه آیات
- ۳۶۵ ..... بررسی و تفسیر آیات
- ۳۶۵ ..... اشاره
- ۳۶۵ ..... الف. آیا اعجاز پدیده بدون علت است؟
- ۳۶۵ ..... اشاره
- ۳۶۷ ..... علت معجزه چیست؟

- ۳۶۹ ..... راهنمایی قرآن در این مورد
- ۳۷۱ ..... نقش علم در کارهای خارق العاده
- ۳۷۱ ..... اشاره
- ۳۷۱ ..... نمونه نخست
- ۳۷۲ ..... نمونه دوم
- ۳۷۳ ..... ب. معجزه و اصل نظم در آفرینش
- ۳۷۳ ..... اشاره
- ۳۷۴ ..... پاسخ
- ۳۷۵ ..... ج. آیا معجزه گواه بر راستگویی آورنده آن است؟
- ۳۷۵ ..... اشاره
- ۳۷۷ ..... پاسخ نخست
- ۳۸۱ ..... پاسخ دوم
- ۳۸۳ ..... د. آیا مردم این زمان از معجزه محرومند؟
- ۳۸۳ ..... اشاره
- ۳۸۴ ..... پاسخ
- ۳۹۱ ..... پاسخ یک پرسش
- ۳۹۴ ..... ۲۱- دو راه دیگر برای شناسایی پیامبران
- ۳۹۴ ..... آیات موضوع
- ۳۹۵ ..... ترجمه آیات
- ۳۹۵ ..... بررسی و تفسیر آیات
- ۳۹۵ ..... اشاره
- ۳۹۶ ..... ۱. تنصیص پیامبر پیشین
- ۳۹۹ ..... ۲. گرد آوری قراین و شواهد
- ۴۰۳ ..... ۲۲- اساس دعوت پیامبران
- ۴۰۳ ..... آیات موضوع
- ۴۰۶ ..... ترجمه آیات

۴۰۸	بررسی و تفسیر آیات
۴۰۸	اشاره
۴۰۹	عامل اول: عامل برونی _ امید و بیم
۴۰۹	اشاره
۴۱۰	۱. بشارت به نعمت های دنیوی
۴۱۲	۲. بیم از نعمت های دنیوی
۴۱۳	۱. انذار از طریق نعمت های دنیوی به صورت کلی
۴۱۴	۲. انذار از طریق عذاب های خاص دنیوی
۴۱۵	۳ _ ۴ امید و بیم اخروی
۴۱۷	عامل دوم دعوت بر اساس استدلال و روشنگری
۴۱۷	اشاره
۴۱۹	نمونه هایی از دعوت های همراه با استدلال
۴۱۹	اشاره
۴۲۰	ابراهیم و برهان رسالت
۴۲۳	۲۳- در راه تبلیغ
۴۲۳	آیات موضوع
۴۲۷	ترجمه آیات
۴۳۱	بررسی و تفسیر آیات
۴۳۱	اشاره
۴۳۱	۱. صبر و استقامت در برابر مشکلات
۴۳۳	۲. صراحت و قاطعیت
۴۳۵	۳. سازش ناپذیری در اصول
۴۳۹	۴. توکل بر خداوند
۴۴۱	۵. تبلیغ رسالت برای خدا
۴۴۴	۶. خیر خواهی و دلسوزی پیامبران
۴۴۵	۷. استفاده از ابزارهای صحیح



- ۴۴۷ ..... ۸. یادآوری نعمت های الهی
- ۴۵۰ ..... ۹. یادآوری سرگذشت تبهکاران
- ۴۵۲ ..... ۱۰. دعوت به آیین واحد
- ۴۵۴ ..... ۱۱. وحدت و یگانگی امت
- ۴۵۹ ..... ۲۴- مؤثرترین گروه های مخالف با پیامبران
- ۴۵۹ ..... آیات موضوع
- ۴۶۲ ..... ترجمه آیات
- ۴۶۶ ..... بررسی و تفسیر آیات
- ۴۶۶ ..... اشاره
- ۴۶۷ ..... ۱. مترفان
- ۴۶۸ ..... ۲. مستکبران
- ۴۷۱ ..... ۳. مخالفت ملاً
- ۴۷۲ ..... ۴. فریب خوردگان ساده لوح
- ۴۷۴ ..... ۵. دانشمندان دنیا پرست
- ۴۸۰ ..... کتمان حقایق
- ۴۸۳ ..... ۲۵- انگیزه های مخالفت
- ۴۸۳ ..... آیات موضوع
- ۴۸۴ ..... ترجمه آیات
- ۴۸۵ ..... بررسی و تفسیر آیات
- ۴۸۵ ..... اشاره
- ۴۸۶ ..... ۱. تعصب بر روش نیاکان
- ۴۸۸ ..... ۲. غرور علمی
- ۴۹۱ ..... ۳. هوای نفس
- ۴۹۲ ..... ۲۶- شیوه های مخالفت: اتهام ها و انتقادات
- ۴۹۲ ..... آیات موضوع
- ۴۹۶ ..... ترجمه آیات

۵۰۲	بررسی و تفسیر
۵۰۲	اشاره
۵۰۳	۱. جنون و دیوانگی
۵۰۵	۲. تهمت سحر و جادوگری
۵۰۷	۳. اتهام به دروغگویی
۵۰۸	۴. اتهام به اخلاگری و فساد در زمین
۵۰۹	۵. اتهام به جدال
۵۱۰	۶. اتهام به افسانه بودن محتوای دعوت
۵۱۱	سوء استفاده از یک رشته واقعیت ها
۵۱۲	۷. شما بشرید
۵۱۳	۸. تهی دستی پیامبران و یاران
۵۱۶	۹. اندک بودن پیروان
۵۱۶	۱۰. شومی و فال بد
۵۱۹	واکنش های عملی مخالفان
۵۱۹	۱۱. استهزاء و مسخره نمودن
۵۲۲	۱۲. فرار از شنیدن تبلیغ
۵۲۳	۱۳. تهدید به تبعید و قتل
۵۲۵	۱۴. تصمیم بر قتل
۵۲۶	۱۵. قتل پیامبران
۵۲۹	۲۷- سنت های الهی در زندگی پیامبران
۵۲۹	آیات موضوع
۵۳۱	ترجمه آیات
۵۳۴	بررسی و تفسیر آیات
۵۳۴	اشاره
۵۳۴	۱. امدادهای غیبی
۵۳۸	۲. غلبه و پیروزی پیامبران

۵۴۳	.....	۳. اخراج پیامبران و نزول عذاب
۵۴۵	.....	۴. نزول عذاب و نجات پیامبران و مؤمنان
۵۴۹	.....	۲۸- پیامبران در قیامت
۵۴۹	.....	آیات موضوع
۵۵۰	.....	ترجمه آیات
۵۵۱	.....	تفسیر و بررسی آیات
۵۵۱	.....	اشاره
۵۵۲	.....	۱. شهادت بر اعمال
۵۵۴	.....	۲. شفاعت
۵۵۵	.....	شفیعیان روز رستاخیز
۵۵۷	.....	۳. پرسش و بازخواست
۵۶۰	.....	شکایت از امت
۵۶۱	.....	درباره مرکز

سرشناسه: سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۳۰۸ -

عنوان و نام پدید آور: منشور جاوید / نگارش جعفر سبحانی.

مشخصات نشر: قم: موسسه امام صادق (ع)، ۱۳ -

مشخصات ظاهری: ۱۴ ج.

شابک: دوره ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۱-۰؛ ۳۰۰۰۰ ریال: ج. ۲ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۳-۷؛ ۳۸۰۰۰ ریال: ج. ۳ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۴-۵؛ ۲۹۰۰۰ ریال: ج. ۴ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۵-۳؛ ۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۵ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۶-۱؛ ج. ۶، چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۱-۷؛ ج. ۷، چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۲-۴؛ ۲۲۰۰۰ ریال: ج. ۹ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۸-۸؛ ج. ۱۱، چاپ سوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۳-۱؛ ج. ۱۲، چاپ سوم: ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۴-۸

یادداشت: فهرست نویسی براساس جلد دوم، ۱۳۸۳.

یادداشت: ج. ۲ - ۵ و ۹ (چاپ اول: ۱۳۸۳).

یادداشت: ج. ۶ (چاپ دوم: ۱۴۳۰ ق. = ۱۳۸۸).

یادداشت: این کتاب تحت عنوان "منشور جاوید قرآن" در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت نیز منتشر شده است.

یادداشت: ج. ۷ (چاپ دوم: ۱۳۸۸).

یادداشت: ج. ۱۱ و ۱۲ (چاپ سوم: ۱۳۸۸).

یادداشت: عنوان روی جلد: منشور جاوید: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

یادداشت: بالای عنوان: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج. ۲. تجزیه و تحلیلی از اسماء و صفات خدا در قرآن. ج. ۳. درباره پیامبران "نبوت عامه". ج. ۴. عصمت پیامبران و امامان در قرآن. ج. ۶. پیامبر در قرآن. ج. ۵. ضرورت معاد، پاسخ به شبهات منکران، ارائه نمونه هایی از احیاء و کیفیت معاد. ج. ۷. تجزیه و تحلیل از زندگانی پیامبر اکرم (ص). ج. ۹. منافقان در قرآن و شناخت انسان. ج. ۱۱. تجزیه و

تحلیل از زندگانی پیامبران خدا از حضرت آدم تا حضرت یوسف (ع)

عنوان روی جلد: منشور جاوید: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

عنوان دیگر: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده: موسسه امام صادق (ع)

رده بندی کنگره: BP۹۸/س ۲ م ۸ ۱۳۰۰ ی ث

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی: ۱۲۳۱۷۶۲

ص: ۱

**اشاره**



## مصلحان بزرگ بشر

در بازار آشفته جهان بشریت که آنائیت و خود خواهی، از هر سوی آن به چشم می خورد، و بشر پیوسته قربانی تنگ نظری ها و تصادم منافع بوده است، انسان هایی در افق اجتماع پدید آمده اند، که خود و زندگی خویش را وقف اصلاح انسان ها نموده، و راه سعادت را به آنان نمایانده اند. این گروه نه تنها از صفات زشت خودخواهی «و غیر خود نخواهی» پیراسته بوده اند، بلکه جامعه بشری را به تهذیب نفس و پاکیزگی روح و نوع دوستی، و ضعیف پروری، دعوت نموده، و آتش فتنه ها و جنگ ها و خودکامگی ها را تا حدی خاموش ساخته اند، و چه بسا خود را فدای راه و دعوت خود نموده، و در این فداکاری خوشحال و شادمان بوده اند.

مصلحان، همگی در موارد یاد شده شریک و سهمیم بودند، ولی از یک نظر با هم تفاوت داشتند و در حقیقت این تفاوت، مایه تقسیم آنها به دو گروه «مصلحان الهی» و «مصلحان بشری» شده است:

کتابی که هم اکنون به حضور خوانندگان گرامی تقدیم می گردد، جلد سوم از کتاب تفسیر موضوعی «منشور جاوید» است که پیرامون خصوصیات مصلحان الهی و آسمانی از دیدگاه قرآن، سخن می گوید.

در باره مصلحان الهی به دو نوع می توان سخن گفت:

۱. بحث های کلی مربوط به نوع پیامبران، مانند لزوم بعثت پیامبران، اهداف

آنان در این بعثت، وسیله ارتباط آنان با جهان غیب، وظایف پیامبران نسبت به یکدیگر، شرایط و خصوصیات مصلحان الهی، و پایه آگاهی های آنان، و وسیله شناسایی آنان از متنبیان دروغگو، روش آنان در تبلیغ، واکنش مردم در برابر دعوت های آنان، و... که همگی می توانند یک رشته بحث های کلی را در باره پیامبران تشکیل دهند.

۲. تبیین زندگی پیامبران، که پیوسته به نام قصص انبیا مطرح بوده و بخشی از آیات قرآن را به خود اختصاص داده است.

کتاب حاضر، قسمت اول را بر عهده گرفته، و قسمت دوم بر عهده اجزای آینده این فرهنگ قرآنی است که امید است در پرتو الطاف الهی به تحریر آن نیز توفیق یابیم.

هم اکنون، مؤلف، خدا را سپاسگزار است که پس از یک تلاش ممتد و طولانی توانسته است مجموعه ای چهارده جلدی را در اختیار شیفتگان حقایق قرآن، قرار دهد که قسمت اعظم آن را مسایل عقیدتی از توحید تا معاد و قسمت کمی از آن مربوط به بحث های اخلاقی و اجتماعی قرآن است، و ما تکامل خود را رهین تشویق ها، انتقادهای سالم و سازنده خوانندگان می دانیم، و امید است این مجموعه که به عنوان نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی منتشر می شود، بسان مجموعه ای دیگر در همین رابطه که به زبان عربی «مفاهیم القرآن» منتشر می گردد، موجب قرب الهی، و وسیله هدایت بندگان باشد.

و در پایان از مساعدت های ارزنده جناب حجه الاسلام آقای حاج شیخ علی ربّانی که در تألیف این کتاب، مؤلف ناتوان را کمک نموده، صمیمانه تشکر می نمایم.

قم. مؤسسه امام صادق (علیه السلام)

جعفر سبحانی

۲۹/۷/۷۰

ص: ۴



امکان بعثت پیامبران الهی و بررسی دلایل منکران (۱)

آیات موضوع

۱. (فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرِيكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا...) (هود/۲۷).

۲. (وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرِ هُوَ أَتَرَفْنَا هُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ\* وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ) (مؤمنون/۳۳-۳۴).

۳. (وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ...) (فرقان/۲۱).

ص : ۵

---

۱- [۱] شایسته بود قبل از ورود به این بحث، واژه «نبی» و «نبوت» به صورت روشن تعریف و تفسیر شود، ولی با توجه به آنچه در آغاز مقدمه یادآور شدیم (در جامعه بشری دو گروه مصلح وجود داشته است) و نیز با توجه به بحثی که در باره واژه های نبوت در قرآن خواهیم نمود، تفسیر نبی و نبوت را به آینده واگذار نمودیم.

۴. فَلَوْلَا أَلْقَىٰ عَلَيْهِ أَسْوَرَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ (زخرف/۵۳).

۵. (...أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةُ قَبِيلًا) (اسراء/۹۲).

## ترجمه آیات

۱. «بزرگان قوم نوح که به شریعت او کفر ورزیده بودند، به او می گفتند تو بشری مانند ما هستی».

۲. «بزرگانی از قوم آن پیامبر که به آیین خدا کفر ورزیده و لقای خدا در سرای دیگر را تکذیب نموده بودند و در زندگی دنیا از نعمت های فراوانی برخوردارشان کرده بودیم، گفتند که این پیامبر بشری است مانند شما از آنچه که شما می خورید و می نوشید او نیز می خورد و می نوشد و اگر بشری مثل خود را اطاعت کنید، زیانکار خواهید بود».

۳. «آنان که به روز رستاخیز امید نداشتند گفتند چرا بر خود ما فرشته نازل نمی گردد؟».

۴. «اگر راست می گوید، چرا دستبندهای طلا به او داده نشده است و چرا با او فرشتگان نازل نشده اند».

۵. «خدا و فرشتگان را باید به ما بنمایانی».

## بررسی و تفسیر آیات

### اشاره

بر خلاف اتفاق نظر پیروان تمام شرایع آسمانی، گروهی به نام «براهمه» بعثت پیامبران را از جانب خدا امری غیر ممکن و محال دانسته و دلایل موهون آنان در کتاب های ملل و نحل (۱) و علم کلام مذکور است و ما به طور اجمال به

ص : ۶

## دلیل اول:

«برنامه پیامبران در مقایسه با داوری های عقل از دو حالت بیرون نیست:

الف. موافق با داوری های خرد است.

ب. مخالف با داوری های عقل است.

در صورت نخست، نیازی به بعثت آنان نیست، و در حقیقت بعثت پیامبران، کاری لغو و بیهوده به شمار می رود.

و در صورت دوم، برنامه های آنان قابل پذیرش نمی باشد».

پاسخ این استدلال بسیار روشن است، زیرا برنامه پیامبران قطعاً با داوری های عقل (آنجا که عقل داوری دارد) موافق می باشد، ولی آنچه را عقل در مورد آن، داوری دارد یک رشته قضایای کلی است بدون اینکه جزئیات و مصادیق آن را بیان کند، مثلاً خرد می گوید: باید به دنبال کارهای مفید و سودمند رفت، و از کارهای زیانبار دوری جست، اما این که کدام کار مفید، و کدام کار مضر است، عقل در این باره نظر روشنی ندارد و غالباً دچار شک و تردید می گردد.

آگاهی خرد تا آن حد گسترده نیست که علاوه بر تبیین ضابطه کلی، صغریات و موضوعات را نیز بدون کم و زیاد بیان کند، و از طرفی علم بشر نیز نمی تواند پاسخگوی این مشکل باشد. زیرا، اولاً مطالعات علمی بشر غالباً محدود به سود و زیان های جسمی است، و ثانیاً برد معرفت علمی در این قلمرو نیز محدود است. و ما در این باره در فصل دلایل قرآنی بر لزوم بعثت

پیامبران بحث خواهیم کرد.

خلاصه: اعزام پیامبران برای تبیین موضوعات آن ضابطه کلی است که عقل پیوسته به آن دعوت می کند، تو گویی پیامبران بسان پزشکانی هستند که به بیماران می گویند: از آن غذا بخور که مفید است و از غذای دیگر پرهیز که مضر است.

به عبارت دیگر: سعادت‌مندی انسان در بعد نظری، در گرو دو مطلب است:

۱. بیان ضوابط کلی و معیارهای ثابت خوب و بد (حسن و قبح).

۲. بیان مصادیق و موارد آن ضوابط کلی.

مخالفان لزوم بعثت پیامبران در بخش نخست همان «براهمه» هستند که به قضاوت‌های عقلی استناد می کنند و می گویند: فرد انسانی در تبیین این ضوابط کار آمد است و پاسخ آن این است که داده‌های شرع و ارمغان‌های رسالت، اگر چه با قضاوت‌های عقل هماهنگ است ولی در این مورد، خرد، با دو نوع نارسایی مواجه است: یکی در مورد بیان مصادیق و دیگری محدودیت داوری‌های عقل در زمینه ضوابط و معیارهای کلی.

و مخالفان لزوم اعزام رجال الهی، در بخش دوم به کاوش‌های علمی استناد می جویند. ولی مطالعات و کاوش‌های علمی نیز با مشکل مهمی روبرو هستند و آن محدودیت قلمرو مباحث علمی و ره نیافتن آن به حقایق روحی و سود و زیان‌های فکری و معنوی است با آن که بخش اصیل شخصیت انسان را روح و خواص روحی تشکیل می دهند.

به دیگر سخن: ریشه اشتباه در این استدلال آن است که برنامه‌های

پیامبران در دو نوع (موافق خرد و مخالف آن) خلاصه شده است در صورتی که «ره آورد» وحی می تواند چیزی غیر از این دو باشد یعنی امکان دارد پیامبران در پرتو وحی برنامه ای را عرضه کنند که مرغ اندیشه هیچ دانشمندی هر چه بلند پرواز باشد، به آشیان آن نرسد، و با مراجعه به برنامه های شرایع پیامبران روشن می شود که آنان روی موضوعاتی فشار می آورده اند که مردم آن روز دچار اشتباه و گمراهی بودند آنان به یکتا پرستی و خدا پرستی دعوت می کردند در حالی که بشر در منجلا ب بت پرستی و شرک فرو رفته بود، بشر آن روز بازگشت انسان را به حیات جدید امری محال یا مستبعد تلقی می کرد، در حالی که تمام پیامبران پس از توحید، معاد را رکن شریعت خود معرفی نموده، و دین را بدون اعتقاد به معاد، کاملاً عقیم و بی ثمر می اندیشیدند.

علاوه بر این، آن دسته از تعالیم پیامبران که ارشاد به حکم عقل می باشد نیز عبث و بی فایده نخواهد بود، زیرا موجب تقویت و تأیید احکام و آرای عقلی می باشد هم چنان که بر یک مطلب نخست دلیل عقلی اقامه می گردد، آنگاه برای تأیید و تحکیم آن دلایل عقلی دیگری نیز آورده می شود، بدون شک هیچ متفکری تعدد دلایل عقلی بر یک مطلب (و به ویژه مطلب مهم و حیاتی) را عبث و بیهوده ندانسته، بلکه آن را مفید و سودمند می شمارد.

## دلیل دوم:

### اشاره

«در شرایع آسمانی دستورهایی وارد شده است که فاقد نفع و فایده می باشند، و یا از برخی کارهای مفید برای بشر نهی گردیده است، مثل این که رو به کعبه بایستیم و نماز بخوانیم و دور آن طواف کنیم، و سنگی را استلام

کنیم، و احياناً از خوردن و نوشيدن برخی آشاميدنی ها و نوشيدنی ها نهی کرده است».

این سخن در صورتی می تواند در صحت این تعالیم شک و تردید ایجاد کند که ما بدانیم در این موارد مصلحت و سودی نیست، در حالی که نه تنها چنین نیست، بلکه نفع و سود آنها کاملاً روشن است مثلاً اگر برخی از غذاها حرام گردیده است به خاطر زیانبار بودن آنها است، و خوشبختانه خود بشر به مرور زمان در پرتو علم و تجربه، به زیانبار بودن آنها پی برده است، دانش بشر امروز از مفسد و مضار مرده خواری و استفاده از گوشت خوک و نوشیدن شراب پرده برداشته است، و بسیاری از مرگ و میرهای زودرس و یا رشد جنایت در جامعه را معلول استفاده از این غذاها می داند، اگر دستور داده است که به نقطه واحد متوجه شویم به خاطر این است که وحدت پیروان آیین را از این جهت حفظ کند تا همگی به نقطه واحدی متوجه گردند. استلام حجر به خاطر تجدید میثاق با ابراهیم خلیل و بت شکن است که از جاده توحید منحرف نشویم، درست مانند تعظیم در برابر پرچم کشور است که به ظاهر یک پارچه چند سانتی متری است ولی در واقع مظهر استقلال کشور به شمار می رود و خضوع در برابر آن احترام به کشور و استقلال آن است. و خوشبختانه پیشوایان بزرگ اسلام از روز نخست به پیروی از قرآن بخشی به نام «علل الشرایع» گشوده اند که پاسخگوی این نوع پرسش ها است.

تا این جا با دلایل عمده برهنه ها آشنا شدیم البته شبهات آنان منحصر به آنچه که در این جا یادآورد شد نیست و قاضی عبد الجبار شبهات متعددی از آنان نقل کرده که نقل و نقد آنها مایه گسترده گی سخن است و علاقمندان

می توانند به کتاب های مفصل کلامی مراجعه کنند.<sup>(۱)</sup>

هم چنان که منکران امکان بعثت پیامبران منحصر به این گروه نبوده، بلکه دو گروه دیگر نیز در طول تاریخ بشریت منکر اعزام آنان شده اند این دو گروه عبارتند از دهریه و نافیان تکلیف.

### ۱. دهریه:

عقیده دهریه (بر خلاف آنچه که امروز از آن تبادر می کند: منکران خدا) این است که خدا فقط علم به کلیات دارد و عالم به امور متغیر و جزئی نیست و طبعاً نزول وحی از جانب خدا بر پیامبران از امور جزئی است نه کلی.

پاسخ این است که هیچ مانعی در مورد آگاهی خدا نسبت به جزئیات نیست تنها بهانه ای که مخالفان دارند این است که جزئیات در دست دگرگونی است و اگر خدا علم به جزئیات داشته باشد، مستلزم تغییر در مقام ذات الهی خواهد بود.

پاسخ می دهیم که تغییر و دگرگونی در ناحیه معلوم است نه در ناحیه عالم، و به دیگر سخن: علم خدا نسبت به جزئیات علم حضوری است نه حصولی و هرگز مانند بشر نیست که صورتی جانشین صورت دیگر گردد و در این صورت دگرگونی در معلوم مایه دگرگونی در عالم نخواهد بود.<sup>(۲)</sup>

ص : ۱۱

---

۱- [۱] المغنی ۱۵: ۱۰۹-۱۴۶.

۲- [۲] یکی از اتهامات غزالی به فلاسفه همین است که تصور نموده است که فلاسفه منکر علم خدا به جزئیات می باشند، در حالی که یک چنین نسبت به آنان از دانشمندی مانند غزالی بسیار بعید است در این مورد به شرح هدایه اثیری صدر المتألهین: ۳۳۳ رجوع شود.

آنان گروهی هستند که تکلیف بر بشر را، امری عبث و بیهوده می‌انگارند زیرا تکالیف یک رشته دستورات مشقت آور برای بندگان است، و نه تنها برای آنان نافع نیست، بلکه مستلزم زیان و مشقت آنان است و از طرفی معقول نیست که فایده تکالیف به خداوند متوجه گردد زیرا خدا از هر نوع نفع و فایده‌ای از غیر خود بی‌نیاز است. (۱)

این گروه از فواید دنیوی و اخروی تکلیف، غفلت ورزیده و آن را عبث و لغو اندیشیده‌اند، در حالی که تکالیف، ضامن سعادت دنیوی انسان و مایه اجر و پاداش اخروی او است.

این گروه سخن دیگری نیز دارند و آن این‌که: تکالیف، مایه بازداری عقل از تفکر در مقام ربوبی است. ولی این گفتار جز سفسطه چیزی نیست زیرا بسیاری از تکالیف، مایه یاد خدا است، چگونه می‌توان انکار نمود که نماز و روزه، مایه یاد خدا می‌باشد.

به راستی باید گفت این گروه خواهان آزادی در عمل از نظر اشباع غرایز خود می‌باشند، و تکالیف را مزاحم آمال و خواسته‌های نفسانی خود می‌بینند، از این جهت به یک رشته مغالطه دست زده تا خود را از بار تکلیف برهانند، و هر نوع مانع را در برابر غرایز نفسانی برطرف نمایند.

چه بسا این گروه پس از غرق در فساد، و کسب آزادی مطلق در عمل،



به این گونه سفسطه ها پرداخته و عملاً ثابت می کنند که مادیگری اخلاقی منتهی به مادیگری فلسفی است و انسان اگر یک عمر در فساد و گناه به سر برد کار او به جایی منتهی می شود که به اصل شریعت انکار میورزد، و کسانی که می کوشند مادیگری اخلاقی را از مادیگری فلسفی جدا سازند، تلاشی بی فایده می نمایند. ما، در زندگی کوتاه خود افرادی را مشاهده نموده ایم که در آغاز زندگی، از افراد معتقد بوده ولی به خاطر گرایش به فساد و فرو افتادن در ورطه تبهکاری و گناه، کارشان به جایی منتهی شده که اصل دین و ماورای طبیعت را انکار کردند.<sup>(۱)</sup>

### منطق مشرکان در باره رسالت رسولان

در این میان گروه مشرکان به شیوه دیگری به نفی رسالت پیامبران پرداخته و رسالت بشر را از جانب خدا انکار می نمودند و به دیگر سخن: اصل رسالت را می پذیرفتند ولی معتقد بودند که این مقام رفیع از آن یک موجود ملکوتی به نام فرشته است که از هر نظر منزه می باشد، نه انسان مادی که از جهاتی آن طهارت و پاکیزگی را فاقد است.

قرآن این شبهه را در موارد متعددی از مشرکان عصر رسالت و غیر آنان نقل می کند که به نقل برخی می پردازیم:

درباره امت نوح یاد آور می شود که یکی از انتقادهای آنان از «نوح» این

ص: ۱۳

---

۱- [۱] نویسنده کتاب «بیست و سه سال» از این افراد است که فساد اخلاق، او را به انکار تمام مقدسات واداشت تا آنجا که در آن کتاب، خدا و سرای دیگر را نیز انکار نمود.

بود که می گفتند: تو جز بشری بسان ما نیستی چنان که می فرماید:

(فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرِيكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا...) (۱).

«بزرگان قوم نوح که به شریعت او کفر ورزیده بودند، به او می گفتند تو بشری مانند ما هستی».

باز قرآن از اقوام پس از نوح همین شبهه را یادآور می شود و می فرماید:

(وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ\* وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ) (۲).

«بزرگانی از قوم آن پیامبر که به آیین خدا کفر ورزیده و لقای خدا در سرای دیگر را تکذیب نموده بودند و در زندگی دنیا از نعمت های فراوانی برخوردارشان کرده بودیم، گفتند که این پیامبر بشری است مانند شما از آنچه که شما می خورید و می نوشید او نیز می خورد و می نوشد و اگر بشری مثل خود را اطاعت کنید، زیانکار خواهید بود».

این آیات می رساند که این شبهه که رسول باید فوق انسان باشد، شبهه ای دیر پا بوده، و این سخن سینه به سینه تا عهد رسول کشیده شده بود، و همین اعتراض را مشرکان زمان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) نیز به او می نمودند، آنان در طرح این شبهه به صورت های مختلفی سخن می گفتند که به عنوان نمونه یادآور می شویم:

۱. گاهی می گفتند: باید فرشته بر خود ما نازل گردد چنان که

ص: ۱۴

۱- [۱] هود/۲۷.

۲- [۲] مؤمنون/۳۳-۳۴.

می فرماید:

( وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ... ) (۱).

«آنان که به روز رستاخیز امید نداشتند گفتند چرا بر خود ما فرشته نازل نمی گردد؟» و به همین مضمون است آیه (۱۴) سوره فصلت.

۲. گاهی می گفتند که باید همراه پیامبر فرشته ای نیز فرود آید، و او را تصدیق کند چنان که می فرماید:

( فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ ) (۲).

«اگر راست می گوید، چرا دستبندهای طلا به او داده نشده است و چرا با او فرشتگان نازل نشده اند» و به همین مضمون است آیه (۷) سوره فرقان.

۳. و بار سوم تقاضای دیدن فرشته را می کردند زیرا پیامبر مدعی بود که فرشته وحی بر من نازل می شود، آنان می گفتند: ما هم مثل تو بشریم اگر راست می گویی فرشته را به ما نشان بده.

(...أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةُ قَبِيلًا) (۳).

«خدا و فرشتگان را باید به ما بنمایانی».

پاسخ این شبهه با توجه به دو مطلب روشن است:

الف. دو آیه ای را که از سوره مؤمنون نقل کردیم انگیزه این انکارها را روشن می سازد و آن این که چون این گروه قبلاً به خدا کفر ورزیده و آخرت را

ص : ۱۵

۱- [۱] فرقان / ۲۱.

۲- [۲] زخرف / ۵۳.

۳- [۳] اسراء / ۹۲.

انکار کرده اند، و غرق در نعمت های مادی می باشند، از این جهت به انکار نبوت بشر برخاسته، زیرا شریعت را مزاحم آمال و اهداف مادی خود می اندیشیدند و اگر فاقد انگیزه های قبلی بودند چه بسا بر این شبهات دامن نمی زدند.

ب. نزول فرشته از جانب خدا به دو صورت می تواند انجام گیرد، یا به صورت بشر تمثیل پیدا کند، در این صورت او را بشر انگاشته و رسالت او را رد خواهند کرد، و یا به صورت واقعی فرشته که از نظر مراتب وجود در درجه بالاتر از ماده قرار گرفته است تجلی نماید. در این صورت این گروه توانایی دیدن او را نخواهند داشت مگر این که لباس ماده را از چهره نفس برکنند، و از جهان ماده رخت برنندند، و در این صورت سرنوشتی جز مرگ و انتقال به سرای دیگر، نخواهد بود، و این با هدف اعزام پیامبران کاملاً مخالف است، آنان آمده اند که بشر را در این جهان تربیت کنند، نه این که قبل از تربیت، او را به جهان دیگر منتقل سازند و ما در این باره در بخش شیوه های مخالفت دشمنان پیامبران نیز مجدداً بحث خواهیم کرد.

### **بعثت پیامبران از دیدگاه متکلمان و حکیمان**

#### **اشاره**

قبل از آن که به بررسی دلایل لزوم بعثت پیامبران از دیدگاه قرآن بپردازیم، لازم است به طور فشرده دلایل متکلمان و حکیمان را در این باره مورد ارزیابی قرار دهیم:

#### **متکلمان و بعثت پیامبران**

مقصود از متکلمان در این بحث، متکلمان عقل گرا است که به حسن و

قیح عقلی معتقدند ولی آن دسته از متکلمان اسلامی (اهل حدیث و اشاعره) که عقل را ناتوان تر از این می دانند که در زمینه معارف دینی به طور مستقل داوری و اظهار نظر نماید، در این بحث مورد نظر نمی باشند.

متکلمان گروه نخست در مسئله نبوت دو مطلب را از هم جدا نموده، و پیرامون آنها بحث نموده اند:

الف. حسن بعثت.

ب. وجوب بعثت.

و طبعاً مطلب نخست، مقدمه مطلب دوم به شمار می رود قاضی «عبد الجبار» پس از آن که به تفصیل درباره حسن بعثت بحث نموده است می گوید:

«بِعْتَهُ الرَّسُولِ مَتَى حَسُنَتْ وَجِبَتْ» (۱).

بعثت پیامبر هر گاه حسن و نیکو باشد، واجب و لازم خواهد بود.

محقق طوسی نیز در «تجريد الاعتقاد» اولین مطلبی را که در مبحث نبوت مطرح کرده حسن بعثت است او می گوید:

«البعثه حسنه» آن گاه پس از ذکر وجوه و دلایل حسن آن می گوید: «وهی واجبه...» (۲).

اکنون باید دید دلایل متکلمان بر لزوم بعثت چیست؟ آنان اگر چه در این باره دلایل گوناگون اقامه کرده اند، لکن می توان گفت نقطه محوری و جامع در دلایل آنان همان قاعده «لطف» است که گاهی از آن به رعایت «مصلح بندگان» تعبیر می شود چنان که «عبد الجبار» معتزلی به این مطلب تصریح کرده

ص: ۱۷

---

۱- [۱] المغنی: ج ۱۵، ص ۶۳.

۲- [۲] کشف المراد، ط: قم، انتشارات مصطفوی، ص ۲۷۳.

می گوید: قوی ترین سخن در این باب که می توان آن را در برابر "براهمه" به کار برد، این است که «بعثت پیامبران لطف به حال بندگان است و این مطلبی است که همه طرفداران بعثت قائل به آن می باشند».<sup>(۱)</sup> و در جای دیگر می گوید: «همه مشایخ ما وجه و علت وجوب شرایع آسمانی را بیان کرده اند، و آن این که شرایع آسمانی مایه صلاح بندگان خدا است، اگر چه در وجه مصلحت بودن آن اختلاف نظر دارند».<sup>(۲)</sup>

### تقریر قاعده لطف در مسئله نبوت

لازم است یادآور شویم که لطف در اصطلاح متکلمان بر دو نوع است:

۱. لطف محصل.

۲. لطف مقرب.

لطف محصل آن است که، غرض از آفرینش یا تکلیف، بدون انجام آن از جانب خدا برآورده نمی شود، و لطف مقرب آن است که انجام آن از جانب خداوند موجب تقرب بندگان به اطاعت و دوری آنان از نافرمانی و معصیت پروردگار می گردد، بدون آن که با اصل اختیار و آزادی آنان در تصمیم گیری منافات داشته باشد.

وجوب بعثت پیامبران را می توان بر پایه هر دو نوع لطف (محصل و

ص : ۱۸

---

۱- [۱] اقوی ما یعتمد فی مکالمه البراهمه هو کون بعثتهم لطفاً لأنه ممّا قد أجازہ الجميع. (المغنی، ط: مصر، ج ۱۵، ص ۹۲۱).

۲- [۲] همان مدرک، ص ۴۲.

مقرب) تقریر کرد. اما لطف «محصل» زیرا که هدف از آفرینش انسان، معرفت خدا و تکامل روحی و معنوی او است و بدیهی است که این اهداف، بدون رهبری و هدایت پیامبران الهی امکان پذیر نیست، زیرا مشعل عقل و فطرت آن چنان نفوذ و فروغی ندارد که بتواند این راه را به طور کامل و همه جانبه روشن سازد.

ولی عبارات متکلمان در این مورد غالباً با «لطف مقرب» هماهنگ است و حاصل آن این است که عقل، به طور مستقل انسان را به یک رشته تکالیف و وظایف اخلاقی فرمان می دهد، مثلاً: شکر منعم، رعایت عدل در معاشرت، امانت داری و مانند آن را واجب، و کفران نعمت، ظلم و بی عدالتی، خیانت در امانت و نظایر آن را قبیح و ناروا می شمارد.

بدون شک در میان کارهای بشر، یک رشته افعال وجود دارد که انجام آنها انسان را به رعایت واجبات عقلی نزدیک می سازد، و موجب موفقیت او در این زمینه می گردد، و نیز کارهایی هست که ترک آنها موجب دوری او از قبایح عقلی می گردد، و از طرفی عقل بشر به تنهایی به همه این کارها آگاهی ندارد ولی خداوند بر آنها آگاه است، و می تواند از طریق بعثت پیامبران، بشر را نسبت به این نوع کارها آگاه سازد، و این همان اصل لطف است که از نظر متکلمان بر خدا واجب است (یعنی مقتضای حکمت یا رحمت الهی است) بنابراین بعثت پیامبران به حکم این که مصداق روشنی از «لطف الهی» نسبت به بندگان به شمار می رود، واجب و لازم است.

محقق طوسی رحمه الله این مطلب را در عبارتی کوتاه و گویا، چنین بیان کرده است:

«وهی واجبه لاشتمالها علی اللطف فی التکالیف العقلیه»<sup>(۱)</sup>.

«بعثت رسولان الهی واجب است زیرا مشتمل بر لطف در تکالیف عقلی است».

قاضی عبد الجبار نیز همین مطلب را با تفصیل بیان کرده و می گوید:

«اصل در این باب (نبوت) این است که بگوییم عقل بر انسان عاقل حکم می کند تا ضرر را از خود دور نماید. و نیز ثابت گردیده است که آنچه انسان را از انجام واجب باز می دارد، و به سوی قبیح سوق می دهد، قبیح و ناروا است».

و از طرفی در میان افعال، کارهایی است که هرگاه آنها را انجام دهیم، ما را به ادای واجبات و ترک زشتی ها نزدیک تر می سازد، و نیز در میان افعال، کارهایی است که انجام آنها نتیجه معکوس دارد.

و معلوم است که درک و شناخت این کارها به صورت مفصل و کامل، در توانایی عقل نیست. بنابر این لازم است که خداوند این کارها را به انسان بشناساند، تا این که موجب نقض غرض خداوند از تکلیف بندگان نگردد، و چون تعریف و شناساندن آن به انسان، جز از طریق بعثت پیامبران ممکن نیست، پس ارسال و بعثت آنان به سوی بشر لازم خواهد بود و به همین جهت مشایخ ما گفته اند:

«هرگاه بعثت انبیا نیکو و پسندیده باشد، لازم و واجب خواهد بود، یعنی

ص : ۲۰

---

۱- [۱] کشف المراد، ط: قم، مصطفوی، ص ۲۷۳.



اگر واجب نباشد، قبیح و نارواست، و مسئله بعثت از این جهت مانند مسئله ثواب و پاداش است که حسن آن از وجوبش جدا نمی گردد» (۱).

### بعثت پیامبران و وجوب تکلیف

متکلمان اسلامی مسئله لزوم نبوت را نه تنها به طور مستقیم بر مبنای قاعده «لطف» استوار نموده اند، بلکه آن را از برخی از مصادیق و فروع قاعده لطف چون مسئله «تکلیف» نیز آن را ثابت نموده اند.

مسئله تکلیف در بحث مربوط به افعال خدا مطرح گردیده و از آن به عنوان یکی از نمونه های تحسین و تقبیح عقلی یاد می شود. آنان تکلیف را حسن و نیکو دانسته و ترک آن را قبیح و ناروا می دانند و از آنجا که آفریدگار حکیم منزّه از هر نوع قبح و نقصان است، نتیجه می گیرند که تکلیف بندگان بر خدا واجب است (مقتضای حکمت پروردگار است).

بدیهی است ابلاغ تکالیف الهی به بندگان جز از طریق وحی و بعثت پیامبران امکان پذیر نیست. در این صورت بعثت انبیا به عنوان شرط لازم و مقدمه قطعی برای ابلاغ تکالیف الهی به بندگان است و از نظر عقل، مقدمه واجب نیز بسان خود واجب، لازم و واجب می باشد.

از متکلمانی که به وجوب تکلیف بر وجوب بعثت استدلال کرده است، جمال الدین مقداد سیوری حلی (م/۸۲۶هـ) است چنان که گفته است:

«روش متکلمان در اثبات وجوب بعثت پیامبران این است که نبوت

ص : ۲۱

مشمول بر لطف در تکالیف عقلی و نیز شرط در تکالیف سمعی (شرعی) است و آنچه دارای این خصوصیت باشد، واجب است.

بیان صغرای نخست (نبوت مشتمل بر لطف در تکالیف عقلی است) این است که عبادات از پیامبران دریافت می گردد و شکی نیست که مواظبت بر آنها موجب تقویت معرفت معبود می شود که خود واجب عقلی است، بنابر این نبوت، لطف (مقرب) در واجبات عقلی است... و نیز اگر شرط تکلیف واجب نباشد، اخلال و ترک آن جایز خواهد بود، و در نتیجه اخلال به مشروط (تکلیف) نیز جایز خواهد بود و اخلال به واجب بر حکیم قبیح و نارواست»<sup>(۱)</sup>.

### لزوم نبوت از دیدگاه حکیمان

راه حکما، راه دیگری است. آنان از طریق لزوم وجود قانون در مجتمع بشری وارد شده اند که مایه حفظ نظام و بقای نسل بشری است و وضع چنین قانون به صورت واقع بینانه و عادلانه کار فرد یا گروهی نیست، زیرا باید قانونگذار دارای شرایطی باشد که جز در خدا جمع نیست، و از آنجا که این برهان در کتاب های فلسفی و احیاناً کلامی به صورت فشرده مطرح شده است ما این برهان را به گونه ای روشن و مشروح مطرح می کنیم ولی در حقیقت لُب و روح برهان یکی است. اینک بیان این برهان:

زندگی اجتماعی برای بشر امری اجتناب ناپذیر است. حال سرچشمه آن چیست، فعلاً وارد آن نمی شویم گاهی می گویند: زندگی اجتماعی برای

ص: ۲۲

---

۱- [۱] اللوامع الالهیه، ط: تبریز، ص ۱۶۶-۱۶۷.

انسان یک امر غریزی و طبیعی است و کشش به چنین زندگی، از درون الهام می گیرد چنان که می گویند: «الإنسان مِیَدْنِی بِالطَّعِی» و برخی معتقدند که ریشه این گرایش، غریزه «استخدام طلبی» بشر است و آن این که همان گونه که انسان به حکم غریزه از میوه و شاخه و برگ و ریشه درخت ها بهره می گیرد، و یا از پشم و پوست و شیر و حتی شاخ حیوانات به سود خویش استفاده می کند، به حکم همین غریزه می خواهد از هموعان خود نیز استفاده کند و این روح استخدام طلبی، او را به زندگی دسته جمعی که اثر بارز آن استفاده متقابل از دسترنج دیگران است، وادار می سازد.

ما فعلاً در تعیین یکی از این دو نظریه، بحثی نداریم هر چند نظر دوم فقط از یک زاویه می تواند صحیح باشد و آن توجه به جنبه حیوانی و سفلی انسان است که پیوسته می خواهد همه چیز و همه افراد را به خدمت بگیرد، در حالی که جنبه علوی و ملکوتی انسان او را به اجرای عدالت، بلکه ایثار و خودگذشتگی دعوت می کند. در هر حال انسان به هر انگیزه ای باشد، ناچار است که به زندگی اجتماعی تن دهد. این از یک طرف.

و از طرف دیگر زندگی اجتماعی به شهادت تجربه ها و آزمون ها بدون یک برنامه جامع، امکان پذیر نیست برنامه ای که دارای مزایای زیر باشد:

۱. حدود وظایف افراد را در محیط اجتماع روشن سازد، زیرا تا وظایف افراد و حدود قانونی آن و حقوق انسان ها روشن نباشد، تصادم و تنازع از بین نخواهد رفت، و انسان ها هر چه هم ملکوتی باشند و در درجه والا- از کمال قرار بگیرند به خاطر نا آشنایی با وظایف و حدود کار و حقوق خویش از نزاع و درگیری به دور نخواهند بود.

۲. با تعیین کیفی‌های مخصوص، به خودکامگی انسان‌های خودکامه و تعدی طلب خاتمه بخشد و خودخواهی‌ها را که در غالب افراد به صورت یک سیل بنیان کن و بی حد و مرز جلوه می‌کند، مهار نماید.

تا این دو مطلب از طریق یک طرح جامع پیاده نشود، زندگی اجتماعی بدون جنگ و نبرد امکان پذیر نخواهد بود.

۳. قانونگذار لازم است که دو شرط زیر را دارا باشد:

الف. انسان شناس کاملی باشد که از اسرار جسمی و روانی و روحی او کاملاً آگاه باشد و نسخه طیب آنگاه که وی از اوضاع و احوال بیمار کاملاً آگاه باشد، می‌تواند مفید و سودمند گردد.

به دیگر سخن، قانونگذار باید انسان شناس و جامعه شناس کامل باشد و از غرایز و عواطف انسان آگاه بوده تا در تعدیل و هدایت آنها راه خطا نرود.

ب. قانونگذار باید کوچکترین نفعی در تدوین قانون نداشته باشد، زیرا حس خودخواهی که در انسان ریشه دارد، حجاب ضخیمی در برابر دیدگان عقل و خرد او پدید می‌آورد و مصالح فردی را بر مصالح نوعی مقدم می‌دارد.

۴. ناگفته پیداست که قانون جز مرکبی بر برگ نیست و آن در صورتی می‌تواند به آرمان قانونگذار کمک کند، که ضامن اجرایی نیز برای آن در نظر بگیرد اگر قانون، یک قانون بشری باشد ضامن اجرای آن همان پلیس و دستگاه قضایی است که فقط می‌تواند از کارشکنی‌های ظاهری \_ آن هم به شکل محدود \_ جلوگیری نماید، و چه بسا ممکن است خود پلیس و دستگاه قضایی

فرب بخورند و با قانون شکنان همکاری کنند ولی اگر قانون يك قانون الهی و مافوق طبیعی باشد قهراً از قداست بیشتر برخوردار بوده و در پرتو ایمان به خدا و سرای دیگر ضمانت اجرای نیرومندتری خواهد داشت.

چنین طرح جامعی می تواند به زندگی دسته جمعی بشر سر و سامان بخشد، ولی این طرح جامع جز در تشریح الهی وجود ندارد، زیرا قانونگذاران بشری به حکم محدودیت دانش و آگاهی آنان در مورد انسان، انسان شناس و جامعه شناس کاملی نبوده، و هرگز نمی توانند احساسات و عواطف درونی انسان را به طور دقیق اندازه گیری کنند، و از این جهت پیوسته قوانین بشری در مورد تنظیم زندگی انسان با بن بست هایی روبرو شده و شکست می خورد.

گذشته از این، بشر هر چه هم بخواهد خود را پاک و طاهر نگه دارد، باز نمی تواند خود را از چنگال حب ذات نامرئی برهاند، و سود خود و اقوام و بستگان را در نظر نگیرد، و سرانجام گرایش هایی از درون، او را به سودجویی سوق می دهد.

گذشته از این دو مطلب، مطلب سوم که همان ضامن اجرای درونی و برتر است در قوانین بشری به خاطر قدسی نبودن، موجود نیست و لذا روز به روز دستگاه قضایی و پلیس گسترده تر می شود و زندان ها در تمام جهان متمدن توسعه می یابد.

این اصول، حکیمان را معتقد ساخته است که برای تکمیل انسان و حفظ نوع بشری قانونی جامع و کامل لازم است و آن جز در شرایع آسمانی که به وسیله پیامبران عرضه می شود تحقق نمی یابد از این جهت باید از جانب خدا

پیامبرانی اعزام شوند و با تشریح کامل به حفظ نظام و بقای نوع کمک نمایند. (۱)

این بود بیان دو راهی که متکلمان و حکیمان الهی درباره لزوم بعثت پیموده اند و ما به صورت فشرده و در عین حال روشن و گویا نقل کردیم، علاقمندان می توانند برای توضیح بیشتر به مدارک یاد شده در پاورقی مراجعه نمایند.

در پایان این فصل مناسب است روایتی را که از امام صادق (علیه السلام) درباره لزوم بعثت پیامبران نقل گردیده است یاد آور شویم که به گونه ای به هر دو شیوه یا دلیل متکلمان و حکیمان در مورد لزوم نبوت اشاره دارد.

هشام بن حکم گوید: زندقی از امام صادق (علیه السلام) سؤال کرد، که شما از چه راهی نبوت پیامبران را اثبات می کنید؟ امام در پاسخ فرمود: «ما پس از آن که اثبات کردیم که برای ما آفریدگار متعالی است که انسان ها نمی توانند او را مشاهده نمایند، و با او به طور مستقیم تماس جسمی برقرار نمایند، و از طرفی او آفریدگاری حکیم است، نتیجه می گیریم که او فرستادگانی دارد که مصالح و منافع انسان ها و هر کاری را که انجام آن مایه بقای زندگی و ترک آن موجب نابودی می گردد بیان می کنند و این فرستادگان همان پیامبران الهی هستند که مورد تأیید خاص خداوند حکیم و دانا می باشند و با دلایل و معجزات روشن رسالت خود را اثبات نموده اند.» (۲)

ص: ۲۶

---

۱- [۱] اشارات، ج ۳، ص ۳۷۱ تلخیص المحصل ط: تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی، ص ۳۶۳؛ کشف المراد ط: قم، مصطفوی، ص ۲۷۱؛ اللوامع الالهیه ط: تبریز، ص ۱۶۷؛ المغنی ط: مصر، ج ۱۵، ص ۱۹\_۹۵؛ شرح اصول خمس ط: قاهره، ص ۵۶۳ و رسالت جهانی پیامبران، ص ۲۹\_۴۳.

۲- [۲] بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۲۹\_۳۰.

اشاره

(بخش نخست)

۱. تثبیت و تکمیل توحید.

۲. رفع اختلاف ها.

۳. فصل خصومات.

آیات موضوع

الف. آیات مربوط به تثبیت و تکمیل توحید:

۱. (وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ... (نحل/۳۶).

۲. (وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ... (عنکبوت/۳۶).

۳. (وَإِلَىٰ عَادَ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ (اعراف/۶۵).

۱. «ما در هر امتی پیامبری برانگیختیم تا به آنان بگویند خدا را پرستید و از پرستش غیر خدا (طاغوت) خودداری کنید...».

۲. «برادرشان شعیب را به مدین فرستادیم. گفت: ای قوم من خدا را پرستید و به روز قیامت امیدوار باشید».

۳. «عاد به قوم خود گفت: خدا را پرستید، برای شما جز او خدایی نیست چرا از مخالفت خدا نمی پرهیزید» .

### ب. آیات مربوط به رفع اختلاف ها:

۱. (كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفُوا فِيهِ وَمَا اختلف فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغِيًّا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اختلفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (بقره/۲۱۳).

### ترجمه آیه

۱. «مردم يك دسته بيش نبودند ( و در میان آنان اختلافی وجود نداشت و آنگاه که در میان آنان اختلاف و دو دستگی پدید آمد) خدا پیامبران نوید دهنده و بیم دهنده خود را برانگیخت و همراه آنان کتاب را به حق فرو فرستاد تا در میان مردم در آنچه که اختلاف کرده بودند داوری کنند( افراد مؤمن، به داوری پیامبران گردن نهاده و آن را پذیرفتند ) ولی



گروهی از آنان پس از روشن شدن سیمای حقیقت، به خاطر فتنه گری و تجاوز به حقوق دیگران، اختلاف کردند خدا به اذن و مشیت خود افراد با ایمان را به حقیقت چیزی که در آن اختلاف کرده بودند، هدایت کرد، خدا هر کس را بخواهد به صراط مستقیم هدایت می کند».

### ج. آیات مربوط به فصل خصومات:

۱. (یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ...) (ص ۲۶/).

۲. (...وَأَتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ...) (بقره/۲۵۱).

۳. (...فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا) (نساء/۵۴).

۴. (...وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ) (مائده/۴۲).

### ترجمه آیات

۱. «ای داوود تو را در روی زمین خلیفه خود قرار دادیم پس در میان مردم به حق داوری کن و از هوی و هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا گمراه می سازد».

۲. «خداوند به داوود ملک (حکومت جامع) و حکمت داد، و از آنچه که می خواست به او آموخت».

۳. «به فرزندان ابراهیم کتاب و حکمت آموختیم و به آنان سلطنت بزرگی دادیم».

۴. «اگر در میان آنان داوری کردی به عدل داوری کن، خدا دادگران را دوست دارد».

### انگیزه اول: تثبیت توحید و یکتا پرستی

هدف از آفرینش انسان آشنایی او با مبدأ و معاد است و انسان فاقد معرفت یک انسان ناقص است که در حد حیوان توقف نموده است موجودات دیگر مانند جهان نبات و حیوان در پرتو غرایز، به کمال خود می رسند ولی انسان با اینکه با دو قوه نیرومند به نام فطرت و «غریزه» و «عقل» و خرد مجهز است، نمی تواند از طریق این دو ابزار به کمال مطلوب خود برسد، و گواه آن تاریخ طولانی بشر است که پیوسته در منجلا ب انحراف از توحید و معرفت حق دست و پا زده و هنوز هم متجاوز از یک میلیارد انسان با پرستش بت های گوناگون از جماد و حیوان دست به گریبان هستند و ما اکنون در هند (موزه مذاهب) میلیون ها انسان را می بینیم که به جای خدا گاو را می پرستند، و هنوز در کشور صنعتی ژاپن برای هر نوع رویداد و حادثه ای پیکره ای وجود دارد که آن حادثه به آن نسبت داده می شود.

روی این اساس لازم است در هر عصر و زمانی که بشر قابلیت پذیرش دعوت های الهی را داشته است پیامبرانی برانگیخته شوند که آنان را با این هدف که کمال انسان در آن نهفته است آشنا سازند و در غیر این صورت هدف آفرینش جامه عمل نپوشیده و انسان به آمال خود نرسیده است. یک رشته آیات

قرآنی به روشنی بر چنین انگیزه دلالت دارند که برخی را در این جا یادآور می شویم:

۱. (وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ...)[۱]

«ما در هر امتی پیامبری برانگیختیم تا به آنان بگویند خدا را بپرستید و از پرستش غیر خدا (طاغوت) خودداری کنید گروهی هدایت یافتند و گروه دیگر (از طریق عناد و لجاج) شایسته گمراهی و ضلالت شدند.»

۲. و باز می فرماید: (وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ...)[۲]

«برادرشان شعیب را به مدین فرستادیم. گفت: ای قوم من خدا را بپرستید و به روز قیامت امیدوار باشید.»

و به همین مضمون است آیه ۸۵ از سوره اعراف.

۳. (وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ...)[۳]

«عاد به قوم خود گفت: خدا را بپرستید، برای شما جز او خدایی نیست چرا از مخالفت خدا نمی پرهیزید». و به همین مضمون است آیه ۵۰ از سوره هود.

مجموع این آیات گواهی می دهند که یکی از انگیزه های بعثت پیامبران

[۱] نحل / ۳۶.

[۲] عنکبوت / ۳۶.

[۳] اعراف / ۶۵.

ص : ۳۱

آشنایی انسان با مبدأ و معاد است، به گونه ای که اگر این گروه در میان مردم نبودند هدف یاد شده به ندرت جامه عمل می پوشید و همان گونه که یادآور شدیم با وجود این تمدن ها و پیشرفت های علمی، هنوز بشر دست از بت پرستی بر نداشته و یک میلیارد مسیحی، پیامبری به نام مسیح را خدا می انگارند.

حال، اگر یک چنین آموزگاران الهی در دل اجتماع مبعوث نمی شدند وضع بشر از نظر مبدأ و معاد چگونه بود؟ تو خود حدیث مفصل بخواه از این مجمل.

و در سخنان پیامبر و پیشوایان معصوم (علیهم السلام) به چنین انگیزه ای از بعثت اشاره هایی وجود دارد اینک برخی را به عنوان توضیح این انگیزه یادآور می شویم.

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ضمن حدیثی می فرماید:

«وَلَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا وَلَا رَسُولًا حَتَّى يَشْتَكِمَ الْعَقْلُ وَيَكُونَ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ عُقُولِ أُمَّتِهِ» (۱).

«خداوند هیچ پیامبر و رسولی را بر نینگیخت جز این که خردها را تکمیل نماید (عقل او به کمال رسد) و از این نظر باید خرد او بالاتر از عقول امت وی باشد».

شکی نیست که تثبیت یکتاپرستی در جامعه بشری از طریق بالا- بردن خردها و بینش ها صورت می گیرد. انسانی که گوهر خود را نشناخته در برابر سنگ و گل که به مراتب از او پست ترند خضوع می کند، ولی انسان های والا و

ص : ۳۲

خردمند که سرچشمه هستی را به دست آورده اند، خالق این اجسام را سپاس می گویند.

امیر مؤمنان (علیه السلام) زمان بعثت پیامبر را تشریح می کند که چگونه مردم آن زمان در شناسایی خدا گرفتار چنگال جهل و نادانی بودند، و به جای خدا چه موجوداتی را می پرستیدند و یا این که خدا را به چه مخلوقاتی تشبیه می نمودند که پیامبر برای اصلاح عقیدتی جامعه خود برانگیخته شد چنان که می فرماید:

«إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ سَيِّدَنَا مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) لِإِنجَازِ عِدَّتِهِ وَتَمَامِ نُبُوتِهِ... وَأَهْلِيلِ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ مَلَلٌ مُتَفَرِّقَةٌ وَأَهْوَاءٌ مُنْتَشِرَةٌ وَطَوَائِقُ مُتَشَتَّتَةٌ، بَيْنَ مُشَبَّهٍ لِلَّهِ بِخَلْقِهِ أَوْ مُلْحَدٍ فِي سِجِّهِ أَوْ مُشِيرٍ إِلَى غَيْرِهِ فَهَدَاهُمْ بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ وَأَنْقَذَهُمْ بِمَكَانِهِ مِنَ الْجَهَالَةِ» (۱).

«خداوند محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) پیامبر خود را برانگیخت، تا وعده خود را انجام دهد و پیامبری را به وسیله او خاتمه بخشد، و مردم روی زمین در آن روز مذهب های گوناگون و بدعت های زیاد و روش های مختلف داشتند گروهی او را به مخلوق تشبیه می کردند (برای او عضو و مکان قائل بودند) برخی در نام وی تصرف می نمودند، و گروهی به غیر خدا اشاره می کردند (بت ها را می پرستیدند) آنان را از گمراهی به شاهره توحید هدایت کرد و از چنگال جهالت نجات داد».

در این گفتار مسئله آسیب دیدن توحید و گرایش های انحرافی در مردم، سبب و انگیزه اعزام پیامبر گرامی معرفی شده است تا وی بشر گمراه را از وادی شرک و الحاد به فضای نورانی توحید رهنمون گردد.

ص : ۳۳

---

۱- [۱] نهج البلاغه، فیض الإسلام، خطبه ۱.

امیر مؤمنان باز در تشریح این انگیزه می فرماید:

«وَلْيَعْقِلَ الْعِبَادُ عَنْ رَبِّهِمْ مَا جَهِلُوا، فَيَعْرِفُوهُ بِرُبُوبِيَّتِهِ بَعْدَ مَا أَنْكَرُوا، وَيُوحِّدُوهُ بِالْإِلَهِيَّةِ بَعْدَ مَا عَنَدُوا». (۱)

«پیامبران را برانگیخت تا آنچه را که بندگان خدا درباره توحید و صفات خدا نمی دانند فرا گیرند و به ربوبیت و پروردگاری و یگانگی وی پس از انکار ایمان آورند».

نظیر این از امام صادق (علیه السلام) نیز روایت شده است که فرمودند:

«لِيَعْقِلَ الْعِبَادُ عَنْ رَبِّهِمْ مَا جَهِلُوا وَعَرَفُوهُ بِرُبُوبِيَّتِهِ بَعْدَ مَا أَنْكَرُوا، وَيُوحِّدُوا بِالْإِلَهِيَّةِ بَعْدَ مَا أَضَدُّوا». (۲)

«تا بندگان آنچه را درباره خدا نمی دانستند، بیندیشند و پس از انکار، او را به خدایی بشناسند و پس از شرک او را به یگانگی بپرستند».

### انگیزه دوم: رفع اختلاف ها

انگیزه دیگر برای بعثت پیامبران، رفع اختلاف و دو دستگی ها در میان بشر بوده است پیامبران الهی با تعالیم و شرایع خود مبعوث گردیدند تا به دو دستگی ها پایان بخشند، البته این نوع تشریح درباره گروهی مؤثر می افتد که به آن مؤمن و معتقد باشند و اما گروهی که روح تجاوز و بغی بر آنها حکومت می کند طبعاً به اختلاف دامن زده و آن را تشدید خواهند کرد و آیه یاد شده در زیر

ص : ۳۴

۱- [۱] علل الشرایع، ص ۱۱۹، باب علته اثبات الابناء، حدیث ۱.

۲- [۲] بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۳۸، به نقل از علل الشرایع، ص ۵۱. و لفظ «اضدوه» از ماده «ضد» به معنی نظیر است.

بر این انگیزه اشاره دارد می فرماید:

(كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفُوا فِيهِ وَمَا اختلف فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغِيًّا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اختلفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ). (۱)

«مردم یک دسته بیش نبودند (و در میان آنان اختلافی وجود نداشت و آنگاه که در میان آنان اختلاف و دو دستگی پدید آمد) خدا پیامبران نوید دهنده و بیم دهنده خود را برانگیخت و همراه آنان کتاب را به حق فرو فرستاد تا در میان مردم در آنچه که اختلاف کرده بودند داوری کنند (افراد مؤمن، به داوری پیامبران گردن نهاده و آن را پذیرفتند) ولی گروهی از آنان پس از روشن شدن سیمای حقیقت، به خاطر فتنه گری و تجاوز به حقوق دیگران، اختلاف کردند خدا به اذن و مشیت خود افراد با ایمان را به حقیقت چیزی که در آن اختلاف کرده بودند، هدایت کرد، خدا هر کس را بخواهد به صراط مستقیم هدایت می کند».

از این آیه نکات یاد شده در زیر استفاده می شود:

۱. زمانی بر مردم گذشته است که همگی هماهنگ و همفکر بودند (كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً) این جمله ناظر به دوران ابتدایی بشر است که هنوز غرایز آنان کاملاً شکوفا نگشته و از نظر عقل و فکر تکامل نیافته بودند آنگاه که به مرور زمان از نظر اندیشه و غریزه پا به تکامل نهادند، و در میان آنان طبقات مختلفی از نظر فکر و درک و یا ثروت و مال پدید آمد، قهراً آمیزش چنین افراد

ص : ۳۵

مختلف بدون اختلاف و درگیری نبوده است اینجا است که لازم بود در پرتو تعالیم الهی این اختلاف رفع گردد، این مطلب هر چند در خود آیه به صراحت وارد نشده است ولی از این که جمله (فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ...) با «فاء تفریع» آمده است نشانه وجود چنین اختلافی پیش از برانگیختن پیامبران می باشد زیرا آنچه که بعثت آنان را ایجاب می کند وحدت کلمه یا وحدت نظر نیست، بلکه اختلاف و دودستگی آنان از جهات گوناگون می باشد گویی تقدیر آیه چنین است:

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً... فَأَخْتَلَفُوا... فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ».

گذشته از این جمله بعدی: (لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ) گواه بر وجود چنین اختلاف قبل از بعثت پیامبران است.

ممکن است علت وحدت کلمه آنان این باشد که آنان زندگی دسته جمعی نداشتند نه این که از نظر فکر و اندیشه و یا غرایز و تمایلات درونی به حد کمال نرسیده بودند، به گواه این که فرزندان آدم از بشرهای دوره نخستین هستند ولی منطق هاییل (۱)، منطق یک انسان کامل از نظر عقل و اندیشه، و منطق قابیل منطق یک انسان شکوفا از نظر غرایز می باشد بنابراین دلیلی در دست نیست که انسان های نخستین از نسل آدم از این دو جهت (غریزه و فکر) که هر یک بخشی از شخصیت انسان را تشکیل می دهند، انسان هایی سطحی و نارسا بوده اند، بلکه وحدت کلمه آنان به این جهت بود که به خاطر کم بودن افراد نوع بشر، به صورت پراکنده در نقاط مختلف زندگی می کردند، و تصادم و

ص : ۳۶

---

۱- [۱] به سوره مائده آیه ۲۷ تا ۳۱ مراجعه شود و در این آیات متن مذاکره هر دو برادر و انگیزه های قتل هاییل بیان شده است.



نزاعی در میان آنان پدید نمی‌آید، ولی آنگاه که به زندگی دسته‌جمعی گرویدند، و مسئله تعاون و همکاری پیش‌آمد طبعاً تضاد منافع پدید آمد و لازم گردید که با وضع قوانین و مقرراتی، وظایف و حقوق افراد مشخص گردد تا افراد حق بین و واقع‌گرا، به حق خویش قانع شده و از تعدی به حق دیگران خودداری کنند، و متعدیان نیز تحت پیگرد قانونی قرار گرفته مجازات گردند.

در هر حال قرآن از یک نوع وحدت میان افراد بشر و سپس بروز اختلاف و نیاز به بعثت پیامبران حکایت می‌کند حالاً ملاک این وحدت و سرچشمه اختلاف چه بوده است به صورت جزم، شاهدی در آیه بر آن نیست، و آنچه گفته شد، دو احتمالی است که دقت در مسیر زندگی بشر و جمله‌های آیه آن را تأیید می‌کند.

۲. مشیت الهی ایجاب کرد که بار دیگر وحدت، حکمفرما گردد و این جز با اعزام آموزگاران الهی امکان‌پذیر نبود، آموزگاران که در حالی که پاداش‌های الهی را نوید می‌دادند از عذاب او نیز سخن می‌گفتند چنان که می‌فرماید:

(فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ).

۳. برنامه تشریحی و تعلیمی پیامبران را کتابی تشکیل می‌داد که می‌توانست بر هر نوع اختلاف و نزاع پایان بخشد، و در حقیقت، آنان از خود سخن نمی‌گفتند بلکه مدرک آنان همان کتابی بود که همراه آنان فرو فرستاده شد چنان که می‌فرماید:

(وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ).

۴. هدف از اعزام پیامبران رفع نزاع و اختلافی بود که به عللی در میان

آنان رشد کرده بود چنان که می فرماید:

(لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ) .

۵. انتظار می رفت که با وجود داوران الهی و آیین حق، هر نوع نزاع و اختلاف ریشه کن شود و بشر به همان حالت نخستین خود باز گردد، ولی متأسفانه مردم در این جا به دو گروه تقسیم شدند و در حقیقت اختلاف دومی را پدید آوردند یعنی: در برنامه های دینی و تعالیم کتاب الهی که برای ایجاد وحدت و رفع اختلاف نازل گردیده بود، به اختلاف برخاستند و آنان که آتش این اختلاف را بر افروختند، انسان های نا آگاه و بی خبر از تعالیم الهی نبودند، بلکه گروهی از عالمان به تعالیم دینی به خاطر روح بغی و تجاوز، به اختلاف دامن زدند چنان که می فرماید:

(وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ) .

در این جا از بیان نکته ای ناگزیریم و آن این که مقصود از کسانی که کتاب داده شده اند (الَّذِينَ أُوتُوهُ) چیست، آیا مطلق پیروان شرایع پیشین است که داوری های خدا را پذیرفتند و یا این که مقصود عالمانی هستند که سر و کار با کتاب الهی داشتند و حجت بر آنان تمام شده بود و اگر گروه دیگری نیز گمراه شدند به خاطر پیروی از این عالمان بود که روح «بغی» و تجاوز، آنان را از گردن نهادن به تعالیم خدا باز داشت.

احتمال قریب این است که مقصود همان عالمان به کتاب باشد، زیرا افراد عادی و درس نخوانده و نا آگاه از کتاب نمی توانند مصداق (أوتوا الكتاب) باشند، و یا در باره آنان گفته شود:

(جَائِثُهُمُ الْبَيِّنَاتُ) این تعبیرها مناسب با کسانی است که با کتاب الهی سر و کار داشته و با بینات و دلیل پیامبران روبرو بودند، اما روح بغی و تجاوز، آنان را از حاکم قرار دادن کتاب خدا باز داشت.

به همین مضمون است آیه ۱۹ از سوره آل عمران آنجا که می فرماید:

(إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ).

«دین (مورد قبول) در نزد خدا اسلام (تسلیم در برابر دستورات خدا) است و افرادی که کتاب داده شده اند اختلاف نکردند مگر پس از شناختن و آگاهی بر حقیقت، آن هم به خاطر تجاوز در میان خود، و هر کس به آیات الهی کفر ورزد خدا سریع الحساب است.» (۱)

با مراجعه به آیاتی که در آنها جمله (أُوتُوا الْكِتَابَ) یا (آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ) وارد شده است به طور قاطع می توان گفت که مقصود مطلق انسان ها اعم از دانا و نادان و عالم و جاهل نیست، بلکه مقصود طبقه دانشمند و به تعبیر قرآن «احبار» و «رهبان» آنان است که با علم به حقیقت، در کتمان آن اصرار میورزیدند، و انگیزه های دنیوی آنان را بر آن می داشت که حق را کتمان کنند چنان که می فرماید:

(الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ

ص : ۳۹

---

۱- [۱] به همین مضمون است آیه ۱۴ سوره شوری و ۱۷ سوره جاثیه، و همگی عامل اختلاف را مسئله بغی و روح تجاوزگری در کسانی که به آنان کتاب داده شده بود (عالمان) عرفی می کنند.

«افرادی که به آنان کتاب دادیم، پیامبر را مانند فرزندان خود می شناسند و گروهی از آنان با آنکه می دانند حق را می پوشانند».

۶. مشیت الهی بر آن تعلق گرفته است که افرادی که خود را در مسیر هدایت الهی قرار داده اند با هدایت مجدد به راه حق برسانند، ولی آنان که گام در چنین مسیر ننهاده و آمادگی دریافت این هدایت را در خود نشان نداده اند، قهراً بر ضلالت خود باقی مانده و خداوند آنان را گمراه می سازد، یعنی از هدایت دوم بهره مند نمی سازد چنان که می فرماید:

( فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

مقصود از هدایت در جمله (فَهَدَى اللَّهُ) همان هدایت دوم است که نخستین آن، آمادگی برای پیروی از حق است، همچنان که مقصود از جمله (يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ) همین هدایت دوم است گویی، هدایتی، هدایت دیگری را دنبال می آورد و مقصود از «اختلاف» در جمله (لَمَّا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ) ممکن است اختلاف نخستین باشد که، پس از وحدت کلمه رخ داد و در نتیجه مؤمنان به کتاب، به حالت نخست برگشته و همفکر و هممنظر شدند در حالیکه کافران اختلاف نخست را دامن زدند.

و ممکن است هر دو اختلاف را شامل گردد زیرا در هر دو اختلاف، تنها آنان مشمول هدایت گردیدند که به حق ایمان آورده و تسلیم دستورات

ص : ۴۰

پیامبران گردیدند.

بنابر این می توان گفت: آیه ناظر به همان استدلال حکیمان است که از طریق لزوم وجود قانون در اجتماع بر بعثت پیامبران استدلال نموده اند و مقصود از رفع اختلاف، رفع اختلاف در شئون مختلف زندگی اجتماعی است که جز با سر پنجه قانون عادلانه و اجرای آن حل نمی شود.

و در آیات دیگر نیز این حقیقت به گونه ای یادآوری شده است چنان که می فرماید:

(لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ...) (۱).

«تا درباره آنچه که اختلاف نظر دارند به روشنگری پردازد».

و در آیه دیگر می فرماید:

(...مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ...) (۲).

«قرآن را بر تو نازل نکردیم مگر این که آنچه را که در باره آن اختلاف کرده اند، بیان نمایی».

و در آیه دیگر می فرماید:

(وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلَفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا) (۳).

«آنگاه که عیسی با بینات آمد گفت: من با حکمت به سوی شما آمدم، تا برخی از آنچه را شما در آن اختلاف دارید، بیان کنم پس تقوا پیشه کنید و از دستوراتم اطاعت کنید».

ص : ۴۱

---

۱- [۱] نحل/۳۹.

۲- [۲] نحل/۶۴.

۳- [۳] زخرف/۶۳.

امام هشتم (علیه السلام) درباره لزوم شناخت پیامبران چنین می فرماید:

«چون در میان مردم کسی که مصالح بندگان را بشناسد وجود نداشت، و خدا هم بالاتر از آن است که دیده شود، و مردم نیز توانایی ادراک خدا را به صورت حسی ندارند، چاره ای نبود جز این که رسولی اعزام کند، تا امر و نهی خدا را به آنان ابلاغ نماید، و آنان را بر آنچه که ضامن منافع و دفع کننده زیانها است، آشنا سازد. زیرا در میان مردم کسی که این نوع نیازمندی ها را بشناسد، وجود نداشت. اگر معرفت و شناسایی پیامبران و یا اطاعت آنان از نظر عقل واجب نباشد، آمدن پیامبر برای مردم نفعی نخواهد داشت و خلأئی را پر نخواهد کرد، بلکه بر انگیخته شدن او کاری بیهوده و فاقد سود و صلاح است، و این کار از ساحت خداوند حکیم که آفرینش هر موجودی را به اتقان آفریده، دور است»<sup>(۱)</sup>.

### انگیزه سوم: فصل خصومات

گروهی از پیامبران علاوه بر تبلیغ و تبیین احکام الهی موفق به تشکیل حکومت الهی شدند و طبعاً هیچ حکومتی نمی تواند بی نیاز از سه قوه و قدرت باشد:

۱. قانون.

۲. مجریان قانون.

۳. داوران در میان مردم که در صورت بروز اختلاف در موضوعات، به عدل، داوری کنند، و از هر سه به نام های: قوه مقننه، قوه مجریه، قوه قضائیه تعبیر می شود و تعبیر عام از سه قوه همان تشکیل حکومت می باشد.

ص : ۴۲

---

۱- [۱] بحار الأنوار ج ۱۱، ص ۴۰ به نقل از معانی الأخبار و عیون أخبار الرضا (علیه السلام).

قرآن از برخی از پیامبران نام برده است که علاوه بر مقام والای تبلیغ احکام الهی، اختلافات مردم را در یک رشته از موضوعات، برطرف می کردند، البته این اختلاف، اختلاف در حکم خدا نبود و متخاصمان اصل حکم را پذیرفته ولی از حکم مربوط به مورد نزاع آگاه نبودند، و به پیامبران مراجعه کرده و خواهان بیان حکم الهی در مورد نزاع بودند، و در حقیقت این نیز یکی از انگیزه های بعثت پیامبران است که می تواند شاخه ای از اصل کلی «برطرف کردن اختلافات» باشد و اینک نمونه هایی از آیات قرآن در این باره:

در باره داوود می فرماید:

(یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ...)<sup>(۱)</sup>

«ای داوود تو را در روی زمین خلیفه خود قرار دادیم پس در میان مردم به حق داوری کن و از هوی و هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا گمراه می سازد».

در آیه دیگر خداوند او را چنین توصیف می کند:

(...وَأَتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ...)<sup>(۲)</sup>

«خداوند به داوود ملک (حکومت جامع) و حکمت داد، و از آنچه که می خواست به او آموخت».

طبعاً کسانی که زمام رهبری اجتماع را در دست دارند، باید داور مردم نیز باشند و این کار را به طور مباشری و مستقیم یا با تعیین و نصب حاکمان و

ص : ۴۳

---

۱- [۱] ص ۲۶.

۲- [۲] بقره/۲۵۱.

داوران صالح انجام دهند.

و در برخی از آیات شیوه داوری داوود و سلیمان بیان شده است آنگاه آنان را چنین توصیف می کند:

(...وَكُلًّا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا...)<sup>(۱)</sup>

«وهر یک از آن دو را داوری و دانش دادیم».

این نه تنها داوود و سلیمان بودند که با داشتن مقام قضاوت داوری می کردند، بلکه از برخی از آیات استفاده می شود که گروهی از فرزندان ابراهیم نیز دارای چنین مقام شامخی بودند چنان که می فرماید:

(...فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا)<sup>(۲)</sup>

«به فرزندان ابراهیم کتاب و حکمت آموختیم و به آنان سلطنت بزرگی دادیم».

مسلماً یک سلطنت بزرگ، جدا از داوری در منازعات و خصومات نخواهد بود.

و در باره پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) که خود از آل ابراهیم است، می فرماید:

(...وَإِنَّ حَكْمَتَ فَاحِكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ)<sup>(۳)</sup>

«اگر در میان آنان داوری کردی به عدل داوری کن، خدا دادگران را دوست دارد».

ص : ۴۴

---

۱- [۱] انبیاء/۷۹.

۲- [۲] نساء/۵۴.

۳- [۳] مائده/۴۲.



و در آیه دیگر می فرماید:

(...فَأَحْكُمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ...) (۱).

وباز می فرماید:

(وَأَنْ أَحْكُمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ...) (۲).

از مجموع این آیات، و آیاتی که در باره حکم و داوری پیامبران وارد شده است، می توان نتیجه گرفت که یکی از انگیزه های برانگیخته شدن پیامبران، داوری در خصومات و مرافعات، و به یک معنی رفع اختلاف در موضوعات بوده است با این تفاوت که گاهی پیامبران برای تبیین احکام کلی و رفع اختلاف در این مورد مبعوث شده اند، و گاهی برای رفع اختلاف در موارد جزئی، یعنی مرافعات و منازعات در موضوعات، و سرانجام هر دو نوع اختلاف دو رویه از یک سکه اند که بعثت پیامبران را به دنبال داشته است.

ص : ۴۵

---

۱- [۱] مائده/۴۸.

۲- [۲] مائده/۴۹.

## ۲- لزوم بعثت پیامبران از دیدگاه قرآن

### اشاره

(بخش دوم)

۱. اجرای قسط در جامعه بشری.

۲. تزکیه و تعدیل غرایز.

۳. تعلیم کتاب و حکمت.

۴. اتمام حجت بر بندگان.

### آیات موضوع

#### الف. آیات مربوط به اجرای قسط در جامعه بشری:

۱. (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ...)  
(حدید/۲۵).

۲. (وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ) (یونس/۴۷).

ص : ۴۶

۳. (...يا قوم اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا...) (اعراف/۸۵).

### ترجمه آیات

۱. «ما پیامبران خود را با دلایل روشن اعزام کردیم، و با آنان کتاب و میزان فرو فرستادیم تا مردم قائم به قسط گردند و آهن را فرو فرستادیم و در آن قدرتی سخت و سودهایی برای مردم است.»

۲. «برای هر امتی پیامبرانی است هر گاه رسول آنان آمد، میان آنان به عدل و قسط داوری می شود و آنان مورد تعدی واقع نمی شوند.»

۳. «ای مردم! خدا را پرستش کنید برای شما جز او خدایی نیست دلایل روشن کننده ای به سوی شما آمده است، کیل و ترازو را کاملاً رعایت نمایید در مقام داد و ستد کم فروشی نکنید و در روی زمین پس از برقراری صلح فساد ننمایید.»

### ب. آیات مربوط به تزکیه و تعدیل غرایز:

۱. (رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا) (نساء/۱۶۵).

۲. (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ) (جمعه/۲).

۳. (إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا) (انسان/۲).

۴. (فَقُلْ هَلْ لَكُمْ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ) (نازعات/۱۸).

۵. (وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ) (بلد/۱۰).

۶. (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيْنَاهَا \* فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) (شمس/۷-۸).

## ترجمه آیات

۱. «سوگند به نفس انسان و خدایی که او را آفرید، بدی ها و خوبی ها را به او الهام کرد. (و این همان است که در کتاب های اخلاق به عنوان میل به فضایل و نیکی ها، و انزجار از رذایل و بدی ها، بیان می شود)».

۲. «او را به حق و باطل هدایت کردیم».

۳. «انسان را از یک نطفه مخلوط آفریدیم، او را آزمایش می نمایم (و به همین جهت) او را شنوا و بینا آفریدیم».

۴. «و به او بگو آیا می خواهی پاک و منزّه شوی».

۵. «هموست که رسولی از میان قوم بی کتاب برانگیخت تا آیاتش را بر آنها بخواند و منزّهشان دارد و کتاب و حکمت بر آنها بیاموزد، اگر چه پیش از آن در گمراهی آشکار بودند».

۶. «خداوند پیامبرانی را نوید دهنده و بیم دهنده برای هدایت مردم فرستاد، تا آنان در برابر خدا هیچ گونه عذری نداشته باشند، خدا عزیز و حکیم است».

### ج. آیات مربوط به تعلیم کتاب و حکمت:

۱. (ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ...)(اسراء/۳۹).
۲. (رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...)(بقره/۱۲۹).
۳. (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ...)(ابراهيم/۴).
۴. (...وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِيُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ)(نحل/۴۴).

### ترجمه آیات

۱. «این اصول محکم و متقنی است که خدا به تو وحی نموده است».
۲. «خدایا در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را برای آنان تلاوت کنند، و کتاب و حکمت را به آنان بیاموزند و آنان را پاکیزه نمایند حقا که تو عزیز (توانا) و حکیم هستی».
۳. «ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به زبان قوم خود تا (دستورات الهی را) برای آنان بیان کند».
۴. «قرآن را بر تو فرو فرستادیم تا برای مردم آنچه را که برای آنان فرو فرستاده شده است بیان کنی و شاید آنان بیندیشند».

## د. آیات مربوط به اتمام حجت بر بندگان:

۱. (رُسُلًا مَبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا) (نساء/۱۶۵).
۲. (يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (مائده/۱۹).
۳. (أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَلَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ \* وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ) (یس/۶۰-۶۱).
۴. (وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى) (طه/۱۳۴).
۵. (...وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا) (اسراء/۱۵).

## ترجمه آیات

۱. «پیامبرانی نوید دهنده، و بیم دهنده بر انگیخت، تا مردم پس از آمدن پیامبران بر خدا حجت و دلیلی نداشته باشند و خدا قدرتمند و حکیم است.»
۲. «ای اهل کتاب رسول ما پس از انقطاع بعثت در یک دوره، به سوی شما آمد، و دستورات ما را برای شما بیان می کند، تا این که نگویید برای ما نوید دهنده و بیم دهنده ای نیامده است، این رسولی است که به سوی شما آمده، بشارت و بیم می دهد و خدا بر همه چیز توانا است.»

۳. «ای فرزندان آدم آیا خدا از شما پیمان نگرفت که شیطان را نپرستید، او برای شما دشمن آشکار است؟ و مرا پرستید، که این راه مستقیم است».

۴. «هرگاه ما آنان را قبل از اعزام پیامبران نابود می کردیم، می گفتند چرا به سوی ما رسولی نفرستادی تا پیش از آن که ذلیل و خوار شویم از آیات تو پیروی کنیم».

۵. «شان ما نیست که افراد را پیش از آن که پیامبری بفرستیم، عذاب کنیم».

## بررسی و تفسیر آیات

### اشاره

در فصل گذشته با سه انگیزه و دلیل، از انگیزه ها و دلایل لزوم بعثت پیامبران از دیدگاه قرآن آشنا شدیم و در این فصل به بررسی دلایل و انگیزه های دیگر آن می پردازیم:

### انگیزه چهارم: اجرای قسط در میان بشر

در برخی از آیات انگیزه بعثت پیامبران و فرو فرستادن کتاب های آسمانی تحقق قسط در میان مردم بیان شده است چنان که می فرماید:

(لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ...)<sup>(۱)</sup>

«ما پیامبران خود را با دلایل روشن اعزام کردیم، و با آنان کتاب و میزان فرو فرستادیم تا مردم قائم به قسط گردند و آهن را فرو فرستادیم و در آن قدرتی سخت و سودهایی برای مردم است».

ص : ۵۱

جمله (لَيُقْوَمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) علت فرستادن پیامبران و نازل نمودن کتب آسمانی است که در آغاز آیه وارد شده است. گویی بسط قسط در جامعه یکی از اهداف اعزام پیامبران و انزال کتب آسمانی می باشد و عجیب اینکه پس از نزول کتاب و میزان، نزول حدید (آهن) را یاد آور شده، و از قدرت عجیب آن سخن می گوید و شاید نکته ارتباط این است که در اجرای قسط باید از دو راه وارد شد، یکی راه تعلیم و تبلیغ که برای پاکدلان کارساز است و دیگری راه قدرت و زور در باره گروهی که به منطق کردن ننهاد و سرکشی کنند.

در این آیه اجرای قسط و قیام مردم به عدالت، هدف مجموع پیامبران معرفی شده است و نظیر آن است از نظر کلیت و عمومیت، آیه (۴۷) سوره یونس آنجا که می فرماید:

(وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ).

«برای هر امتی پیامبرانی است هر گاه رسول آنان آمد، میان آنان به عدل و قسط داوری می شود و آنان مورد تعدی واقع نمی شوند».

در این آیه هر چند صریحاً نامی از داوری کننده برده نشده است، ولی ظاهر این است که داور خدا است و رسول نماینده او در اجرای قسط و عدالت در میان مردم است.

ولی در برخی از آیات افراد معینی از پیامبران صریحاً مردم را به قسط دعوت کردند، چنان که از شعیب نقل می کند که وی پس از دعوت به یکتاپرستی مسئله قسط را مطرح می کرد چنان که می فرماید:

(...يا قوم اعبدوا الله ما لكم من إله غيرُهُ قَدْ جَاءتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ



فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخُسُوا النَّاسَ أَمْشِيَهُمْ وَلَا تَتَفْسَدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا... (۱).

«ای مردم! خدا را پرستش کنید برای شما جز او خدایی نیست دلایل روشن کننده ای به سوی شما آمده است، کیل و ترازو را کاملاً رعایت نمایید در مقام داد و ستد کم فروشی نکنید و در روی زمین پس از برقراری صلح فساد ننمایید».

قرآن این حقیقت را در سوره های متعددی از زبان شعیب نقل می کند و این مضمون در سوره اعراف آیه ۸۵، هود آیه های ۸۴\_۸۵ شعراء آیه های ۱۸۱\_۱۸۳، نقل شده است.

در اینجا بحث دیگری است که آیا مقصود از قسط همان قسط اقتصادی و عدالت در مسائل مربوط به حقوق مردم است، یا معنی وسیعی دارد که به نوعی معادل و هم معنی با عدالت است این خود بحث جداگانه ای است که باید در موضوع «عدل و قسط» در قرآن بررسی شود.

آنچه در این جا می توان گفت این است که تحقق قسط در جامعه در گرو سه عامل است:

۱. یکی این که قانونی باشد که مرزهای قسط و ظلم را روشن سازد، تا در پرتو آن قانون، حق و عدل را از تجاوز و تعدی باز شناسند.

۲. دیگری مجری عادل که متن قانون را در جامعه پیاده کند.

۳. قاضی عادل و دادگر که در جایگاه قضاوت، به قسط داوری کند. و در حقیقت پیامبران گاهی در مسند قضاوت و در قلمرو اجرا اختلاف موجود را رفع می کردند، و گاهی با دستورات خود از اختلاف پیشگیری می نمودند، و

ص: ۵۳

در آیات مربوط به قسط، هدف، پیشگیری از اختلافات است.

### انگیزه پنجم: تزکیه یا تعدیل غرایز

برخلاف اندیشه برخی از حکیمان که شخصیت انسان را در تفکر و اندیشه (نفس ناطقه) خلاصه می سازند، نیمی از شخصیت انسان را غرایز و تمایلات فطری او تشکیل می دهد. از آنجا که سر و کار حکیمان با ادراک و تفکر بوده از این دریچه به او نگریسته و او را به عنوان موجود متفکر تعریف کرده اند، در حالی که علمای اخلاق و کسانی که با تزکیه انسان ها سر و کار دارند، بیشتر با غرایز و فطریات او در ارتباطند و به انسان از این نظر که توده ای از غرایز است می نگرند، بنابر این تعریف جامع این است که بگوییم: بخشی از شخصیت او را ادراک و بخشی دیگر را غرایز و تمایلات او تشکیل می دهد.

در نهاد انسان توده ای از غرایز و فطریات است که کم و بیش با آنها آشنایی داریم. اگر از مسئله خداجویی بگذریم، که خود نیز از فطریات است، اصولاً میل به فضایل و نیکی ها، و اجتناب از رذایل و ناپاکی ها برای انسان یک امر فطری است. البته مسایل فطری منحصر به اینها نیست. تمایلات جنسی، میل به لذایذ، گرد آوری مال و ثروت، گرایش به منصب و مقام، هر یک در وجود انسان ریشه های تکوینی و طبیعی دارند، و نادیده گرفتن و تعطیل این غرایز، حیات نوین انسانی را به خطر می افکند، همچنان که افراط در آنها به آزادی هوس تبدیل می شود، و آن نیز بسان تفریط، وجود انسان را تحدید می کند از این جهت باید مسئله غرایز، به صورت صحیح تعدیل و رهبری شود و انسان نه به صورت راهب و تارک دنیا درآید که قید هر نوع

تمایلات مادی را بزند و نه به صورت هوسبازی باشد که جز هوس رانی و اشباع تمایلات درونی هدف دیگری ندارد.

وجود انسان بسان نهالی است که بهره برداری از آن به باغبان آگاه نیاز دارد که با برطرف کردن موانع، کمالات درونی او را آشکار سازد، تا میوه های رنگارنگ بر شاخسار آن آویزان گردد یا بسان کوهساری است که در آن معادن گوناگون طبیعی نهفته است که بدون رهبری مهندسان مجرب و کار آزموده بهره برداری از آن ممکن نیست.

اکنون باید دید این گره، یعنی رهبری غرایز به دست چه کسانی گشوده می شود.

ناگفته پیداست مربی باید انسان شناسی کامل باشد تا از تمام خصوصیات درونی و ریزه کاری های غرایز و عواطف او مطلع گردد و از لغزش و سهو و خطا مصون باشد، تا رهبری او صورت کامل به خود بگیرد.

شرط دیگر این است که خود رهبر نمونه و کامل از نظر تربیت باشد، زیرا صفات مربی بیش از هر چیز در نفوس افراد تحت تربیت مؤثر است، و مردم می خواهند پیوسته به رنگ رهبران خود در آیند.

و اگر بخواهیم تربیت و رهبری حالت کاملی به خود بگیرد، باید ضمانت اجرایی نیز در مورد افراد تحت تربیت وجود داشته باشد، تا به خاطر آن ضمانت اجرا، دستورات مربی را در آشکار و نهان بکار بندند.

این سه شرط فقط در رهبران آسمانی تحقق دارد، زیرا آنان در پرتو علم الهی انسان شناس کامل بوده و از تمام ریزه کاری های جسمی و روحی انسان آگاهند، و خود نیز نمونه کامل تربیت می باشند و به آنچه که می گویند، عمل

می کنند. علاوه بر آن در اثر ایجاد اعتقاد به سرای دیگر که افراد در آن به پاداش و کیفر اعمال خود می رسند، برنامه تربیتی خود را تکمیل می کنند.

بنابراین یکی از اهداف پیامبران تعدیل غرایز و تزکیه نفوس و آشنا کردن انسان به اخلاق سازنده می باشد که انحراف در آن مایه بدبختی فرد و جامعه می شود.

در مسیحیت راهبان با دعوت به ترک لذایذ مایه بدبختی گروهی را فراهم می آورند، و با دعوت به تجرد و ترک ازدواج درهای دیگر مفسد را به روی مردم می گشایند. همچنین در مادیگری اخلاقی جریان بر عکس است، جوانان در اثر دیدن فیلم های جنایی و رمان های محرک به صورت دیوی درمی آیند که می خواهند هر نوع رادع و مانع را از سر راه اشباع غرایز خود بردارند، اینجا است که باید گفت: در تربیت مردم به:

۱. برنامه صحیح و جامع (دور از افراط و تفریط).

۲. مربیان کاردان و دلسوز.

۳. ضامن اجرایی نیرومندی، احتیاج است.

و این در مکتب انبیاء کاملاً تحقق پذیرفته است.

آیاتی که در این قسمت وارد شده برخی ناظر به وجود غرایز در وجود انسان، و برخی دیگر ناظر به لزوم رهبری آن می باشد. درباره بخش اول کافی است که آیات زیر را یادآور شویم:

(وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيْنَاهَا\* فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا). (۱)

«سوگند به نفس انسان و خدایی که او را آفرید، بدی ها و خوبی ها را به او الهام کرد».

(و این همان است که در کتاب های اخلاق به عنوان میل به فضایل و

ص : ۵۶

نیکی ها، و انزجار از رذایل و بدی ها، بیان می شود).

و در آیه دیگر می فرماید:

(وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ). (۱)

«او را به حق و باطل هدایت کردیم».

و در آیه سوم می فرماید:

(إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا). (۲)

«انسان را از یک نطفه مخلوط آفریدیم، او را آزمایش می نمایم (و به همین جهت) او را شنوا و بینا آفریدیم».

شاید مقصود از «نطفه مخلوط» همان خلاصه گرایش های خوب و بد باشد که زمینه آن در نطفه انسان موجود است.

این بخش از آیات وجود گرایش ها را در نهاد انسان تأیید می کند، ولی بخشی از آیات ناظر به این است که انبیا برای رهبری این غرایز برانگیخته شده اند.

و در حقیقت مقصود از تزکیه، پاک و پاکیزه کردن درخت وجود انسان، از شاخه های کج و نامطلوب و یا تطهیر سرزمین دل او از علف های هرزه و زیانبار است. و در آیات زیادی تزکیه یکی از اهداف پیامبران معرفی شده است چنان که خدا به موسی (علیه السلام) دستور می دهد که به فرعون بگوید آیا می خواهی راه تزکیه را پیش گیری (فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ) (۳).

ص : ۵۷

---

۱- [۱] بلد / ۱۰.

۲- [۲] انسان / ۲.

۳- [۳] نازعات / ۱۸.

در آیات متعددی یکی از اهداف بعثت پیامبر گرامی تزکیه و پاکیزه نمودن اخلاق مردم معرفی شده است چنان که می فرماید: (وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ). این جمله در آیات متعددی وارد شده است. البته در این جا نکته ای (۱) است و آن این که آنجا که خدا، اهداف بعثت پیامبر گرامی را مطرح نموده است تزکیه را بر تعلیم و پرورش را بر آموزش مقدم داشته است ولی آنجا که ابراهیم خلیل از خداوند می خواهد تا پیامبری را برای مردم مکه و اطراف آن بفرستد، تعلیم را بر تزکیه مقدم داشته است حال نکته این تقدم وتأخر چیست؟ در آینده یادآور می شویم.

البته این هدف بزرگ گاهی با کلمه «تزکیه» بیان شده، و گاهی با کلمه «تقوی» و «توبه» بیان گردیده است بنابر این آیاتی که در آن دعوت به تقوا و توبه از جانب انبیا نقل شده است همگی ناظر به همین انگیزه است که بیان گردید و همگی تأمین کننده «هدف اخلاقی» بعثت پیامبران می باشند. (۲)

و در برخی از آیات به ضامن اجرای یک چنین رهبری اشاره شده آنجا که می فرماید:

(رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِنَّاسٍ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا). (۳)

«خداوند پیامبرانی را نوید دهنده و بیم دهنده برای هدایت مردم فرستاد، تا آنان در برابر خدا هیچ گونه عذری نداشته باشند، خدا عزیز و حکیم است».

ص : ۵۸

---

۱- [۱] بقره/۱۲۹، ۱۵۱؛ آل عمران/۱۶۴ و جمعه/۲.

۲- [۲] به آیات ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۴/ شعراء؛ ۷۴، ۸۵، ۸۶ اعراف؛ ۶۱/ هود؛ ۴۶/ نمل و ۳۶/ عنکبوت مراجعه شود.

۳- [۳] نساء/۱۶۵.

جمله (مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ) اشاره به پاداش ها و کیفرهایی است که خداوند برای فرمانبرداران و متمردان مقرر فرموده است.

امیر مؤمنان (علیه السلام) در خطبه ای به چنین ضمانت اجرا اشاره کرده و می فرماید:

«بَعِثْتُ رُسُلَهُ بِمَا خَصَّصَهُمْ بِهِ مِنْ وَحْيِهِ، وَجَعَلْتُهُمْ حُجَّةً لَهُ عَلَى خَلْقِهِ، لئَلَّا تَجِبَ الْحُجَّةُ لَهُمْ بِتَرْكِ الْإِعْذَارِ إِلَيْهِمْ، فَدَعَاهُمْ بِلِسَانِ الصُّدْقِ إِلَى سَبِيلِ الْحَقِّ... فَيَكُونُ الثَّوَابُ جَزَاءً وَالْعِقَابُ بَوَاءً» (۱)

«خداوند پیامبرانش را برانگیخت، و وحی خود را به آنان اختصاص داد و آنها را برای مردم حجت و راهنما قرار داد، تا مردم در برابر خدا عذری نداشته باشند، همگان را به وسیله پیامبران با زبان راستی به راه حق دعوت کرد، تا ثواب، پاداش اعمال نیک و عذاب، کیفر کردار زشت باشد».

آن حضرت در خطبه ای دیگر اصول تعالیم انبیا را امر فطری دانسته که دست آفرینش در نهاد انسان به ودیعت گذارده است، و مسئولیت انبیا این است که به بارور ساختن این نوع گرایشهای فطری، پردازند گویی پیامبران یادآوراند نه نوآوران، و آنچه را که آورده اند قبلاً خود انسان در مکتب فطرت آموخته است ولی این گوهرهای گرانبهای فطری نیاز به مهندسانی دارد که به استخراج آنها پردازند آنجا که می فرماید:

«وَاصِطَفَى سُبْحَانَهُ مِنْ وُلْدِهِ أَنْبِيَاءَ أَخَذَ عَلَى الْوَحْيِ مِيثَاقَهُمْ، وَعَلَى تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ أَمَانَتَهُمْ... فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ، وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ، لِيَسْتَأْذُوهُمْ

ص : ۵۹

مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ، وَيَذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ، وَيَحْتَجِّجُوا عَلَيْهِم بِالتَّبْلِيغِ، وَيُثِيرُوا لَهُم دَفَائِنَ الْعُقُولِ» (۱).

«آنگاه در میان فرزندان آدم، پیامبرانی برگزید، و از آنان برای رساندن وحی و تبلیغ پیام های خدا، پیمان گرفت... آنان را فرستاد تا آن پیمان فطری را مطالبه نمایند، و نعمت فراموش شده را یادآوری کنند، و از طریق تبلیغ، حجت را بر آنان تمام کنند، و گوهرهای خرد را که در فطرت آنان پنهان شده است استخراج نمایند».

تا اینجا بیان این انگیزه به پایان رسید و در حقیقت این انگیزه مرکب از دو مقدمه است:

۱. وجود انسان توده ای از غرایز و تمایلات فطری است.

۲. بهره برداری صحیح از این غرایز، به صورت دور از افراط و تفریط، نیاز به رهبری دارد.

پس تکامل بشر در زندگی نیاز به رهبری دارد که فطریات او را هدایت کند.

و اگر مقدمه ای به این نتیجه اضافه کنیم و آن این که رهبری غرایز در گرو شرایطی در رهبر است که جز در پیامبران، در انسان های دیگر به این صورت کامل نیست، نتیجه این می شود که خدا برای رساندن بشر به کمال اخلاقی ممکن، باید پیامبرانی را اعزام کند تا از طریق «تعدیل غرایز» این هدف را تحقق بخشند.

تا اینجا از طرق گوناگون که همگی از کتاب الهی و در درجه بعد از

ص : ۶۰

---

۱- [۱] نهج البلاغه، خطبه ۱.



احادیث اسلامی الهام گرفتیم لزوم بعثت پیامبران ثابت گردید و آن این که مقتضای مشیت حکیمانه الهی این است که بشر را به حال خودوانگذارد، و آموزگارانی برای او بفرستد، ولی می توان گفت این طرق پنجگانه به تحکیم سه اصل و یا تبیین آنها باز می گردد و آن این که پیامبران برای اصلاح سه امر مهم در میان بشر برگزیده شده اند و آن سه اصل عبارتند از:

۱. اصلاح عقیدتی و اندیشه های مربوط به مبدأ و معاد (طریق اول).

۲. اصلاح اجتماعی یعنی حفظ نوع انسانی در پرتو تشریح قوانین عادلانه همراه با داوران عادل و مجریان لایق و شایسته (طریق های دوم، سوم و چهارم).

۳. اصلاح اخلاقی و رهبری و تعدیل غرایز و تمایلات باطنی (طریق پنجم).

تا این جا با انگیزه های پنجگانه بعثت و اصول سه گانه آن آشنا شدیم و برای تکمیل بحث ناچاریم به مطلبی که آن نیز به گونه ای از انگیزه های بعثت است ولی در حقیقت زیر بنای سه اصل مزبور می باشد، اشاره کنیم.

### **انگیزه ششم: تعلیم کتاب و آموزش حکمت**

در بخشی از آیات، هدف از بعثت پیامبران، آموزش کتاب آسمانی و حکمت معرفی شده است البته مقصود از کتاب، کتاب هر پیامبری است که با آن مبعوث شده است مانند «صحف» نسبت به نوح و ابراهیم، و «تورات و انجیل» نسبت به کلیم و مسیح، و «قرآن» نسبت به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم).

مقصود از حکمت، آن دستورات حکیمانه است که ضامن سعادت انسان در دوجهان می باشد، نه خصوص حکمت مرادف با فلسفه نظری (در اصطلاح اهل معقول).

به گواه این که قرآن پس از یادآوری یک رشته اصول و معارف (۱) در ابعاد عقیدتی و اجتماعی و اخلاقی چنین می فرماید:

ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ... (۲)

«این اصول محکم و متقنی است که خدا به تو وحی نموده است.»

در این صورت باید گفت: یکی از انگیزه های پیامبران به شهادت این آیات، تعلیم کتاب و حکمت است چه آیه ای روشن تر از این که ابراهیم در دعای خود می گوید:

رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ... (۳)

«خدایا در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را برای آنان تلاوت کنند، و کتاب و حکمت را به آنان بیاموزند و آنان را پاکیزه نمایند حقا که تو عزیز (توانا) و حکیم هستی.»

گاهی این حقیقت به تعبیر دیگر بیان شده است چنان که می فرماید:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُبَيِّنَ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ... (۴)

«ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به زبان قوم خود تا (دستورات الهی را) برای آنان بیان کند.»

در آیه دیگر می فرماید:

...وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۵)

«قرآن را بر تو فرو فرستادیم تا برای مردم آنچه را که برای آنان فرو فرستاده شده است بیان کنی و شاید آنها بیندیشند.»

ص: ۶۲

---

۱- [۱] به سوره اسراء، آیه های ۲۲ تا ۳۹ مراجعه شود.

۲- [۲] اسراء/۳۹.

۳- [۳] بقره/۱۲۹.

۴- [۴] ابراهیم/۴.

۵- [۵] نحل/۴۴.

و از این که می فرماید:

(لُتَّبِنَ لِلنَّاسِ) می توان حدس زد که وظیفه پیامبر نه تنها تلاوت قرآن بود، بلکه باید مفاهیم بلند و عالی قرآن را برای آنان روشن نماید.

در این جا باید نکته ای را یادآوری نمودو آن این که درست است که تعلیم کتاب و حکمت از انگیزه های بعثت پیامبران است، ولی این انگیزه مقدمه و پایه سه انگیزه پیشین است که به صورت اصول سه گانه مطرح گردید؛ زیرا تا تعلیم الهی از طریق کتاب و حکمت نباشد، نه اصلاحات عقیدتی صورت می پذیرد، و نه اصلاحات اجتماعی و اخلاقی، بنا بر این آموزش کتاب و حکمت قاعده مخروطی است که هرم آن را اصول سه گانه تشکیل می دهد، و قبلاً نیز آیات مربوط به تعلیم را در بخش تزکیه و پاک کردن روح انسان از گرایش های زشت یادآور شدیم.

در این جا پاسخ سؤالی را که در گذشته مطرح کردیم یادآور می شویم و آن این که در گفتار ابراهیم که از خداوند درخواست می کند که برای تهامه و حجاز پیامبری را برانگیزد، و در این درخواست تعلیم کتاب را بر تزکیه نفوس مقدم می دارد چنان که می فرماید:

(وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ) ولی در سه آیه دیگر که خداوند خود هدف از بعثت پیامبر اسلام را مطرح کرده است تزکیه را بر تعلیم مقدم داشته است. (۱)

ص : ۶۳

---

۱- [۱] به سوره های بقره / ۱۵۱ ؛ آل عمران / ۱۶۴ ؛ جمعه / ۲ رجوع شود. خلاصه آنجا که وظیفه پیامبران را بیان می کند، «تعلیم» را بر «تزکیه» مقدم می دارد مانند آیه ۱۲۹ بقره، و آنجا که هدف از بعثت را مطرح می کند، «تزکیه» را جلو می اندازد مانند آیه های ۱۵۱ بقره، ۱۶۴ آل عمران و ۲ جمعه.

با توجه به آنچه یادآور شدیم که تعلیم کتاب و حکمت زمینه اصلاحات عقیدتی و اجتماعی و اخلاقی است وجه تقدیم تعلیم بر تزکیه در گفتار ابراهیم روشن می شود زیرا تا تعلیم کتاب و حکمت صورت نگیرد و به اصطلاح بشر با برنامه الهی آشنا نگردد چگونه می تواند حالت تزکیه پیدا کند، زیرا تزکیه و طهارت نفس، معلول عمل به دستورات الهی است که در کتاب و حکمت وارد شده است ولی از آنجا که تعلیم کتاب و آموزش حکمت نسبت به اهداف والای بعثت جنبه مقدماتی و ابزاری دارد، گویی در حقیقت بعثت پیامبران و نزول حکمت برای تحقق بخشیدن به آن اهداف سه گانه است که یکی از آنها اصلاح اخلاقی می باشد، در آیاتی که خدا از جانب خود مسئله را مطرح می کند به خاطر اهمیت هدف، آن را بر مقدمه، مقدم داشته و فرموده است:

(هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ).

از برخی از آیات استفاده می شود که هدف از بعثت پیامبران اتمام حجت

بر بندگان است آنجا که می فرماید:

(رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا). (۱)

«پیامبرانی نوید دهنده، و بیم دهنده بر انگیخت، تا مردم پس از آمدن پیامبران بر خدا حجت و دلیلی نداشته باشند و خدا قدرتمند و حکیم است».

وباز می فرماید:

(يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرِهِ مِنَ الرَّسُولِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ). (۲)

«ای اهل کتاب رسول ما پس از انقطاع بعثت در یک دوره، به سوی شما آمد، و دستورات ما را برای شما بیان می کند، تا این که نگویید برای ما نوید دهنده و بیم دهنده ای نیامده است، این رسولی است که به سوی شما آمده، بشارت و بیم می دهد و خدا بر همه چیز توانا است».

درباره توضیح این انگیزه باید گفت خداوند بزرگ یک میثاق فطری از انسان گرفته است که جز او کسی را نپرستد و به این حقیقت در این آیه تصریح می کند چنان که می فرماید:

(أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَلَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ \* وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ). (۳)

«ای فرزندان آدم آیا خدا از شما پیمان نگرفت که شیطان را نپرستید، او برای شما دشمن آشکار است؟ و مرا پرستید، که این راه مستقیم است».(۴)

ص : ۶۵

۱- [۱] نساء/۱۶۵.

۲- [۲] مائده/۱۹.

۳- [۳] یس/۶۰-۶۱.

۴- [۴] به آیاتی که در آن توحید و یکتاپرستی به صورت یک امر فطری قلمداد گردیده است رجوع شود از آن جمله آیه ۱۷۲ اعراف و آیه ۳۰ روم است.

همچنین خدا از طریق فطرت کارهای خیر و شر را به انسان آموخته است و هر انسانی در درون خود گرایش به کارهای خیر و دوری از کارهای زشت و ناهموار را آموخته است چنان که می فرماید:

(وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ). (۱)

«او را به خیر و شر هدایت کردیم».

و باز می فرماید:

(فَأَلَّهَمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا). (۲)

«زشتی ها و خوبی ها را به (نفس انسان) الهام نمودیم».

و باز می فرماید:

(إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا). (۳)

«ما او را به راه (راست) هدایت کردیم یا شاکر و سپاسگزار است و یا ناسپاس کفر ورز».

ولی این گرایش های درونی غالباً محکوم گرایش های تعدیل نیافته و رهبری نشده غرایز و تمایلات درونی است که نمی تواند در زندگی چراغی روشن و فروزان در مسیر غبار آلود غرایز باشد، از این جهت یک چنین حجت، به خاطر کم فروغی، ملاک سؤال و حساب و کیفر نمی باشد، \_ لذا \_ باید حجت نیرومند دیگری به حمایت از این حجت باطنی برخیزد تا هر نوع باب عذر و پوزش را به روی بشر ببندد این همان بعثت پیامبران گرامی است که حجت را بر

ص : ۶۶

---

۱- [۱] بلد/۱۰.

۲- [۲] شمس/۸.

۳- [۳] انسان/۳.

بندگان کامل نموده، و درهای هر نوع عذر و پوزش را می بندد و به این حقیقت علاوه بر آیات گذشته در برخی از آیات دیگر نیز اشاره شده است.

(وَلَوْ أَنَا أَهْلُكُمْ لَمَّا جَاءَهُمْ بِعَذَابٍ مِّنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى). (۱)

«هرگاه ما آنان را قبل از اعزام پیامبران نابود می کردیم، می گفتند چرا به سوی ما رسولی نفرستادی تا پیش از آن که ذلیل و خوار شویم از آیات تو پیروی کنیم».

وباز می فرماید:

(...وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا). (۲)

«شان ما نیست که افراد را پیش از آن که پیامبری بفرستیم، عذاب کنیم».

و به همین مضمون است آیات ۴۷ و ۵۹ سوره قصص.

بنابر این مشیت حکیمانه و عادلانه الهی ایجاب می کند که برای تحکیم رهبری های فطرت و خرد که چراغ های فروزان درونی هستند، پیامبرانی به عنوان حجت های خارجی اعزام کند تا در پرتو هدایت این دو، بشر راه مستقیم را بییابد.

امیر مؤمنان (علیه السلام) درباره این نوع انگیزه بعثت چنین می فرماید:

«بَعَثَ رَسُولَهُ بِمَا خَصَّصَهُمْ بِهِ مِنْ وَحْيِهِ، وَجَعَلَهُمْ حُجَّةً لَهُ عَلَى خَلْقِهِ، لِئَلَّا تَجِبَ الْحُجَّةُ لَهُمْ بِتَرْكِ الْإِعْذَارِ إِلَيْهِمْ». (۳)

ص : ۶۷

---

۱- [۱] طه/۱۳۴.

۲- [۲] اسراء/۱۵.

۳- [۳] نهج البلاغه، فیض الإسلام، خطبه ۱۴۴.

«خداوند رسولان خود را با وحی به سوی آنان برانگیخت و آنان را حجت خود بر بندگان قرار داد تا به خاطر نبستن باب عذر بر آنان حجت به سود آنان تمام نگردد».

و در باره آدم پس از هبوط به زمین چنین می فرماید:

«فَأَهْبَطَهُ بَعْدَ التَّوْبَةِ لِيَعْمَرَ أَرْضَهُ بِنَسْلِهِ، وَلِيَقِيمَ الْحُجَّةَ بِهِ عَلَى عِبَادِهِ، وَلَمْ يُخْلِهِمْ بَعْدَ أَنْ قَبَضَهُ مِمَّا يُؤَكِّدُ عَلَيْهِمْ حُجَّةَ رَبُّوبِيَّتِهِ» (۱).

«او را پس از توبه به روی زمین فرود آورد، تا خدا زمین را با فرزندان آدم آباد سازد، و حجت را به وسیله او بر بندگان تمام کند، و پس از قبض روح او بندگان خود را از آنچه ربوبیت او را تحکیم می کند، رها نکرد».

در پایان یادآور می شویم: در بعثت برخی از پیامبران یک رشته نتایج و پیامدهایی وجود داشته که نمی توان آنها را از انگیزه های کلی بعثت شمرده مثلاً یکی از علل بعثت کلیم (علیه السلام) این بود که بنی اسرائیل را از دست فرعون نجات بخشد. البته این مطلب هر چند هدف و غایت رسالت او بود اما نمی توان آن را انگیزه کلی شمرده. مسلماً هر پیامبری که در محیط خاصی مبعوث می گردید، یک نوع دگرگونی هایی در آنجا ایجاد می کرد، و ایجاد عدل و قسط اجتماعی، یا تهذیب اخلاق و نفوس افراد بدون درگیری با ستمگرانی همانند فرعون امکان پذیر نبوده است، بنابر این نجات جامعه از ستمگران هدفی جدا از اهداف یاد شده نمی باشد.

یا درباره پیامبر گرامی می خوانیم: یکی از کارهای او تحلیل طبیات و تحریم خبائث و برداشتن بارهایی بود که بر دوش اهل کتاب سنگینی می کرد و

ص: ۶۸



نیز احکام شاق و دشواری که در شریعت آنان وجود داشت یا احبار یهود در طول زمان، بدعت گذاری کرده بودند به وسیله شریعت خاتم برداشته شد چنان که می فرماید:

(...يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ...). (۱)

«اشیای پاکیزه را برای آنان حلال و ناپاکی ها را حرام می کند، و بارهای سنگین و غل و زنجیرهایی که بر گردن آنان بود، بر می دارد».

البته مقصود از این بار سنگین و یا غل و زنجیر، احکام شاق و تعهدات سنگینی بود که بسان غل به گردن داشتند، و شریعت سهله و سمحه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) همه را برداشت.

و نیز در باره عیسی می خوانیم که خطاب به بنی اسرائیل فرمود:

(وَلَا حِجْلَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ...). (۲)

«برخی از حرام ها را برای شما حلال کنم».

بنابر این نمی توان این نوع آیات را در ردیف انگیزه های کلی بعثت پیامبران شمرد، و همچنین گروهی از آیات که متن آیین پیامبران را متذکر است مانند آیات مربوط به پیروی از خدا و مبارزه با طاغوت (۳) و دوری از شیطان (۴) که همگی بیانگر خصوصیات آیین پیامبران است و نباید آنها را جزء انگیزه ها شمرد و همچنین آیاتی که از نتیجه پیروی از پیامبران سخن می گوید و این که پیروی از

ص : ۶۹

۱- [۱] اعراف/۱۵۷.

۲- [۲] آل عمران/۵۰.

۳- [۳] نساء / ۶۰، نحل ۳۶.

۴- [۴] نور/۲۱، فاطر/۶، زخرف/۶۲.

آنان مایه حیات جاودانه است چنان که می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ). (۱)

«ای افراد با ایمان دعوت خدا و رسول او را آنگاه که شما را به چیزی که مایه حیات شما است دعوت نمایند پذیرا شوید».

ناگفته پیدا است در پیروی از دعوت پیامبران دل و جان به نور ایمان زنده شده هم چنان که در کفر و پیروی از هوا و هوس و شیطان مرگ دل فرا می رسد. این نوع آیات مربوط به خصوصیات شریعت است نه انگیزه ها و ما با توجه به این آیات، آنها را در ردیف انگیزه های بعثت به شمار نیاوردیم.

ص : ۷۰

### ۳- آیا لزوم بعث پیامبران به داوری عقل است یا شرع؟

#### آیات موضوع

۱. (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ) (مؤمنون/۱۱۵).
۲. (أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى) (قیامت/۳۶).
۳. (وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ) (ص/۲۷).
۴. (إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى) (لیل/۱۲).

#### ترجمه آیات

۱. «آیا می پندارید که ما شما را بیهوده آفریدیم و به سوی ما باز نمی گردید؟».
۲. «آیا انسان می پندارد که ما او را مهمل خواهیم گذاشت».
۳. «ما هرگز آسمان ها و زمین را بی هدف نیافریده ایم این گمان کسانی است که خدا را نشناخته اند و به او کفر ورزیده اند. وای بر کافران از

۴. «هدایت نمودن (انسان ها و دیگر موجودات به سوی اهدافی که از آفرینش آنها منظور است) بر ما لازم است».

### بررسی و تفسیر آیات

با دلایل متکلمان و حکیمان در باره لزوم بعثت آشنا شدیم و روشن شد که هر یک، از راهی بر لزوم اعزام پیامبران استدلال نموده اند، و در بررسی آیات قرآن به این نتیجه رسیدیم که قرآن از طرق سه گانه، بر لزوم بعثت پیامبران استدلال می کند، و آن این که اصلاح عقیدتی و اجتماعی و اخلاقی بشر در گرو بعثت پیامبران است که انسان ها را در قلمروهای سه گانه رهبری کنند، و در غیر این صورت بت پرستی و بی دینی جایگزین خداپرستی شده، و اجتماع بر اثر یک رشته قوانین غیر صحیح و دور از فطرت اجتماع، به لب پرتگاه کشیده می شود و سرانجام اخلاق انسانی، مبدل به یک اخلاق مادی می شود، و توضیح هر یک از این دیدگاه های سه گانه در فصل قبل بیان گردید.

اکنون مسئله ای را مطرح می کنیم که در کتاب های کلامی ریشه دیرینه دارد و آن این که آیا این که می گوییم: باید پیامبرانی از جانب خدا مبعوث گردند، گوینده این باید کیست، آیا عقل و خرد است یا این که عقل در این مسئله حق داوری ندارد؟ و تنها شرع است که به عنوان حاکم مالک، بر چنین لزومی داوری می کند؟

ما در این بحث نیاز به گسترده گویی نداریم زیرا دلایل لزوم بعثت، چه

دلایل متکلمان و حکیمان و چه دلایل قرآنی، همگی گواهی می دهند که گوینده این باید، عقل و خرد است و او با توجه به صفاتی که در خدا جمع است، و این که آفریدگار یکتا، حکیم و منزّه از هر نوع لغو عبث می باشد، با توجه به این صفات، وجوب و بایندی را که مناسب با مقام ربوبی است کشف می کند، و می گوید: با توجه به این که خدا حکیم است، و کار لغو انجام نمی دهد، باید برای جلوگیری از لغو بودن خلقت و هدر رفتن استعدادها و توان ها، آموزگارانی از جانب خود ارسال نماید، تا بشر را به اهداف خلقت آشنا سازد و به هرج و مرج در قلمرو معارف و زندگی اجتماعی و بهره گیری از غرایز پایان بخشند.

در این جا متکلمان اشعری آگاهانه و احیاناً ناآگاهانه تصور می کنند که یک چنین «بایدها» و «نبایدها» در مورد خدا یک نوع حکومت و تعیین تکلیف بر خدا است، گویی بشر ناچیز برای خدا تکلیف تعیین می کند، ولی کراً این نکته را در بحث های معارف خود یادآور شده ایم که این بایدها و نبایدها حکم حاکمانه نیست، بلکه استکشاف یک واقعیت با توجه به مبادی و صفاتی که در خدا وجود دارند می باشد، یعنی یک نوع ملازمه میان حکیم بودن، و بازاری بشر از هدر رفتن استعدادها و توان ها از طریق اعزام انبیا، وجود دارد، و خرد این ملازمه را با توجه به تصور موضوع و محمول کشف می کند عیناً مانند ملازمه ای که میان زوجیت و انقسام به متساویین در مورد اعداد استکشاف می نماید حتی می توان تمام قواعد عقلی در زمینه معارف و علوم را به صورت «باید» مطرح کرد، مثلاً گفت: سه زاویه مثلث باید با دو زاویه قائمه مساوی باشد، و این باید، یک نوع استکشاف حکم است نه حکم حاکمانه.

سعد الدین تفتازانی در شرح مقاصد پس از نقل دلایل وجوب عقلی بعثت از معتزله و فلاسفه، یادآور می‌شود که خلاصه گفتار آنان این است که اصلاح حال بشر در دنیا و آخرت فقط با بعثت پیامبران تحقق می‌یابد، آنگاه می‌گوید از نظر معتزله یک چنین بعثت لازم و مقتضای قاعده «لطف» است و همچنین از نظر فلاسفه نیز لازم است چون یک خیر گسترده ای است که ترک آن مخالف حکمت خدا است آنگاه یادآور می‌شود برخی از متکلمان ماوراءالنهر به این برهان گرایش نشان داده اند. (۱)

سپس اضافه می‌کند پذیرش این براهین جز احیای مکتب اعتزال، چیزی نیست زیرا مقصود معتزله از این که می‌گویند بعثت پیامبران بر خدا لازم است، این است که ترک آن اخلال به حکمت می‌باشد آنگاه به خاطر این که نسبت به مکتب اشعری وفادار باشد، می‌گوید: بعثت پیامبران کاری زیبا است ولی ترک آن قبیح نیست. (۲)

ناگفته پیداست پیش داوری، سعد الدین را بر داوری اخیر برانگیخته است و اگر او ریسمان تقلید از مکتب اشعری را از گردن خود می‌گشود در این جا تسلیم منطق عدلیه شده، وجوب بعثت را به صورت یک وجوب عقلی تلقی می‌کرد، ولی از این که مبدا مکتب اعتزال بار دیگر ترویج شود به حق ارزش نداده و مکتب را بر حقیقت مقدم داشته است.

ص : ۷۴

- 
- ۱- [۱] مقصود متکلمان پیرو مکتب ابو منصور ماتریدی است که در سال (۳۳۰) در گذشته است و مکتب وی به مکتب معتزله از مکتب «اشعری» نزدیک تر است و گروهی از اهل سنت پیرو این مکتب کلامی می‌باشند.
- ۲- [۲] شرح مقاصد، ج ۲، ث ۱۷۳ - ۱۷۴ .

چه انسانی می تواند این مسئله را منکر شود که خدا بشر را برای غایت و هدفی آفریده است که به خود بشر بازگشت می کند، و این هدف است که فعل خدا را از بیهودگی مصون می دارد و شکی نیست که بشر بدون هدایت رسولان الهی، به آن هدف نمی رسد، در این جا خرد با توجه به این اصول، می گوید، قطعاً خدا پیامبرانی را بر می انگیزد، و این حکم قطعی و روشن را با کلمه «باید» تعبیر می کند.

قرآن گاهی انسان ها را به حکم خرد ارشاد کرده و می فرماید:

(أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ). (۱)

«آیا می پندارید که ما شما را بیهوده آفریدیم و به سوی ما باز نمی گردید؟».

و باز می فرماید:

(أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى). (۲)

«آیا انسان می پندارد که ما او را مهمل خواهیم گذاشت»

و روشن تر از این دو آیه دیگری است که می فرماید:

(وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ). (۳)

«ما هرگز آسمان ها و زمین را بی هدف نیافریده ایم این گمان کسانی است که خدا را نشناخته اند و به او کفر ورزیده اند. وای بر کافران از آتش دوزخ».

ص : ۷۵

---

۱- [۱] مؤمنون / ۱۱۵.

۲- [۲] قیامت / ۳۶.

۳- [۳] ص / ۲۷.

از این آیات و نظایر آنها به روشنی استفاده می شود که قرآن به داوری های خرد ارزش نهاده و باید‌های آن را محترم و تعیین کننده دانسته است و امّا این که به کار بردن تعبیر «باید» و «وَجوب» در باره خدا تعبیری شایسته و درخور مقام غیر متناهی خداوندی نیست، پاسخ این است که در قرآن کریم این گونه تعبیرها به کار رفته است و شکی نیست که «ادب قرآن» برترین ادب گفتار درباره خداوند است.

چنان که می فرماید:

(إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ). (۱)

«هدایت نمودن (انسان ها و دیگر موجودات به سوی اهدافی که از آفرینش آنها منظور است) بر ما لازم است».

ص : ۷۶



## ۴- واژه های قرآنی نبوت

### اشاره

(بخش نخست)

۱. واژه نبوت.

۲. واژه رسالت.

۳. واژه بعثت.

### آیات موضوع

الف. نمونه هایی از آیات مربوط به واژه نبوت:

۱. (قُلْ هُوَ نَبِيُّ عَظِيمٍ) (ص/۶۷).

۲. (وَآتَلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ...) (یونس/۷۱).

۳. (أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ...) (توبه/۷۰).

۴. (نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ...) (کهف/۱۳).

ص : ۷۷

۵. وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ... (مائده/۲۷).
۶. وَهَلْ أَتَاكَ نَبُوءُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ (ص/۲۱).
۷. قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (كهف/۷۸).
۸. قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ... (يوسف/۳۷).
۹. قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ... (بقره/۳۳).
۱۰. (... إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) (مائده/۱۰۵).
۱۱. (... وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ...)
- (آل عمران/۴۹).

### ترجمه آیات

۱. «بگو: این همان خیر بزرگ است».
۲. «داستان نوح را برای آنها بخوان».
۳. «آیا خبر پیشینیانی چون قوم نوح و... به آنان نرسید».
۴. «ما داستان آنان را به راستی و درستی برایت بازگو می کنیم».
۵. «داستان دو پسر آدم را طبق واقع برای آنان بخوان».
۶. «آیا خبر مدعیانی که از دیوار محراب بالا می رفتند به تو رسیده است؟».
۷. «گفت: اکنون زمان جدایی من و توست و تو را از حقیقت چیزی که نتوانستی در برابرش صبر کنی آگاه می کنم».

۸. «گفت: من پیش از آمدن غذا و تناول آن شما را از تعبیر خوابتان آگاه می سازم».

۹. «خداوند فرمود: ای آدم فرشتگان را به اسامی اینها آگاه کن».

۱۰. «بازگشت همه شما به سوی خداست و شما را از کردارتان آگاه می سازد».

۱۱. «و از آنچه می خورید و در خانه های تان ذخیره می کنید خبر می دهم».

### ب. نمونه هایی از آیات مربوط به واژه رسالت:

۱. (...فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا...) (عنکبوت/۴۰).

۲. (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ... ) (مائده/۶۷).

۳. (الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ...) (احزاب/۳۹).

۴. (قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا) (مریم/۱۹).

۵. (وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ) (یس/۱۳).

۶. (...فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسْئَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ...) (یوسف/۵۰).

۷. (وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ) (نمل/۳۵).

۸. (...إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُوبُونَ مَا تَمْكُرُونَ) (یونس/۲۱).

۱. «برای نابودی برخی طوفان و برای برخی دیگر صیحه آسمانی فرستادیم».

۲. «ای پیامبر آنچه که به تو از جانب پروردگارت فرود آمده است، برسان و اگر انجام ندهی رسالت خود را انجام نداده ای».

۳. «کسانی که پیام هایی از جانب خدا گرفته اند و می رسانند و از او می ترسند...».

۴. «فرشته به مریم گفت: من مأمور پروردگار تو هستم تا به تو فرزند پاکیزه ای را ببخشم».

۵. «برای آنان سرگذشت ساکنان قریه را توصیف کن آنگاه که به سوی آنان فرستادگانی آمدند».

۶. «وقتی نماینده ملک برای دیدار یوسف به زندان آمد تا او را آزاد کند و نزد ملک ببرد یوسف گفت نزد صاحب خود برو و از او بپرس چه شده که آن زنان (موقع خوردن میوه) با کارد دست های خود را بریدند پروردگار من از حيله آنان آگاه است».

۷. «من به سوی آنان هدیه ای را می فرستم آنگاه منتظر می شوم تا ببینم فرستادگان با چه پاسخی بر می گردند».

۸. «رسولان ما (فرشتگان) آنچه را که آنان خدعه میورزند، ضبط می کنند».

### ج. نمونه هایی از آیات مربوط به واژه بعثت:

۱. (فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ...)(بقره/۲۱۳).
۲. (رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ...)(بقره/۱۲۹).
۳. (وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ)(حج/۷).
۴. (ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ)(بقره/۵۶).
۵. (...فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ...)(بقره/۲۵۹).
۶. (وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ...)(انعام/۶۰).
۷. (...فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا...)(نساء/۳۵).
۸. (...وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ...)(توبه/۴۶).
۹. (فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولِيِّهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ...)(اسراء/۵).
۱۰. (قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ)(انعام/۶۵).

۱. «خدا پیامبران را نوید بخش و هشدار دهنده برانگیخت».

۲. «پروردگارا! در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را برایشان بخواند».

۳. «رستاخیز می آید، در آن شکی نیست و خدا کسانی را که در گورها هستند بر می انگیزد».

۴. «سپس شما را پس از مرگ برانگیختیم شاید شاکر باشید».

۵. «او را صد ساله میراند، سپس زنده کرد».

۶. «او است که شما را در شب به طور کامل می گیرد، و می داند آنچه را که در روز به دست می آورید سپس شما را در روز می انگیزد».

۷. «داوری از کسان مرد، و داوری از کسان زن انتخاب کنید».

۸. «ولی خدا از حرکت آنان کراهت داشت».

۹. «آنگاه که نخستین وعده از آن دو فرا رسید بندگان قدرتمند خود را برای پیکار شما برانگیختیم».

۱۰. «بگو او (خدا) تواناست که از بالا و پایین، عذاب را بر شما برانگیزد».

## بررسی و تفسیر آیات

### اشاره

قرآن در باره مسائل مربوط به پیامبری و پیامبران کلماتی را به کار برده است مانند واژه های «نبوت»، «رسالت»، «بعثت»، و «وحی» اینک به توضیح

## ۱. واژه نبوت:

لفظ «نبی» از نظر ادبی صفت مشبّهه است ولی در ریشه اشتقاقی آن دو نظر وجود دارد: برخی بر این عقیده اند که لفظ «نبی» ناقص واوی است و از «نبوت» و «نباوت» مشتق است و معنی آن ارتفاع و بلندی است و اگر پیامبران را «نبی» و «انبیا» می نامند به خاطر رفعت درجه ای است که دارا می باشند.

برخی دیگر آن را مشتق از «نبا» مهموز می دانند و نبا به معنی خبر است در این صورت «نبی» به یکی از دو معنا خواهد بود، اگر متعدی باشد به معنی «خبر دهنده»، و اگر آن را لازم بدانیم به معنی «خبردار» می باشد و در هر حال پیامبران هم گزارش گراند، و هم گزارش داران، ولی بیشتر دانشمندان نظر دوم را تأیید می کنند به گواه این که این واژه در همه جا با همزه به کار می رود مانند «نبا» و «تنبا» و «متنبی» و از این قبیل است الفاظ: «ذریه»، «بریه» و «خاییه» که در لهجه تهامه و مکه بدون همزه تلفظ می شود بر خلاف دیگر لهجه ها. (۱)

چیزی که باید در این جا از آن سخن گفت، این است که لفظ نبا همیشه یا غالباً در مواردی به کار می رود که مضمون خبر حائز اهمیت باشد، و یا این که خبر دادن از چیزی در وقت خاصی امر قابل توجهی تلقی گردد و بررسی کاربرد لفظ «نبا» در قرآن این حقیقت را روشن می سازد زیرا واژه «نبا» به صورت مفرد و جمع و به صورت مضاف و غیر مضاف در قرآن در (۲۵) مورد آمده

ص : ۸۳

---

۱- [۱] نهاییه، ابن اثیر، ماده «نبا» برای تفصیل به مفاهیم القرآن، ج ۴ رجوع شود.

است، و همگی حاکی از آن است که متن گزارش امر مهمی بوده است که به صورت اشاره یادآور می شویم:

۱. قیامت و روز رستاخیز. (۱).

۲. سرگذشت پیامبران (۲)، ۳. سرگذشت هولناک امت های پیشین (۳)، ۴. سرگذشت اصحاب کهف (۴)، ۵. سرگذشت فرزندان آدم (۵)، ۶. سؤال دو متخاصم از داوود (علیه السلام) (۶)، ۷. گزارش مصاحب موسی از راز کارهای به ظاهر عجیب خود (۷)، ۸. گزارش یوسف از واقعیت خواب دو زندانی خود (۸)، ۹. اخبار آدم از اسمای خداوند (۹)، ۱۰. انباء الهی در قیامت از کارهای بندگان (۱۰)، ۱۱. گزارش دادن از کارهای پنهانی. (۱۱).

در این موارد همین طور که ملاحظه می فرمایید، موضوع گزارش، امر بس خطیری است، چه خبر خطیری بالاتر از خبر قیامت و برپایی رستاخیز و یا

ص : ۸۴

۱- [۱] ص ۶۷، نبأ/ ۲.

۲- [۲] یونس ۷۱، شعراء/ ۶۹، قصص/ ۳۲، هود/ ۱۲۰.

۳- [۳] توبه/ ۷۰، تغابن/ ۵، هود/ ۱۰۰، طه/ ۹۹، قمر/ ۴.

۴- [۴] کهف/ ۱۳ (نَحْنُ نَفُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى).

۵- [۵] مائده/ ۲۷ (وَإِنلُ عَلَيْهِمْ نَبَأُ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبَلُ مِنْ أَحَدِهِمَا...).

۶- [۶] ص/ ۲۱ (وَهَلْ أَتَاكَ نَبُؤُا الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ).

۷- [۷] کهف/ ۷۸ (قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ سَبُتٌ لَكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا).

۸- [۸] یوسف/ ۳۷ (قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ...).

۹- [۹] بقره/ ۳۳ (قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ...).

۱۰- [۱۰] مائده/ ۱۰۵، انعام/ ۶۰ و آیات بسیار دیگر.

۱۱- [۱۱] آل عمران/ ۴۹، تحریم/ ۳.



سرگذشت پیامبرانی که برای امت‌هایی مانند عاد و ثمود و یا بنی اسرائیل برانگیخته شده بودند؟ چه اهمیتی بالاتر از این که گروهی سیصد و اندی سال در غار در حال خواب به سر برده پس از آن بیدار شده و زندگی را از سر گیرند و همچنین امت‌های پیشین که به خاطر عناد و عصیان گرفتار قهر الهی شدند؟

قرآن خود در مورد خبر مربوط به قیامت، آن را به عظمت توصیف کرده و می‌فرماید:

(قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ \* أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ). (۱)

«بگو: این همان خبر بزرگ است و شما از آن روی گردانید».

وباز می‌فرماید:

(عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ \* عَنِ النَّبَأِ الْعَظِيمِ). (۲)

«از چه سؤال می‌کنند، آیا از خبر بزرگ می‌پرسند؟».

گاهی ممکن است متن خبر از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار نباشد اما کیفیت خبر حائز اهمیت باشد مثل این که فردی از جزئیات درون خانه دیگری بدون آن که از نزدیک دیده باشد، گزارش کند چنانکه درباره کار مسیح جریان این گونه بوده است او می‌فرماید:

(...وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ...). (۳)

«از آنچه که می‌خورید و در خانه‌های تان ذخیره می‌نمایید گزارش می‌دهم».

ص : ۸۵

---

۱- [۱] ص ۶۷/ ۶۸.

۲- [۲] نبأ/ ۱- ۲.

۳- [۳] آل عمران/ ۴۹.

در این جا به خاطر اهمیتی که شیوه گزارش دارد، از فعلی کمک گرفته شده که از ماده «نبا» مشتق است و همچنین است آیه مربوط به گزارش پیامبر از تصمیم برخی از همسرانش بدون این که آن دو نفر، راز خود را به کسی بازگو کرده باشند، چنان که می فرماید:

(...قَالَتْ مَنْ أُنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَأَنِي الْعَلِيمُ الْخَيْرُ). (۱)

«همسر پیامبر به او گفت چه کسی از این راز تو را مطلع ساخته است؟ فرمود: خدای آگاه مرا با خبر ساخته است».

این نه تنها «نبا» است که از چنین خصوصیت برخوردار است، بلکه طبعاً مشتقات آن نیز دارای این خصوصیت می باشد، و اگر در موارد نادری هم در لغت عرب بر خلاف آن دیده شود قابل توجیه است.

تا این جا با ریشه واژه «نبی» و خصوصیت آن آشنا شدیم و در ضمن یادآور می شویم با توجه به این که «نبا» به معنی خبر پر اهمیت، و «نبی» به معنی دارنده خبر بزرگ یا گزارش کننده آن می باشد طبعاً می بایست بتوان هر کسی که از خبر با اهمیتی آگاه باشد، یا گزارش کند، او را نبی نامید ولی بر خلاف این اندیشه، لفظ «نبی» و جمع آن فقط درباره انسان هایی به کار می رود که دارای سمتی از جانب خدا بوده و حامل پیامی از او برای هدایت مردم باشند، و قرآن کلمه «نبی» را به صورت مفرد و جمع، و مضاف و غیر مضاف، و معرفه و نکره (۷۹) بار آورده است، در همگی مقصود از آن انسان والا-مقامی است که از جانب خدا برای هدایت مردم برانگیخته شده است و یک چنین

ص : ۸۶

اختصاصی یا پیش از قرآن در لغت عرب وجود داشته و یا قرآن این اختصاص را به آن داده است، در حالی که در لفظ رسول یک نوع وسعتی در استعمال است که بیان خواهد شد.

روی این اساس می توان نبوت و نبی را چنین تعریف کرد:

نبوت عبارت از تلقی و گرفتن خبر از جانب خدا به منظور هدایت مردم است.

و نبی آن انسان والا مقامی است که از جانب خدا برای هدایت مردم برانگیخته می شود. (۱)

## ۲. واژه رسالت:

رسول در لغت عرب حاکی از «رفق» و نرمی است. راغب در مفردات می گوید: «اصل "الرسال" (بر وزن کبر) هو الانبعاث علی التؤده یقال ناقه

ص : ۸۷

۱- [۱] «النَّبِيُّ هُوَ الْإِنْسَانُ الْمَبْعُوثُ مِنَ الْحَقِّ إِلَى الْخَلْقِ» شرح تجرید قوشچی، ص ۴۶۱ و شایسته است که جمله دیگری بر آن افزوده شود: «لِهَدَايَتِهِمْ إِلَى مَا فِيهِ خَيْرُهُمْ وَصَيِّلَاتِهِمْ فِي الدَّارَيْنِ». فاضل مقداد نبی را این گونه تعریف کرده است: «النَّبِيُّ هُوَ الْإِنْسَانُ الْمَبْعُوثُ مِنَ السَّمَاءِ بِاصْطِحَاحِ النَّاسِ فِي مَعَاشَتِهِمْ وَمَعَادِهِمْ، الْعَالِمُ بِكَيْفِيَّتِهِ ذَلِكَ، الْمُسْتَتَعْنِي فِي عِلْمِهِ عَنِ وَسْطَةِ الْبَشَرِ»: پیامبر انسانی است مأمور از جانب خدا برای اصلاح معاش و معاد مردم، که به نحوه ایفای رسالت خویش آگاه است و در این آگاهی از انسان های دیگر بی نیاز است آنگاه می گوید: در این تعریف قیودی به کار رفته و فایده آنها این است که اولاً فرشتگان را شامل نمی شود، زیرا فرشته اگر چه مأمور الهی است ولی بشر نیست، ثانیاً، اوامر و معجزات این پیامبر از جانب خداوند است و نظر گروهی از فلاسفه را که تعالیم و معجزات او را نشأت یافته از صفات نفسانی و ارتباط او با عالم مجردات می دانند و نه اوامر الهی، شامل نمی گردد و ثالثاً شامل امام هم نمی گردد زیرا امام نیز مانند پیامبر مأمور الهی و سماوی است برای اصلاح بشر لکن به واسطه بشر یعنی پیامبر. (اللوامع الالهیه، ص ۱۶۵). قاضی عبد الجبار در مغنی، ج ۱۵، ص ۱۴ در حالی که به اختصاص «نبی» به انسان گزارشگر از جانب خدا تصریح می کند ولی بر خلاف عقیده ما نبی را از نبوت و نبوت که به معنی رفعت است، مشتق می داند و این بر خلاف چیزی است که از مجموع مشتقات این کلمه از اسم و فعل به دست می آید.

مرسله سهله المسیر و منه الرسول المنبعث».

رسل، بر انگیزختگی با تأنی و احتیاط است عرب می گوید: ناچه مرسله یعنی شتر راهوار، و رسول آن بر انگیزخته ای است که در انجام مأموریت خود از نرمی کمک می گیرد.

البته وجود یک چنین معنی در اصل ریشه رسول شاید قابل انکار نباشد، ولی گاهی در برخی از مشتقات آن این خصوصیت ملاحظه نمی شود، و خدا نزول عذاب را در مواردی با کلمه «أرسل» بیان کرده است چنان که می فرماید:

(...فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ...) (۱).

«برای نابودی برخی طوفان و برای برخی دیگر صیحه آسمانی فرستادیم».

ولی آنچه که می توان از ماده این کلمه در مجموع قرآن بهره گرفت، این است که رسالت، تحمل یک نوع مأموریت از جانب کسی است خواه به صورت ابلاغ پیامی از او به دیگران، یا تحقق بخشیدن به کاری در خارج. و با

ص : ۸۸

مراجعه به قرآن این حقیقت روشن می شود.

کلمه «رسول» به صورت های مختلف اعم از معرفه و نکره و مضاف و غیر مضاف مفرد و تثنیه و جمع و مرفوع و منصوب (۳۲۸) بار در قرآن به کار رفته است و از بررسی مجموع این آیات نتایج زیر به دست می آید:

۱. در تمام موارد، رسول موجودی است که وظیفه ای را بر عهده دارد.

۲. گاهی این وظیفه، ابلاغ پیام است مانند:

(یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ... (۱))

«ای پیامبر آنچه که به تو از جانب پروردگارت فرود آمده است، برسان و اگر انجام ندهی رسالت خود را انجام نداده ای».

و مانند: (الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ... (۲))

«کسانی که پیام هایی از جانب خدا گرفته اند و می رسانند و از او می ترسند...».

و غالب موارد کاربرد آن معنای مزبور است.

و گاهی رسالت و مأموریت، انجام عمل است مانند:

(قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا) (۳)

«فرشته به مریم گفت: من مأمور پروردگار تو هستم تا به تو فرزند پاکیزه ای را ببخشم».

حال، این فرشته چگونه در بارور شدن مریم مؤثر افتاد موضوع دیگری است که از بحث ما بیرون است.

ص : ۸۹

---

۱- [۱] مائده/۶۷.

۲- [۲] احزاب/۳۹.

۳- [۳] مریم/۱۹.

۳. دارنده رسالت گاهی از جانب خدا مبعوث می شود، و بیشترین کاربرد رسول در قرآن همین معناست و آیات گذشته نمونه هایی از همین معنا می باشد.

و گاهی از جانب پیامبر مأموریت پیدا می کند چنان که درباره مبعوثان از جانب حضرت مسیح کلمه «مرسلون» به کار رفته است:

(وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ). (۱)

«برای آنان سرگذشت ساکنان قریه را توصیف کن آنگاه که به سوی آنان فرستادگانی آمدند».

مفسران به اتفاق کلمه می گویند مقصود تلامیذ مسیح است که از جانب او به سوی انطاکیه یا غیر آن فرستاده شدند.

و گاهی از جانب فرد عادی مأموریت پیدا می کند که پیامی را برساند یا کاری را انجام دهد چنان که می فرماید:

(...فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسَأَلَهُ مَا بَأَلُ النَّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ). (۲)

«وقتی نماینده ملک برای دیدار یوسف به زندان آمد تا او را آزاد کند و نزد ملک ببرد یوسف گفت نزد صاحب خود برو و از او بپرس چه شده بود که آن زنان (موقع خوردن میوه) با کارد دست های خود را بریدند پروردگار من از حيله آنان آگاه است».

در این جا مقصود از رسول، یک فرد قبطی است که از جانب فرمانروای

ص : ۹۰

---

۱- [۱] یس/۱۳.

۲- [۲] یوسف/۵۰.

مصر برای انجام مأموریتی که آزاد کردن یوسف از زندان است، آمده بود.

و در داستان ملکه «سبا» در باره کسانی که به سوی سلیمان فرستاده شده بودند لفظ «مرسل» به کار رفته است چنان که می فرماید:

(وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ). (۱)

«من به سوی آنان هدیه ای را می فرستم آنگاه منتظر می شوم تا ببینم فرستادگان با چه پاسخی بر می گردند».

در این آیه ملکه سبا خود را «مرسله» و مأموران خود را «مرسلون» نامیده است.

در واژه رسول از نظر دیگر نیز گستردگی و شمول هست که در لفظ «نبی» نیست و آن این که لفظ نبی فقط در مورد انسان به کار می رود، در حالی که لفظ «رسول» هم در انسان و هم در فرشته به کار رفته است چنان که می فرماید:

(...إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُوبُونَ مَا تَمْكُرُونَ). (۲)

«رسولان ما (فرشتگان) آنچه را که آنان خدعه میورزند، ضبط می کنند». (۳)

با توجه به این بیان، روشن می شود که لفظ رسول از عمومیت خاصی برخوردار است که در لفظ «نبی» موجود نیست:

الف. نبی تنها آن فرستاده ای است که از جانب خدا مبعوث شود بر خلاف رسول که چنین خصوصیتی در آن نیست و ممکن است مبعوث از طرف

ص : ۹۱

۱- [۱] نمل/۳۵.

۲- [۲] یونس/۲۱.

۳- [۳] به سوره هود، آیه ۸۱، حج/۸۵، انعام/۶۱ نیز مراجعه شود.

غیر خدا باشد.

ب. نبی آن انسان والایی است که برای هدایت مردم برانگیخته شود بر خلاف رسول که ممکن است فرشته باشد و یا انسان عادی.

در اینجا از یادآوری نکته ای ناگزیریم و آن این که گاهی خدا، انزال نعمت و نعمت را به کلمه «ارسال» تعبیر نموده است مثلاً درباره باد و باران(۱) و پرندگان نابود کننده اصحاب فیل(۲) و یا طوفان، جانوران و حشرات عذاب دهنده بنی اسرائیل(۳) کلمه «ارسال» به کار برده است، در این موارد هر چند به این عوامل ناآگاه کلمه «رسول» اطلاق نشده است اما لباً و حقیقتاً آنها نیز رسولان الهی هستند که مأموریتی را بر عهده می گیرند، زیرا واژه «ارسال» و نظایر آن به کار برده شده است.

و حتی گاهی در مورد شیاطین(۴) نیز کلمه «ارسال» به کار رفته است آن هم به خاطر این که مأموریت های خاصی را انجام می دهند.

در پایان از تذکر نکته ای ناگزیریم و آن این که تفاوت هایی که میان نبی و رسول گفته شد، مربوط به معانی لغوی و کاربرد قرآنی آنهاست ولی در این جا بحث دیگری است و آن این که اگر قرائن دلالت کرد بر این که مقصود از رسول همان پیامبران الهی است در این صورت بحث دیگری مطرح می شود که آیا میان نبی و رسول آنگاه که مقصود از دومی پیامبر باشد، تفاوتی وجود دارد یا نه

ص : ۹۲

---

۱- [۱] احزاب/۹، فرقان/۴۸، حجر/۲۲، نوح/۱۱، انعام/۶.

۲- [۲] فیل/۳.

۳- [۳] اعراف/۱۳۳.

۴- [۴] مریم/۸۳.



و آیا این دو مترادفند یا به گونه ای اختلاف دارند؟ این یک بحث دیگری است که از قلمرو بحث کنونی ما بیرون است و در جای دیگر پیرامون آن بحث کرده ایم. (۱)

### ۳. واژه بعثت :

قرآن کلمه بعثت را به صورت های مختلف در (۶۶) مورد به کار برده است که به طور فهرست این موارد را یادآور می شویم:

۱. بر انگیزتن پیامبران برای هدایت انسان ها در (۱۴) مورد، به عنوان نمونه:

(...فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ). (۲)

(رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ...). (۳)

۲. برانگیخته شدن مردگان برای حیات مجدد در (۳۳) مورد (۴) به عنوان

ص : ۹۳

---

۱- [۱] به کتاب «خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل» و «مفاهیم القرآن» ج ۴، ص ۳۱۷ الی ۳۷۰ مراجعه شود.

۲- [۲] بقره/۲۱۳.

۳- [۳] بقره/۱۲۹، به سوره های آل عمران/۱۶۴، اعراف/۱۰۳، یونس/۷۴-۷۵، نحل/۳۶، اسراء/۱۵ و ۹۴، فرقان/۴۱، قصص/۵۹، غافر/۳۴ و جمعه/۲ مراجعه شود.

۴- [۴] انعام/۲۹ و ۳۶، اعراف/۱۴، هود/۷، حجر/۳۶، نحل/۲۱ و ۳۸، اسراء/۴۹ و ۹۸، مریم/۳۳ و ۵۱، حج/۵، مؤمنون/۳۷، ۱۶، ۸۲ و ۱۰۰، شعراء/۸۷، نمل/۶۵، روم/۵۶، لقمان/۲۸، یس/۵۲، صافات/۱۶ و ۱۴۴، ص/۷۹، واقعه/۴۷، مجادله/۶-۱۸، تغابن/۷، جن/۷ و مطففین/۴.

(وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ). (۱)

«رستاخیز می آید، در آن شکی نیست و خدا کسانی را که در گورها هستند بر می انگیزد».

و گاهی قرآن این واژه را در زندگی پس از مرگ هر چند در این جهان رخ بدهد به کار برده است چنان که درباره بنی اسرائیل آنگاه که به خاطر عنادها و لجاج ها با عذاب الهی هلاک شدند سپس خدا آنان را زنده کرد می فرماید:

(ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ). (۲)

«سپس شما را پس از مرگ بر انگیزتیم شاید شاکر باشید».

و در باره عزیر که پس از مرگ صد ساله بار دیگر او را زنده کرد چنین می فرماید:

(...فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ...). (۳)

«او را صد ساله میراند، سپس زنده کرد».

و در رابطه با این موارد به آیات یاد شده در پاورقی مراجعه نمایید. (۴)

۳. برخاستن از خواب:

چنان که می فرماید:

(وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ...). (۵)

ص : ۹۴

---

۱- [۱] حج/۷.

۲- [۲] بقره/۵۶.

۳- [۳] بقره/۲۵۹.

۴- [۴] به سوره کهف آیه ۱۲ و ۲۹ که مربوط به بیدار شدن اصحاب کهف پس از یک خواب طولانی است مراجعه شود.

۵- [۵] انعام/۶۰.

«او است که شما را در شب به طور کامل می گیرد، و می داند آنچه را که در روز به دست می آورید سپس شما را در روز می انگیزد».

#### ۴. مأموریت یا انجام کار بزرگ:

درباره رفع اختلاف زوجین می فرماید:

(...فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا...)<sup>(۱)</sup>

وباز در مورد درخواست بنی اسرائیل از پیامبر خود که فرمانده لایقی را برگزیند تا زیر پرچم او در راه خدا نبرد کنند می فرماید:

(...إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...)<sup>(۲)</sup>

در این مورد به آیات یاد شده در پاورقی رجوع نمایید.<sup>(۳)</sup>

#### ۵. حرکت به سوی جهاد:

در قرآن در باره منافقان آمده است که خدا دوست ندارد که آنان بسان مؤمنان به سوی جهاد بشتابند چنان که می فرماید:

(...وَلَكِنَّ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ...)<sup>(۴)</sup>

و در باره بنی اسرائیل پس از انجام دو فساد و تباهی در روی زمین می فرماید: خدا بندگان شایسته و قدرتمند خود را برای خاموش کردن فساد و

ص : ۹۵

---

۱- [۱] نساء/۳۵.

۲- [۲] بقره/۲۴۶.

۳- [۳] مائده/۱۲ و ۱۳، انعام/۶۵، کهف/۱۹، شعراء/۳۶، شمس/۱۲ و اسراء/۷۵.

۴- [۴] توبه/۴۶.

شکستن برتری طلبی آنان بر انگیخت چنان که می فرماید:

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولِيهِمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ... (۱).

«آنگاه که نخستین وعده از آن دو فرا رسید بندگان قدرتمند خود را برای پیکار شما برانگیختیم».

از مجموع این آیات می توان به معنی واقعی «بعث» پی برد و آن یک نوع اعزامی است که همراه با هدایت و توجیه باشد (۲) و در تمام این موارد که از قرآن یادآور شدیم این خصوصیت موجود است.

و اگر در قرآن می فرماید:

قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِّنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ... (۳).

«بگو او (خدا) تواناست که از بالا و پایین، عذاب را بر شما برانگیزد».

گویی عذاب در پرتو هدایت های الهی راه خود را می پیماید و به هدف می رسد. بنابراین «بعثت» هر نوع ارسال و فرستادن بی هدف و بدون توجیه به سوی هدف نیست، بلکه در محدوده ای به کار می رود که با هدف گیری و هدایت و توجیه همراه باشد.

ص : ۹۶

---

۱- [۱] اسراء/۵.

۲- [۲] راغب می گوید: «الْبَعْثُ إِثَارَةُ الشَّيْءِ وَتَوْجِيهَهُ» (مفردات ماده بعث).

۳- [۳] انعام/۶۵.

## ۵- وحی و اقسام آن در قرآن

### اشاره

۱. هدایت های تکوینی.
۲. ادراک غریزی.
۳. القاء بر روح و روان.
۴. امدادهای غیبی.
۵. وحی تشریحی.

### آیات موضوع

#### الف. آیات مربوط به هدایت های تکوینی

۱. (فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَّمَاءٍ أَمْرَهَا...)(فصلت/۱۲).
۲. (يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا\* بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا)(زلزله/۴\_۵).

ص : ۹۷

۱. «آنها را در دو روز (دوره) به صورت هفت آسمان در آورد، و وظیفه هر آسمانی را به آن القاء کرد، و ما آسمان پایین را با چراغ هایی زینت بخشیدیم، و (به وسیله شهاب ها) از استراق سمع شیاطین مصونیت بخشیدیم این است تقدیر خداوند مقتدر و دانا».

۲. «آنگاه که زمین به گونه ای خاص بلرزد و آنچه در درون دارد بیرون افکند، انسان با خود می گوید: زمین را چه می شود؟ در چنین روزی زمین خبرهای خود را گزارش می دهد».

### ب. آیات مربوط به ادراک غریزی

۱. (وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّخْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ \* ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا..)(نحل/۶۸-۶۹).

۲. (وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ...)(قصص/۱۲).

### ترجمه آیات

۱. «خدای تو به زنبور عسل وحی کرد که از کوه ها و درختان و از نقاط مرتفع لانه بگزین، آنگاه دستور داد از انواع میوه ها بخور، و راه پروردگارت را با همواری بیما».

۲. «ما قبلاً بهره گیری از پستان دایگان را بر او تحریم کردیم» .

۱. (وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِيالْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ) (قصص/۷).
۲. (وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي...) (مائده/۱۱۱).
۳. (...وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتَبَيِّنَنَّ لَهُمْ بَأْمَرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ) (يوسف/۱۵).
۴. (إِذْ يُوحَىٰ رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا...) (انفال/۱۲).
۵. (...وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ...) (انعام/۱۲۱).
۶. (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحَىٰ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا...) (انعام/۱۱۲).

### ترجمه آیات

۱. «آنگاه که به یاران نزدیک مسیح وحی کردیم که به من و رسول من ایمان بیاورید آنان نیز گفتند ایمان آورديم، شاهد باش که ما مسلمان هستیم».
۲. «همچنین در برابر هر پیامبری دشمنی از شیطان های جن و انس قرار دادیم این دو نوع شیطان، سخنان بس فریبنده ای را به یکدیگر القا می کنند».

۳. «ما به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر بده و آنگاه که ترسیدی او را به دریا بیفکن و نترس و اندوهگین مباش، ما او را به سوی تو باز می گردانیم و از پیامبران قرار می دهیم».

۴. «به او وحی کردیم که آنها نمی دانند چگونه در آینده از نتیجه این کار آگاهشان کرد».

۵. «آنگاه که پروردگار تو به فرشتگان وحی کرد که من با شما هستم مؤمنان را استوار و ثابت قدم سازید».

۶. «شیاطین به پیروان خود القا می کنند تا با شما به مجادله پردازند و اگر شما از آنان پیروی کنید مشرکید».

#### د. آیه مربوط به امدادهای غیبی

(وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ) (انبیاء/۷۳).

#### ترجمه آیه

۱. «به آنان انجام کارهای خیر را وحی کردیم همچنین برپایی نماز و دادن زکات را و قبلاً نیز ما را پرستش می کردند».

#### ه. آیات مربوط به وحی شرعی

۱. (أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ ...) (یونس/۲).



۲. (كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِيَتْلُوا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ...)(رعد/۳۰).

۳. (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ \* عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ) (شعراء/۱۹۳-۱۹۴).

### ترجمه آیات

۱. «جبرئیل آن را بر قلب تو نازل کرده تا از فرستادگان باشی (افرادی که برای هدایت انسان‌ها مبعوث می‌شوند)».

۲. «آیا برای مردم مایه شگفت است که به مردی از خود آنان وحی کردیم (و به او گفتیم که) مردم را (از عذاب خدا) بیم ده، و افراد با ایمان را بشارت ده که برای آنان، نزد پروردگار خود پاداش‌های نیکی است؟».

۳. «همچنین تو را در میان گروهی فرستادیم که قبلاً از آنها جمعیت‌هایی بوده‌اند تا آنچه که به تو وحی کردیم بر آنان تلاوت نمایی».

### بررسی و تفسیر آیات

#### اشاره

از واژه‌هایی که قرآن در مورد پیامبران به کار برده است، واژه «وحی» است و ما به هنگام بحث درباره راه ارتباط پیامبران با خدا، درباره حقیقت وحی تشریحی سخن خواهیم گفت آنچه در این جا مطرح است بررسی واژه «وحی» و کاربرد آن در قرآن است که به گونه‌ای اقسام دیگر وحی (غیر از وحی تشریحی) را نیز تبیین و تشریح خواهیم کرد قبلاً لازم است واژه وحی را در لغت عرب،

ص: ۱۰۱

بررسی کنیم.

ابن فارس در مقایس می گوید:

«وحي تعليم به صورت پنهان است»<sup>(۱)</sup>.

راغب می گوید: «وحي اشاره سریع است و به خاطر سرعتی که در واژه وحي نهفته است گاهی به مطالب رمزی و تعریض «وحي» می گویند»<sup>(۲)</sup>.

ابن منظور می گوید:

«وحي اشاره، نوشتن، الهام، سخن پنهانی و آنچه که به دیگری القا می گردد، می باشد»<sup>(۳)</sup>.

با توجه به سخنان این گروه از لغت شناسان عرب می توان حدس زد که وحي آن القای به غیر است که در آن دو عنصر وجود داشته باشد، یکی: خفا و پنهانی، دومی: سرعت و تندی و اگر به ارتباطی که پیامبران با خدا برقرار می کنند و تعالیم و احکام الهی را دریافت می نمایند، وحي می گویند از این نظر است که این یک نوع آموزش غیر عادی و پنهانی است و به سرعت صورت می گیرد.

مرحوم شیخ مفید، مقوم و عنصر لازم در به کار بردن لفظ «وحي» را خفای آموزش می داند در حالی که سرعت نیز بسان خفا، در آن دخالت دارد.

اکنون که با معنای لغوی وحي آشنا شدیم به بررسی کاربرد آن در قرآن

ص: ۱۰۲

---

۱- [۱] معجم مقایس اللغه، ج ۶، ص ۹۳.

۲- [۲] مفردات، ص ۵۱۵.

۳- [۳] لسان العرب، ج ۱۵، ص ۳۷۹.

شکی نیست که قرآن در به کار بردن واژه وحی، اصطلاح خاصی ندارد بلکه هر جا این لفظ را به کار می برد ریشه لغوی آن را رعایت می نماید ولی در عین حال ممکن است موارد تازه ای را نشان دهد که به خاطر محدودیت های دانش بشر، به کار بردن لفظ «وحی» در آنها معمول نبوده است، ولی چون قرآن از یک افق بالا-تر بر جهان هستی می نگرد، و عالم هستی را جهان آگاه و بینا و شنوا قلمداد می نماید، در مورد حیوانات و جمادات نیز این واژه را به کار برده است به خاطر این که در همگی، آموزش مخفی و سریع وجود دارد، کار قرآن در این جا ارائه مصادیق جدید و تازه است نه تغییر معنی «وحی» اینک موارد کاربرد لفظ وحی در قرآن را بررسی می کنیم:

### ۱. هدایت های تکوینی یا قانونمندی جهان آفرینش

از مواردی که قرآن کلمه وحی را به کار برده است همان مورد آسمان ها است. شکی نیست که جهان بالا در پرتو نظام ویژه و قانونمندی خاصی برپاست و اگر این اصول و سنن از آن گرفته شود، نظام آن فرو ریخته و خلقت نابود می شود قرآن در مورد جهان بالا چنین می گوید:

(فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرًا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ)  
(۱).

«آنها را در دو روز(دوره) به صورت هفت آسمان در آورد، و وظیفه هر آسمانی را به آن القا

ص : ۱۰۳

کرد، و ما آسمان پایین را با چراغ‌هایی زینت بخشیدیم، و (به وسیله شهاب‌ها) از استراق‌سمع شیاطین مصونیت بخشیدیم این است تقدیر خداوند مقتدر و دانا».

اکنون باید دید مقصود از وحی در این آیه چیست؟ در این جا می‌توان دو گونه سخن گفت که هر یک می‌تواند مکمل دیگری باشد.

۱. مقصود از وحی در آسمان‌ها پدید آوردن سنن و قوانینی در آن است که به طور خودکار وظایف خود را انجام دهد، به گواه این که در آخر آیه می‌گوید: (ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ): «این است اندازه‌گیری خداوند قدرتمند و دانا».

به طور مسلم اسم اشاره (ذَلِكَ) به مجموع سه جمله (وحی به آسمان‌ها، زینت دادن آسمان‌ها با ستارگان، حفظ آسمان‌ها به وسیله شهاب از استراق‌سمع شیاطین) که یکی از آنها همان وحی به آسمان‌ها است، بر می‌گردد، در این صورت حقیقت وحی در آسمان‌ها این است که جهان بالا را به گونه‌ای اندازه‌گیری کرده و در آن نظم و قانون خاصی پدید آورده که در پرتو آن سنن و قوانین پایدار و باقی است ابتکار قرآن در به کار بردن لفظ وحی در این است که این مورد را برای ما کشف کرده و آن را مناسب این دانسته که لفظ وحی در آن به کار رود، گویی این جهان ناآگاه در پرتو تقدیر عالمانه و قدرتمندانه آفریدگار، به گونه‌ای آفریده شده است که بسان جهان آگاه، هر موجودی وظیفه و مأموریت ویژه‌ای را بر دوش گرفته و انجام می‌دهد.

۲. ممکن است در این جا نظر دیگری را مطرح کرد که بالاتر از نظر پیشین باشد و آن این که جهان محسوس به طور مطلق آگاه و بینا و شنوا است. این ما هستیم که آنها را ناآگاه و نابینا و ناشنوا می‌اندیشیم به گواه این که

می گوید:

(...وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...)(۱)

«هیچ موجودی نیست مگر این که خدا را با ستایش از هر نقص و عیب، تنزیه می کند ولی شما، تسبیح آنها را نمی فهمید».

بنابر این، جهان آگاه و بینا و شنوا با آموزش مخفی و سریع، تکالیف لازم را از غیب گرفته و انجام وظیفه می کند. در این صورت، ابتکار قرآن در این است که نمونه هایی از هستی ها را ارائه می کند که از نظر او آگاه و بینا است، هر چند از نظر انسان، فاقد درک و شعور است.(۲)

عین این بیان را می توان در آیه های مربوط به زمین در روز رستاخیز مطرح کرد. آنجا که می فرماید:

(إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا\* وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا\* وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا\* يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا\* بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا).(۳)

«آنگاه که زمین به گونه ای خاص بلرزد و آنچه در درون دارد بیرون افکند، انسان با خود می گوید: زمین را چه می شود؟ در چنین روزی زمین خبرهای خود را گزارش می دهد».

ص : ۱۰۵

۱- [۱] اسراء/۴۴.

۲- [۲] تفاوت این دو نظریه این است که استعمال لفظ وحی در صورت اول یک نوع استعمال مجازی ولی استعمال دوم آن، استعمال حقیقی است، زیرا وحی در لغت عرب به معنای آموزش آگاهانه است و در نظر نخست آموزش آگاهانه نیست، بلکه تقدیر خلقت است که او را تسخیر نموده است مانند حرکت های مکانیکی که معلول اندازه گیریهای مهندسين است در حالی که در نظریه دوم حرکت از نوعی آگاهی و شعور سرچشمه می گیرد.

۳- [۳] زلزله / ۱\_۵.

۱. زمین از اموری که در آن انجام گرفته است گزارش می دهد.

۲. علت این گزارش این است که خداوند به آن وحی نموده است.

از آنجا که آیه، مربوط به روز قیامت و جهان جزا و پاداش و کیفر اعمال است، مقصود از اخبار زمین، کارهای نیک و بدی است که انسان ها روی آن انجام داده اند و زمین این گزارش ها را از طریق وحی آموخته است.

اگر بخواهیم ظاهر آیه را حفظ کنیم، این آیات با نظر دوم بیشتر تطبیق می کند، و ارتباطی به مسئله تقدیر آفرینش و مسئله نظم و سنن تکوینی و تسخیری ندارد، و آن این که خداوند همه جهان را از نوعی درک و شعور برخوردار نموده که می تواند چیزهایی را درک کند، و از آن جمله اعمال و افعال انسان می باشد و آگاهی آن از اعمال انسان، در پرتو آموزش خاصی به نام وحی بوده است، گویی خدا زمین را به نوعی آفریده است که این اخبار را به تدریج در خود ضبط کرده تا روزی تحویل دهد، و مصحح و مجوز به کار بردن لفظ وحی همان پنهان بودن آموزش و سرعت آن می باشد.

## ۲. ادراک غریزی

زندگی قسمت اعظم جانداران خصوصاً جانوران بر پایه فعالیت های غریزی استوار است تا آنجا که علم و دانش از آن گزارش می دهد، فعالیت های شگفت انگیز زنبور عسل و لانه تنیدن عنکبوت و غیره همگی برخاسته از ندایی است که از درون وجود آنها بر می خیزد، و آنها را در زندگی کمک می کند، و به تعبیر دیگر: به صورت خودکار، و بدون آموزش از بیرون و بدون داشتن مسیر دومی جز همان مسیر، راه زندگی را می پیمایند شکی نیست که رفتار یک جانور و پدید آوردن کارهای شگفت آوری که بشر بر انجام آن قادر و توانا نیست،

بدون علت نخواهد بود، از طرف دیگر نمی توان گفت آنها از طریق فکر و اندیشه و محاسبات سود و زیان و پیش بینی های متفکرانه دست به این کار می زنند پس چاره ای جز این نیست که یکی از دو راه یاد شده در زیر را انتخاب کنیم:

الف. در آفرینش جانوران قوه ای به ودیعت نهاده شده که آن قوه به طور ناخود آگاه جانوران را به سوی اهداف معینی رهبری می کند، به طور مسلم یک چنین قوه نمی تواند قوه مادی باشد بلکه یک نوع قوه مجردی متناسب با وجود این حیوان است که هماهنگ با جسم او می باشد.

ب. الهام های غیبی است که این جانور را بر فعالیت های روزانه هدایت می کند و چه بسا او گیرنده ۳ این الهامات باشد، ولی توجه به ادراک خود نداشته باشد. و به تعبیری که درباره انسان به کار می رود، ادراک داشته باشد، اما علم به ادراک خود نداشته باشد.

هر یک از این دو نظریه با کلمه «وحی» مناسب است زیرا یک نوع آموزش مخفی و رمزی است که به موجود جاندار القا می گردد قرآن در این باره می فرماید:

(وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ \* ثُمَّ كَلَّمِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَأَسْمِيكِ سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا...)(۱)

«خدای تو به زنبور عسل وحی کرد که از کوه ها و درختان و از نقاط مرتفع لانه بگزین، آنگاه دستور داد از انواع میوه ها بخور، و راه پروردگارت را با همواری پیما».

ص: ۱۰۷

بنابر این کار لانه سازی با آن هندسه شکفت آور و اداره و حراست آن از ورود زنبورهای متعفن، سپس تلاش های شبانه روزی آنان در گلزارها و باغ ها و مکیدن شیره درختان، و تبدیل آن به عسل، و قالب سازی ها و بسته بندی های مخصوص، همگی کارهای غریزی است که به یکی از دو صورت یاد شده در آفرینش او به ودیعت نهاده شده است.

قرآن درباره حضرت کلیم آنگاه که در دامن آسیه همسر فرعون قرار گرفت چنین می فرماید:

(وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ... (۱).

«ما قبلاً بهره گیری از پستان دایگان را بر او تحریم کردیم» و هر زن شیر داری می آمد تا او را تغذیه کند او هیچ پستانی را به دهن نمی گرفت و همه را عقب می زد.

این تحریم یک تحریم تشریحی نیست زیرا شرایط تکلیف در کودک یکی دو روزه موجود نبود، بلکه به قدرت حق یک نوع بی رغبتی و بی میلی نسبت به همه مرضعهها در او بوجود آمده بود که به هیچ پستانی رغبت نداشت و این یک نوع آگاهی بود که می توان از آن به وحی تکوینی (قسم اول) و یا وحی بسان وحی جانداران (قسم دوم) نام برد.

در مورد این آیه احتمال سومی نیز وجود دارد و آن این که آفرینش این کودک بسان آفرینش حضرت مسیح با دیگر کودکان تفاوت داشت، از این جهت بی میلی و بی رغبتی او بسان سخن گفتن حضرت عیسی در گهواره از یک

ص: ۱۰۸



نوع آگاهی برتر از نوع آگاهی حیوانی، سرچشمه می گرفت.

### ۳. الهام بر قلب

گاهی وحی درباره القای بر روح و روان به کار رفته است، یعنی طرف بدون این که القا کننده را ببیند یا تحت آموزش قرار گیرد مطلبی را از بیرون دریافت می کند این دریافت معلول دو چیز است:

۱. گاهی نفس به خاطر طهارت و پاکی و نورانیت معنوی به مقامی می رسد که شایستگی آن را پیدا می کند که از معلمان نورانی و موجودات برتر، وحتى از مقام ربوبی حقایق را دریافت نماید.

در این جا علو و برتری روح سبب دریافت چنین الهاماتی می شود.

۲. گاهی نفس از نظر دنائت و پستی و ظلمت و تاریکی به جایی می رسد که با موجوداتی هم سنخ خود ارتباط یافته و سخنان بی اساس و فریبنده ای به او القا می شود.

و اگر در هر مورد کلمه وحی به کار رفته است ملاک آن خفا و پنهانی و سرعت و تندی چنین آموزشی است و بهتر است از قسم نخست به «الهام و اشراق» نام برده و از دیگری به «وسوسه شیطانی» یاد کنیم.

و این نوع انتقال به مطلوب به دو صورت انجام می گیرد.

۱. گاهی مسئله در قلمرو فکر و اندیشه انسان قرار می گیرد اما به خاطر فراهم نبودن مقدمات نتیجه بخش، متحیر و سرگردان می باشد، ناگهان در همین حالت بدون این که مقدمات را تنظیم نماید، به اندیشه ای منتقل می گردد.

۲. گاهی انسان مشغول کارهای روزانه است و هیچ مسئله ای در قلمرو فکر و اندیشه او نیست و یا در وادی خاصی فکر می کند که اصلاً با مسئله ای که به او القا می گردد ارتباط ندارد.

شکی نیست که هیچ پدیده ای بدون علت و پدید آورنده نیست در این موقع سؤال می شود علت القا و فرود این فکر بر صفحه قلب چیست، نفس که خود واجد چنین اندیشه ای نبوده تا از آن ریزش کند، و فرد دیگری هم از خارج با انسان در این موضوع گفتگو نکرده است تا معلول این مذاکره باشد و مفروض این است که از طریق مطالعه و مانند آن هم حاصل نشده است.

قهراً یک فاعل غیبی دارد که این اندیشه را بر دل می افکند، و بر انسان الهام می کند حال نام این را حدس بگذاریم یا الهام، تأثیری در حقیقت مسئله ندارد آنچه مهم است این است که عامل غیبی پدید آورنده این اندیشه است نه نفس، زیرا فرض این است که نفس یا در آن موضوع فکر نمی کرد، و یا اگر هم می اندیشید بدون هیچ مقدمه ای به آن منتقل شده است، و نفس به تنهایی نمی تواند زاینده این اندیشه باشد، زیرا فرض این است که نفس واجد این صورت فکری نبوده و فاقد کمال نمی تواند معطی آن باشد.

قرآن در این موارد کلمه وحی را به کار برده می فرماید:

(وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِيهِ فَإِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقَيْهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ). (۱)

«ما به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر بده و آنگاه که ترسیدی او را به دریا بیفکن و نترس و اندوهگین مباش، ما او را به سوی تو باز می گردانیم و از پیامبران قرار می دهیم».

ص : ۱۱۰

این اندیشه های پنجگانه: ۱. شیر دادن فرزند، ۲. به دریا فکندن او، ۳. ترسان و نگران نبودن از سرنوشت فرزند، ۴. بازگشت حتمی کودک، ۵. پیامبری و رسالت او. که بر قلب مادر موسی وارد شد زاییده نفس او نبوده بلکه یک عامل غیبی او را بر آنها آگاه ساخته است ولی چون این آموزش به صورت پنهانی و به سرعت انجام گرفته است، کلمه «وحی» به کار رفته است.

از این بیان، مفاد آیات دیگری که در آنها نیز لفظ وحی به کار رفته است روشن می گردد چنان که می فرماید:

(وَإِذْ أُوحِيَتْ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ). (۱)

«آنگاه که به یاران نزدیک مسیح وحی کردیم که به من و رسول من ایمان بیاورید آنان نیز گفتند ایمان آوردیم، شاهد باش که ما مسلمان هستیم».

مقصود از وحی یک نوع آموزش غیبی و القا از عالم بالا بوده که فقط حواریون از آن مطلع گردیدند و نه دیگران و به همین مناسبت لفظ وحی به کار رفته است.

و نیز آنگاه که حضرت یوسف در درون چاه قرار گرفت خدا به او تفهیم کرد که به زودی تو آنان را از این جنایت آگاه خواهی ساخت و این آموزش غیبی را با کلمه «وحی» بیان کرده می فرماید:

(...وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ). (۲)

ص : ۱۱۱

---

۱- [۱] مائده / ۱۱۱ .

۲- [۲] یوسف / ۱۵ .

در این جا ملائکه به کار بردن این واژه همان آموزش مخفی بود که برادران یوسف از آن مطلع نبودند و تنها یوسف بر آن آگاه گردید.

«وحی» در آیه یاد شده در زیر در مورد فرشتگان نیز، همین معناست:

﴿إِذْ يُوحَىٰ رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا...﴾. (۱)

«آنگاه که پروردگار تو به فرشتگان وحی کرد که من با شما هستم مؤمنان را استوار و ثابت قدم سازید».

در قرآن مورد دیگری برای معنای یاد شده از «وحی» نیز آمده است که مربوط به شیاطین می باشد و تنها تفاوت آن با موارد یاد شده از نظر مورد است و نه در حقیقت وحی چنان که می فرماید:

﴿...وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾. (۲)

«شیاطین به پیروان خود القا می کنند تا با شما به مجادله پردازند و اگر شما از آنان پیروی کنید مشرکید».

از آنجا که وحی کننده، شیاطین و طرف وحی مشرکانند طبعاً این آموزش به صورت القای در قلب خواهد بود، نه به صورت نجوی و گفتگوی آهسته (در گوشه) و این همان است که در برخی از آیات از آن به وسوسه شیطان در

ص : ۱۱۲

---

۱- [۱] انفال/۱۲.

۲- [۲] انعام/۱۲۱.

سینه‌ها(۱) یاد شده است، و در آیه دیگر می فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا﴾. (۲)

«همچنین در برابر هر پیامبری دشمنی از شیطان‌های جن و انس قرار دادیم این دو نوع شیطان، سخنان بس فریبنده‌ای را به یکدیگر القا می‌کنند».

در این آیه دو احتمال وجود دارد:

۱. القای مطلب در دل به خصوص در مواردی که القاکننده «جن» باشد.

۲. سخن گفتن سری و در گوشی آنگاه که القاکننده «انسان» باشد.

#### ۴. امدادها و نیروهای غیبی

خدا درباره گروهی از پیامبران یادآور می‌شود که ما آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما انسان‌ها را هدایت می‌کنند سپس آنها را چنین توصیف می‌کند:

﴿...وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾. (۳)

«به آنان انجام کارهای خیر را وحی کردیم همچنین برپایی نماز و دادن زکات را و قبلاً نیز ما را پرستش می‌کردند».

ص: ۱۱۳

---

۱- [۱] (...الْوَسْوَاسُ الْخَنَّاسُ \* الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ) (ناس/۴\_۵).

۲- [۲] انعام/۱۱۲.

۳- [۳] انبیاء/۷۳.

اکنون باید دید وحی در این آیه به چه معنی است؟ غالب مفسران گفته اند: مقصود از این وحی همان وحی تشریحی است که بر همه پیامبران نازل می شود و وظایف خود و بندگان را در بر دارد بنابر این آیه فوق ناظر به وحی خاصی جز وحی تشریحی که بعداً درباره آن بحث خواهیم کرد نیست ولی در این جا از یادآوری نکته ای ناگزیریم و آن این که قرآن در موارد مشابه این آیه به جای مصدر (فعل الخیرات) از فعل امر استفاده کرده می فرماید:

۱. (وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا...)(۱)

۲. (وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ...)(۲)

۳. (وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعَبَادِي...)(۳)

۴. (وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَا...)(۴)

۵. (فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلْكَ...)(۵)

اکنون سؤال می شود علت این اختلاف در تعبیر چیست؟ در این جا استاد علم بلاغت عبد القاهر جرجانی در کتاب دلائل الاعجاز(۶) نکته ای را یادآور شده است که به نقل آن می پردازیم و آن این که هرگاه مکلف و مأمور مسبوق به کار نبوده و به واسطه همین خطاب مأمور به کاری می گردد در این

ص: ۱۱۴

۱- [۱] نحل/۶۸.

۲- [۲] قصص/۷.

۳- [۳] طه/۷۷.

۴- [۴] یونس/۸۷.

۵- [۵] مؤمنون/۲۷. و گاهی نیز از خود فعل بهره گرفته شده است بدون آن که با لفظ امر همراه باشد مانند: (وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا...)(یوسف/۱۵).

۶- [۶] المیزان، ج ۱۴، ص ۳۰۵ نقل از دلائل الاعجاز.

صورت از شیوه دوم بهره می گیرند، و مورد آیات فوق از این قبیل است ولی اگر قبلاً به انجام کار مأمور گردیده و آن را انجام می داد در این جا به جای بهره گیری از شیوه دوم، از مصدر بهره می گیرند و می گویند «فعل الخیرات» و در این صورت مفاد آیه این است که این پیامبران الهی در پرتو تشریح پیشین، کار خیر انجام می دادند ولی برای ادامه این کار، انجام این کار نیز بر آنان وحی شد، حالا مقصود از این وحی چیست؟ یادآور می شویم:

گواه بر این که این کارها قبلاً تشریح شده و آنان بر انجام آن اشتغال داشته اند، ذیل آیه است که می فرماید:

(وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ): «ما را عبادت می کردند».

اکنون باید توجه نمود مقصود از این وحی چیست؟ قطعاً مقصود وحی تشریحی نیست زیرا مفروض این است که قبلاً از تشریح آن آگاه بودند و بر انجام آن اشتغال داشتند از این جهت می توان گفت مقصود از این وحی یک نوع امداد غیبی بود که آنان را به سوی این عمل سوق می داد، و چون تأثیر این عمل غیبی بسیار پنهان و مخفی بود، به کار بردن لفظ وحی در آن تعبیری صحیح و بلکه بلیغ می باشد و یک چنین وحی که بشر تحت تأثیر نیروهای غیبی قرار گیرد، و او را به سوی کمال رهبری کند، برتری ویژه ای نسبت به اقسام دیگر آن دارد.

## ۵. وحی تشریحی

انسان های عادی از طریق حس و تجربه و یا تفکر و استدلال به نتایجی می رسند ولی هرگاه انسانی از ابزار شناختی بهره گرفت که مربوط به این دو نوع معرفت نیست، بلکه یک نوع آگاهی سوم باشد که از عالم بالا بر نفس او فرود آید و هدف آن، هدایت اجتماع بشری به سوی کمال باشد در این صورت به

چنین آگاهی «وحی تشریحی» گفته می شود در حقیقت، وحی تشریحی از نظر ماهیت و حقیقت با برخی از اقسام پیشین، تفاوت و مابینت ندارد، چیزی که هست در وحی تشریحی مسئله هدایت انسان ها به سوی مبدأ و معاد، به عنوان قید لازم اخذ گردیده است چنان که می فرماید:

(نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ \* عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ). (۱)

«جبرئیل آن را بر قلب تو نازل کرده تا از فرستادگان باشی (افرادی که برای هدایت انسان ها مبعوث می شوند)».

بنابر این پیامبران اگر چه از ابزار حس و عقل بهره می گیرند ولی شریعت آنان معلول این دو نوع ابزار معرفت نیست، بلکه همگی مربوط به جهان بالا است که به امر الهی بر روح و روان آنان فرود می آید و در گرفتن وحی، و ضبط و حفظ آن و یا ابلاغ و بیان آن کوچک ترین اشتباهی نمی کنند بنابر این کسانی که بخواهند برنامه های پیامبران را در قلمرو هدایت، محصول حس و عقل یا استعداد و نبوغ آنان بدانند کثر راهه را پیموده اند و هرگز به هدف نمی رسند و چون این گروه به جهان بالاتر از طبیعت اعتقاد ندارند ناچارند تمام حوادث را رنگ مادی و بشری بخشند و برای آن علل مادی بیندیشند.

مشروح این بحث را در بخش مربوط به وسیله ارتباط پیامبران با خدا خواهیم آورد.

اینک برخی از مواردی که واژه «وحی» در این قسم به کار رفته است:

۱. (أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ

ص: ۱۱۶



الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ... (۱).

«آیا برای مردم مایه شگفت است که به مردی از خود آنان وحی کردیم (و به او گفتیم که) مردم را (از عذاب خدا) بیم ده، و افراد با ایمان را بشارت ده که برای آنان، نزد پروردگار خود پاداش های نیکی است؟».

۲. (كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِيَتْلُوا عَلَيْهِمُ الذِّكْرَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ... (۲).

«همچنین تو را در میان گروهی فرستادیم که قبلاً از آنها جمعیت هایی بوده اند تا آنچه که به تو وحی کردیم بر آنان تلاوت نمایی» (۳).

با توجه به مطالب یاد شده می توان گفت: وحی یک معنی بیش ندارد و در قرآن نیز کلمه وحی در همان معنی واحد به کار رفته است چیزی که هست متعلق های آن مختلف است، و در مجموع، یک ملاک، مجوز همه این استعمال ها می باشد و آن این که:

در همه موارد، این آموزش یک نوع آموزش مخفی و پنهان همراه با سرعت می باشد خواه طرف آموزش انسان باشد و یا سایر جانداران و جمادات، و خواه آموزش، مربوط به هدایت انسان ها باشد و یا غیر آن، خواه آموزش دهنده خدا باشد و یا غیر او.

ص: ۱۱۷

۱- [۱] یونس/۲.

۲- [۲] رعد/۳۰.

۳- [۳] آیات مربوط به وحی تشریحی بسیار است و منحصر به موارد یاد شده نیست، به سوره های: انعام/۱۹ و ۱۴۵، اسراء/۳۹، ۷۳ و ۸۶، نحل/۱۲۳، فاطر/۳۱، شوری/۱۳، مراجعه نمایید.

## ۶- آیا در میان تمام انسان ها پیامبرانی برانگیخته شده اند؟

### آیات موضوع

۱. (...وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) (رعد/۷).
۲. (...وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ) (فاطر/۲۴).
۳. (وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا...) (نحل/۳۶).
۴. (يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورِي سَوَاءَاتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ...) (اعراف/۲۶).
۵. (يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا...) (اعراف/۲۷).

ص : ۱۱۸

۶. (یا بَنی آدَمِ خُذُوا زِیَّتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ وَکُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا...) (اعراف/۳۱).

۷. (یا بَنی آدَمِ اِذَا یَاْتِیْکُمْ رُسُلٌ مِنْکُمْ یَقُصُّوْنَ عَلَیْکُمْ آیَاتِیْ فَمَنْ اَتَقٰی وَاصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ) (اعراف/۳۵).

۸. (قَالَ اهْبِطْ مِنْهَا جَمِیْعًا بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِذَا یَاْتِیْکُمْ مِنْیْ هُدًی فَمَنْ اَتَّبَعَ هُدَاٰی فَلَا یَضِلُّ وَلَا یَشْقٰی) (طه/۱۲۳).

۹. (یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ اَلَمْ یَاْتِکُمْ رُسُلٌ مِنْکُمْ یَقُصُّوْنَ عَلَیْکُمْ آیَاتِیْ وَیُنذِرُوْنَکُمْ لِقَاءِ یَوْمِکُمْ هٰذَا...) (انعام/۱۳۰).

۱۰. (...ما اَنَا بِبَاسِطٍ یَدَیْ اِلَیْکَ لِاقْتُلَکَ اِنِّیْ اَخَافُ اللّٰهَ رَبَّ الْعَالَمِیْنَ) (مائده/۲۸).

۱۱. (وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَیْکَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقُصُّهُمْ عَلَیْکَ...) (نساء/۱۶۴).

۱۲. (...مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَیْکَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقُصُّ عَلَیْکَ...) (غافر/۷۸).

### ترجمه آیات

۱. «برای هر گروهی هادی و راهنمایی است».

۲. «هیچ گروهی نبود مگر این که در میان آنان بیم دهنده ای وجود داشت».

۳. «در میان هر امتی پیامبری برانگیختیم تا خدا را بپرستند و از پرستش طاغوت اجتناب ورزند».

۴. «ای فرزندان آدم برای پوشاندن مواضع ناخوشایند شما جامه و ساز و برگ آن را فرو فرستادیم (آفریدیم).

۵. «ای فرزندان آدم شیطان شما را فریب ندهد، همانطور که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد لباسهای آنان را از بدن آنان کند».

۶. «ای فرزندان آدم زینت خود را نزد هر پرستشگاهی بگیرید، بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید خدا اسراف کنندگان را دوست ندارد».

۷. «ای فرزندان آدم هرگاه پیامبرانی از شما به سوی شما آمدند و آیات مرا بر شما خواندند، آنان که تقوا پیشه سازند و کار نیک به جای آورند، در روز رستاخیز مطمئناً ترس و اندوهی برای آنان نیست».

۸. «خطاب آمد، همگی از بهشت به زمین فرود آید، در حالی که برخی دشمن برخی دیگر هستید اگر از جانب من هدایتی (پیامبری) به سوی شما آمد، هرکس از هدایت من پیروی کند نه گمراه می شود و نه بدبخت».

۹. «ای انبوه انس و جن، آیا پیامبرانی از خودتان به سوی شما نیامدند تا آیات مرا بر شما فرو خوانند و شما را از (عذاب) امروز (قیامت) بیم دهند؟ در پاسخ می گویند، ما به زبان خود گواهی می دهیم، زندگی دنیا آنان را فریب داد و علیه خود گواهی دادند که کافر بودند».

۱۰. «من هرگز دست به قتل تو دراز نمی کنم من از پروردگار جهانیان بیمناکم (اکنون که تو بر قتل من تصمیم گرفته ای) می خواهم با گناه قتل من و گناه خود به سوی خدا باز گردی و از ملازمان آتش (اهل دوزخ) باشی و آن جزای ستمگران است».

۱۱. «پیامبرانی که سرگذشت آنها را بازگو کردیم و پیامبرانی که خصوصیات آنان را بیان نکردیم».

۱۲. «زندگی برخی از آنان را بیان کردیم و برخی را بیان نکردیم».

قضاوت در باره تاریخ دیرینه بشر و برداشتن حجاب های غلیظ که تاریخ امم را پوشانیده است کار بسیار دشوار و سنگینی است و داوری های مبتنی بر حدس و تخمین نیز اطمینان بخش نمی باشد و یکی از این مسائل، گسترش نبوت در میان تمام امم و ادوار زندگی انسان هاست و این که از زمان آدم تا ظهور پیامبر خاتم پیوسته در میان تمام قبایل شرق و غرب و در تمام دو نیمکره، پیامبرانی از جانب خدا مبعوث گردیده رسالت الهی خود را انجام داده اند ولی بحث ما یک بحث تاریخی نیست تا به کند و کاو تاریخی گرفتار شده و از تحقیقات دانشمندان در باره پیدایش بشر و اجتماع های کوچک و بزرگ و پدید آمدن تمدن ها بهره بگیریم بلکه بحث ما یک بحث قرآنی و عقلی است که می تواند به صورت کلی در این جا مطرح شود، بدون این که نیاز داشته باشیم به این جا و آن جا دست اندازی کنیم، هر چند یک چنین بحث قرآنی و عقلی اگر از جنبه تاریخی نیز تکمیل شود بر ارزش آن خواهد افزود اینک ما بحث را از هر دو نظر (عقل و نقل) مطرح می کنیم:

#### ۱. از نظر عقل:

از نظر عقلی لزوم بعثت پیامبران ثابت گردید و تکیه گاه عقل در برهان خود بر این بود که اگر باب چنین فیضی بر روی بشر بسته شود آفرینش انسان لغو و بی ثمر خواهد بود و به دیگر سخن آفرینش در صورتی حکیمانه و شایسته مقام ربوبی خواهد بود که هدفی داشته باشد و آن هدف کمال علمی و عملی فردی و اجتماعی انسان ها است که در سایه اعزام پیامبران تأمین می گردد، پس

باید برای تأمین این هدف، پیامبرانی را مبعوث کند.

هرگاه تکیه گاه ما در لزوم بعثت، این برهان عقلی باشد، این برهان برای خود حد و مرزی از نظر زمان و مکان نمی شناسد، و در هر کجا که زمینه نزول این فیض الهی فراهم بوده است قطعاً نازل گردیده است.

## ۲. عمومیت بعثت از نظر آیات:

از نظر آیات قرآنی نیز می توان گفت که فیض نبوت یک فیض عمومی و جهانی بوده و هر کجا که «امت» و جمعیتی در کار بوده است، آموزگاران الهی به سوی آنان مبعوث گردیده اند. و این را می توان از دو گروه از آیات استفاده کرد:

الف. آیاتی که به روشنی می گویند: برای هر قومی و گروهی هادی و راهنما بوده و یا برای هر امتی بیم دهنده وجود داشته است چنان که می فرماید:

(...وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ). (۱)

«برای هر گروهی هادی و راهنمایی است».

و باز می فرماید:

(...وَأِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ). (۲)

«هیچ گروهی نبود مگر این که در میان آنان بیم دهنده ای وجود داشت».

و روشن تر از همه، آیه سوم است که می فرماید:

(وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ...). (۳)

ص : ۱۲۲

---

۱- [۱] رعد / ۷ .

۲- [۲] فاطر / ۲۴ .

۳- [۳] نحل / ۳۶ .

«در میان هر امتی پیامبری برانگیختیم تا خدا را بپرستند و از پرستش طاغوت اجتناب ورزند».

این آیات، به روشنی وجود امت ها و اقوام را با هادی، و نذیر، و رسول مرتبط و همراه دانسته و می رساند که هر کجا انسان هایی به صورت «قوم» و یا به عنوان «امت» زندگی می کردند از فیض نبوت بی بهره نبودند.

ولی اگر فرض شود در برهه ای از زمان، انسان ها به صورت فردی یا اجتماع های بسیار کوچک و کم رنگ زندگی می کردند در این صورت آیات یاد شده ناظر به این برهه و مقطع تاریخی نخواهد بود.

ب. آیاتی که متضمن ندهای آغاز آفرینش انسان است به گونه ای حاکی از گستردگی این فیض است و این آیات در سوره اعراف، آیات ۲۶ تا ۳۵ آمده است یعنی آنگاه که آدم و حوا به خاطر ترک اولی از بهشت بیرون آمدند و در روی زمین سکنی گزیدند، خدا فرزندان آدم را با یک رشته خطا بهای تکان دهنده مخاطب می سازد که در اصطلاح، آنها را خطاب های «آغاز خلقت» می نامند و ظاهر آیات این است که فرزندان آدم بدون فترت تحت پوشش این خطابات قرار گرفته، خطباتی که حاکی از وجود رسول و نذیر می باشد اینک ما به این آیات اشاره می کنیم:

۱. (یا بنی آدم قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورِي سَوَاءَاتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسَ التَّقْوَى ذَلِكُمْ خَيْرٌ ذَلِكُمْ مِنَ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ). (۱)

«ای فرزندان آدم برای پوشاندن مواضع ناخوشایند شما جامه و ساز و برگ آن را فرو

ص: ۱۲۳

فرستادیم، (آفریدیم) آنها نشانه های وجود و کمالات حق است شاید آنان (انسان ها) یادآور نعمت های الهی گردند».

۲. (یا بَنِي آدَمَ لَا- يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِمَّنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ). (۱)

«ای فرزندان آدم شیطان شماها را فریب ندهد، همان طور که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد لباس های آنان را از بدن آنان کند تا مواضع ناخوشایند را آشکار سازد، او و یاران او شماها را می بینند در حالی که شما آنها را نمی بینید، ما شیطان ها را دوستان کسانی که ایمان نمی آورند، قرار دادیم».

۳. (یا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ). (۲)

«ای فرزندان آدم زینت خود را نزد هر پرستشگاهی بگیرید، بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید خدا اسراف کنندگان را دوست ندارد».

۴. (یا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ). (۳)

«ای فرزندان آدم هرگاه پیامبرانی از شما به سوی شما آمدند و آیات مرا بر شما خواندند، آنان که تقوا پیشه سازند و کار نیک به جای آورند، در روز رستاخیز مطمئناً ترس و اندوهی برای آنان نیست».

ص : ۱۲۴

---

۱- [۱] اعراف/۲۷.

۲- [۲] اعراف/۳۱.

۳- [۳] اعراف/۳۵.



و در سوره دیگر می فرماید:

(قَالَ اهْبِطْ مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى). (۱)

«خطاب آمد، همگی از بهشت به زمین فرود آید، در حالی که برخی دشمن برخی دیگر هستید اگر از جانب من هدایتی (پیامبری) به سوی شما آمد، هر کس از هدایت من پیروی کند نه گمراه می شود و نه بدبخت».

و باز می فرماید:

(يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنْفُسِنَا وَعَرَّيْنَاهُمُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ). (۲)

«ای انبوه انس و جن، آیا پیامبرانی از خودتان به سوی شما نیامدند تا آیات مرا بر شما فرو خوانند و شما را از (عذاب) امروز (قیامت) بیم دهند؟ در پاسخ می گویند، ما به زبان خود گواهی می دهیم، زندگی دنیا آنان را فریب داد و علیه خود گواهی دادند که کافر بودند».

این آیات، همگی حاکی از اخطارها و انذارهای الهی نسبت به فرزندان آدم است که آنان را به پیروی از انبیا و دوری از شیطان دعوت می نمایند و در این صورت هر گاه بگوییم پس از صدور این خطابات قرن هایی بر انسان ها گذشته که از جانب خدا برای آنها رسول و نذیری نیامده است، بلکه پس از مدتی طولانی باب بعثت پیامبران به روی بشر گشوده شده است سخنی مخالف با ظاهر این آیات گفته ایم.

ص : ۱۲۵

---

۱- [۱] طه/۱۲۳.

۲- [۲] انعام/۱۳۰.

فرض کنید پدری از فرزند خود نافرمانی دید، آنگاه یک رشته قوانین و ضوابط کلی برای اداره خانه خود تنظیم کرد معنی آن این است که از این لحظه هر نوع فرزندی که در قلمرو این خانواده قرار گیرد مشمول این حکم است، نه این که برخی از فرزندان از آن قانون معاف بوده و بعدها فرزندان دیگر محکوم آن ضوابط باشند.

از مذاکره فرزندان آدم (هابیل و قابیل) و عمل ناروایی که یکی از آن دو مرتکب گردید، استفاده می شود که فرزندان آدم از همان روز نخست از یک نوع کمالی برخوردار بودند که می توانستند تحت تربیت پیامبران قرار گیرند، و لذا وقتی یکی از آنان برادر دیگر را تهدید به قتل کرد او در پاسخ گفت:

(مَا أَنَا بِبَاسِطِ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَمَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ\* إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ). (۱)

«من هرگز دست به قتل تو دراز نمی کنم من از پروردگار جهانیان بیمناکم (اکنون که تو بر قتل من تصمیم گرفته ای) می خواهم با گناه قتل من و گناه خود به سوی خدا باز گردی و از ملازمان آتش (اهل دوزخ) باشی و آن جزای ستمگران است.»

این منطق، منطق کسانی است که به بهشت و دوزخ اذعان داشته و سرنوشت عادلان و ستمگران را از هم باز می شناسند، و کسی که از نظر تفکر در این حد باشد، قهراً شایستگی پذیرش هدایت های پیامبران را خواهد داشت.

تصور این که انسان های بعدی از این درک و بینش پایین تر بوده و از نظر تفکر در حدی بودند که شایستگی بهره گیری از تعالیم انبیا را نداشتند نیاز به

ص : ۱۲۶

دلیل دارد.

و اگر ما مجموع این آیات را با توجه به برخی از روایات در نظر بگیریم باید بگوییم که فیض نبوت با فیض آفرینش بشر از آدم و حوا همراه بوده است.

و به دیگر سخن، ملائکه‌هایی که برای لزوم بعثت پیامبران، از خود آیات قرآن استفاده کردیم از روز نخست در میان بشر وجود داشته است، این ملائکه‌ها مربوط به اصلاح عقیدتی و اجتماعی و اخلاقی بشر بوده و منازعه و کشمکش این دو برادر و منطق آنان حاکی از آن است که در بشر آن روز استعداد و شایستگی برای دعوت به توحید و تثبیت و تکمیل عقیده یکتاپرستی و زمینه پدید آمدن نزاع‌ها و اختلاف‌ها و اعمال غرایز (حسد و بخل) وجود داشته است، از این جهت، لازم بود برای اصلاح و تکمیل هر سه بخش پیامبرانی مبعوث گردند، و در مکالمه دو برادر هر چند درباره انحراف از اصل توحید سخنی به میان نیامده، ولی دو ملائکه دیگر که از عوامل بعثت پیامبران است، در گفتگوی آنان به روشنی وجود دارد و آن منازعه و کشمکش (اختلافات) و پیروی نسنجیده و نامقبول از غرایز (حسد و بخل) است.

### پاسخ به یک پرسش

در این جا سؤالی مطرح است و آن این که هر گاه زندگی بشر جدا از آموزگاران الهی نبوده است، پس نام و خصوصیات پیامبرانی که در آن نقاط دور دست زندگی کرده اند و رسالت الهی را به دوش کشیده اند چیست؟

در پاسخ یادآور می شویم که قرآن به روشنی می گوید که فقط سرگذشت قسمتی از پیامبران را بازگو نموده و از بازگویی سرگذشت گروه دیگر صرفنظر

ص : ۱۲۷

نموده است چنان که می فرماید:

(وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ...)(۱)

«پیامبرانی که سرگذشت آنها را بازگو کردیم و پیامبرانی که خصوصیات آنان را بیان نکردیم».

وباز می فرماید:

(...مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ...)(۲)

«زندگی برخی از آنان را بیان کردیم و برخی را بیان نکردیم».

بنابر این انتظار این که اسامی و خصوصیات زندگی همگان در قرآن آمده باشد، انتظار بی موردی است و تعداد پیامبرانی که اخبار از آن گواهی می دهد می تواند مصحح یک چنین اندیشه باشد، زیرا وجود پیامبران در حد: ۱۲۴۰۰۰ نفر تنها در خاورمیانه و خاور نزدیک، دور از اعتبار است و باید برخی از آنان مربوط به نقاط دوردست باشد.

### استدلال به روایات

امیر مؤمنان (علیه السلام) پس از آن که وظیفه رسولان را در قلمرو تبلیغ روشن کرده و یادآور می شود که آنان آمده اند تا اندیشه های فطری انسان را بیدار سازند، درباره آنان چنین می فرماید:

۱. «وَلَمْ يُخَلِّ اللَّهُ سُبْحَانَهُ خَلْقَهُ مِنْ نَبِيٍّ مُرْسِلٍ، أَوْ كِتَابٍ مُنَزَّلٍ، أَوْ حُجَّةٍ لَازِمَةٍ، أَوْ مَحَجَّةٍ قَائِمَةٍ، رُسُلٌ لَا تُقَصَّرُ بِهِمْ قَلَّةٌ عَادِدِهِمْ، وَلَا كَثْرَةُ الْمُكَذِّبِينَ لَهُمْ: مِنْ

ص: ۱۲۸

۱- [۱] نساء/۱۶۴.

۲- [۲] غافر/۷۸.

سَابِقِ سُمِّيَ لَهُ مَنْ بَعْدَهُ أَوْ غَابِرٍ عَرَفَهُ مَنْ قَبْلَهُ عَلَى ذَلِكَ نُسِلَتِ الْقُرُونُ، وَمَضَتِ الدُّهُورُ، وَسَلَفَتِ الْآبَاءُ، وَخَلَفَتِ الْأَبْنَاءُ» (۱).

«خدا هرگز بندگان خود را از اعزام پیامبر مرسل، و کتاب فرود آمده از سوی او، یا دلیل و حجت الزام آور و ارائه راه روشن و استوار، خالی نساخته است پیامبرانی که نه کمی پیروان و نه فزونی تکذیب کنندگان، آنان را از انجام وظیفه باز نداشت، گاه پیامبر بعدی برای قبلی معرفی گردیده و گاه پیامبر قبلی، پیامبر بعدی را معرفی نموده، و بر این اساس، امت ها پدید آمده و زمان ها سپری گشته و پدران در گذشته اند و فرزندان جانشین آنان گردیده اند».

۲. باز امیر مؤمنان (علیه السلام) پس از گفتگو درباره آدم و هبوط او بر زمین چنین می فرماید:

«فَأَهْبَطَهُ بِعَيْدِ التَّوْبَةِ لِيَعْمَرَ أَرْضَهُ بِنَسِيلِهِ، وَلِيُقِيمَ الْحُجَّةَ بِهِ عَلَى عِبَادِهِ، وَلَمْ يُخْلِهِمْ بِعَيْدِ أَنْ قَبَضَهُ، مِمَّا يُؤَكِّدُ عَلَيْهِمْ حُجَّةَ رَبِّي وَبَيْتِهِ، وَيَصِلَ بَيْنَهُمْ وَيَبَيِّنَ مَعْرِفَتِهِ، بَلْ تَعَاهَدَهُمْ بِالْحَجِّ عَلَى أَلْسِنِ الْخَيْرِ مِنْ أَنْبِيَائِهِ وَمُتَحَمِّلِي وَدَائِعِ رِسَالَتِهِ قَوْلًا فَقَرْنَا حَتَّى تَمَّتْ بَيْنَنَا مُحَمَّدٌ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) حُجَّتُهُ وَبَلَغَ الْمَقْطَعِ عَذْرُهُ وَنُذْرُهُ» (۲).

«او را پس از توبه به روی زمین فرود آورد تا با فرزندان (نسل) خود روی زمین را آباد کند و حجت را به وسیله او بر بندگان تمام سازد آنگاه او را قبض روح کرد مردم را از آنچه حجت پروردگاری خدا را تأکید نمایند و آنان را به معرفت آفریدگار متصل و مرتبط سازند، خالی نگذارد. تنها چنین نکرد، بلکه آنان را با حجت های روشن که از زبان بهترین مخلوقات، و حاملان رسالت او، بیان می گردید، زمان به زمان، مورد عنایت، قرار داد حجت های خدا به وسیله پیامبر ما محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پایان یافت و دلایل و وسایل بیم آنان به آخرین نقطه رسید».

ص : ۱۲۹

۱- [۱] نهج البلاغه، خطبه ۱.

۲- [۲] نهج البلاغه، خطبه ۹۱.

امیر مؤمنان (علیه السلام) در جای دیگر می فرماید که: زمین هیچ گاه از حجت خالی نبوده، چیزی که هست گاهی آن حجت آشکار و روشن و گاهی مخفی و پنهان بوده اند و خدا پیوسته به وسیله آنان بر بندگان اتمام حجت می نمود، آنجا که در گفتگوی خود با کمیل می فرماید:

«اللَّهُمَّ بَلَى! لَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ، إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا، وَإِمَّا خَائِفًا مَعْمُورًا، لئَلَّا تَبْطَلَ حُجْرُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ. وَكَمْ ذَا وَابِنٍ أُولِيَّتِكَ؟ أُولِيَّتِكَ \_ وَاللَّهِ \_ الْأَقْلُونَ عِدَدًا وَالْأَعْظُمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا. يَحْفَظُ اللَّهُ بِهِمْ حُجَّتَهُ وَبَيِّنَاتِهِ، حَتَّى يُودِعُوهَا نُظْرَاءَهُمْ، وَيَزْرَعُوهَا فِي قُلُوبِ أَشْيَاهِهِمْ» (۱).

«خدا شاهد است که زمین از بر پا کنندگان حجت های خدا خالی نبوده است این حجت، گاهی آشکار است و گاهی از بیم مردم مخفی و پنهان، تا دلایل خدا باطل نگردد، و اینها چقدر بودند و کجا هستند؟ به خدا سوگند آنان (نسبت به سایر انسان ها) گروه اندکی هستند ولی نزد خدا بالاترین مقام را دارا می باشند خدا به وسیله آنان دلایل خود را حفظ می کند تا آنان حجت های خدا را در قلوب همتهای خود به ودیعت نهند و آن را در دل های همانندهای خود بکارند».

از مجموع سخنان امیر مؤمنان (علیه السلام) همان استفاده می شود که از آیات استفاده می شد، و شاید پیشوای پرهیزگاران این اندیشه ها را از آیات قرآن استفاده کرده و در این قالب ها ریخته است و همگی به صورت هماهنگ بر یک نکته تأکید دارند که خدا پس از پدید آوردن آدم بر روی زمین، فرزندان او را رها نکرد و پیوسته حجت را به وسیله پیامبران تمام کرد و درهای عذر را بر روی آنان بست حالا این حجت ها چه کسانی بودند، در این جا دو احتمال وجود دارد:

۱. مقصود از حجت ها که بیان کنندگان دلایل روشن توحید و ربوبیت

ص : ۱۳۰

خدا بودند، جز پیامبران کسان دیگری نبوده اند و این حقیقت از گفتار اول و دوم امیر مؤمنان (علیه السلام) و خصوصاً گفتار دوم به روشنی استفاده می شود چیزی که هست گروهی از آنان پایه گذار شریعت و گروهی مروجان شرایع آنان بوده اند و گاهی در دو زمان قرار می گرفتند و گاهی در یک زمان مثلاً پیامبران بنی اسرائیل پس از کلیم همگی مروج شریعت تورات بوده و پس از او گام به عصر هستی نهادند در حالی که حضرت لوط در زمان ابراهیم بود و از شریعت او پیروی می نمود.

۲. احتمال دیگر این که اگر اکثریت این گروه را انبیا تشکیل می دادند ولی در دوره های فترت، جانشینان آنان حقایق را برای مردم بیان و حجّت را بر آنان تمام می کردند هر چند خود، نبی و پیامبر نبودند چنان که پس از صعود مسیح تا ظهور نبی خاتم، حجّت های خدا به صورت جانشینان مسیح یکی پس از دیگری ظهور می کردند و شاید گفتار سوم امیر مؤمنان (علیه السلام) ناظر به این جهت باشد خصوصاً که مصاحب موسی که داستان او در سوره کهف آمده است از حجّت های مخفی و پنهان خدا بوده (خائفاً مغموراً) و در عین حال طبق برخی از روایات نبی و پیامبر نبوده است.

لقمان حکیم از حجّت های خدا و روشنگران راه او بود، در عظمت اندیشه های او کافی است که قرآن سخنان او را در ردیف سخنان خود و پند و اندرز رسولان قرار داده و سوره ای به نام او اختصاص یافته است و طبق روایات، جزء پیامبران نبود و از طریق تزکیه نفس به این مقام رسیده بود و در هر حال آنچه از این بحث استفاده می شود این است که فیض هدایت از طریق پیامبران و اوصیای آنان، در هر زمان به مردم می رسید و تمام مکان ها و زمان ها

که وجود بشر را می پوشانید از فیض هدایت الهی بهره مند بودند این مطلبی است که از آیات و روایات گذشته به روشنی می توان استفاده کرد.

در این جا ممکن است نظریه دیگری نیز مطرح گردد و آن این که شرط بهره برداری از فیض نبوت، آمادگی فکری و روحی و جسمی مردم و ضرورت های ایجاب کننده بعث آنها است و اگر این شرط منتفی شد دلیلی بر لزوم بعث وجود ندارد.

از نظر برخی، انسان های نخستین از نظر فکری و روحی در آن حد نبودند که از فیض نبوت بهره بگیرند بلکه انسان هایی بودند که از نظر فکری با حیوانات فاصله چندانی نداشتند، البته نه به این معنا که حیوان انسان نما بودند، بلکه انسان هایی بودند بسان انسان های صحرا گرد و بیابان نشین نقاط دور جهان که از نظر جامعه شناسان بقایای همان انسان ها به شمار می روند و فکر آنها در حدی بسیط و ابتدایی است، که آخرین عددی که می توانند بشمارند از تعداد انگشتان تجاوز نمی کند.

از طرف دیگر زندگی آنان یک زندگی کاملاً اجتماعی نبود، بلکه در غارها و شکاف کوه ها و سایه درختان با اجتماع کوچکی زندگی می کردند و از برگ و میوه درختان جنگلی بهره می بردند در این صورت در میان آنان نزاع و درگیری نبود که بعث پیامبران را ایجاب کند ولی در عین حال برای این که مسئله لغویت در آفرینش پیش نیاید فطرت های دست نخورده و خردهای بسیط آنان در ارشاد این انسان ها به مبدأ و معاد و اقامه عدل به معنی عدم تجاوز به حقوق دیگران (در شکل بسیار محدود) کافی بود، نتیجه این که عوامل لزوم بعث در برخی از نقاط جهان و در برخی از برهه های تاریخ وجود نداشت و



برای رسیدن به هدف خلقت، ندهای درونی و روشنگری های باطنی کافی بود، از این جهت فیض هدایت، در همین قالب برای آنان فرود آمده و از خارج نوید و بیم دهی بر آنان مبعوث نگردید.

هرگاه این نظر را تصدیق کنیم، قهراً باید بگوییم که آن آیات و روایات ناظر به اجتماعات چشمگیر انسان هاست که شایستگی دریافت و بهره گیری از این فیض را داشته و عوامل ایجاب کننده بعثت در آنان موجود بوده است.

البته تمدن شناسان و کسانی که در زندگی اقوام پیشین به کاوش و جستجو پرداخته اند، از طریق حفاری ها، به این نتیجه رسیده اند که قدیمی ترین و دیرینه ترین اندیشه در بشر، اندیشه توجه به خدا و پرستش او (خواه خدای واقعی و خواه خدایان دروغین) بوده است ولی این اندیشه همین طور که می تواند مولود دعوت های بیرونی باشد می تواند نتیجه دعوت های فطری و درونی به شمار رود، و در هر حال نظریه نخست، از نظر آیات و روایات، روشن تر است.

ص : ۱۳۳

۱. (وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَضُكُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَضْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَإِنَّا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ) (آل عمران/۸۱).
۲. (وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ) (صف/۶).
۳. (الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ) (بقره/۱۴۶).
۴. (وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ...) (مائده/۴۸).
۵. (وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ) (فاطر/۳۱).

۶. (كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحِ الْمُرْسَلِينَ\* إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ) (شعراء/۱۰۵-۱۰۶).

۷. (وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا) (احزاب/۷).

۸. (عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا\* إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصِيدًا\* لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا) (جن/۲۶-۲۸).

### ترجمه آیات

۱. «به یاد آور میثاق پیامبران را آنگاه که به آنان کتاب و حکمت دادیم، سپس رسولی آمد که آنچه را که با شما بود تصدیق نمود (و از شما پیمان گرفت) که به او ایمان آورید و او را کمک کنید (آنگاه خداوند به پیامبران) گفت: آیا به این پیمان اعتراف نمودید (و از امت های خود نیز بر این امر پیمان گرفتید؟) همگی گفتند: آری اعتراف نمودیم خدا فرمود: گواه باشید، و من نیز از شاهدان بر آن هستم».

۲. «مسیح به بنی اسرائیل گفت: من نوید دهنده ام به پیامبری به نام احمد که بعد از من می آید ولی آنان این سخن را سحر آشکار خواندند».

۳. «آنان را که کتاب دادیم، پیامبر را بسان فرزندان خود می شناسند، گروهی از آنان حق را در حالی که می دانند، کتمان می کنند».

۴. «کتاب (قرآن) را بر تو به حق نازل کردیم که تصدیق کننده کتاب پیشین و حاکم بر او است (در موارد اختلاف، این کتاب حجت است)».

ص : ۱۳۵

۵. «آنچه از کتاب بر تو وحی کردیم، حق است و تصدیق کننده کتاب قبلی است خداوند آگاه و بینا است».

۶. «آنگاه که نوح به قوم خود گفت چرا از گناهان اجتناب نمی کنید (پرهیزگار نمی شوید) قوم او پیامبران را تکذیب کردند».

۷. «آنگاه که میثاق مربوط به پیامبران را از آنان گرفتیم و نیز از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم از همگی پیمان شدید گرفتیم».

۸. «خداوند، دانا به غیب (وحی) است (علم و آگاهی به غیب بالذات مخصوص خدا است) پس بر حقایق غیبی خود، کسی را مسلط نمی کند، مگر رسولی را که برگزیده است، زیرا خداوند از پیش رو و پشت سر او نگرهبانی را بر او قرار می دهد، تا محقق گردد که آن پیامبران و رسولان، رسالت های الهی را به خوبی ابلاغ نموده اند، و خداوند بر آنچه در برابر آنان است احاطه علمی دارد و شماره هر چیزی را می داند».

## بررسی و تفسیر آیات

### اشاره

از بررسی آیات قرآن استفاده می شود که از پیامبران الهی سه نوع پیمان گرفته شده است و هر یک با دیگری به نوعی متمایز می باشد، اینک ما این پیمان ها را با توجه به آیات وارد پیرامون آنها مورد بحث قرار می دهیم.

### ۱. ایمان و نصرت نسبت به پیامبران بعدی

از برخی از آیات استفاده می شود که خدا با تأکید خاصی از پیامبران

پیشین میثاق گرفته است که هرگاه پیامبری پس از آنان بیاید و تصدیق کننده شریعت آنان باشد حتماً به او ایمان بیاورند و او را کمک کنند چنان که می فرماید:

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَإِنَّا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ. (۱)

«به یادآور میثاق پیامبران را آنگاه که به آنان کتاب و حکمت دادیم، سپس رسولی آمد که آنچه را که با شما بود تصدیق نمود (و از شما پیمان گرفت) که به او ایمان آورید و او را کمک کنید (آنگاه خداوند به پیامبران) گفت: آیا به این پیمان اعتراف نمودید (و از امت های خود نیز بر این امر پیمان گرفتید؟) همگی گفتند: آری اعتراف نمودیم خدا فرمود: گواه باشید، و من نیز از شاهدان بر آن هستم».

خدا چگونه از پیامبران و امت های آنان برای تصدیق پیامبر بعدی و کمک به او پیمان گرفته است؟ لازم است به تفسیر قسمت های مختلف آیه پردازیم:

۱. (وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ) مقصود از «تبيين» پیامبرانی هستند که از آنان پیمان گرفته شده است نه پیامبرانی که برای آنان اخذ میثاق شده است به گواه این که در ذیل آیه می فرماید:

(أَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي...).

«آیا اعتراف نمودید و از امت خود بر این امر، پیمان گرفتید؟».

ص: ۱۳۷

بنابر این پیامبری که در آغاز سلسله قرار گرفته، پیامبری است که از او اخذ میثاق شده، و هرگز برای او پیمانی گرفته نشده است و پیامبری که در آخر سلسله قرار گرفته برای او فقط اخذ میثاق شده، ولی از او برای کسی اخذ میثاق نشده است.

امّا پیامبرانی که در وسط سلسله قرار گرفته اند از آنان برای پیامبران دیگر پیمان گرفته شده است و هم از دیگران برای آنان اخذ میثاق شده است.

علت این که به این تفصیل قائل شده ایم این است که قرآن فرموده است: از هر پیامبری دو پیمان، یا در مورد دو امر یک پیمان مرکب گرفته شده است:

۱. پیمان ایمان (لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ).

۲. پیمان نصرت (لَتَنْصُرُنَّهُ).

و این دو پیمان یا یک پیمان مرکب در مورد پیامبرانی متصور است که در وسط سلسله قرار دارند، نه در آغاز یا پایان آن، و در این صورت هرگاه پیامبر واقع در وسط سلسله در زمان حیات پیامبر قبلی مبعوث گردد، وظیفه پیامبر قبلی این است که قبلاً از امت خود برای ایمان و نصرت او پیمان بگیرد، و در نتیجه پس از بعثت او بر امت پیامبر پیشین، لازم است که به او ایمان آورده و یاریش دهند.

بنابر مفاد آیه مورد بحث، از تمام پیامبران پیشین و امت آنان نسبت به پیامبران بعدی پیمان ایمان و کمک گرفته شده است و در نتیجه از تمام پیامبران و امت های آنان نسبت به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) چنین میثاقی اخذ شده است.

در سخنان امیر مؤمنان (علیه السلام) به چنین اخذ میثاق گسترده ای تصریح شده

است آنجا که می فرماید:

«بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله وسلم) رَسُولَ اللَّهِ لِإِنجَازِ عِدَّتِهِ وَاتِمَامِ بُبُوتِهِ، مَأْخُودًا عَلَى النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُ مَشْهُورَةً سِمَاتُهُ، كَرِيمًا مِيلَادُهُ»<sup>(۱)</sup>.

«خداوند سبحان حضرت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) را برانگیخت تا به وعده خود جامه عمل بپوشاند و سلسله نبوت را به پایان برساند در حالی که از همه پیامبران نسبت به او پیمان گرفته شده بود، نشانه های او معروف و میلادش کریم و گرامی بود».

۲. (ءَأَقْرَزْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي... ) این جمله حاکی است که نه تنها از پیامبران پیمان ایمان و نصرت گرفته شده، بلکه از امت های آنان نیز چنین پیمانی گرفته شده است به گواهی جمله (وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي).

۳. (قَالُوا أَقْرَزْنَا) ولی در پاسخ، تنها اقرار پیامبران یادآوری شده است نه اخذ پیمان از امت های خود و به اصطلاح به یکی از دو جزء پیمان توجه شده نه جزء دیگر.

حالا نکته آن چیست؟ شاید بتوان گفت که جمله بعدی که هم اکنون یادآور می شویم از ذکر آن بی نیاز ساخته است.

۴. (قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ) هرگاه خدا و پیامبران همگی شاهد و گواهند ناچار باید مشهود علیهم نیز در کار باشد که پیامبران و پیمان آنان گواهی دهند و آن جز امت هر پیامبر، کسی نیست و اگر از امت، چنین پیمانی اخذ نشده بود همگی «شاهد بدون مشهود علیه» خواهند بود.

تا اینجا با مفاد بخش های مختلف آیه آشنا شدیم که شامل پیامبر خاتم

ص : ۱۳۹

نیز می گردد و روشن شد که پیمان مأخوذ از پیامبران در این آیه، یک پیمان کلی است، اینک لازم است با برخی از آیاتی که حاکی از سفارش پیامبران پیشین نسبت به پیامبر خاتم است، آشنا شویم:

قرآن به روشنی نوید مسیح را نسبت به پیامبر خاتم یادآور شده می فرماید:

(وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ). (۱)

«مسیح به بنی اسرائیل گفت: من نوید دهنده ام به پیامبری به نام احمد که بعد از من می آید ولی آنان این سخن را سحر آشکار خواندند».

از آیه دیگر استفاده می شود که تبلیغ پیامبران پیشین درباره پیامبر خاتم به حدی بود که اهل کتاب خصوصیات جسمی پیامبر را مانند فرزندان خود می شناختند چنان که می فرماید:

(الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ). (۲)

«آنان را که کتاب دادیم، پیامبر را بسان فرزندان خود می شناسند، گروهی از آنان حق را در حالی که می دانند، کتمان می کنند».

ضمیم در جمله (يَعْرِفُونَهُ) به حکم سیاق آیات به پیامبر بر می گردد نه به کتاب، زیرا مقتضای تشبیه معرفت، به شناخت فرزندان، این است که پیامبر را مثل فرزندان خود می شناختند نه کتاب را، زیرا متداول نیست که گفته

ص : ۱۴۰

---

۱- [۱] صف/۶.

۲- [۲] بقره/۱۴۶.



شود من فلان کتاب یا فلان خانه را مثل فرزندم می شناسم، بلکه می گویند شناخت من نسبت به فلان انسان مانند شناختم نسبت به فرزندم می باشد.

از مجموع آیات استفاده میشود که خدا از پیامبران خود سه پیمان گرفته است:

## ۲. اخذ پیمان از پیامبران پیشین به پسین

نتیجه این که تمام پیامبران پیشین نسبت به پیامبر بعدی هم ابراز ایمان می کردند و هم کمک و اگر خود دیده از جهان می بستند، امت خود را نسبت به هر دو مطلب دعوت می نمودند و در خصوص پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) علاوه بر این پیمان عمومی، پیمان خصوصی هم گرفته شده است چنان که آیات آن را یادآور شدیم.

در این جا احتمال دیگری هست و آن این که مقصود از جمله (ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ) شخص پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می باشد نه مطلق پیامبرانی که در وسط سلسله انبیا قرار گرفته اند، گویی خداوند منان از روز نخست، پیمان ایمان و نصرت نسبت به شخص رسول گرامی گرفته و امت ها را نسبت به ایمان و نصرت او دعوت نموده است هر چند این قضیه را به صورت کلی (رسول) بیان کرده است.

این نظریه از برخی از روایات نیز استفاده می شود:

۱. امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ قَبْلَ نَبِيِّنَا أَنْ يُخْبِرُوا أُمَّهَتَهُمْ بِمَبْعَثِهِ وَرَفَعَتِهِ وَيُبَشِّرُوهُمْ بِهِ وَيَأْمُرُوهُمْ بِتَصَدِيقِهِ» (۱)

ص : ۱۴۱

---

۱- [۱] مجمع البیان، ط : صیدا، ج ۲، ص ۴۶۸.

«خداوند پیش از بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) از پیامبران پیمان گرفته است که امت های خویش را از مکان بعثت و مقام او آگاه سازند و به آمدن او بشارت دهند و امت خود را به تصدیق او فرمان دهند».

۲. طبری و سیوطی از امیر مؤمنان (علیه السلام) نقل کرده اند که: خدا هیچ پیامبری را از زمان آدم به بعد، بر نینگیخت مگر این که از او درباره محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) پیمان گرفت که اگر او در حال حیات وی مبعوث شود، به او ایمان آورد و او را یاری کند و به او دستور داد که از امت خود برای او پیمان بگیرد.

امام (علیه السلام) این جمله را گفت آنگاه این آیه را تلاوت کرد: (وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ...)<sup>(۱)</sup>.

### ۳. اخذ پیمان ایمان از پیامبران پسین به پیشین

پیمان و میثاقی که قبلاً مورد بحث بود دارای دو ویژگی بود:

۱. از پیامبران پیشین برای پیامبران پسین بود.

۲. مورد پیمان دو چیز بود یکی ایمان و دیگری نصرت و کمک.

ولی میثاق و پیمانی که اکنون مورد بحث است از هر دو جهت با میثاق قبلی متفاوت است، زیرا اولاً از پیامبران پسین برای پیامبران پیشین است و ثانیاً مورد پیمان یک چیز است و آن ایمان و اعتقاد به نبوت آنان است، یعنی از همه پیامبران پیمان گرفته شده است که هر یک از آنان به پیامبران قبل از خود ایمان آورده و به کتاب و شریعت آنان مانند کتاب و شریعت خود احترام بگذارند، و

ص: ۱۴۲

---

۱- [۱] تفسیر طبری، ج ۳، ص ۲۳۷، در المنشور، ج ۲، ص ۲۷، فخر رازی این حدیث را در مفاتیح الغیب، ج ۲، ص ۵۰۷ و طبرسی در مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۲۸ آورده است.

راز این پیمان نیز در وحدت جوهر و حقیقت وحی و شرایع آسمانی و هدف پیامبران الهی نهفته است که در بخش بعدی درباره آن سخن خواهیم گفت.

این نوع از پیمان نیز از برخی از آیات قرآن استفاده می شود که از نظر می گذرانیم:

۱. حضرت مسیح آنگاه که برای هدایت بنی اسرائیل مبعوث شد ایمان خود را نسبت به پیامبر پیشین ابراز داشت و یادآور شد که من تصدیق کننده کتاب آسمانی پیشین هستم چنان که می فرماید:

(...مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ... (۱).

۲. درباره پیامبر گرامی می فرماید:

(وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ... (۲).

«کتاب (قرآن) را بر تو به حق نازل کردیم که تصدیق کننده کتاب پیشین و حاکم بر او است (در موارد اختلاف، این کتاب حجت است)».

وباز می فرماید:

(وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ) (۳).

«آنچه از کتاب بر تو وحی کردیم، حق است و تصدیق کننده کتاب قبلی است خداوند

ص : ۱۴۳

---

۱- [۱] صف/۶؛ و به همین مضمون است آیه ۵۰ سوره آل عمران و ۴۶ مائده.

۲- [۲] مائده/۴۸.

۳- [۳] فاطر/۳۱.

البته این آیات هر چند درباره حضرت مسیح و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) وارد شده است که هر یک از آنان تصدیق کننده پیامبران پیشین بودند ولی به حکم این که خصوصیتی از این نظر در مورد این دو پیامبر در کار نیست می توان گفت از تمام پیامبران بعدی نسبت به پیامبران قبلی پیمان گرفته شده است که آنان را تصدیق نمایند.

شاید حکمت این که تمام پیامبران باید به یکدیگر ایمان آورده و همه تصدیق کننده یکدیگر باشند این است که تحقق اهداف الهی در گرو هماهنگی و وحدت کلمه آنان امکان پذیر است و به خاطر پیوستگی در تبلیغ و هماهنگی در هدف، قرآن تکذیب یک پیامبر را تکذیب همگان تلقی می کند، مثلاً قوم نوح که فقط پیامبر خود را تکذیب کرده بودن، آنان را تکذیب کننده تمام انبیاء به شمار آورده است چنان که می فرماید:

(كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ\* إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ). (۲)

«آنگاه که قوم نوح به قوم خود گفت چرا از گناهان اجتناب نمی کنید (پرهیزگار نمی شوید) قوم او پیامبران را تکذیب کردند».

#### ۴. پیمان امانت در ابلاغ وحی

در این جا پیمان سومی نیز از پیامبران گرفته شده است و آن این که باید

ص: ۱۴۴

---

۱- [۱] و به همین مضمون است آیه ۳۰ سوره احقاف آنجا که می فرماید: (...إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ...) (نیز به آیات ۹۷ بقره و ۳ آل عمران مراجعه شود).

۲- [۲] شعراء/۱۰۵-۱۰۶.

این آموزگاران الهی پس از تلقی و دریافت وحی، آن را به خوبی حفظ کرده و به مردم ابلاغ کنند این مطلب نیز از برخی از آیات قرآن به دست می آید چنان که می فرماید:

وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا. (۱)

«آنگاه که میثاق مربوط به پیامبران را از آنان گرفتیم و نیز از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم از همگی پیمان شدید گرفتیم».

در این آیه هر چند متعلق میثاق بیان نشده است، ولی احتمال دارد که مقصود ابلاغ رسالت الهی و سعی و کوشش در گسترش آن و عدم تصرف در مفاد آن باشد و علت این که فقط پنج پیامبر را پس از میان تمام پیامبران نام برده است اهمیت و عظمت رسالت آنان و علو مقام و منزلت آنان است.

البته در اینجا احتمال دیگری نیز هست و آن این که این آیه مربوط به پیمان ایمان (دومین پیمان) باشد، لکن با توجه به این که میثاق به طور مطلق ذکر گردیده و متعلق آن بیان نشده است بهتر این است که آن را بر هر دو معنی حمل کنیم، یعنی پیمان ایمان و پیمان امانت در ابلاغ وحی.

در آیه دیگر می فرماید:

عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا\* إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا\* لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ

ص : ۱۴۵

بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا. (۱)

«خداوند، دانا به غیب (وحی) است (علم و آگاهی به غیب بالذات مخصوص خدا است) پس بر حقایق غیبی خود، کسی را مسلط نمی‌کند، مگر رسولی را که برگزیده است، زیرا خداوند از پیش رو و پشت سر او نگرهبانی را بر او قرار می‌دهد، تا محقق گردد که آن پیامبران و رسولان، رسالت‌های الهی را به خوبی ابلاغ نموده‌اند، و خداوند بر آنچه در برابر آنان است احاطه علمی دارد و شماره هر چیزی را می‌داند».

اگر چه در این آیه کلمه میثاق نیامده است ولی واقعیت آن به روشنی بیان گردیده است و با توجه به اطلاق «میثاق» در آیه قبل، دلالت آن بر مدعا تمام و روشن است و در هر حال نکته دیگری که به روشنی از این آیه استفاده می‌شود، مسئله عصمت پیامبران در مرحله ابلاغ وحی است که در آینده به طور جداگانه درباره آن بحث خواهیم کرد.

امیر مؤمنان (علیه السلام) در مورد این پیمان الهی از پیامبران چنین می‌فرماید:

«وَاصْطَفَى سُبْحَانَهُ مِنْ وُلْدِهِ أَنْبِيَاءَ، أَخَذَ عَلَى الْوَحْيِ مِيثَاقَهُمْ وَعَلَى تَبْلِيغِ الرَّسَالَةِ أَمَانَتَهُمْ». (۲)

«خداوند از فرزندان آدم پیامبرانی را برگزید، و بر دریافت وحی و تبلیغ رسالت الهی از آنان پیمان امانت گرفت».

ص : ۱۴۶

---

۱- [۱] جن/۲۶-۲۸.

۲- [۲] نهج البلاغه، خطبه ۱.

آیات موضوع

١. (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ... ) (آل عمران/١٩).
٢. (ما كان إبراهيم يهودياً ولا نصرانياً ولكن كان حنيفاً مسلماً وما كان من المشركين) (آل عمران/٦٧).
٣. (وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ) (بقره/١٣٢).
٤. (وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ) (زخرف/٢٨).
٥. (وَقَالُوا لَنْ نَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِنْ لَمْ نَكُنْ مِنْ يَهُودٍ أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) (بقره/١١١).
٦. (وَقَالُوا كُونُوا هُوداً أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً... ) (بقره/١٣٥).

۷. (بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ...) (بقره/۱۱۲).

۸. (قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ... وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ) (بقره/۱۳۶).

۹. (لَيْسَ السِّرُّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ السِّرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ...) (بقره/۱۷۷).

۱۰. (آمِينَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلُّ آمِينَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ...) (بقره/۲۸۵).

## ترجمه آیات

۱. «دین نزد خدا همان اسلام است».

۲. «ابراهیم هرگز نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه او مسلمانی بود که از آیین توحید پیروی می کرد و هرگز مشرک نبود».

۳. «ابراهیم و یعقوب فرزندان خود را به طریقه ابراهیم سفارش کردند و یعقوب به فرزندان خود گفت: خدا دین خود را برای شما برگزیده، بکوشید که بدون اسلام از دنیا نروید».

۴. «او (ابراهیم) کلمه توحید را به عنوان یک سنت ماندگار در نسل خود قرار داد شاید آنان به خدا بازگردند».

۵. «یهود و نصاری گفتند: هرگز کسی داخل بهشت نخواهد شد مگر آن کس که یهودی و یا نصرانی باشد».

۶. «یهود و نصاری گفتند، یهودی یا نصرانی باشید تا هدایت گردید».

۷. «آری پاداش کسی که نیکوکار و در برابر خدا تسلیم باشد نزد پروردگارش محفوظ است».

۸. «شما ای پیامبر و ای مسلمانان، به یهود و نصاری بگویید: ما به خدا و آنچه که بر ما نازل گردیده (قرآن) و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردیده و به آنچه به موسی و عیسی و سایر پیامبران الهی داده شده، ایمان داریم، میان آن پیامبران (از نظر ایمان) فرقی قائل نیستیم و ما تسلیم امر پروردگار می باشیم پس



اگر آنان (یهود و نصاری) به آنچه که شما ایمان آورده اید، ایمان آورند، هدایت گردیده و اگر روی برتابند پس آنان با شما در نزاع و جنگ خواهند بود و به زودی خداوند، شما را از شر آنان کفایت خواهد کرد (شما را بر آنان غالب می گرداند) و او شنوا و دانا است».

۹. «بر و نیکی این نیست که به سوی شرق یا غرب روی آورید بلکه نیکی (نیکو کار) کسی است که به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب های آسمانی و پیامبران الهی، ایمان آورده است».

۱۰. «رسول خاتم به آنچه از جانب خدا بر او نازل گردیده است ایمان آورده، و همه مؤمنان (پیروان او) به خدا و فرشتگان و کتاب ها و رسولان الهی ایمان آورده اند، (آنان می گویند) ما (در مورد ایمان به پیامبران) هیچ گونه فرقی میان آنان قائل نیستیم (و به همگی ایمان داریم)».

### **بررسی و تفسیر آیات**

مشیت حکیمانه خداوند بزرگ بر این تعلق گرفته است که برای نجات بشر از چنگال جهالت ها و انحراف ها فقط یک دین تشریح کند و پیامبران را برای تبلیغ آن اعزام نماید و این دین همان دین اسلام است که از روز نخست در

قلمرو تبلیغ پیامبران قرار گرفته است و همگی برای بازگو کردن آن اعزام شده اند قرآن به این حقیقت در آیه های یاد شده در زیر تصریح می کند:

۱. (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...). (۱)

«دین نزد خدا همان اسلام است».

۲. (مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ). (۲)

«ابراهیم هرگز نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه او مسلمانی بود که از آیین توحید پیروی می کرد و هرگز مشرک نبود».

۳. (وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ). (۳)

«ابراهیم و یعقوب فرزندان خود را به طریقه ابراهیم سفارش کردند و یعقوب به فرزندان خود گفت : خدا دین خود را برای شما برگزیده، بکوشید که بدون اسلام از دنیا نروید».

۴. (وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ). (۴)

«او (ابراهیم) کلمه توحید را به عنوان یک سنت ماندگار در نسل خود قرار داد شاید آنان به خدا بازگردند».

این آیات و آیات همانند آنها می رسانند که تمام شرایع آسمانی لباس های مختلف بر اندام دین واحد (توحید) بوده و خدا جز یک دین، دین دیگری را تشریح نکرده است البته مقصود از این که دین خدا از روز نخست تا آخر یک

ص : ۱۵۰

---

۱- [۱] آل عمران / ۱۹ .

۲- [۲] آل عمران / ۶۷ .

۳- [۳] بقره / ۱۳۲ .

۴- [۴] زخرف / ۲۸ .

دین بوده این نیست که تمام مذاهب آسمانی در هر زمان شایستگی پیروی دارند، بلکه با اعتراف به وحدت دین، یادآور می شویم که شرایع کاملاً مختلف بودند و شرایع سماوی متناسب با استعدادها و شایستگی های امت ها در ادوار مختلف تاریخ تنظیم و تشریح شده اند و در حقیقت هر یک از این شرایع کلاس هایی بوده است که می بایست بشر، برای تکامل خود در آنها آموزش ببیند، و آخرین کلاس برای آخرین امت، همان آخرین شریعتی است که به وسیله پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) عرضه شده است. اگر بگوییم همه این شرایع بر حقد به همان معنا است که هر کلاسی نسبت به دانش آموز آن مناسب است و اگر بگوییم شریعت حق، همان شریعت محمدی (صلی الله علیه و آله وسلم) است مقصود این است که فارغ التحصیلان کلاس های قبلی فقط باید در این کلاس آموزش ببینند و پیروی از شرایع پیشین بسان بازگشت به کلاس های پیشین است نسبت به کسی که از آنها فارغ التحصیل شده است.

قرآن به این حقیقت با این آیه اشاره کرده است:

(...لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا...)(۱)

«برای هر یک از شماها آبخور و طریقی قرار دادیم و اگر خدا می خواست همه شما را یک امت قرار می داد.»

گویی دین، فیض الهی است که به سوی بشر سرازیر گردیده است و هر یک از مذاهب آسمانی طریقی است که هر یک از امت ها از طریق خاص خود وارد آن شریعه شده و عطش جان و خرد را با آن فرو نشانده اند.

اکنون با توجه به اصل یاد شده (وحدت دین در تمام شرایع آسمانی) با مطلب دیگری روبرو می شویم و آن عبارت از «لزوم ایمان به همه پیامبران الهی»

ص : ۱۵۱

است، زیرا انکار شریعت برخی از پیامبران و ایمان به برخی از آنان به منزله ایمان به بخشی از یک شریعت و انکار بخش دیگر آن است، که مردود و نادرست است. بنابراین نخستین دلیل بر لزوم ایمان به عموم پیامبران، همان وحدت حقیقت شرایع آسمانی و مأموریت های پیامبران است.

دومین دلیل بر لزوم ایمان به همه پیامبران، آیات میثاق است که در فصل قبل مشروحاً پیرامون آنها بحث گردید زیرا همان گونه که از هر یک از پیامبران برای دیگر رسولان الهی میثاق ایمان گرفته شده است، از امت های آنان هم این میثاق اخذ گردیده است.

سومین دلیل بر این مسئله آیات خاصی از قرآن کریم است که در این باره نازل گردیده و هدف اصلی ما در این فصل تفسیر این دسته از آیات قرآنی است لکن قبل از ذکر و تفسیر آیات، نکته ای را یادآور می شویم و آن این که:

یهود و نصاری معتقد به این اندیشه نادرست و بی پایه بودند که جز دین و پیامبر آنان هیچ آیین دیگری پذیرفته نیست، و تنها کسانی اهل نجات و سعادت خواهند بود و به بهشت راه می یابند که به پیامبر آنان ایمان آورده و از شریعت او پیروی نمایند.

قرآن کریم در این باره چنین می فرماید:

(وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى...)(۱)

«یهود و نصاری گفتند: هرگز کسی داخل بهشت نخواهد شد مگر آن کس که یهودی و یا نصرانی باشد.»

ص : ۱۵۲

و باز می فرماید:

(وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا...)(۱)

«یهود و نصاری گفتند، یهودی یا نصرانی باشید تا هدایت گردید.»

قرآن کریم پس از نقل این اندیشه بی پایه به شدت آن را مردود دانسته و آن را در شمار آرزوهای کودکانه و بی مایه به شمار آورده می فرماید:

(تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ)(۲)

«آن (عقیده) آرزوی آنان است بگو اگر در این عقیده صادق می باشید (با واقع مطابقت دارد) بر آن اقامه برهان نمایید.»

آنگاه به حقیقت شرایع آسمانی اشاره کرده و می فرماید:

«عامل نجات و راه رسیدن به پاداش های اخروی چیزی جز تسلیم به خدا و احکام الهی نیست.»

(بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ)(۳)

شکی نیست که اسلام و احسان در مورد هر امتی به این است که به پیامبر عصر خود ایمان آورده و به دستورات او با نهایت خلوص گردن نهند و نیکوکار و محسن باشند و این مطلب در مورد اهل کتاب، آن گاه تحقق می یابد که به پیامبر اسلام، ایمان آورند و از شریعت او پیروی نمایند.

ص : ۱۵۳

۱- [۱] بقره/۱۳۵.

۲- [۲] بقره/۱۱۱.

۳- [۳] بقره/۱۱۲.

با توجه به این اندیشه و عقیده بی پایه اهل کتاب و اصرار آنان بر آن، غالب آیات مربوط به لزوم ایمان به همه پیامبران، ناظر به اهل کتاب است، ولی این مطلب، مانع از عمومیت مفاد آیات نخواهد بود.

واینک بررسی این آیات:

۱. (قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ\* فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ). (۱)

(«شما ای پیامبر و ای مسلمانان، به یهود و نصاری) بگویید: ما به خدا و آنچه که بر ما نازل گردیده (قرآن) و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردیده و به آنچه به موسی و عیسی و سایر پیامبران الهی داده شده، ایمان داریم، میان آن پیامبران (از نظر ایمان) فرقی قائل نیستیم و ما تسلیم امر پروردگار می باشیم پس اگر آنان (یهود و نصاری) به آنچه که شما ایمان آورده اید، ایمان آورند، هدایت گردیده و اگر روی برتابند پس آنان با شما در نزاع و جنگ خواهند بود و به زودی خداوند، شما را از شر آنان کفایت خواهد کرد (شما را بر آنان غالب می گرداند) و او شنوا و دانا است.

۲. دومین آیه ای که بیانگر لزوم ایمان به همه پیامبران الهی است، آیه (۸۶) سوره آل عمران است و از آنجا که این آیه کاملاً با آیه (۱۳۶) بقره که قبلاً آن را نقل نمودیم مشابهت دارد، نیازی به نقل جداگانه آن نیست.

۳. سومین آیه در این مورد آیه (۱۷۷) سوره بقره است چنان که

ص : ۱۵۴

می فرماید:

(لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ...).

«بر و نیکی این نیست که به سوی شرق یا غرب روی آورید(۱) بلکه (نیکو کار) کسی است که به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب های آسمانی و پیامبران الهی، ایمان آورده است».

نکته جالب توجه در آیه این است که لفظ «کتاب» در آیه به صورت مفرد آمده و کلمه جمع «کتب» به کار نرفته است و شاید جهت آن این است که روح همه کتاب های آسمانی یکی است و همه شرایع الهی بر پایه توحید و معاد استوار می باشند، در هر صورت در این آیه ایمان به همه کتاب های آسمانی و پیامبران الهی، از شرایط لازم برای ورود در جرگه نیکوکاران به شمار آمده است.

۴. آیه چهارمی که بر این اصل قرآنی (لزوم ایمان به همه پیامبران الهی) گواهی می دهد آیه (۲۸۵) سوره بقره است چنان که می فرماید:

(آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ مَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ...).

ص : ۱۵۵

۱- [۱] مقصود از روی آوردن به مشرق، توجه مسیحیان مدینه است به جانب شرق به هنگام نماز، و مقصود از مغرب توجه نمودن یهودیان مدینه است به جانب بیت المقدس، و این آیه پس از تغییر قبله از بیت المقدس به جانب کعبه نازل گردیده است زیرا قبله پس از تغییر یافتن آن، به صورت یک بحث جدی در میان یهود و نصاری مطرح گردیده و گویا اصلی ترین مسئله برای ارتباط با خدان همان برگزاری نماز آن هم به جانب مشرق و مغرب بود به همین جهت این آیه ارکان اصلی ایمان و عوامل مهم نجات بخش و سعادت آفرین را یا دآور شده و بر طرز تفکر بی پایه آنان خط بطلان کشیده است (مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۶۳).

«رسول خاتم به آنچه از جانب خدا بر او نازل گردیده است ایمان آورده، و همه مؤمنان (پیروان او) به خدا و فرشتگان و کتاب ها و رسولان الهی ایمان آورده اند، (آنان می گویند) ما (در مورد ایمان به پیامبران) هیچ گونه فرقی میان آنان قائل نیستیم (و به همگی ایمان داریم)».

از مطالعه مجموع آیات یاد شده به روشنی به دست می آید که قرآن بر مسئله لزوم ایمان به همه پیامبران الهی تأکید ورزیده و از این نظر، هیچ گونه فرقی میان آنان قائل نیست و مفاد این آیات اگر چه ناظر به امت اسلامی و ایمان آنان به همه پیامبران پیشین است و در نتیجه شامل پیامبران بعدی نمی شود، ولی با توجه به دو مطلب می توان گفت: اصل لزوم ایمان به همه انبیاء شامل امت های پیشین نسبت به پیامبران بعدی نیز هست:

۱. آیات میثاق که در فصل گذشته بررسی گردید، زیرا مفاد آیات مربوط به «میثاق» این بود که از هر یک از پیامبران میثاق گرفته شده است که پیامبر بعدی را تصدیق و تأیید نماید و از امت خویش نیز برای پیامبر بعدی پیمان ایمان و نصرت بستانند.

۲. همان گونه که یادآور شدیم غالب آیات یاد شده ناظر به تفکر نادرست یهود و نصاری است که هر یک می پندارد، یگانه راه نجات و دین مقبول ایمان به موسی و عیسی (علیهما السلام) است بدیهی است آنان در این تفکر نادرست، به پیامبر بعدی نظر داشتند نه پیامبر قبلی، یهود ایمان به عیسی و محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) را لازم نمی دانست و نصاری علاوه بر این که ایمان به موسی را لازم نمی دانست، به پیامبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) هم ایمان نداشت و قرآن با این اندیشه نادرست به مخالفت برخاسته و اعلان می دارد که ایمان به یک پیامبر، بدون ایمان به دیگر پیامبران الهی (خواه پیامبران سابق و خواه پیامبران لاحق) ایمان کامل و مورد قبول خدا نخواهد بود.





آیات موضوع

۱. (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْضُصْ...)(غافر/۷۸).
۲. (أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذِ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا)(بقره/۲۴۶).
۳. (أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا...)(بقره/۲۵۹).
۴. (فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا)(كهف/۶۵).
۵. (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...)(آل عمران/۱۹).
۶. (...لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَاءَ...)(مائده/۴۸).
۷. (شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ

وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا... (شوری/۱۳).

## ترجمه آیات

۱. «قبلاً پیامبرانی را برانگیختیم. سرگذشت برخی از آنها را نقل کردیم و سرگذشت برخی را برای تو بیان نکردیم».

۲. «ندیدی گروهی از بنی اسرائیل به پیامبر خود گفتند که برای ما فرماندهی را برانگیز؟».

۳. «یا مانند آن کس که بر ویران کده ای گذر کرد».

۴. «بنده ای از بندگان ما را یافتند که به او از جانب خود رحمتی داده بودیم و از نزد خود او را دانش آموخته بودیم» مفسران می گویند مقصود «خضر» است.

۵. «دین الهی همان اسلام است».

۶. «برای هر یک از شما راه و روش خاصی قرار دادیم».

۷. «برای شما از دین همان را تشریح کرد که به نوح توصیه نمود و همان که به تو (پیامبر اسلام) وحی کردیم و (همان که) به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم، که دین را برپا دارید و گروه گروه نشوید».

## بررسی و تفسیر آیات

### اشاره

مشیت حکیمانه خدا \_ همان طور که تشریح شد \_ بر این تعلق گرفته که بشر را از طریق اعزام پیامبران به شاهره توحید، هدایت کرده و با وضع قوانین

ص : ۱۵۹

عدالانه، حدود و وظایف و حقوق آنان را معین سازد، و تمایلات درونی آنان را به نحو صحیح رهبری کند.

از جمله مسائل قابل طرح و بحث در این رابطه مسائل یاد شده در زیر است:

۱. تعداد پیامبران الهی.

۲. فلسفه تعدد و کثرت پیامبران.

۳. اسامی پیامبران.

۴. نخستین پیامبر صاحب شریعت.

مسائل یاد شده که در حقیقت یک رشته مباحث تاریخی در زمینه نبوت عامه است، در این فصل به طور فشرده مورد بحث قرار می گیرند.

### ۱. تعداد پیامبران الهی

قرآن عدد و شماره پیامبران را ذکر نکرده است، ولی به طور ضمنی کثرت و فزونی آنان را یادآور می شود چنان که می فرماید:

(...وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ). (۱)

و باز می فرماید:

(وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا...). (۲)

ص : ۱۶۰

---

۱- [۱] فاطر / ۱۴ .

۲- [۲] نحل / ۳۶ .

و نیز می فرماید:

(...وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ). (۱)

مفاد صریح این آیات، این است که در میان همه اقوام و امت ها و اجتماعات بشری از روز نخست تا زمان پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله وسلم) پیوسته از جانب خداوند پیامبرانی برگزیده شده اند و با توجه به تعدد و کثرت اقوام و اجتماعات بشری، چه در یک عصر و زمان چه در دوره های مختلف تاریخ، نتیجه می گیریم که از جانب خداوند، پیامبران زیادی مبعوث گردیده اند هر چند شماره دقیق آنان از نظر قرآن تعیین نگردیده است لکن در روایات، شماره و عدد پیامبران به یکصد و بیست و چهار هزار بالغ می باشد.

شیخ صدوق (ت ۳۰۶\_ م ۳۸۱) روایت شناس معروف شیعه در کتاب عقاید خود که چکیده و عصاره روایات است می گوید: عقیده ما بر این است که ۱۲۴,۰۰۰ پیامبر از جانب خدا مبعوث گردیده و هر پیامبری برای خود وصی و جانشینی داشت که مسئولیت هدایت را پس از خود به او واگذار می نمود و معتقدیم که همه آنان با برنامه حق و استوار، از جانب خدا برانگیخته شده اند گفتار آنان گفتار خدا، و فرمان آنان، فرمان خدا می باشد. همچنان که پیروی آنان، پیروی خدا و مخالفت با آنان، مخالفت با خدا است. سخنان آنان همگی از جانب خدا و وحی او بوده است، و در این میان پنج پیامبر درخشندگی خاصی دارند و آسیاب نبوت بر محور آنان می چرخد، و همگی صاحبان شریعت بوده و شریعت هر یک از آنان با شریعت بعدی نسخ گردیده است و این پنج نفر عبارتند از: «نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد (صلی الله علیه و آله وسلم)» و

ص : ۱۶۱

آنان پیامبران اولوالعزم می باشند درود خدا بر همه آنان باد، و پیامبر خاتم سرور و برتر آنها است، با آیین حق آمده و گذشتگان را تصدیق کرده است. (۱)

کلام صدوق در اعتقادات، عصاره روایاتی است که در این مورد وارد شده است و اگر این روایات به صورت متواتر یا به شکل توأم با قرآن نقل شده باشند می تواند مبنای عقیدتی باشند.

## ۲. حکمت کثرت پیامبران

حکمت یا راز کثرت و تعدد پیامبران بسیار روشن است به طور کلی می توان دو امر را عامل فزونی رسولان الهی دانست:

۱. تکامل بشر و دگرگونی شرایط حیات.

۲. پراکندگی اقوام و جمعیت ها.

بشر در طول تاریخ حیات خود راه تکامل را پیموده و به تدریج سطح تفکر و دانش او بالا رفته است، بشر ابتدایی از فکر و اندیشه ای همانند بشر دوره های بعد، برخوردار نبوده است. این از یک طرف.

از طرف دیگر شرایط زندگی در دوره های تاریخ و نیز نقاط مختلف جغرافیایی در یک مقطع تاریخی، مختلف بوده و از نظر اخلاقی، فرهنگی، سیاسی - اقتصادی و جهات دیگر تفاوت هایی حکمفرما بوده است و بالطبع حل این مشکلات و مسائل برنامه های خاصی را طلب می کرده است. از این جهت خداوند برای پاسخگویی به مشکلات و مسائل گوناگون جوامع بشری در دوره های متوالی (یا در یک مقطع تاریخی) پیامبرانی را مبعوث نموده است این

ص : ۱۶۲

یکی از علل تعدد رسولان الهی است.

عامل دیگر تعدد پیامبران در یک مقطع تاریخی و عصر واحد، پراکندگی اقوام و جمعیت های بشری از یک طرف، و نبودن وسائل ارتباط جمعی لازم از طرف دیگر است و با توجه به عمومیت دلایل لزوم بعثت می بایست برای همه اقوام و جوامع بشری پیامبرانی مبعوث شوند. در نتیجه هم در یک دوره و هم در دوره های تاریخی متوالی، پیامبرانی متعدد از جانب خدا برا نگیخته شده اند، چرا جریان بعثت با پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) متوقف گردید و به عبارت دیگر، راز خاتمیت در مسئله نبوت چیست این بحث دیگری است. ما در تفسیر موضوعی دیگر خود به نام «مفاهیم القرآن» که به زبان عربی تألیف گردیده است در این باره به تفصیل بحث کرده ایم. (۱)

### ۳. اسامی پیامبران در قرآن

قرآن علاوه بر این که کثرت پیامبران را به صورت ضمنی بیان کرده است، یادآور می شود که سرگذشت گروهی از آنان در قرآن آمده و سرگذشت گروه دیگر بازگو نشده است چنان که می فرماید:

(...مِنْهُمْ مَنْ قَصَّصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ...)(۲)

«قبلاً پیامبرانی را برانگیختیم. سرگذشت برخی از آنها را نقل کردیم و سرگذشت برخی را برای تو بیان نکردیم».

ص : ۱۶۳

---

۱- [۱] مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۸۳-۳۱۸، لازم به ذکر است که بخش خاتمیت کتاب مزبور توسط دوست عزیز جناب آقای استادی به پارسی برگردانده شده و کراراً چاپ شده است.

۲- [۲] غافر/۷۸.

پیامبرانی که اسامی آنها در قرآن آمده از (۲۶) نفر تجاوز نمی کنند. (۱) و آنان عبارتند از: آدم، نوح، ادریس، هود، صالح، ابراهیم، لوط، اسماعیل، الیسع، ذو الکفل، الیاس، یونس، اسحاق، یعقوب، یوسف، شعیب، موسی، هارون، داوود، ایوب، سلیمان، زکریا، یحیی، اسماعیل صادق الوعد (۲)، عیسی و محمد (صلی الله علیه وآله وسلم).

البته برخی از پیامبران دارای دو نامند مانند: ذو الکفل، همان یوشع بن نون و یعقوب همان اسرائیل است، یونس همان ذو النون و عیسی همان مسیح می باشد، و در باره پیامبر اسلام علاوه بر محمد (صلی الله علیه وآله وسلم)، «احمد» نیز آمده است حتی از نظر برخی الفاظ: «یس»، «طه» از اسامی آن حضرت است، ولی احتمال دارد که این الفاظ جزء حروف مقطعه باشند.

علاوه بر پیامبرانی که نام صریح آنان در قرآن آمده است، از برخی نیز به صورت کنایه یاد شده است چنان که می فرماید:

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَالِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لِهْمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا...). (۳)

«ندیدی گروهی از بنی اسرائیل به پیامبر خود گفتند که برای ما فرماندهی را برانگیز؟».

مفسران می گویند مقصود از این نبی «شمعون» یا «یوشع بن نون» یا

ص: ۱۶۴

---

۱- [۱] بحار الأنوار، ج ۱۱، باب ۱، روایات ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۴۳، ۴۸، ۶۱، ۶۷ و ۶۸ رجوع شود.

۲- [۲] مرحوم علامه طباطبایی اسماعیل صادق الوعد را غیر از اسماعیل فرزند ابراهیم دانسته اند و اسماعیل نخست فرزند حزقیل است که از پیامبران الهی بوده و در راه تبلیغ رنج فراوانی دیده تا آنجا که قومش پوست سر و صورت او را کردند (المیزان، ج ۱۴، ص ۶۷).

۳- [۳] بقره/۲۴۶.



«اشموئیل» (اسماعیل) است. (۱)

وباز می فرماید:

«أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْبَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا...». (۲)

و مقصود از آن «عزیز» یا «ارمیا» و یا «خضر» است. (۳)

وباز می فرماید:

«فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا». (۴)

«بنده ای از بندگان ما را یافتند که به او از جانب خود رحمتی داده بودیم و از نزد خود او را دانش آموخته بودیم» مفسران می گویند مقصود «خضر» است. (۵)

#### ۴. پیامبران صاحب شریعت

شکی نیست که همه پیامبران الهی هدف واحدی داشتند و آن هدف به طور فشرده عبارت بود از اصلاح و هدایت بشر در زمینه های عقیدتی و تعدیل غرایز و شؤون مختلف زندگی اجتماعی، گذشته از این که همه آنان هدف واحدی را تعقیب می کردند در دو جهت دیگر نیز متحد و هم آهنگ بودند یکی این که تعالیم همگی از جانب خداوند بود و دیگری این که برنامه های همه آنان بر محورهای توحید و معاد استوار بود، همه آنان بشر را به یکتاپرستی و تسلیم

ص : ۱۶۵

۱- [۱] مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۵۰.

۲- [۲] بقره/۲۵۹.

۳- [۳] مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۷۰.

۴- [۴] کهف/۶۵.

۵- [۵] در بحار الأنوار ج ۱۱، باب ۱، حدیث ۶۵ اسامی برخی از انبیا آمده است.

در برابر اراده و مشیت پروردگار دعوت می کردند چنان که می فرماید:

(إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...)(۱)

«دین الهی همان اسلام است».

ولی تحقق بخشیدن به اهداف یاد شده و نیز متبلور ساختن روح تسلیم در همه مراحل و شئون زندگی فردی و اجتماعی بشر در گرو برنامه ها و دستور العمل های خاصی بود که از آنها به عنوان «شریعت» یاد می شود بنابراین در رابطه با اهداف پیامبران و ایفای رسالت آنان دو مطلب مطرح می گردد یکی «دین» و دیگری «شریعت» دین همان اصول اعتقادی است که قرآن از آن با کلمه «اسلام» تعبیر نموده است و دیگری برنامه و تعالیم مربوط به تنظیم مقررات اجتماعی و آداب زندگی که قرآن از آن به عنوان «شریعت» یاد کرده و می فرماید:

(...لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا...)(۲)

«برای هر یک از شما راه و روش خاصی قرار دادیم».

مسلم است که در عین این که «دین» در طول رسالت پیامبران ثابت بوده است ولی شرایع آسمانی یکسان و ثابت نبوده اند و قسمت هایی از شریعت پیشین به واسطه شریعت پسین نسخ می گردیده است.

اکنون این سؤال مطرح می شود که آیا همه پیامبرانی که از جانب خداوند برگزیده شده اند، دارای شریعت بوده اند، یا آن که تنها برخی از آنان صاحب شریعت بوده و دیگران ترویج کننده شریعت آنان بوده اند؟

اگر چه از آیه (۴۸) سوره مائده (لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا) به

ص : ۱۶۶

---

۱- [۱] آل عمران/۱۹.

۲- [۲] مائده /۴۸.

نظر می‌رسد که هر یک از پیامبران دارای شریعت و روش خاصی بودند ولی از برخی دیگر از آیات قرآن به دست می‌آید که پیامبران صاحب شریعت، تنها پنج نفر بوده‌اند که عبارتند از: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) چنان که می‌فرماید:

(شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا...)(۱)

«برای شما از دین همان را تشریح کرد که به نوح توصیه نمود و همان که به تو (پیامبر اسلام) وحی کردیم و (همان که) به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم، که دین را برپا دارید و گروه گروه نشوید».

مخاطب در آغاز آیه پیامبر و مسلمانان می‌باشند (شَرَعَ لَكُمْ) و مقصود از «دین» همان محورهای ثابت در زمینه مبدأ و معاد و معارف نیست زیرا اگر مقصود آنها بود ذکر چند پیامبر موردی نداشت زیرا آن محورها چنانچه بیان گردید در طول تاریخ رسالت انبیا ثابت بوده است و در این صورت مناسب این بود که گفته شود: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ النَّبِيِّينَ مِنْ قَبْلِكَ» بنابراین مقصود از «دین» همان شریعت است و از این که تنها نام چند پیامبر را برده است و از پیامبران قبل از نوح هم ذکری به میان نیاورده است دو مطلب استفاده می‌شود:

۱. پیامبران صاحب شریعت پنج نفر بوده‌اند (نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد (صلی الله علیه وآله وسلم)).

۲. نخستین پیامبر صاحب شریعت نوح بوده است.

نکته درخور توجه در این آیه این است که در رابطه با شریعت پیامبر اسلام

ص: ۱۶۷

از کلمه «وحی» (أَوْحَيْنَا) (وحی کردیم) و در رابطه با شرایع پیامبران دیگر کلمه «وصیت» (وَصَّيْنَا) (سفرارش کرد) (أَوْصَيْنَا) (سفرارش کردیم) استفاده شده است و شاید نکته آن همان مطلبی باشد که علامه طباطبایی رحمه الله یادآور شده است و آن این که واژه «وصیت» در مواردی به کار می رود که آنچه به آن توصیه می شود از اهمیت خاصی برخوردار باشد، و شریعت های پیامبران گذشته عمدتاً به امور مهم زمان خود توجه داشت.

از این جهت در مورد آنها کلمه «وصیت» به کار رفته است ولی واژه وحی در برگیرنده همه دستور العمل هایی است که بشر در زندگی فردی و اجتماعی خود با آنها روبرو می گردد. مسائل مهم و غیر مهم همگی را در بر می گیرد و با توجه به جامعیت شریعت اسلام در مورد آن واژه «وحی» به کار گرفته شده است. (۱)

در باره تعداد پیامبران و اختلاف آنان پرسش های دیگری هست که نقل هر یک و پاسخ به آنها مایه گستردگی سخن است و غالباً متکلمان و محدثان در این مورد به حدیثی که از ابو ذر نقل شده است تکیه می کنند و محدثان سنی و شیعه آن را نقل نموده اند اینک ما به ترجمه آن حدیث می پردازیم هر چند می دانیم که این حدیث خبر واحد است و خبر واحد در قلمرو عقاید (در صورتی که مفید یقین نباشد) کافی نیست، در این حدیث ابو ذر از پیامبر سؤال می کند و او پاسخ می دهد:

ابو ذر: چند پیامبر از جانب خدا آمده است؟

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم): صد و بیست و چهار هزار از جانب خدا مبعوث شده اند.

ابو ذر: چه تعداد از آنان پیامبران مرسل بوده اند؟

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم): سیصد و سیزده نفر.

ص: ۱۶۸

ابو ذر: نخستین پیامبر چه کسی بوده است؟

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم): حضرت آدم.

ابو ذر: آیا او جزء پیامبران مرسل بوده است؟

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم): آری آنگاه افزود چهار نفر از پیامبران به زبان سریانی سخن می گفتند و آنان عبارتند از: آدم، شیث، ادریس، نوح، و چهار نفر از آنان عرب بودند و آنان عبارتند از: هود، صالح، شعیب، پیامبر توحید حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم).

و نخستین پیامبر از بنی اسرائیل موسی و آخرین آنان عیسی است و در میان آن دو، ششصد پیامبر آمده اند و رفته اند. (۱)

ابو ذر: چه تعداد کتاب نازل گردیده است؟

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم): یکصد و چهار کتاب و از آنها است کتاب های: ادریس، ابراهیم به نام «صحیفه» و تورات و انجیل و زبور و فرقان را نیز فرو فرستاده است. (۲)

البته حدیث ابو ذر جامع ترین حدیثی است که پاسخ این پرسش ها در آن آمده است و در این زمینه احادیث دیگری نیز هست که هر یک پاسخگوی گوشه ای از این پرسش ها است و برای آگاهی بیشتر به روایاتی که در پاورقی به آنها اشاره شده است مراجعه نمایید. (۳)

ص: ۱۶۹

---

۱- [۱] مرحوم مجلسی احتمال داده است که این ششصد نفر پس از حضرت مسیح اعزام شده اند و همچنین احتمال می دهد که آنان بزرگانی از پیامبران بنی اسرائیل باشند و گرنه تعداد پیامبران بنی اسرائیل فزون از ششصد می باشد.

۲- [۲] بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۳۲ به نقل از معانی الاخبار و خصال که هر دو از کتاب های معتبر صدوق می باشند.

۳- [۳] بحار الأنوار، ج ۱۱، باب اول، احادیث ۲۱، ۲۵، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۶۱، ۶۷ و ۶۸.

آيات موضوع

١. (...وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (انعام/٨٧).

٢. (أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِن ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِن ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا...) (مريم/٥٨).

٣. (اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ) (حج/٧٥).

٤. (أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبُهْدَاهُمْ أَقْتَدِهِ...) (انعام/٩٠).

٥. (قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ...) (هود/٢٨).

٦. (قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا...) (هود/٨٨).

۱. «آنان را برگزیدیم و به راه راست هدایت کردیم».

۲. «آنان (گروهی از پیامبران که اسامی آنان در آیات پیشین آمده است) کسانی هستند که خدا بر آنان نعمت بخشید، پیامبرانی که از ذریه آدم و ذریه کسانی که با نوح بر کشتی حمل شدند و از فرزندان ابراهیم و اسماعیل و ذریه آنان که هدایت کردیم و برگزیدیم می باشند».

۳. «خدا از فرشتگان و از انسان ها رسولانی را بر می گزیند، خدا شنوا و بیناست».

۴. «آنان کسانی هستند که خدا آنان را هدایت کرده پس از هدایت آنان پیروی نما».

۵. «ای قوم من به نظر شما اگر من از جانب پروردگارم گواهی داشته او از جانب خود رحمتی به من داده است...؟».

۶. «گفت ای قوم من به نظر شما اگر من از جانب پروردگار خود شاهد و گواهی داشته باشم و او روزی نیکویی به من داده باشد...».

## بررسی و تفسیر آیات

### اشاره

از بحث های دیرینه در علم کلام مسئله «موهبتی» بودن نبوت و یا «استحقاقی» بودن آن است. گروهی از متکلمان بر آنند که نبوت یک نعمت معنوی الهی است که خدا آن را به هر کس که بخواهد (البته طبق شایستگی ها و ملاکات موجود در او) اعطا می کند، در حالی که از برخی نقل شده است که آن را از طریق استحقاق تفسیر کرده اند. (۱)

ص : ۱۷۱

---

۱- [۱] شیخ مفید در کتاب أوائل المقالات، ص ۳۲ نعمت نبوت را تفضل الهی دانسته و از آن به عنوان مشهور در میان اهل امامت و فقهای شیعه یاد کرده است.

در اینجا باید دو مسئله را از هم جدا کرد:

۱. شکی نیست که نبوت مقام شامخی است که از جانب خدا به افراد خاصی داده می شود. خواه بگوییم که آن نعمت، موهبت الهی است و یا چیزی است که شایستگی انسان ایجاب می کند که خدا چنین نعمتی را به او اعطا نماید در هر حال بعث رسل فعل خداست و قطعاً فعل خدا به خاطر حکیم بودن فاعل، دور از هر نوع عبث خواهد بود بنابر این مقتضای هر دو قول این است که باید ملاکی واقعی در شخص نبی موجود باشد.

۲. آیا وجود آن ملاکات در پیامبران به حدی است که ایجاب می کند که از جانب خدا چنین مقامی به آنان داده شود به گونه ای که اگر از این مقام محروم شدند یک نوع ظلم خواهد بود (استحقاق) و یا وجود این ملاکات چیزی جز زمینه و استعداد نیست و به خاطر همین زمینه هاست که خدا این موهبت را به این گروه می بخشد و دیگران را از آن محروم می سازد (تفضل)؟

نتیجه این که بنابر هر دو قول تا یک نوع قابلیت و شایستگی و زمینه مساعد در افراد نباشد، به شرف نبوت نائل نشده و این کرامت را به دست نمی آورند چیزی که هست، این ملاکات به عقیده قائلان به تفضل زمینه ساز است و به عقیده گروه دیگر الزام آور حال کدام یک از این دو نظریه، واقع بینانه است؟ از بیان یاد شده در زیر روشن می شود.

مقام نبوت و رسالت الهی چیزی نیست که به هر فردی اعطا شود، چون اعطای این مقام، مسئولیت زا و تکلیف آفرین است و تا در افراد امکان انجام مسئولیت ها نباشد قهراً دادن این مقام، لغو و بی اثر خواهد بود. این اصل ایجاب می کند که باید در همه آموزگاران الهی شایستگی هایی وجود داشته باشد که بتوانند بار امانت (رسالت الهی) را به دوش بکشند و به آن جامه عمل پوشند ولی قابلیت ها بر دو نوع است:

۱. یک رشته شایستگی ها، شایستگی های طبیعی و آفرینشی است که از



طریق وراثت یا جهات دیگر در پیامبر شکل می گیرد، زیرا همان طور که فرزند، صفات ظاهری والدین را به ارث می برد، شایستگی و ناشایستگی های روحی آنان نیز از طریق وراثت به او منتقل می گردد بنابراین پیامبران، یک رشته زمینه های رشد و تعالی روح را از طریق نیاکان خود به ارث می برند.

تاریخ زندگانی پیامبران حاکی است که آنان در خانواده های صالح و ریشه دار که به انواع فضایل آراسته بودند، چشم به جهان گشوده و رشد نموده اند گویی کمالات روحی پیوسته از نسلی به نسلی انتقال یافته و پس از طی مراحل به صورت کامل در پیامبر مبعوث مجسم گردیده است.

البته وراثت عامل کافی در پرورش فضایل و اتصاف به کمالات نیست. در کنار وراثت از عامل تربیت نباید غفلت کرد زیرا تربیت نقشی جز پرورش کمالات درونی و فطری ندارد و در مورد پیامبران علاوه بر عامل وراثت و فطرت، عامل تربیت نیز حاکم بوده است.

امیر مؤمنان (علیه السلام) در باره پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرماید:

«وَلَقَدْ قَرَنَّ اللَّهُ بِهِ (صلی الله علیه و آله وسلم) مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيماً أَعْظَمَ مَلَكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ»<sup>(۱)</sup>.

از روزی که پیامبر از شیر گرفته شد خدا بزرگ ترین فرشته خود را بر هدایت او مأمور ساخت تا او را در مسیر ارزش های اخلاقی رهبری کند.

مقتضای این دو اصل: (وراثت و تربیت) پدید آمدن یک رشته کمالات و ارزش ها در آموزگاران الهی است ولی در این رابطه باید به تلاش های خود پیامبران قبل از رسالت و نبوت نیز توجه نمود.

کوشش ها و ریاضت های روحی و اخلاقی آنان، عامل بسیار مهمی در

ص : ۱۷۳

---

۱- [۱] نهج البلاغه، خطبه قاصعه، شماره ۱۹۲.

رشد و تکامل ارزش های معنوی که از طریق وراثت در آنها شکل پذیرفته و در پرتو تربیت های الهی مورد تأکید قرار گرفته، به شمار می رود و اصولاً آنچه به عنوان عامل اختیاری در این رابطه شناخته می شود همین مجاهدت ها و خودسازی ها است.

۲. پیامبران از نخستین روزهای حیات خود از روزی که می توانستند با نفس اماره به جهاد و مبارزه پردازند مجاهده کرده و نفس را از نظر کمال پرورش داده اند کافی است که در این مورد با حیات یوسف صدیق آشنا شویم که چگونه در خانه دربسته، دست رد بر سینه نامحرم زد و خود را نجات داد(۱). بدون شک نفس در این کشمکش از نورانیت و صفای خاصی برخوردار شده و در عالم معنی کاملاً می درخشد.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) قریب چهل سال به مجاهدت نفسانی و ریاضت های شرعی پرداخت و کمالاتی را کسب کرد که در افق عقل هیچ انسانی نمی گنجد، این نمونه ها و نمونه های دیگر می توانند ما را به یک اصل کلی در زمینه پرورش استعداد های خاصی در پیامبران الهی رهبری کنند.

این نوع مجاهدت ها که کمال آفرینند شایستگی هایی را در روح انسان پدید می آورند که مایه برتری او بر دیگر انسان ها می شود و سبب می شود که خدا در گزینش معلم برای امت، این گروه را برگزیند.

در این جا علامه طباطبایی سخنی دارد که فقط به یکی از ملاکات خارج از اختیار در آن اشاره شده است در حالی که ملاک دیگر که جنبه اختیاری دارد، در کلام ایشان نیامده است، وی می گوید: خدا از روز نخست برخی از انسان ها را با فطرت مستقیم و آفرینش معتدل آفریده و آنها از روز نخست با

ص : ۱۷۴

ذهنی وقاد و ادراکاتی صحیح و روحی پاک و قلبی سلیم بزرگ شده اند و در پرتو صفای آفرینش و سلامت نفس از نعمت اخلاص آن چنان برخوردار شده اند که دیگران از طریق اجتهاد و کسب، آن را به دست آورده اند و آنان همان افرادی هستند که قرآن از آن به نام «مخلصون» تعبیر آورده است و در آیه دیگر می فرماید:

(...وَأَجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (۱).

«آنان را برگزیدیم و به صراط مستقیم هدایت کردیم» (۲).

همین طور که یادآور شدیم ایشان به ملائک خارج از اختیار اشاره کرده است در حالی که قسمتی از این ملاکات از طریق اختیار به دست می آید.

۳. در این جا عامل سومی نیز می تواند سبب نزول چنین موهبتی بر انبیا باشد و آن این که خدا می داند که اگر یک چنین نعمت بزرگ معنوی را در اختیار چنین فردی بگذارد، از آن به نفع خود و جامعه بهره می گیرد در حالی که انسان های دیگر چنین نیستند و چه بسا ممکن است از این موهبت سوء استفاده نموده و آن را در طریق الهی به کار نیندند.

این ملاکات که برخی غیر اختیار (وراثت و فطرت) و برخی دیگر کسبی و اختیاری هستند، زمینه ساز اعطای این نعمت بزرگ بر افراد می گردند و سبب می شوند که گزینش خدا یک گزینش حکیمانه و دور از عبث باشد.

خلاصه سخن این که از یک طرف کارهای خدا حکیمانه است و هرگز در انتخاب برخی از انسان ها برای مقام نبوت، اراده او گزاف و بی ملاک نخواهد بود و از طرف دیگر حکمت الهی ایجاب می کند که برای بشر از جنس خود

ص : ۱۷۵

---

۱- [۱] انعام/۸۷.

۲- [۲] المیزان، ج ۱۱، ص ۱۷۷.

آنان معلمان و آموزگاران اعزام کند و ناچار باید این معلمان، نسبت به افراد مورد تعلیم، برتری داشته و آگاهی های لازم را دارا باشند و از آنجا که نفس هر انسانی در حد ذات فاقد هر نوع کمال و فضیلت بالفعل است ناچار باید خدای جهان آفرین چنین کمالاتی را به انسان اعطا نماید و در نتیجه کمالات پیامبران نیز از جانب خداوند به آنان اعطا می شود.

بنابر این مجموع این عوامل می تواند دلیل برگزیده شدن برخی از انسان ها به عنوان پیامبر الهی باشد. و از آنجا که قسمت اعظم این عوامل خارج از اختیار است، مسئله نبوت یک امر استحقاقی نخواهد بود.

اکنون لازم است، هر دو نظریه را بر قرآن عرضه داریم و از رهنمودهای آن در این باره بهره مند شویم:

قرآن طرفدار نظریه تفضل است و می توان این مطلب را از امور یاد شده در زیر استفاده کرد:

### **الف. نبوت و گزینش الهی:**

قرآن درباره پیامبران واژه هایی مانند «اصطفاء» و «اجتباء» به کار می برد.

وناگفته پیدا است «گزینش» آهنگ تفضل دارد نه استحقاق، زیرا بنابر استحقاق، انسانی که واجد ملاکات لازم برای پیامبری است خود به خود برای چنین مقامی متعین می گردد و نیازی به انتخاب و گزینش نیست (۱). آنجا که پس از نام بردن گروه بسیاری از پیامبران چنین می فرماید:

(وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (۲).

«آنان را برگزیدیم و به راه راست هدایت کردیم».

ص : ۱۷۶

---

۱- [۱] ولی ممکن است گفته شود گزینش و اصطفاء با استحقاق منافات ندارد زیرا قائل به استحقاق نیز قبول دارد که پیامبران از جانب خدا برگزیده می شوند لکن مستحق و سزاوار این گزینش هستند.

۲- [۲] انعام/۸۷.

و باز می فرماید:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا...﴾ (۱)

« آنان (گروهی از پیامبران که اسامی آنان در آیات پیشین آمده است) کسانی هستند که خدا بر آنان نعمت بخشید، پیامبرانی که از ذریه آدم و ذریه کسانی که با نوح بر کشتی حمل شدند و از فرزندان ابراهیم و یعقوب و ذریه آنان که هدایت کردیم و برگزیدیم می باشند».

در برخی از آیات در مورد پیامبران واژه «اصطفا» به کار رفته است چنان که می فرماید:

﴿اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾ (۲)

«خدا از فرشتگان و از انسان ها رسولانی را بر می گزیند، خدا شنوا و بیناست» (۳)

### ب. هدایت خاص الهی:

با وجود این که هدایت الهی، عمومی و گسترده است ولی درباره پیامبران از هدایت ویژه ای یاد کرده می فرماید:

﴿وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (۴)

«آنان را برگزیدیم و به راه راست رهنمون شدیم».

ص : ۱۷۷

---

۱- [۱] مریم/۵۸؛ استدلال به آیه مبنی بر این است که جمله (وَمِمَّنْ هَدَيْنَا) عطف بر (مِنَ النَّبِيِّينَ) است و نه کلام مستأنف.

۲- [۲] حج/۷۵.

۳- [۳] در مورد اجتناب به آیه های زیر مراجعه شود: حج/۷۸، طه/۱۲۲، قلم/۵۰، یوسف/۶ و....

۴- [۴] انعام/۸۷.

وباز می فرماید:

(أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمُ اقْتَدِهْ...). (۱)

«آنان کسانی هستند که خدا آنان را هدایت کرده پس از هدایت آنان پیروی نما».

و از آنجا که هدایت را به خود نسبت می دهد طبعاً این هدایت همان موهبت نبوت است که در برگیرنده همه مراحل هدایت می باشد.

### ج. نبوت، نعمت، رحمت و رزق الهی است:

در قسمتی از آیات، نبوت «رحمت» خدا و در پاره ای دیگر «رزق الهی» و «نعمت» پروردگار جهان شمرده شده است و همه این واژه ها آهنگ تفضل دارند چنان که می فرماید:

(قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِهِ...). (۲)

«ای قوم من به نظر شما اگر من از جانب پروردگارم گواهی داشته او از جانب خود رحمتی به من داده است...؟». (۳)

و در آیه دیگر به جای «رحمت»، «رزق حسن» به کار برده است که کنایه از نبوت است چنان که می فرماید:

(قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا...). (۴)

«گفت ای قوم من به نظر شما اگر من از جانب پروردگار خود شاهد و گواهی داشته باشم

ص : ۱۷۸

---

۱- [۱] انعام/۹۰.

۲- [۲] هود/۲۸.

۳- [۳] مضمون این آیه در آیه ۶۳ همین سوره نیز وارد شده است.

۴- [۴] هود/۸۸.

و او روزی نیکویی به من داده باشد...».

و شاید در آیات پیشین که کلمه (أَنْعَمَ اللَّهُ) در آنها به کار رفته است ناظر به این حقیقت باشد و مقصود از نعمت، همان نعمت نبوت است.

در اینجا از تذکر نکته ای ناگزیریم و آن این که یک چنین نزاع می تواند یک نزاع لفظی باشد نه حقیقی زیرا به حکم دلایل لزوم بعثت باید پروردگار جهان برای هدایت بشر افرادی را اعزام کند و این اعزام با توجه به مشیت حکیمانه او، امری قطعی و حتمی است.

از طرف دیگر باید در میان انسان های متفاوت، انسان متناسب با مقام نبوت را انتخاب کند، و با وجود فاضل، مفضول را بر نگزیند.

نتیجه این دو مطلب این می شود که برگزیدن افراد لایق و شایسته برای هدایت انسان ها یک امر الزامی و حتمی است و شاید مقصود کسانی که نبوت را یک امر استحقاقی می اندیشند ناظر به همین مطلب باشد نه این که با قطع نظر از این مبادی، کمالات درونی و فضایل نفسانی ایجاب کننده مقام نبوت است.

ص : ۱۷۹

## ۱۱- عصمت رسولان الهی از دیدگاه متکلمان

### اشاره

مراحل عصمت واقوال متکلمان:

عصمت که به معنی مصونیت از خطا و گناه است دارای مراحل است:

### ۱. عصمت در تبلیغ وحی الهی.

این مرحله خود دارای مراحل سه گانه ای است:

الف. مرحله تلقی و دریافت وحی.

ب. مرحله حفظ و نگهداری وحی.

ج. مرحله ابلاغ و بیان وحی.

در دو مرحله «الف» و «ب» خطای عمدی متصور نیست، آنچه متصور است سهو نسیان است و مقتضای عصمت، مصونیت پیامبر از هر نوع خطای غیر عمدی (نسیان و فراموشی) در این دو مرحله است و در این مورد هیچگونه نظر مخالفی نیز ارائه نگردیده است.

ولی در مرحله «ج» علاوه بر خطای سهوی، لغزش عمدی نیز متصور است بدین صورت که وحی الهی کتمان گردیده و از ابلاغ آن خودداری شود،



و یا آن که در آن تصرف گردیده کم یا زیاد گردد.

ولی شکی نیست که عصمت پیامبران در این مرحله نیز امری قطعی و غیر قابل تردید است، و نظریه مخالفی نیز نقل نگردیده است جز آنچه به قاضی ابو بکر باقلانی از متکلمان اشعری نسبت داده شده است که وی خطای سهوی در تبلیغ را منافی با مقام نبوت و هدف رسالت ندانسته است.

## ۲. عصمت در مقام عمل به احکام الهی

### اشاره

شکی نیست که پیامبران همان گونه که مبلغان احکام الهی به انسان های دیگر هستند، خود نیز مکلف به آن احکام می باشند، و مقتضای عصمت در این مرحله این است که آنان در برابر دستورات الهی کاملاً مطیع و منقاد بوده و مرتکب ترک واجب یا فعل حرامی نگردند. گرچه اصل «عصمت» پیامبران در این مرحله مورد قبول همه متکلمان اسلامی (جز حشویه و اصحاب الحدیث) است، ولی در چگونگی و مراتب آن آرای مختلفی ابراز گردیده است.

### الف. متکلمان امامیه

از نظر آنان دایره عصمت بسیار گسترده است، هم قبل از بعثت را شامل است و هم بعد از بعثت را، و پیامبران هم از گناهان کبیره معصومند و هم از گناهان صغیره خواه به صورت عمدی و خواه به صورت سهوی و یا از روی تأویل و مانند آن. (۱)

ص : ۱۸۱

---

۱- [۱] این سخن فاضل مقداد است ولی شیخ مفید گفته است قبل از نبوت صدور صغیره هایی که موجب پایین آمدن شأن فاعل آن در نظر مردم نیست به طور سهوی جایز است و اما ما کان من صغیره لا يستخف فاعله فجائز وقوعه منهم قبل النبوه و علی غیر عمد (اوائل المقالات، ص ۲۹-۳۰).

## ب. حشویه و اصحاب الحدیث

این گروه، ارتکاب گناهان را اعم از کبیره و صغیره، عمداً یا سهواً قبل از بعثت یا پس از آن بر پیامبران جایز می دانند و در حقیقت باید از آنان به عنوان مخالفان عصمت در این مرحله یاد کرد.

## ج. اکثر متکلمان معتزلی

این گروه پیامبران را قبل و بعد از بعثت، از ارتکاب گناهان کبیره و صغیره ای که صدور آن از پیامبر موجب تنفر عمومی می گردد، معصوم می دانند.

تفتازانی اضافه میکند: صغیره سهوی پس از بعثت بهطور اُتفاقی مانع ندارد، نه بهصورت یک امر شایع (۱).

در پایان یادآور میشویم که اقوال مربوط به این گروه، از آن بزرگان آنها است و در غیر این صورت در میان هر گروهی افراد نادری، اقوال دیگری دارند که نقل آنها سودی ندارد.

## د. اکثریت متکلمان اشعری

از نظر آنان صدور گناه کبیره یا صغیره، عمداً یا سهواً از پیامبران قبل از نبوت جایز است ولی پس از نبوت صدور گناه کبیره را مطلقاً (عمداً یا سهواً) جایز ندانسته و ارتکاب گناهان صغیره را به صورت غیر عمدی جایز دانسته و به صورت عمدی جایز ندانسته اند.

## ۳. عصمت در امور عادی و موضوعات فردی و اجتماعی

### اشاره

آنچه در این مرحله متصور است همان خطای غیر عمدی و اشتباه در

ص : ۱۸۲

---

۱- [۱] شرح مقاصد، ج ۲، ص ۱۹۳؛ اللوامع الالهیه، ۱۷۰-۱۷۱.

تشخیص موضوعات مربوط به داوری ها و تصمیم گیری های پیامبر در زمینه های مختلف می باشد.

و به عبارت دیگر: این بحث مربوط به دایره علم پیامبران است و این که آیا قلمرو آگاهی آنان از مرز احکام کلی فراتر رفته و در مورد موضوعات نیز هرگز خطا و اشتباهی برای آنان رخ نخواهد داد؟ و یا آن که آنان در این بخش مصون از خطا نبوده و در مواردی که خطا و اشتباه، به احکام کلی الهی لطمه وارد نکند، ارتکاب اشتباه و خطا ممکن است؟

در میان متکلمان امامیه مرحوم شیخ صدوق، خطا و سهو پیامبر را در این زمینه جایز دانسته است.

### دلایل عصمت پیامبران

اکنون که با مراحل عصمت و اقوال متکلمان در این باره آشنا شدیم، به بررسی دلایل عصمت می پردازیم تا معلوم شود که کدام یک از اقوال یاد شده صحیح و کدام یک نادرست می باشد و قبل از آن که به دلایل قرآنی عصمت پردازیم دلایل کلامی آن را به طور فشرده از نظر می گذرانیم:

### دلایل متکلمان بر لزوم عصمت

روشن ترین و استوارترین دلیل آنان در این مورد همان است که محقق طوسی با عبارتی فشرده بیان کرده و گفته است: «وَيَجِبُ فِي النَّبِيِّ الْعِصْمَةُ لِيُحْصَلَ الْوُثُوقُ فَيُحْصَلَ الْغَرَضُ» (۱).

معصوم بودن پیامبر لازم است، تا این که به او اطمینان حاصل شود و در نتیجه غرض از بعثت او تحقق یابد.

ص: ۱۸۳

---

۱- [۱] کشف المراد، ط: صیدا، ص ۲۱۷.

توضیح این دلیل آن است که یکی از مهمترین اهداف بعثت پیامبران الهی، فراهم نمودن زمینه های کامل برای تربیت و هدایت افراد بشر است شکی نیست که تحقق این هدف مستلزم آن است که مردم نسبت به مربیان الهی اطمینان کامل داشته باشند و آنها را افرادی راستگو و امین بشناسند، در غیر این صورت با دیده شک و تردید به آنان نگریسته و زمینه کامل فکری و روحی برای پذیرش احکام تربیتی آنان در افراد تحقق نخواهد یافت و این موجب نقض غرض بعثت خواهد بود.

شکی نیست که همان گونه که امانتداری و راستگویی پیامبران در تحقق این هدف مؤثر و لازم است عامل بودن آنان به گفتارهای خود نیز سهم به سزایی در تحقق آن خواهد داشت.

این بیان می تواند عصمت پیامبران را در همه مراحل چهارگانه ثابت کند زیرا اگر احتمال دهیم که پیامبران در تلقی وحی و حفظ و ابلاغ آن عمدتاً و یا سهواً دگرگونی هایی به وجود می آورند، در این صورت اعتماد مردم به آنها سلب شده و گرایش، کاهش می یابد عیناً بسان پزشکی که انسان احتمال دهد که بر اثر پیری و ناتوانی، در تنظیم نسخه دچار اشتباه میشود. مسلماً تعداد مراجعه کنندگان کاهش یافته و احیاناً به حد صفر می رسد.

روی این بیان باید گفت پیامبران نه تنها در ابلاغ وحی مرتکب خطا و گناه نمی شوند، بلکه در مقام عمل به شریعت هم حتی سر سوزنی از برنامه های الهی فاصله نمی گیرند و خود صد در صد به آنچه می گویند عمل می کنند زیرا در غیر این صورت اعتماد مردم سلب می شود و در نتیجه آرمان بعثت مختل می گردد.

و به دیگر سخن: صدور گناه و خلاف از مربی، مایه سلب اطمینان نسبت به او است و انسان های تحت تربیت می گویند هرگاه او برانگیخته از

جانب خداست و به درستی و حقانیت گفتار خود ایمان و اعتقاد دارد پس چرا عملاً آن را زیر پا می نهد؟ نکند او یک انسان دروغگو و فریبکاری است؟ و در نتیجه آرمان بعثت مختل می شود.

با این دلیل حتی می توان ثابت نمود که پیامبران از خطا در زندگی و اشتباه در موضوعات نیز باید مصون باشند، زیرا جلب اعتماد که نخستین پایه موفقیت یک مربی است همانگونه که مستلزم آن است که او را از هر نوع خطا در دریافت و تبلیغ احکام الهی و نیز عمل به وظایف مذهبی و دینی مبرا بدانیم، همچنین مستلزم مصون دانستن پیامبران در کارهای عادی و موضوعات فردی و اجتماعی است، زیرا درست است که اشتباه در امور روزانه و عادی، ملازم با اشتباه در بیان احکام الهی نیست، چه بسا ممکن است کسی در بیان احکام و معارف کاملاً مصونیت داشته باشد ولی در امور عادی و روزانه که اشتباه در آنها به احکام دینی ضرر نمی رساند دچار خطا گردد، و تفکیک میان این دو قسمت برای انسان های واقع بین و صاحب نظر آسان است، ولی نوع مردم، به زحمت می توانند میان این دو موضوع فرق بگذارند، و چه بسا با دیدن خطا و اشتباهی در امور جزئی و عادی به کلیه تعالیم وی بدگمان و بی اعتماد گردند و این بی اعتمادی به پیامبر سرانجام به تحقق یافتن آرمان بعثت لطمه وارد می کند.

## دلایل دیگر متکلمان

### اشاره

روشن ترین و رساترین دلیل متکلمان بر لزوم عصمت پیامبران، همان دلیل سابق است ولی متکلمان دلایل دیگری نیز بر اثبات مدعای خود اقامه کرده اند که برخی را یادآور می شویم.

### الف. دعوت به متضادین محال است

می دانیم که پیروی از پیامبران الهی امری واجب و لازم است، زیرا برآورده

شدن هدف رسالت وابسته به این است که پیروی از او لازم باشد حال اگر فرض کنیم که پیامبر معصوم از گناه نیست و احیاناً مرتکب عمل خلافی گردید، به حکم این که متابعت از او لازم است، باید در این عمل نیز از او پیروی شود، در حالی که پیروی از او در این عمل به معنی این است که خداوند بندگان خود را دعوت به انجام گناه کند، که در نادرستی آن جای کلام نیست.

محقق طوسی این برهان را چنین آورده است:

«ولوجب متابعتهم وضدها»: یعنی اگر پیامبر معصوم نباشد، دو امر متضاد لازم می آید، وجوب متابعت و حرمت متابعت (زیرا به حکم این که پیامبر است پیروی از او واجب و به حکم این که عمل، عمل نارواست، پیروی از او حرام است).

ممکن است گفته شود: وجوب پیروی از پیامبر در مورد کردار و افعال او مبتنی بر معصوم بودن او از گناه است ولی اگر معتقد به عصمت در این خصوص نباشیم تنها چیزی که بر مکلفان واجب است عمل به گفتار پیامبر است و عصمت در این مورد مربوط به مرحله تبلیغ وحی است نه عمل به آن.

آری این استدلال را می توان بدین صورت تکمیل کرد که:

۱. قرآن اطاعت و تبعیت از پیامبر را واجب دانسته است. (۱)

۲. اطلاق آن شامل اطاعت و تبعیت عملی نیز می گردد.

۳. خداوند انسان ها را به گناه دعوت نکرده، بلکه از آن نهی کرده است. (۲)

ص : ۱۸۶

---

۱- [۱] (وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ...) (آل عمران/۱۳۲)، (مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ...) (نساء/۸۰)، (فَلِإِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ...) (آل عمران/۳۱).

۲- [۲] (...وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ...) (نحل/۹۰).

پس در اینجا دو حکم دینی وجود دارد:

الف. وجوب پیروی از پیامبر در گفتار و رفتار.

ب. حرمت پیروی از گناه.

اکنون اگر پیامبر معصوم نباشد و مرتکب گناه گردد، لازمه آن، دو دعوت متضاد از جانب خدا نسبت به مکلفان است.

۱. دعوت به پیروی مطلق از پیامبر.

۲. دعوت به ترک حرام و در نتیجه پیروی نکردن از پیامبر.

حاصل این دلیل را در شکل قیاس استثنایی، این گونه می توان تقریر کرد:

معصوم نبودن پیامبر از گناه، مستلزم دعوت به متضادین است.

دعوت به متضادین محال است.

معصوم نبودن پیامبر هم محال است.

پس معصوم بودن او لازم می باشد.

ناگفته معلوم است که این دلیل کلامی از مستقلات عقلیه نمی باشد، زیرا یکی از دو مقدمه آن مأخوذ از نقل (قرآن) است و به عبارت دیگر ملازمه میان مقدم و تالی مستفاد از شرع است، ولی محال بودن لازم امری عقلی است.

بنابر این دلیل نخست که هر دو مقدمه آن عقلی است، دلیلی «برهانی» ولی دلیل دوم به شیوه استدلال «جدلی» می باشد.

### **ب. ایذای پیامبر حرام است**

هرگاه پیامبر معصوم از گناه نباشد و ارتکاب گناه برای او جایز باشد در صورتی که مرتکب کار ناروایی گردد باز هم محذور دعوت به متضادین لازم می آید، زیرا از یک طرف، نهی از منکر بر مکلفان واجب است و شکی نیست

که نهی از منکر موجب «ایذای» پیامبر می گردد.

و از طرفی خداوند از ایذای به پیامبران نهی کرده است<sup>(۱)</sup>، بنابراین نهی از منکر در مورد پیامبر هم واجب است و هم حرام، و جمع میان فعل واجب و حرام ممکن نیست.

اگر چه در این دلیل هم محذور دعوت به متضادین لازم می آید، ولی گذشته از این جهت، خود عنوان «ایذای پیامبر» حرام است و ایذای در محل کلام ما از فرض عدم عصمت پیامبر ناشی شده است بنابراین این عصمت پیامبران امری لازم خواهد بود.

محقق طوسی این دلیل را چنین بیان کرده است: «والانکار علیه» یعنی وجوب انکار بر پیامبر (نهی از منکر) مستلزم آن است که پیامبر معصوم از گناه باشد و گرنه به حکم وجوب نهی از منکر، بایستی او را نهی از منکر نمود و این عمل موجب ایذای او می گردد.<sup>(۲)</sup>

اینها دلایل سه گانه ای است که متکلم نامدار امامیه در تجرید الاعتقاد یاد آور شده است و ما به همین سه دلیل کلامی اکتفا کرده و در فصل آینده به بررسی دلایل قرآنی عصمت می پردازیم.<sup>(۳)</sup>

ص : ۱۸۸

---

۱- [۱] (إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا) (احزاب/۵۷): «خداوند کسانی را که خدا و پیامبر او را اذیت نمایند در دنیا و آخرت از رحمت خود دور کرده و برای آنان عذاب خوار کننده ای را فراهم نموده است».

۲- [۲] کشف المراد، ط: صیدا، ص ۲۱۷.

۳- [۳] علاقمندان به اطلاع بر دلایل دیگر متکلمان به «اللوامع الالهيه»، ط: تبریز، ص ۱۷۲؛ شرح مقاصد، ج ۲، ص ۱۹۳-۱۹۴ مراجعه نمایند.



## ۱۲- عصمت رسولان الهی از دیدگاه قرآن

### اشاره

(بخش نخست عصمت از گناه عمدی)

### آیات موضوع

۱. (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا \* إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْمَعُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصِيدًا \* لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا) (جن/۲۶-۲۸).

۲. (كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ...)  
(بقره/۲۱۳).

۳. (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ) (نجم/۳-۴).

۴. (أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدِهِ...) (انعام/۹۰).

۵. (...وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ \* وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ...) (زمر/۳۶-۳۷).

٦. (أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَلَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ \* وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ \* وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ) (يس/٦٠-٦٢).

٧. (أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ...) (مريم/٥٨).

٨. (إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ \* صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ) (حمد/٦-٧).

٩. (...وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا) (مريم/٥٨).

١٠. (فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا) (مريم/٥٩).

١١. (...قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ اتَّقُوا اللَّهَ مَا لَا تَعْلَمُونَ) (اعراف/٢٨).

١٢. (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ ...)

(آل عمران/٣١).

١٣. (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا) (احزاب/٢١).

١٤. (قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ... ) (ممتحنه/٤).

١٥. (مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ...) (نساء/٨٠).

۱۶. (وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ) (نور/۵۲).

۱۷. (وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ...)(حجرات/۷).

۱۸. (...فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ \* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ) (ص/۸۲-۸۳).

۱۹. (وَإِذْ كَرَّمْنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ \* إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ) (ص/۴۵-۴۶).

## ترجمه آیات

۱. «خدا آگاه از غیب است کسی را بر غیب خود مطلع نمی سازد. مگر آن کس که او را برگزیند، یعنی پیامبران. در این صورت خدا محافظان و مراقبانی از پیش رو و پشت سر آن رسولان قرار می دهد. تا خدا بداند (تحقق پذیرد) که رسولان، رسالت های پروردگار خود را به خوبی ابلاغ کرده اند، و او بر آنچه که نزد رسولان است احاطه داشت و همه چیز را به خوبی شمرده است.»

۲. «مردم گروه واحدی بودند، آنگاه پیامبران نوید دهنده و بیم دهنده را برانگیخت و همراه آنان به حق کتاب نازل کرد تا در میان مردم در باره آنچه اختلاف کرده اند داوری کند.»

۳. «پیامبر از روی هوای نفس سخن نمی گوید، بلکه گفتار او وحی الهی است که به او می رسد.»

۴. «آنان (اشاره به پیامبران) کسانی هستند که خدا آنها را هدایت کرده پس از هدایت آنان پیروی کن، بگو من از شما مزدی نمی خواهم، این قرآن جز وسیله یادآوری برای جهانیان چیزی نیست.»

۵. «هر کس را خدا گمراه کند، برای او هدایتگری نیست و هر کس را خدا هدایت نماید، گمراه کننده ای برای او وجود ندارد.»

۶. «مگر با شما فرزندان آدم عهد نیستیم که شیطان را پرستش نکنید او دشمن آشکاری برای شما است و مرا پرستید این راه راست است و شیطان گروه زیادی از شماها را گمراه کرده است چرا فکر نمی کنید؟!».

۷. «آنان (پیامبرانی که در آیات قبل نامبرده شده اند) کسانی هستند که از نعمت داده شدگان از پیامبران هستند، از ذریه آدم، و از ذریه آنان که با نوح (در کشتی) حمل نمودیم و از ذریه ابراهیم و یعقوب...».

۸. «ما را به راه راست هدایت کن، راه کسانی که به آنان نعمت داده ای.».

۹. «(رسولان الهی) کسانی هستند که ما آنان را هدایت کرده و برگزیده ایم و هرگاه آیات خداوند بر آنان تلاوت می شد با دیده گریان روی خاک افتاده و سجده می کردند.».

۱۰. «پس از آنان فرزندان ناشایسته ای روی کار آمدند که نماز را ضایع کردند و از خواسته های نفسانی پیروی نمودند و به زودی به نتیجه گمراهی خود خواهند رسید.».

۱۱. «بگو خدا به انجام بدی ها فرمان نمی دهد آیا آنچه را نمی دانید به خدا نسبت می دهید؟».

۱۲. «بگو: اگر دوستدار خدایید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهانتان را ببامرزد که خدا آمرزنده مهربان است.».

۱۳. «برای شما در (رفتار و گفتار) پیامبر خدا الگوی نیکویی است، خصوصاً برای کسانی که به خدا و سرای دیگر امیدوارند و خدا را بسیار یاد می کنند.».

۱۴. «برای شما در ابراهیم و کسانی که با او بودند الگوی نیکو است آنگاه که به قوم خود گفتند ما از شما و از آنچه که غیر از خدا می پرستید، دوری می جوئیم.».

۱۵. «هر کس از پیامبر پیروی کند، از خدا اطاعت کرده است»

۱۶. «هر کس از خدا و پیامبر او اطاعت کند و از خدا بترسد و از مخالفت با او بپرهیزد آنان رستگارانند».

۱۷. «بدانید پیامبر خدا در میان شما است و اگر در بسیاری از موارد سخن شما را گوش کند به زحمت می افتید».

۱۸. «به عزت تو سوگند همه آنان جز بندگان مخلص تو را گمراه خواهیم کرد».

۱۹. «بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب صاحبان نعمت و بصیرت را به یاد آور، ما آنان را به خاطر یاد سرای دیگر، خالص و پاکدل قرار دادیم، آنان نزد ما از برگزیدگان و خوبانند، و یاد کن اسماعیل و یسع و ذوالکفل را که همه از نیکو کاران بودند».

## بررسی و تفسیر آیات

### اشاره

در فصل قبل با دلایل کلامی عصمت پیامبران آشنا شدیم، اکنون باید این مسئله را بر آیات قرآن عرضه نماییم و از چگونگی نظر قرآن درباره آن آگاه شویم:

## الف. قرآن و عصمت پیامبران در رابطه با وحی:

### اشاره

از آیات متعددی از قرآن، عصمت پیامبران و مصونیت آنان از خطا، در امور مربوط به وحی (تلقی، حفظ و ابلاغ) استفاده می شود اینک بیان این

ص : ۱۹۳

**۱. پیامبران و نگهبانان غیبی**

(عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا\* إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِن (۱) رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ (۲) مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا\* لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا). (۳)

« خدا آگاه از غیب است کسی را بر غیب خود مطلع نمی سازد. مگر آن کس که او را برگزیند، یعنی پیامبران. در این صورت خدا محافظان و مراقبانی از پیش رو و پشت سر آن رسولان قرار می دهد. تا خدا بداند (تحقق پذیرد) که رسولان، رسالت های پروردگار خود را به خوبی ابلاغ کرده اند، و او بر آنچه که نزد رسولان است احاطه داشت و همه چیز را به خوبی شمرده است.»

از این آیه مصونیت پیامبران در مسائل مربوط به وحی و ابلاغ دین اعم از تلقی، نگهداری و ابلاغ کاملاً استفاده می شود، زیرا جمله (فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا) گواه بر این است که خدا مراقبان و محافظانی را از همه جانب بر پیامبران تعیین کرده است.

همگی می دانیم که جمله (بَيْنَ يَدَيْهِ) در لغت عرب به معنی «پیش رو» و جمله (وَمِنْ خَلْفِهِ) به معنی «پشت سر» است و این دو، کنایه از آن است که پیامبران از همه جوانب تحت کنترل و مراقبت راصدان و مراقبان الهی می باشند.

و نتیجه این رصدها و مراقبت ها آن است که از نفوذ عوامل مخرب به

ص : ۱۹۴

۱- [۱] لفظ «من» در جمله «من رسول» بیانیه است و مقصود این است که فردی که برای ظاهر ساختن غیب بر او برگزیده شده است، پیامبر می باشد.

۲- [۲] یسلک به معنی «یجعل» است و فاعل آن خدا است یعنی از پیش رو و پشت سر آن رسول مراقبانی را می گمارد.

۳- [۳] جن ۲۶/۲۸.

قلب پیامبران الهی جلوگیری می شود، نه شیاطین در آن نفوذ می کنند و نه پیامبران آن را فراموش می نمایند.

گواه بر این که مفاد این جمله آن است، آیه سوم است که قرار دادن «راصدان» و مراقبان را با جمله ( لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ ) تعلیل نموده می فرماید: علت این کار که اطراف وجود پیامبران با نگهبانان احاطه می شود، این است که آنان به رسالت های پروردگار خود تحقق بخشند و جمله ( لِيَعْلَمَ ) به معنی «لیتحقق» است چنان که در آیه دیگر می فرماید:

(...فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ). (۱)

«تا افراد راستگو از افراد دروغگو تمیز داده شوند».

آنگاه برای تأکید، یادآور می شود که نه تنها مراقبانی بر آنان می گمارد بلکه خود نیز بر پیامبران و مراقبان آنان احاطه دارد و از دقایق اشیا کاملاً آگاه است.

با توجه به مضمون این آیه می توان گفت که رسولان الهی در مسائل مربوط به غیب و وحی، پیوسته مورد مراقبت فرشتگان الهی بوده تا رسالتی را که بر دوش گرفته اند به خوبی انجام دهند و این تعبیر دیگری از مصونیت آنان در تلقی وحی و حفظ و ابلاغ آن است، زیرا اگر خللی در این مراحل رخ دهد، هرگز رسالت الهی تحقق نمی پذیرد.

## ۲. داوری به حق

برخی از آیات قرآن حاکی است که خدا همراه پیامبران کتاب فرستاده تا در میان مردم به حق داوری کند.

ص : ۱۹۵

و این دو هدف جز با مصونیت پیامبران در مسائل مربوط به دنیا تحقق نمی پذیرد آنجا که می فرماید:

(كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفُوا فِيهِ... (۱).

«مردم گروه واحدی بودند، آنگاه پیامبران نوید دهنده و بیم دهنده را برانگیخت و همراه آنان به حق کتاب نازل کرد تا در میان مردم در باره آنچه اختلاف کرده اند داوری کند».

درست است داور در آیه، به حکم این که فعل را مفرد آورد (لِيُحْكُمَ) کتاب است و طبعاً کتاب آسمانی باید عین حق و مصون از هر نوع لغزش باشد اما این کتاب صامت، به وسیله کتاب ناطق بیان می گردد و اگر کتاب ناطق (پیامبر) در مسائل مربوط به وحی از اخذ و حفظ و تبلیغ دچار اشتباه گردد، قهراً خود کتاب نیز مصون از خطا نخواهد بود.

### ۳. از روی هوای نفس سخن نمی گویند

پیامبران، جانشینان خدا در روی زمین بوده و منطق آنان مستند به هوای نفس نیست، بلکه آنچه را از خدا می گیرند، برای مردم بیان می کنند چنان که می فرماید:

(وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ). (۲)

«پیامبر از روی هوای نفس سخن نمی گوید، بلکه گفتار او وحی الهی است که به او می رسد».

این آیه به مجموع گفتارهای پیامبر اعم از قرآن و حدیث، مصونیت

ص : ۱۹۶

۱- [۱] بقره/۲۱۳.

۲- [۲] نجم/۳-۴.



می بخشد و لذا پیامبر نه تنها در بیان دین از طریق قرآن، از هر لغزشی (عمدی و سهوی) مصون می باشد، بلکه در بیان دین از طریق حدیث نیز همین اصل بر او حاکم است.

این مقدار از آیات مصونیت پیامبران را در این زمینه ها ثابت نموده و نیازی به اطاله سخن نیست، خصوصاً که در این مورد، مخالف به چشم نمی خورد، بلکه تمام طوایف اسلامی مصونیت پیامبر را در بیان شریعت تصویب نموده اند، مهم بخش دیگر از عصمت است که هم اکنون یادآور می شویم:

## ب. قرآن و مصونیت پیامبران از گناه و خلاف

### اشاره

قرآن، همه پیامبران را در زندگی پیراسته از گناه و خلاف معرفی کرده و این مطلب را می توان از آیات متعددی استفاده کرد.

### الف. پیامبران هدایت یافتگانی هستند که هرگز گمراه نمی شوند

از مجموع مفاد سه دسته از آیات به روشنی می توان عصمت پیامبران را از گناه استفاده کرد:

۱. (أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدَهُ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ) (۱).

«آنان (اشاره به پیامبران) کسانی هستند که خدا آنها را هدایت کرده پس از هدایت آنان پیروی کن، بگو من از شما مزدی نمی خواهم، این قرآن جز وسیله یادآوری برای جهانیان چیزی نیست».

ص : ۱۹۷

۲. (...وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ \* وَمَنْ يَهْدِي اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ... (۱).

«هر کس را خدا گمراه کند، برای او هدایتگری نیست و هر کس را خدا هدایت نماید، گمراه کننده ای برای او وجود ندارد».

۳. (أَلَمْ أَعْهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَلَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ \* وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ \* وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبَلًا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ) (۲).

«مگر با شما فرزندان آدم عهد بستیم که شیطان را پرستش نکنید او دشمن آشکاری برای شما است و مرا پرستید این راه راست است و شیطان گروه زیادی از شماها را گمراه کرده است چرا فکر نمی کنید؟!».

با توجه به مفاد هر سه آیه می توان عصمت پیامبران را نتیجه گرفت. آیه نخست به حکم مفاد جمله (أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ) می رساند که پیامبران هدایت یافتگانند و باید از آنان پیروی نمود.

آیه دوم می رساند که افراد هدایت یافته هرگز برای آنان گمراه کننده ای نیست.

آیه سوم به حکم جمله (وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبَلًا كَثِيرًا) می رساند که ضلالت افراد به خاطر پیروی از شیطان بوده و هر اندازه که از شیطان پیروی کنند به همان اندازه خدا را نافرمانی کرده و از صراط مستقیم منحرف گردیده اند و در نتیجه گناه و نافرمانی با ضلالت و گمراهی و انحراف از صراط مستقیم همراه است.

ص : ۱۹۸

---

۱- [۱] زمر/۳۶-۳۷.

۲- [۲] یس/۶۰-۶۲.

و در نتیجه: پیامبران هدایت یافتگانند و برای آنان گمراهی نیست، و چون هر نوع نافرمانی و گناه با ضلالت و گمراهی همراه است پس کسانی که به حکم دو آیه نخست، ضلالت در مورد آنان راه ندارد، به حکم آیه سوم پیراسته از گناه و نافرمانی می باشند.

### ب. پیامبران نعمت داده شدگانند

قرآن کریم پیامبران الهی را از نعمت داده شدگان دانسته می فرماید:

۷. (أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ...). (۱)

«آنان (پیامبرانی که در آیات قبل نامبرده شده اند) کسانی هستند که از نعمت داده شدگان از پیامبران هستند، از ذریه آدم، و از ذریه آنان که با نوح (در کشتی) حمل نمودیم و از ذریه ابراهیم و یعقوب...». (۲)

و از طرف دیگر راه نعمت داده شدگان را راه مستقیم دانسته می فرماید:

إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ \* صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ... (۳)

«ما را به راه راست هدایت کن، راه کسانی که به آنان نعمت داده ای».

آنگاه راه مقابل صراط مستقیم را راه ضلالت و غضب الهی دانسته می فرماید:

(غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ).

ص : ۱۹۹

۱- [۱] مریم/۵۸.

۲- [۲] در آیه ۶۸ سوره نساء نیز چهار گروه از نعمت داده شدگان به شمار آمده اند که در رأس آنان پیامبران می باشند.

۳- [۳] حمد/۶-۷.

و با توجه به این که هر نوع گناه و معصیت، ضلالت بوده و موجب خشم و غضب الهی می گردد بنابراین این پیامبران که برخوردار از نعمت خاص الهی بوده و طریق مستقیم خدا را می پیمایند هرگز مرتکب گناه و معصیت (کوچک و بزرگ) نمی گردند، زیرا گناه و معصیت، مایه ضلالت و موجب غضب الهی است و راه آنان، صراط مستقیم است که نقطه مقابل راه گمراهان و غضب شدگان می باشد.

### ج. پیامبران تسلیم بی چون و چرای پروردگاریند

از بیان فوق دلالت بخش دیگری از آیات نیز بر عصمت پیامبران از گناه و نافرمانی خدا روشن می گردد و آن آیاتی است که انبیای الهی را هدایت شدگان، و برگزیدگان از جانب خدا توصیف نموده است چنان که می فرماید:

(أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ...)(۱)

«آنان (پیامبران) افرادی هستند که خدا آنان را هدایت کرده است.»

وباز می فرماید:

(...وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا)(۲)

«(رسولان الهی) کسانی هستند که ما آنان را هدایت کرده و برگزیده ایم و هرگاه آیات خداوند بر آنان تلاوت می شد با دیده گریان روی خاک افتاده و سجده می کردند.»

بدون شک افرادی که اطاعت و انقیاد آنان به گواهی قرآن و داوری خداوند به پایه ای است که در برابر آیات الهی از خود بی خود شده و برای ابراز

ص : ۲۰۰

---

۱- [۱] انعام/۹۰.

۲- [۲] مریم/۵۸.

تواضع و تسلیم خود در برابر دستورات الهی روی خاک افتاده و سجده می نمایند، به هیچ وجه مرتکب گناه و خطا نمی گردند.

و به عبارت دیگر، در این آیات، پیامبران در مقام عمل به احکام الهی مورد ستایش و تمجید خداوند قرار گرفته اند. و این تمجید و ستایش الهی \_ آن هم در این پایه \_ گواه روشنی بر مصونیت عملی پیامبران در مورد دستورات الهی است.

گواه بر این مطلب، آن است که در آیه بعد، از گروهی یاد می کند که آنان در عمل، نقطه مقابل پیامبران بوده و به جای پیروی از «رحمان»، از هواهای نفس پیروی نمودند، چنان که می فرماید:

(فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا). (۱)

«پس از آنان فرزندان ناشایسته ای روی کار آمدند که نماز را ضایع کردند و از خواسته های نفسانی پیروی نمودند و به زودی به نتیجه گمراهی خود خواهند رسید».

از مقابله این دو گروه به روشنی استفاده می شود که پیامبران به هیچ وجه در عمل هوای نفس پیروی نمی کنند و این همان عصمت و مصونیت از گناه و نافرمانی در مقام عمل به دستورات الهی است.

#### **د. اسوه های پسندیده در رفتار و گفتار**

در آیات بسیاری از قرآن بر اطاعت و پیروی از پیامبر گرامی تأکید گردیده و پیروی از او پیروی از پروردگار و مخالفت با او مخالفت با خدا به شمار آمده است. این آیات که شماره آنها بسیار است از یک نظر به دو گروه تقسیم

ص : ۲۰۱

۱. آیاتی که در آنها واژه «تبعیت» به کار رفته است.

۲. آیاتی که در آنها از واژه «اطاعت» استفاده شده است.

واژه اطاعت غالباً در مورد پیروی از گفتار رهبران و مربیان و واژه «تبعیت» بیشتر در مورد پیروی روش و رفتار، رهبران به کار می رود.

با توجه به این که در این آیات بدون قید و شرط فرمان می دهد که از پیامبر تبعیت کنیم قهراً باید پیامبر گرامی در گفتار و رفتار مصون از لغزش بوده و اعمال او همگی مورد رضای خدا باشد و در غیر این صورت فرمان پیروی از او به صورت فرمان پیروی از گناه درمی آید و هرگز خدا فرمان تبعیت از خلاف و گناه را نمی دهد چنان که می فرماید:

(...قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ). (۱)

«بگو خدا به انجام بدی ها فرمان نمی دهد آیا آنچه را نمی دانید به خدا نسبت می دهید؟».

و عین همین بیان در آیات مربوط به اسوه بودن پیامبر گرامی حاکم است، اسوه بودن یک انسان آن هم بدون قید و شرط ملازم با معصوم بودن او است. و اگر او از نظر گفتار و رفتار معصوم نباشد فرمان به اسوه گیری او ملازم با فرمان به انجام گناه و خطا است که خداوند پیراسته از آن است.

با این بیان می توان از آیات مربوط به وجوب اطاعت از پیامبر نیز عصمت او را استفاده کرد و اگر بگوییم این آیات مربوط به اطاعت از فرمان های زبانی است دلالت این آیات منحصر به عصمت در گفتار می شود، ولی اگر اطاعت شامل رفتار نیز باشد، دلیل بر عصمت در رفتار نیز خواهد بود.

ص: ۲۰۲

اینک نمونه هایی از این آیات را از نظر می گذرانیم:

درباره تبعیت می فرماید:

(قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ). (۱)

برخی از آیات، پیامبر گرامی را اسوه و الگو در رفتار و گفتار معرفی کرده می فرماید:

(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا). (۲)

«برای شما در (رفتار و گفتار) پیامبر خدا الگوی نیکویی است، خصوصاً برای کسانی که به خدا و سرای دیگر امیدوارند و خدا را بسیار یاد می کنند».

این نه تنها پیامبر گرامی است که الگو معرفی شده است، بلکه ابراهیم نیز برای جامعه با ایمان از نظر قرآن الگو می باشد چنان که می فرماید:

(قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَّاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ...). (۳)

«برای شما در ابراهیم و کسانی که با او بودند الگوی نیکو است آنگاه که به قوم خود گفتند ما از شما و از آنچه که غیر از خدا می پرستید، دوری می جوئیم».

و در باره اطاعت از پیامبر می فرماید:

ص: ۲۰۳

---

۱- [۱] آل عمران/۳۱.

۲- [۲] احزاب/۲۱.

۳- [۳] ممتحنه/۴.

۴- [۴] البته دلالت آیه نخست اقوی از دلالت آیه دوم است زیرا دایره اسوه بودن در آیه نخست گسترده تر از موضوع پیروی در آیه دوم است.

(مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ...) (۱).

«هر کس از پیامبر پیروی کند، از خدا اطاعت کرده است.»

و در آیه دیگر پاداش اطاعت از خدا و رسول را چنین بیان می کند:

(وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ) (۲).

«هر کس از خدا و پیامبر او اطاعت کند و از خدا بترسد و از مخالفت با او بپرهیزد آنان رستگارانند.»

در آیه دیگر نیز مؤمنان را نکوهش می کند که احياناً خواهان تبعیت پیامبر از آنان می باشند و یادآور می شود که اگر از شما پیروی کند (به خاطر مصون نبودن شماها) گمراه می شود چنان که می فرماید:

(وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُمْ...) (۳).

«بدانید پیامبر خدا در میان شما است و اگر در بسیاری از موارد سخن شما را گوش کند به زحمت می افتید.»

#### هـ. پیامبران از اغوای شیطان پیراسته اند

برخی از آیات قرآن حاکی از آن است که شیطان به هنگام رانده شدن از درگاه الهی سوگند یاد کرد که همه بندگان خدا را گمراه کند مگر بندگان مخلص (به فتح لام) را که شیطان در مورد آنان کمترین راه نفوذی ندارد و آنان از اغوای شیطان مصون و در نتیجه از هر گناهی پیراسته و معصوم خواهند بود.

ص: ۲۰۴

۱- [۱] نساء/۸۰.

۲- [۲] نور/۵۲.

۳- [۳] حجرات/۷.



چنان که می فرماید:

(...فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ \* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ). (۱)

«به عزت تو سوگند همه آنان جز بندگان مخلص تو را گمراه خواهم کرد».

و به همین مضمون است آیه های (۴۰) و (۴۱) سوره حجر.

هرگاه این مطلب را در کنار مطلب دیگر قرار دهیم و آن این که: هرگناهی که از انسان سر می زند شیطان در آن سهمی دارد و از طریق وسوسه او که سرانجام به گمراهی می کشد صادر می گردد.

و به دیگر سخن هر نوع فعل و رفتار ناروا هر چه هم کوچک و ناچیز باشد سرچشمه آن اغوا و دعوت و تحریک شیطان است.

از جمع این دو مطلب می توان گفت: کسانی که به طور مطلق از اغوای شیطان مصونیت دارند قطعاً از گناه و خلاف مصون بوده و مصدر هیچ خلافتی نخواهند بود و از این جا می توان به عصمت مطلق گروه «مخلص» پی برد.

و آیه دیگری پیامبران را بندگان مخلص خدا معرفی می کند و می فرماید:

(وَأَذْكُرُ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ \* إِنَّا أَخْلَصَيْنَاهُمْ بِخَالِصَةِ ذِكْرِي الدَّارِ \* وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ \* وَأَذْكُرُ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ). (۲)

«بنندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب صاحبان نعمت و بصیرت را به یاد آور، ما آنان را به خاطر یاد سرای دیگر، خالص و پاکدل قرار دادیم، آنان نزد ما از برگزیدگان و خوبانند، و یاد کن اسماعیل و یسع و ذو الکفل را که همه از نیکو کاران بودند».

این پیامبران که اسامی آنان در قرآن آمده است به حکم جمله (إِنَّا

ص : ۲۰۵

۱- [۱] ص ۸۲\_۸۳.

۲- [۲] ص ۴۵\_۴۸.

أَخْلَصِيَنَاهُمْ بِخَالِصِهِ ذِكْرِي الدَّارِ) جزء بندگان «مخلص» (به فتح لام) می باشند و با توجه به این که از اغوای شیطان مصونند، طبعاً از هر نوع گناه مصون خواهند بود.

البته در این دسته آیات، اسامی همه پیامبران نیامده است ولی با توجه به این که همه پیامبران به حکم آیه (وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).<sup>(۱)</sup> برگزیدگان و هدایت یافتگان از جانب خداوند هستند، طبعاً همگی حکم یکسانی خواهند داشت.

ص : ۲۰۶

### ۱۳- عصمت رسولان الهی از دیدگاه قرآن

#### اشاره

(بخش دوم . عصمت از خطا)

#### آیات موضوع

۱. (إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا) (نساء/۱۰۵).

۲. (وَلَوْلَا- فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِيعُواكَ وَمَا يُضِيعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا) (نساء/۱۱۳).

۳. (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا...) (بقره/۱۴۳).

۴. (وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيتُكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) (انعام/۶۸).

۵. (وَلَا تَقُولَنَّ لِسَىءِ اِنِّى فَاعِلٌ ذَلِكُمْ غَدًا \* اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ وَاذْكُرْ رَبَّكَ اِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى اَنْ يَهْدِيَنى رَبِّىْ لِاَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا) (كهف/ ۲۳-۲۴).

۶. (سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَى \* اِلَّا مَا شَاءَ اللّٰهُ اِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى) (اعلى/ ۶-۷).

۷. (وَلَقَدْ عَهِدْنَا اِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَى وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا) (طه/ ۱۱۵).

۸. (فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا...). (كهف/ ۶۱).

### ترجمه آیات

۱. «ما قرآن را به حق بر تو فرو فرستادیم تا میان مردم به آنچه که خدا به تو آموخته است، داوری کنی و هرگز مدافع خائنان نباشی.»

۲. «اگر فضل و کرم و رحمت خدا بر تو نبود گروهی از آنها (اهل کتاب) تصمیم می گرفتند که تو را گمراه کنند، و در واقع خود را گمراه می کنند و ضرری به تو نمی رسانند، خدا کتاب و حکمت را فرو فرستاده و آنچه را که نمی دانستی به تو آموخته است، فضل خدا بر تو، بزرگ است.»

۳. «شما را امت ممتاز قرار دادیم تا بر مردم شاهد باشید و پیامبر نیز گواه بر شما خواهد بود.»

۴. «هرگاه کسانی را دیدی که آیات مرا استهزا می کنند از آنان روی برگردان تا به سخن دیگری پردازند و اگر شیطان از یاد تو برد، پس از یاد آوری، با گروه ستمگر منشین.»

۵. «هرگز مگو من چیزی را فردا انجام می دهم مگر این که بگویی اگر خدا بخواهد و خدا را به یاد آر آنگاه که فراموشی دست داد و بگو امیدوارم خدا مرا به راهی روشن تر از این هدایت کند.»

۶. «قرآن را بر تو قرائت خواهیم کرد، پس تو آن را فراموش نمی کنی مگر آن که خدا بخواهد به درستی او آشکار و پنهان را می داند».

۷. «ما از قبل به آدم توصیه کردیم، او فراموش کرد و در او، استواری نیافتیم».

۸. «وقتی به محل تلاقی دو دریا رسیدند ماهی خود را فراموش کردند...».

## بررسی و تفسیر آیات

### پیراستگی پیامبران از خطا در داوری ها و موضوعات

درباره پیراستگی پیامبران و یا پیامبر اسلام از خطا و لغزش های غیر عمدی اتفاق نظری در میان دانشمندان اسلامی دیده نمی شود و برخی از محدثان خطا را در این مورد تجویز کرده و آن را منافی با مقام نبوت ندانسته اند در حالی که از آیات قرآن می توان مصونیت پیامبر را در قلمرو داوری و موضوعات روزمره نیز استفاده نمود اینک آیات مربوط به داوری های پیامبر اسلام را از نظر قرآن مطرح می کنیم.

قرآن یادآور می شود که پیامبر خدا در داوری میان دو متنازع، به آنچه که خدا به او ارائه می دهد حکم می کند چنان که می فرماید:

(إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا). (۱)

«ما قرآن را به حق بر تو فرستادیم تا میان مردم به آنچه که خدا به تو آموخته است، داوری کنی و هرگز مدافع خائنان نباشی».

سیاق آیات و مفردات خود آیه از قبیل (خائنین) و (خصیم) حاکی

ص : ۲۰۹

است که آیه مربوط به مرافعات است خواه مربوط به اموال باشد و یا مربوط به عرض و جان، و در هر حال اساس داوری پیامبر چیزی است که خدا به او ارائه می کند.

هر گاه بگوییم مقصود از جمله یاد شده، تعلیم احکام کلی الهی است که در قرآن وارد شده است در این صورت شاهد گفتار نخواهد بود و اگر بگوییم مقصود ارائه حق و واقع در مورد هر قضیه و نزاع است و این که کدامیک از این دو منازع راستگو و دیگری دروغگو است طبعاً گواه بر مصونیت او از خطا نیز خواهد بود هر چند بسیاری از مفسران «ارائه» را به معنی تعلیم احکام کلی گرفته اند.

در این مورد آیه دیگری است که دلالت آن بر صیانت پیامبر از خطا در موضوعات روشن تر و آشکارتر است آن نیز در مورد نزاع و مرافعه نازل شده است آنجا که می فرماید:

(وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا). (۱)

«اگر فضل و کرم و رحمت خدا بر تو نبود گروهی از آنها (اهل کتاب) تصمیم می گرفتند که تو را گمراه کنند، و در واقع خود را گمراه می کنند و ضرری به تو نمی رسانند، خدا کتاب و حکمت را فرو فرستاده و آنچه را که نمی دانستی به تو آموخته است، فضل خدا بر تو، بزرگ است».

دقت در فقرات مختلف آیه، ما را به وسعت عصمت پیامبر از خطا و سهو و نسیان رهبری می کند اینک ما به تفسیر بخش های مختلف آیه

ص : ۲۱۰

۱. (وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ).

۲. (وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ).

۳. (وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ).

۴. (وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا).

فقره نخست حاکی است که نفس پیامبر به تنهایی در مصونیت او از ضلال کافی نیست و مقصود از ضلال، قضاوت بر خلاف حق است و این خداست که در پرتو کرم و رحمت خود او را از داوری های ناحق باز می دارد و از آنجا که رحمت حق از نخستین روز تولد پیامبر تا لحظه درگذشت او را همراهی می کرد یادآور می شود که آنان خود را گمراه می کنند و کوچک ترین زیانی به تو نمی رسانند.

فقره دوم حاکی از منابع حکم و مدارک داوری او است و این که او از روی کتاب و حکمت داوری می کند.

از آنجا که تنها آگاهی از احکام و قوانین کلی در داوری کافی نیست، بلکه باید موضوع نیز تشخیص داده شود تا حکم بر آن منطبق گردد، و به دیگر سخن: محق از غاصب، خائن از امین، زانی از عفیف باز شناخته شوند، خداوند در فقره سوم به وسعت علم پیامبر اشاره کرده می فرماید: (وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ). و مسلماً مقصود از این علم، علم به کتاب و حکمت نیست بلکه مقصود آگاهی از جزئیات است که یکی از پایه های داوری به حق را تشکیل می دهد و اگر بگوییم این جمله ناظر به آشنایی به احکام کلی است نتیجه این می شود که معطوف و معطوف علیه یکی باشد، زیرا در فقره دوم به

این حقیقت تصریح گردیده، و دیگر نیازی به تکرار آن نبود.

در پایان آیه بار دیگر از فضل و کرم خدا سخن به میان آمده و از آن به عظمت یاد شده است و اینکه اگر مخالفان، نمی توانند پیامبر را گمراه سازند به خاطر فضل الهی است که او را احاطه کرده است و انسان محاط به فضل الهی قطعاً پیراسته از خطا خواهد بود.

اگر به توضیحات یاد شده پیرامون آیه، شأن نزول آن نیز ضمیمه گردد، طبعاً دلالت آیه بر مصونیت پیامبر در قلمرو داوری، روشن تر خواهد شد اینک به شأن نزولی که طبری نقل کرده است، اشاره می کنیم:

«مردی زرهی را دزدید و آن را در خانه فردی یهودی افکند، صاحب زره مرد یهودی را به محاکمه نزد پیامبر برد، همسایگان وی نیز در محکمه حاضر شدند و می کوشیدند تا پیامبر را بر ضد آن یهودی بشوراند و محکومیت او را قطعی سازند و چیزی نمانده بود که پیامبر رأی به محکومیت او صادر کند، که آیه کریمه نازل گردید» (۱).

خواه این شأن نزول صحیح باشد یا نه، از مجموع روایاتی که در مورد این آیه وارد شده است به دست می آید که دو نفر به عنوان متخاصم نزد پیامبر حاضر شدند و در محکمه، فرد دیگری بود که می کوشید تا با تحریک عواطف پیامبر، جو محکمه را بر ضد یهودی بشوراند و محکومیت او قطعی گردد.

شکی نیست که خطا و اشتباه در مورد حکم کلی برای پیامبر به هیچ وجه متصور نیست، و تحریک کنندگان هم در صدد این نبوده اند که زمینه را به گونه ای فراهم سازند که پیامبر در حکم الهی مرتکب خطا گردد، بلکه آنچه آنان در پی آن بوده اند، خطا در تشخیص راستگو و دروغگو بوده است، که در

ص: ۲۱۲

---

۱- [۱] تفسیر طبری، ج ۴، ص ۱۷۲.



پرتو فضل خاص الهی پیامبر از چنین خطایی مصون و محفوظ ماند.

### عصمت از خطا در مقام شهادت

اگر پیامبر گرامی به حکم آیه پیش، در داوری ها، مصون از خطا و اشتباه است، به حکم آیات دیگر گواهی دادن بر مردم نیز از خطا و اشتباه مصون می باشد قرآن پیامبر گرامی را در روز رستاخیز به عنوان شاهد اعمال معرفی می کند که بر کارها و اعمال امت خود گواهی می دهد و گواهی بر اعمال در روز قیامت بدون عصمت از خطا در این جهان ممکن نیست و در غیر این صورت در مواردی شهادت بر خطا بوده و از میزان عدل خارج خواهد بود.

گذشته از این، بخشی از اعمال خوب و بد از نظر ظاهر یکسانند و تنها از راه قصد و نیت می توان نیکی و بدی آنها را از هم جدا کرد و از این جهت لازمه شاهد و گواه بودن پیامبر این است که نه تنها از صورت و ظاهر اعمال آگاه باشد، بلکه از حقایق و انگیزه های آنان نیز آگاه باشد تا بتواند واقع بینانه و صادقانه گواهی دهد.

در مورد این که قرآن پیامبر را شاهد بر امت می شمارد آیات متعددی است که برخی را یادآور می شویم:

(وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا). (۱)

«شما را امت ممتاز قرار دادیم تا بر مردم شاهد باشید و پیامبر نیز گواه بر شما خواهد بود».

شکی نیست که شهادت بر کارهای مردم آن هم شهادتی که در روز رستاخیز پذیرفته شود کار همه امت نیست، زیرا در میان امت کسانی هستند که

ص: ۲۱۳

به فرموده امام صادق (علیه السلام) (۱): شهادت آنان بر یک دسته سبزی هم پذیرفته نیست؟ چگونه می توانند همه امت در روز رستاخیز گواه بر اعمال دیگران باشند طبعاً گروه خاصی بر همه مردم شهادت داده و پیامبر نیز بر آنان شاهد خواهد بود.

در بحث معاد درباره شاهدان روز قیامت به تفصیل سخن گفته شده و آمده است که پیامبر و افراد زبده از امت مانند پیشوایان معصوم بر اعمال ظاهری و باطنی، عملی و قلبی مردم شهادت خواهند داد و یک چنین شهادت بر حق در روز جزا جز با عصمت و مصونیت از خطا امکان پذیر نیست، زیرا آنگاه شهادت مطابق حق است که در مقام «تحمل» و در مقام «ادا» هیچگونه خطا و لغزش رخ ندهد که این شهادت مربوط به روز قیامت است نه دنیا و در قیامت بر اساس واقعیت داوری می شود و شهادت برپا می گردد نه ظواهر و در نتیجه حکم و شهادت، آنگاه بر حق است که مطابق با واقع باشد، و این در صورتی است که شاهد از هر گونه خطای عمدی و سهوی مصون باشد.

البته این نوع از آیات فقط عصمت پیامبر را در زمینه داوری و شهادت ثابت می کند نه در زمینه های دیگر و در موارد دیگر باید از دلایل عقلی و یا روایاتی که پیامبر را به نگهبانی روح القدس، مصون از لغزش معرفی می کند مراجعه کرد. (۲)

ص: ۲۱۴

---

۱- [۱] تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۶۰.

۲- [۲] کافی، ج ۱، ص ۲۶۱-۲۷۳.

همان گونه که در فصل قبل بیان گردید، عصمت پیامبران در سه مرحله، قابل بحث است:

۱. مرحله تلقی و ابلاغ وحی.

۲. مرحله عمل به دستورات دینی.

۳. مرحله داوری ها و تشخیص موضوعات.

تا این جا با دلایل قائلان به عصمت در مراحل یاد شده \_ اعم از دلایل عقلی و نقلی \_ آشنا شدیم اکنون به بررسی دلایل مخالفان می پردازیم:

در مرحله نخست در میان فرق اسلامی نظر مخالفی دیده نمی شود جز آنچه به قاضی ابو بکر باقلانی نسبت داده شده است که وی خطای سهوی را در این رابطه منافی با مقام نبوت ندانسته است ولی نادرستی این نظریه با توجه به دلایل یاد شده کاملاً روشن است و نیاز به بحث جداگانه ندارد آنچه باید بررسی شود دلایل مخالفان در دو مرحله دوم و سوم است.

دستاویز مخالفان عصمت در مرحله دوم بر دو نوع است:

گاهی به آیاتی که مربوط به مطلق پیامبران است، استدلال می کنند و گاهی به آیاتی که درباره پیامبران خاص مانند آدم، نوح، ابراهیم، و غیر آنان وارد شده است، احتجاج می نمایند و ما مجموع این آیات را در جلد چهارم «منشور جاوید» پیرامون این آیات بهطور گسترده سخن خواهیم گفت و مجموع این آیات در خور یک رساله است که در آنجا آورده ایم و تکرار آن لازم نیست.

درباره مرحله سوم عصمت، برخی به آیاتی از قرآن بر عدم عصمت استدلال کرده اند که از میان آنها سه آیه را مطرح می کنیم:

۱. (وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا

فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ). (۱)

«هرگاه کسانی را دیدی که آیات مرا استهزا می کنند از آنان روی برگردان تا به سخن دیگری پردازند و اگر شیطان از یاد تو برد، پس از یادآوری، با گروه ستمگر منشین».

این آیه از نظر گروه مخالف، گواه بر این است که برای پیامبر فراموشی دست می دهد، از این جهت خداوند دستور می دهد پس از تذکر، مجلس استهزا کنندگان را ترک کند.

استدلال کننده از یک نکته غفلت کرده است و آن این که این قبیل آیات قرآن که پیامبر را مخاطب قرار داده است، از قبیل «ایاک أعنی و اسمعی یا جاره» می باشد یعنی به تو می گویم تا (جاره) بشنود. و در زبان فارسی می گویند: «به دختر می گویم تا عروس بشنود».

مخاطب در این آیه \_ هر چند به ظاهر \_ پیامبر گرامی است ولی او حقیقتاً طرف خطاب نیست بلکه هدف در این خطاب تفهیم جامعه با ایمان است که با استهزا گران نشینند و اگر هم از روی غفلت در مجلس آنان شرکت کردند پس از یادآوری بلافاصله مجلس را ترک کنند.

با این که هدف، تفهیم مؤمنان است ولی به صورت ظاهر، خطاب متوجه پیامبر گردیده است و نکته آن تأکید بر مسئله، و بیان اهمیت آن است، یعنی به فرض، اگر پیامبر هم در این مورد دچار اشتباه شد، باید پس از تذکر و توجه بی درنگ مجلس گروه باطل را ترک نماید و با آنان مجالست ننماید تا چه رسد به دیگران.

ص : ۲۱۶

۲. (وَلَا تَقُولَنَّ لَشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا \* إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِّي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا). (۱)

«هرگز مگو من چیزی را فردا انجام می‌دهم مگر این که بگویی اگر خدا بخواهد و خدا را به یاد آر آنگاه که فراموشی دست داد و بگو امیدوارم خدا مرا به راهی روشن تر از این هدایت کند».

شیوه استدلال در این آیه بسان استدلال در آیه نخست است و پاسخ نیز همان پاسخ است، درست است که خدا می‌گوید: (وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ): «ای پیامبر آنگاه که خدا را فراموش کردی به خاطر آور» ولی هدف، بیان یک حکم عمومی است و آن این که هیچ انسانی نباید تصور کند که بدون مشیت خدا می‌تواند کاری را انجام دهد، و در این مورد، میان پیامبر و غیر او فرقی نیست، همه کائنات از خدا قوت و نیرو می‌گیرند و چیزی از خود ندارند.

۳. (سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنسَى \* إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى). (۲)

«قرآن را بر تو قرائت خواهیم کرد، پس تو آن را فراموش نمی‌کنی مگر آن که خدا بخواهد به درستی او آشکار و پنهان را می‌داند».

شیوه استدلال این است که در عین یادآوری این نکته که پیامبر قرآن را فراموش نمی‌کند، یک صورت را استثنا کرده و آن صورتی است که اراده خدا بر نسیان او تعلق گیرد.

ولی پاسخ از این استدلال روشن است:

اولاً: ظاهر آیه بیش از این نیست که در صورت تعلق مشیت خدا، فراموشی به پیامبر دست می‌دهد ولی آیا مشیت بر نسیان پیامبر تعلق گرفته است یا نه؟ آیه دلالتی بر این ندارد. به طور مسلم، استثنا دلالت بر امکان دارد

ص: ۲۱۷

---

۱- [۱] کهف/۲۳-۲۴.

۲- [۲] اعلیٰ/۶-۷.

ثانیاً: هدف از این استثناها اشاره به وقوع آنها نیست، بلکه اشاره به نکته دیگری است و آن این که تصور نشود که اگر مشیت خدا بر چیزی تعلق گرفت دیگر زمام اختیار از دست او بیرون می رود و دگرگون نمودن آن محال می باشد، خیر چنین نیست، او با حکم پیشین زمام کار را در دست دارد، هر نوع دگرگونی برای او ممکن است.

مفسران عین این بیان را در آیه یاد شده در زیر هم گفته اند آنجا که خدا به افراد خوشبخت نوید بهشت جاودان داده ولی در پایان به آن استثنا زده یادآور می شود مگر اینکه خدا بخواهد چنان که می فرماید:

(وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَمِنَ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ... \*عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ). (۱)

«آنان که خوشبخت شده اند تا آسمان ها و زمین برقرار است، در بهشت، جاودان می باشند، مگر آن که خدای تو بخواهد، این پاداش، پایان نمی پذیرد».

هدف از استثنا در آیه، اشاره به این مطلب است که حکم به جاودانگی آنان اختیار را از دست خدا نمی گیرد او پس از بردن آنان به بهشت می تواند آنان را از آن خارج سازد، اما آیا این مشیت صورت می پذیرد یا نه؟ آیه مزبور دلالتی بر آن ندارد، بلکه ذیل آیه که بهشت را یک عطیه غیر مقطوع و پایان ناپذیر اعلان می کند گواه بر آن است که این نوع پاداش ها جاودانی بوده و مشیت الهی بر اخراج آنان از بهشت تعلق نخواهد پذیرفت.

استدلال با این قبیل آیات، غفلت از نکات دقیق ادبی، فلسفی و علمی

است که در آیات نهفته است.

تا این جا استوارترین دلایل مخطئه به پایان می رسد ولی در عین حال آیات دیگری درباره برخی از پیامبران آمده که آشکارا به آنها نسبت نسیان داده است مثلاً درباره آدم می گوید:

(وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً). (۱)

«ما از قبل به آدم توصیه کردیم، او فراموش کرد و در او، استواری نیافتیم».

در باره موسی می فرماید:

(فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا...). (۲)

«وقتی به محل تلاقی دو دریا رسیدند ماهی خود را فراموش کردند...».

البته مفسران درباره این نوع آیات توضیحات روشنی دارند مثلاً درباره آیه دوم می گویند فراموش کننده مصاحب موسی بوده است نه خود موسی و به قرینه و علاقه مقارنت و مصاحبت، فراموشی به غیر او نسبت داده شده است، به گواه این که خود مصاحب آنگاه که موسی خدا را طلب کرد گفت:

(...فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَ مَا أَنَسَانِيَهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ...). (۳)

«من ماهی را فراموش کردم و جز شیطان کسی آن را از یادم نبرد».

و همچنین در باره آیه مربوط به حضرت آدم می گویند: نسیان به معنی ترک عمل به عهد الهی است زیرا لازمه نسیان ترک است گویی ملزوم گفته شده و لازم اراده گردیده است و شاید ذیل آیه گواه بر این نظر باشد که می فرماید:

ص : ۲۱۹

۱- [۱] طه/۱۱۵.

۲- [۲] کهف/۶۱.

۳- [۳] کهف/۶۳.

«وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» در آدم استواری بر عمل به عهد و پیمان ندیدیم» و این با توجه و تذکر به عهد و ترک آن بیشتر مناسب است تا با نسیان و فراموشی آن.

تنها موردی که باقی می ماند، آیه ای است که موسی در مقام مذاکره، با مصاحب خود، نسیان را به خود نسبت داده است. آنگاه که همسفر دیگری وی (بنا به روایات، خضر) از او تعهد می گیرد که در باره کارهای شگفت آور او اعتراضی نکند. او نیز می پذیرد ولی پس از مشاهده اعمال شگفت انگیز مانند سوراخ کردن کشتی، زبان به اعتراض گشوده و مصاحب، پیمان پیشین را یادآوری می کند و او در مقام اعتذار می گوید: (... لا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسَيْتُ...) (۱): «مرا بر آنچه من فراموش کردم، مؤاخذه مکن»، ولی توجیه آن با توجه به آنچه بیان شد روشن می گردد و گاهی از نا استواری در عزم، به نسیان تعبیر می شود همان طور که در باره حضرت آدم، بیان شد.

### مسئله ای به نام سهو النبی

اکنون که با دلایل موافق و مخالف در این مسئله آشنا شدیم مناسب است مسئله دیگری که در میان متکلمان و فقیهان اسلامی مطرح گردیده است، به نام مسئله «سهو النبی (صلی الله علیه وآله وسلم)» را مورد گفتگو قرار دهیم و طرح این مسئله در کلام و فقه اسلامی به خاطر احادیثی است که از فریقین در این خصوص روایت شده است و مجموع احادیثی که در این باره از شیعه و سنی روایت شده است از دوازده روایت تجاوز نمی کند. (۲)

متکلمان و فقیهان امامیه در این باره دو گروهند:

الف. اکثریت آنان سهو را جایز ندانسته اند از این گروه می توان شیخ

ص : ۲۲۰

۱- [۱] كهف/۷۳.

۲- [۲] صحیح بخاری، ج ۲، ص ۶۸؛ بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۹۷-۱۲۹.



مفید، شیخ طوسی، خواجه نصیر الدین طوسی، محقق صاحب شرایع، شهید اول، علامه حلی و... را نام برد.

از میان این گروه، متکلم و فقیه نامدار شیخ مفید بیش از همه اصرار ورزیده و حتی رساله ای را در رد نظریه قائلان به جواز سهو بر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نگاشته است، و علامه مجلسی این رساله را در بحار الأنوار نقل نموده است. (۱)

اینک نمونه هایی از آرای صاحب نظران یاد شده را در این باره نقل می کنیم:

۱. محقق طوسی در تجرید الاعتقاد می گوید: عصمت در پیامبر واجب است تا وثوق و اطمینان به گفتار او حاصل گردد و نیز واجب است که پیامبر مرتکب سهو نگردد. (۲)

۲. علامه حلی در شرح کلام خواجه می گوید: سهو بر پیامبر جایز نیست تا این که در آنچه به تبلیغ آن مأموریت یافته است دچار سهو نگردد. (۳)

۳. محقق حلی در مختصر نافع می گوید: حق این است که منصب امامت بالا-تر از آن است که در عبادات مرتکب سهو گردد. (۴)

۴. علامه حلی در برخی از کتاب های فقهی خود در مسئله تکبیر در دو سجده سهو می گوید: مخالفان به روایتی که ابو هریره از پیامبر روایت کرده است، استدلال نموده اند و آن این که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) پس از سجده اول تکبیر گفت و دوباره به سجده رفت، ولی این روایت از نظر ما نادرست است زیرا سهو بر

ص : ۲۲۱

---

۱- [۱] بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۱۲۲-۱۲۹.

۲- [۲] کشف المراد، ص ۱۹۵.

۳- [۳] همان مدرک.

۴- [۴] المختصر النافع، ص ۴۵.

پیامبر محال است و نیز در مسئله ای دیگر می گوید: شیخ (طوسی) گفته است: با توجه به محال بودن سهو بر پیامبر سخن مالک صحیح نیست. (۱)

۵. شهید در ذکری می گوید: خبر ذی الیدین در میان امامیه متروک است، زیرا دلیل عقلی بر عصمت پیامبر از سهو اقامه گردیده است. (۲)

ب. شیخ صدوق (م ۳۸۱) و استادش محمد بن حسن ولید (م ۳۴۳) نخستین کسانی هستند که از جواز سهو بر پیامبر طرفداری کرده و منکر آن را به غلو نسبت داده اند. ولی باید توجه داشت که وی به جواز سهو بر پیامبر به طور مطلق قائل نیست، بلکه می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) دارای برخی حالات اختصاصی و برخی حالات مشترک با مکلفان دیگر است. در آنچه به او اختصاص دارد که همان تبلیغ احکام الهی است، سهو جایز نیست، ولی در امور مشترک، مانند عبادات سهو بر او جایز است.

ولی سهو پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) با سهو انسان های دیگر در این موارد یکسان نیست، زیرا سهو انسان های دیگر از نفوذ و سیطره شیطان بر انسان ناشی می گردد ولی سهو پیامبر و دیگر معصومان از اراده و مشیت الهی، آنچه در مورد معصومان است «انساء الله» است نه «انساء الشیطان». (۳)

ج. سید مرتضی (م ۴۳۶) در این باره تفصیل دیگری داده و گفته است در تبلیغ احکام و مسائل شرعی و نیز اموری که نسیان و سهو در آنها مایه نفرت عمومی می گردد سهو و نسیان بر پیامبر الهی جایز نیست ولی در موارد دیگر وقوع نسیان مانعی ندارد. (۴)

ص : ۲۲۲

---

۱- [۱] منتهی المطلب، ص ۴۱۸\_۴۱۹.

۲- [۲] الذکری، ص ۲۱۵.

۳- [۳] من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۳۲.

۴- [۴] تنزیه الأنبیاء، ص ۸۷.

د. امین الاسلام طبرسی مؤلف مجمع البیان نیز قائل به تفصیل شده می گوید: در تبلیغ احکام الهی سهو بر پیامبران روا نیست، ولی در موارد دیگر هرگاه مخالف حکم عقل نباشد مانعی ندارد و امامیه آن را جایز می دانند. (۱)

ه. علامه مجلسی در این مورد چنین می گوید: این مسئله بسیار مشکل است زیرا آیات و روایات بسیاری بر صدور سهو از پیامبران دلالت می کند و از طرفی اصحاب ما جز گروه اندکی بر عدم جواز سهو بر آنان اتفاق نظر دارند و برخی از آیات و روایات و دلایل کلامی و اصول برهانی هم بر آن هماهنگ هستند. گذشته از آن در روایات سهو، خلل و اضطراب دیده می شود و نیز آیات دال بر سهو قابل تأویل هستند و خداوند هدایت کننده به راه راست است. (۲)

از آنجا که وی نظر قاطعی در این مورد نداده است می توان گفت وی در این مسئله «توقف» کرده است ولی از ذیل کلام ایشان چنین استفاده می شود که او از مخالفان نظریه «سهو» پیامبران می باشد.

### بررسی و تحقیق:

اکنون که با اقوال محققان اسلامی در این مسئله آشنا شدیم یادآور می شویم به نظر می رسد کلام مرحوم صدوق (در صورت صحیح و حجت بودن آنها در مورد اصول عقاید) واقع گرایانه است چه بسا ممکن است مصالح الهی ایجاب کند که به پیامبر، نسیان و سهوی دست دهد چه بسا برای جلوگیری از غلو و این که پیامبران آمیزه ای از الوهیت دارند، انجام یک چنین کارها از مصلحت بیشتری بر خوردار باشد بنابراین، مسئله، مسئله «انساء الله»

ص : ۲۲۳

---

۱- [۱] مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۱۷.

۲- [۲] بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۱۱۸-۱۱۹.



## ۱۴- علم و دانش سرشار

### آیات موضوع

۱. (...وَأَتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ...) (بقره/۲۵۱).

۲. (وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا...) (یوسف/۲۲).

۳. (وَلَوْ طَأَّ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا...) (انبیاء/۷۴).

۴. (وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا...) (قصص/۱۴).

۵. (إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ) (مائده/۹۱).

۶. (...وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...) (عنکبوت/۴۵).

٧. (وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ) (نمل/١٥).

٨. (وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنَاطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ) (نمل/١٦).

٩. (وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا) (نساء/١١٣).

١٠. (...وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا) (اسراء/٨٥).

١١. (رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا \* إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا) (نوح/٢٦\_٢٧).

١٢. (وَأَوْحَىٰ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ) (هود/٣٦).

١٣. (...يَا بُنَيَّ لَا تَقْصِبْ صَرْفًا عَلَىٰ إِيحَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ \* وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُنَبِّئُكَ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) (يوسف/٥\_٦).

١٤. (...عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا...) (يوسف/٨٣).

١٥. (...إِنِّي لِأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ) (يوسف/٩٤).

١٦. (...وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ...) (آل عمران/٤٩).

(آل عمران/٤٩).

۱۷. (...وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ...) (صف/۶).

۱۸. (وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ خَيْرًا فَلَمَّا بَيَّنَّا بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ) (تحريم/۳).

۱۹. (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) (بقره/۳۱).

۲۰. (قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ) (بقره/۳۲).

۲۱. (قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ) (بقره/۳۳).

### ترجمه آیات

۱. «خداوند حکومت و حکمت در اختیار داوود گذاشت و از آنچه می خواست به او آموخت».

۲. «آنگاه که به بلوغ رسید به او مقام حکمرانی و دانش بخشیدیم».

۳. «به لوط داوری و دانش دادیم».

۴. «آنگاه که به حد بلوغ و کمال از سن رسید به او مقام داوری و علم دادیم».

۵. «شیطان می خواهد از طریق شراب و قمار در میان شما دشمنی پدید آورد و شما را از یاد خدا و نماز باز دارد، آیا از این کار ناروا خودداری می کنید؟».

۶. «نماز را به پا دار نماز انسان را از بدی ها باز می دارد».

۷. «ما به داوود و سلیمان دانش خاصی دادیم و هر دو گفتند ستایش خدا راست که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمن خود برتری بخشیده است».

۸. «سلیمان از داوود ارث برد و روی به مردم کرد و گفت: زبان پرندگان (از طرف خدا) به ما تعلیم شده است و از هر کمالی به ما داده شده است، این است فضل بزرگ و آشکار».

۹. «و خداوند کتاب و حکمت را بر تو نازل کرد و آنچه را نمی دانستی به تو آموخت و کرم خدا نسبت به تو بزرگ است».

۱۰. «و جز اندکی از دانش به شما داده نشده است».

۱۱. «پروردگارا! احدی از کافران را بر روی زمین باقی مگذار، زیرا اگر آنان را باقی بگذاری بندگان تو را گمراه کرده و جز فرزندان فاجر و کافر به دنیا نخواهند آورد».

۱۲. «به نوح وحی گردید که غیر از آنان که ایمان آورده اند فرد دیگری از قوم تو ایمان نخواهد آورد، پس از کارهای آنان آزرده خاطر مباش».

۱۳. «ای فرزندانم خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن، تا این که آنان با تو مکر و خدعه نمایند، حقا شیطان برای انسان دشمن آشکاری است، این گونه است که خداوند در مورد تأویل گفتارها تو را بر می گزیند (دانش تعبیر خواب را به تو می آموزد) و نعمت خود را بر تو و بر آل یعقوب تمام می کند همان گونه که بر پدران تو ابراهیم و اسحاق تمام نمود، حقا که پروردگار تو دانا و حکیم است».

۱۴. «امید است خداوند هر دوی آنان (یوسف و برادرش) را برای من بیاورد».

۱۵. «من به طور قطع و یقین بوی یوسف را می یابم اگر مرا تکذیب نکنید».

۱۶. «شما را از آنچه می خورید و در خانه هایتان انداخته می سازید با خبر می کنم».



۱۷. «شما را به پیامبری به نام "احمد" که پس از من خواهد آمد بشارت می دهم».

۱۸. «هنگامی که پیامبر رازش را به یکی از همسرانش اظهار داشت او نیز به دیگری فاش ساخت، خداوند پیامبرش را از آن آگاه کرد. پیامبر قسمتی از آن راز را بر او بیان داشت و از قسمت دیگر خودداری کرد. در این موقع زن پرسید چه کسی تو را از این راز آگاه ساخت؟ فرمود: خداوند دانای آگاه مرا مطلع کرد».

۱۹. «به آدم همه اسماء را آموخت، آنگاه آنها را بر فرشتگان عرضه کرد و گفت اگر راست می گوئید مرا از اسامی اینها (عرض شده ها) آگاه سازید».

۲۰. «فرشتگان در پاسخ گفتند: تو پیراسته ای! ما جز آنچه که به ما آموخته ای آگاهی نداریم. تو دانا و حکیم هستی».

۲۱. «آنگاه به آدم گفت: فرشتگان را از اسامی آنها آگاه ساز، وقتی آنان را از اسامی آگاه ساخت، خدا گفت: من به شما نگفتم ام که من پنهانی های آسمان و زمین را می دانم، و می دانم آنچه را که آشکار می کنید و آنچه را که پنهان می سازید؟».

## بررسی و تفسیر آیات

### اشاره

یکی از ویژگی های پیامبران، آگاهی های وسیع و گسترده آنان در مسائل و زمینه های مختلف است و ما در این فصل ابعاد مختلف علم و آگاهی آنان را با مراجعه به آیات قرآن به طور فشرده مورد بحث قرار می دهیم.

### الف. آگاهی جامع به تشریح الهی

نخستین مرحله علم و آگاهی پیامبران که لازمه لا- ینفک مقام نبوت و پیامبری آنان است، علم جامع به تشریح و تقنین الهی است، و به عبارت دیگر آگاهی بر آنچه در تحقق بخشیدن به هدف بعثت لازم و مفید است.

هدف از بعثت پیامبران تعلیم و تربیت و اجرای عدل و قسط در جامعه و هدایت آنان به یکتا پرستی و توحید است طبعاً باید در این موضوع از آگاهی سرشاری برخوردار باشند تا از عهده انجام این هدف خطیر برآیند.

اصولاً معنا ندارد که خدا گروهی را برای هدف خاصی اعزام کند ولی ابزار آن را در اختیار آنان نگذارد.

می توان با مراجعه به آیات فراوانی که درباره علوم پیامبران وارد شده است این حقیقت را لمس کرد. در قسمتی از آیات گروهی از پیامبران را یادآور می شود که به آنان مقام فرمانروایی و حکمرانی اعطا گردیده است آنگاه مسئله علم و دانش آنان را مطرح می کند و از این طریق اظهار می دارد که ابزار حکمرانی و داوری را که همان آگاهی است، کاملاً در اختیار آنان قرار داده است و ممکن نیست که این حکمرانان الهی نسبت به حق یا حکم یا وظیفه ای، نا آگاه باشند ممکن است برای روشن شدن مسئله و رسیدن به وظیفه و حکم از جانب خداوند منتظر وحی الهی باشند ولی با رسیدن وحی از جانب خداوند هیچ چیز مجهول و نامعلوم نخواهد بود و در این باره به آیات یاد شده در زیر توجه نمایید:

۱. درباره داوود می فرماید:

(...وَأَتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ...)<sup>(۱)</sup>

«خداوند حکومت و حکمت در اختیار داوود گذاشت و از آنچه می خواست به او آموخت».

۲. درباره یوسف می فرماید:

(وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا...)<sup>(۲)</sup>

«آنگاه که به بلوغ رسید به او مقام حکمرانی و دانش بخشیدیم».

ص : ۲۳۰

---

۱- [۱] بقره/۲۵۱.

۲- [۲] یوسف/۲۲.

۳. و در باره لوط می فرماید:

(وَلَوْطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا... (۱).

«به لوط داوری و دانش دادیم».

۴. و در باره موسی می فرماید:

(وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا... (۲).

«آنگاه که به حد بلوغ و کمال از سن رسید به او مقام داوری و علم دادیم».

نکته جالب در این آیات این است که پس از اعطای مقام «حکم» و یا «ملک» مسئله علم و دانش را مطرح کرده، مشعر بر این که پیامبران علم لازم را در صحنه تشریح و اجرای احکام الهی دارا بودند. (۳)

### ب. پیامبران و آگاهی بر ملاکات تشریح

آگاهی از تشریح بسان سکه دو رویه است، یک رویه آن را احکام و رویه دیگر آن را ملاکات احکام تشکیل می دهد و از آنجا که فعل الهی، پیراسته از عبث و بیهودگی است، قطعاً تشریحات الهی نیز که نوعی از افعال او است دارای ملاک بوده و پیامبران از آن ملاکات آگاه بوده اند. اگر چه در این باره دلیل روشنی در آیات قرآن یافت نمی شود، ولی با توجه به برخی از آیات و نیز پاره ای از روایات می توان بر آگاهی پیامبران از ملاکات احکام استدلال نمود.

ص : ۲۳۱

---

۱- [۱] انبیاء/۷۴.

۲- [۲] قصص/۱۴.

۳- [۳] مع الوصف می توان درباره آیات مربوط به یوسف و لوط و موسی نظری دیگر داد و آن این که مقصود از «حکم»، همان تعالیم حکیمانه است که به آنان لطف فرموده است، و در باره پیامبر می فرماید: (ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ... (اسراء/۳۹).

قرآن ملائک برخی از احکام الهی را بیان نموده است و از این آیات می توان استفاده کرد که خداوند پیامبر گرامی را بر ملائک احکام خود آگاه نموده است و با توجه به این که این امر از ویژگی های او به شمار می رود می توان گفت دیگر پیامبران الهی نیز از این آگاهی برخوردار بوده اند.

قرآن در باره ملائک تحریم شرابخواری و قمار بازی می گوید:

(إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْمِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ). (۱)

«شیطان می خواهد از طریق شراب و قمار در میان شما دشمنی پدید آورد و شما را از یاد خدا و نماز باز دارد، آیا از این کار ناروا خودداری می کنید؟».

در آیه دیگر می فرماید:

(...وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...). (۲)

«نماز را به پا دار نماز انسان را از بدی ها باز می دارد».

و در آیات دیگر نیز به برخی از ملائک احکام الهی اشاره شده است.

از روایاتی که از پیشوایان معصوم در مورد ملائک تشریح نقل شده است نیز می توان بر آگاهی پیامبران از علل تشریح احکام استدلال نمود، زیرا این روایات گواه بر آگاهی امامان از ملائک و حکمت احکام الهی هستند، و با توجه به این که علم آنان به علم پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) منتهی می گردد قهراً پیامبر اسلام بر آنها آگاه بوده است و بر اساس مطلبی که قبلاً یاد آور شدیم می توان بر آگاهی پیامبران دیگر نیز استدلال نمود.

مرحوم شیخ صدوق در این موضوع کتاب مستقلی به نام «علل الشرایع»

ص : ۲۳۲

۱- [۱] مائده/۹۱.

۲- [۲] عنکبوت/۴۵.

نوشته است و در آنجا ملاکات تشریح، و به اصطلاح امروز حکمت احکام را آورده است که برای نمونه برخی را می آوریم:

الف. امام در علت تحریم خوردن خون می فرماید:

«خوردن خون مایه بدخویی و سنگدلی می گردد و بیم آن است که پدر، فرزند را بکشد»<sup>(۱)</sup>.

ب. درباره میخوارگی می فرماید: «افراد میگسار بسان بت پرستند و سرانجام به ارتعاش در اعضا دچار می شوند و خوی جوانمردی در آنان می میرد و بیم آن می رود که دنبال کردار زشت تا حد خونریزی بروند»<sup>(۲)</sup>.

این نمونه ها ما را به گستردگی علم پیامبر اسلام از طریق آگاهی فرزندان معصوم او رهبری می کند.

و علاقمندان می توانند در این قسمت به کتاب یاد شده مراجعه کنند.

البته باید به این نکته توجه داشت که نتیجه این برهان اثبات یک اصل کلی در باب علم پیامبران نیست و تنها می توان به طور «فی الجملة» آن را اثبات کرد، و نیز باید توجه نمود که سخن در مقام ثبوت و امکان نیست، بلکه سخن در مقام اثبات و دلیل بر چنین علمی است ولی در مقام ثبوت و امکان آن هیچ گونه تردیدی نیست.

از برخی از آیات استفاده می شود که برخی از اولیای الهی از روی ملائک داوری کرده و حکم را اجرا می نمودند و از این نمونه است مصاحب موسی که سه کار شگفت انگیز را انجام داد آنگاه به تفسیر آنها پرداخت و روشن کرد که کارهای او بر اساس آگاهی از متن تکوین و مصالح و مفاسد حاکم بر آن بوده است. مثلاً:

الف. کشتی مردم را سوراخ کرد.

ص : ۲۳۳

---

۱- [۱] بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۸۷۲.

۲- [۲] بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۸۷۲.

ب. دیواری را که در حال سقوط بود تعمیر ونوسازی کرد.

ج. نوجوانی را بدون ارتکاب گناهی، کشت.

آنگاه که موسی از اعمال شگفت انگیز او سؤال کرد وی ملاکات، و مصالح موجود در آن را مطرح نمود و خود را مأمور به تطبیق حکم بر آن ملاکات دانست و فرمود:

کشتی را سوراخ کردم که در پیش رو مأموران پادشاه به آن رغبت پیدا نکنند زیرا کار آنان یغماگری و چپاول اشیای نفیس بود.

جوان را کشتم چون پدر و مادر او مؤمن بودند از آن ترسیدم که او پدر و مادر خود را به کفر و طغیان نزدیک سازد.<sup>(۱)</sup>

دیوار را به رایگان به پا داشتیم برای این که زیر دیوار گنجی متعلق به یتیم بود که با سقوط دیوار آن گنج آشکار می گردید و به یغما می رفت خدا خواست که از این طریق این گنجینه پنهان بماند و دستبردی به آن نرسد و آنان آنگاه که بزرگ شدند، گنج خود را بیرون آورده و از آن بهره ببرند.

همه این پاسخ ها حاکی از آن است که مصاحب موسی به علل تشریح و ملاکات آن نیز آشنا بوده است و در عین حال بر عدم آگاهی موسی از ملاک و مصلحت موجود در کارهای به ظاهر شگفت آور مصاحب خود، دلالت دارد.

### ج. آگاهی از زبان پرندگان

آگاهی از زبان پرندگان کمالی است که خداوند به داوود و سلیمان اعطا نمود و این مطلب در آیه های (۱۵) و (۱۶) سوره نمل بیان گردیده است که

ص : ۲۳۴

---

۱- [۱] آیه مربوط به این مصلحت چنین است: (فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا) و این بخش از آیه به گونه ای دیگر نیز تفسیر شده است.

تحلیل هر دو آیه ما را به گستردگی علم این دو پیامبر و طبعاً پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) و برخی پیامبران دیگر رهبری می کند. چنان که می فرماید:

(وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ). (۱)

«ما به داوود و سلیمان دانش خاصی دادیم و هر دو گفتند ستایش خدا راست که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمن خود برتری بخشیده است.»

و باز می فرماید:

(وَوَرِّثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ). (۲)

«سلیمان از داوود ارث برد و روی به مردم کرد و گفت: زبان پرندگان (از طرف خدا) به ما تعلیم شده است و از هر کمالی به ما داده شده است، این است فضل بزرگ و آشکار.»

دقت در جمله های کوتاه این آیه ما را به حدود علم پیامبران آشنا می سازد.

الف. (وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا) علم در این جمله به صورت نکره آمده است که حاکی از تعظیم است نه تحقیر. زیرا تحقیر مناسب با مقام توصیف پیامبر نیست.

ب. (عَلَّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ) زبان پرندگان را می دانیم. (با توجه به انواع مختلف پرندگان، این آموزش وسیع و گسترده خواهد بود).

ج. (وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ) «از هر کمالی به ما داده شده است».

ص : ۲۳۵

---

۱- [۱] نمل/۱۵.

۲- [۲] نمل/۱۶.

این جمله اخیر از گستردگی خاصی حکایت می کند و آن این که این دو پیامبر از هر کمالی بهره ای را داشته اند. کمالی نبود که آنان فاقد آن باشند، مگر این که مصلحت ایجاب کند که آن کمال را دارا نباشند. چنان که پیامبر اسلام به حکم آیه (وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ... (۱) و آیه (مَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ... (۲)، قادر به سرودن شعر نبود و نیز قبل از بعثت خواندن و نوشتن نمی دانست و این به خاطر یک مصلحت والا تر و برتر بود که به خاطر آن، خداوند این دو کمال را در اختیار او نهد زیرا اگر او شعر می سرود اتهام این که قرآن او نتیجه هنر نمایی ادبی او است، حق جلوه می کرد، و اگر چیزی می نوشت یا می خواند و اتهام مخالفان به این که او قرآن را از کتب پیشینیان و دانشمندان یهود و نصارا گرفته است، به صورت یک اشکال وارد به نظر می آمد، و به همین جهت قرآن با این آیات، بی پایگی اتهامات آنان را بر ملا می سازد.

قرآن در مورد گستردگی علم پیامبر گرامی تعبیر خاصی دارد چنان که می فرماید:

(وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا). (۳)

خدا کتاب و حکمت را بر تو فرو فرستاد و از آن جا که جمله اخیر (وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا) پس از مسئله علم پیامبر وارد شده است، قطعاً ناظر به عظمت علم پیامبر خواهد بود و جایی که خدا علم انسانی را بزرگ بخواند (تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل) این در حالی است که همین

ص : ۲۳۶

---

۱- [۱] یس/۶۹.

۲- [۲] عنکبوت/۴۸.

۳- [۳] نساء/۱۱۳.



قرآن، علم مجموعه انسان ها را ناچیز دانسته و می فرماید:

(...وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا). (۱)

## د. پیامبران و آگاهی از غیب

### اشاره

بخش دیگری از علم پیامبران را آگاهی آنان از اسرار پشت پرده و به اصطلاح «علم غیب» تشکیل می دهد، و در این رابطه آیات بسیاری وجود دارد که ما در این جا نمونه هایی را یاد آور می شویم:

### ۱. نوح از چگونگی نسل آینده خبر می دهد

نوح آنگاه که پس از سال ها تبلیغ و ارشاد، از هدایت قوم خود ناامید گردید دست به نفرین آنها بلند کرد و چنین گفت:

(رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا\* إِنَّكَ إِن تَذَرُهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا). (۲)

«پروردگارا! احدی از کافران را بر روی زمین باقی مگذار، زیرا اگر آنان را باقی بگذاری بندگان تو را گمراه کرده و جز فرزندان فاجر و کافر به دنیا نخواهند آورد.»

نوح از وقوع دو مطلب در آینده خبر داده است:

۱. کافران در آینده ایمان نخواهند آورد و بندگان الهی را گمراه خواهند نمود.

۲. فرزندان آنی که از این کافران متولد خواهند شد، همگی انسان هایی

ص : ۲۳۷

---

۱- [۱] اسراء/۸۵.

۲- [۲] نوح/۲۶-۲۷.

تبهکار و بی دین خواهند بود.

اکنون سخن در این است که او از کجا بر این دو مطلب غیبی آگاه گردیده است؟

ممکن است گفته شود، او نخستین مطلب را از مطالعه و مشاهده اندیشه، اخلاق و رفتار قوم خود پس از سالیان متمادی معاشرت با آنان به دست آورد و این آگاهی، ریشه ای غیبی و غیر طبیعی ندارد، که به عنوان امتیازی برای وی به شمار آید! ولی از مراجعه به خود قرآن روشن می شود که آگاهی نوح در این مورد، یک آگاهی برتر و برخاسته از وحی الهی بوده است. چنان که می فرماید:

(وَأَوْحَىٰ إِلَيَّ نُوحٌ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ). (۱)

«به نوح وحی گردید که غیر از آنان که ایمان آورده اند فرد دیگری از قوم تو ایمان نخواهد آورد، پس از کارهای آنان آزرده خاطر مباش.»

همانطور که ملاحظه می شود، آگاهی او بر ایمان نیاوردن گروه کافر از قوم خود، از وحی الهی سرچشمه گرفته است. و خداوند، او را بر آینده قوم خود کاملاً آگاه نموده است.

از این جا معلوم می شود که منشأ علم و آگاهی او نسبت به موضوع دوم (نسل بعدی و فرزندان کافران) هم وحی الهی بوده است و خداوند این آگاهی غیبی را به او اعطا نموده است.

## ۲. آگاهی کامل یعقوب بر آینده یوسف

آنگاه که یوسف در خواب دید که یازده ستاره و ماه و خورشید بر او

ص : ۲۳۸

سجده می کنند و آن را برای پدرش یعقوب حکایت کرد یعقوب چنین فرمود:

(... يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ \* وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُنْمِئُ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ). (۱)

«ای فرزندم خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن، تا این که آنان با تو مکر و خدعه ننمایند، حقا شیطان برای انسان دشمن آشکاری است، این گونه است که خداوند در مورد تأویل گفتارها تو را بر می گزیند (دانش تعبیر خواب را به تو می آموزد) و نعمت خود را بر تو و بر آل یعقوب تمام می کند همان گونه که بر پدران تو ابراهیم و اسحاق تمام نمود، حقا که پروردگار تو دانا و حکیم است.»

همان طور که ملاحظه می شود، یعقوب از چند مطلب غیبی با قاطعیت خبر داده است:

۱. خدعه و مکر برادران یوسف.

۲. اعطای علم تعبیر خواب به یوسف.

۳. اعطای نعمت نبوت و پیامبری به او.

و آگاهی بر یک چنین مسائل غیبی، فضل خاص الهی بوده است که به یعقوب اعطا گردیده است. چنان که در آیه دیگر به این مطالب اشاره کرده و می فرماید:

(...وَإِنَّهُ لَدُوٌّ عَلِيمٌ لِّمَا عَلَّمْنَاهُ...). (۲)

«یعقوب به خاطر آنچه ما به او تعلیم کرده ایم صاحب علم و دانش است.»

ص : ۲۳۹

۱- [۱] یوسف/۵-۶.

۲- [۲] یوسف/۶۸.

در این آیه به روشنی سرچشمه علم و آگاهی وسیع یعقوب بیان گردیده است، و آن (تعلیم) خاص الهی است.

و به خاطر همین «تعلیم» خاص خداوند است که او در موارد دیگری نیز به روشنی از آینده خبر داده است.

الف. تکذیب گزارش برادران یوسف به این که او را گرگ خورده است، و اخبار و اطمینان به زنده بودن او.

ب. تکذیب گزارش برادران در مورد برادر دیگر (بنیامین)، آنگاه که یوسف او را نزد خود نگه داشت و برادران به پدر گفتند: او به کیفر سرقت بازداشت گردید، یعقوب به آنان گفت:

(...عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِنِي بِهِمْ جَمِيعًا...)(۱)

«امید است خداوند هر دوی آنان (یوسف و برادرش) را برای من بیاورد».

ج. آنگاه که کاروان همراه با پیراهن یوسف از مصر بیرون آمد، یعقوب گفت:

(...إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ)(۲)

«من به طور قطع و یقین بوی یوسف را می یابم اگر مرا تکذیب نکنید».

### ۳. گزارش های غیبی مسیح

قرآن در باره مسیح و گزارش های غیبی او دو مورد را یادآور شده است:

الف. اندوخته های مردم در خانه ها

چنان که می فرماید:

(...وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ...)(۳)

ص : ۲۴۰

---

۱- [۱] یوسف/۸۳.

۲- [۲] یوسف/۹۴.

۳- [۳] آل عمران/۴۹.

«شما را از آنچه می‌خورید و در خانه هایتان انداخته می‌سازید با خبر می‌کنم».

ب. نبوت پیامبر خاتم

چنان که می‌فرماید:

(...وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ...) (۱).

«شما را به پیامبری به نام "احمد" که پس از من خواهد آمد بشارت می‌دهم».

#### ۴. گزارش های غیبی پیامبر اسلام

قرآن کریم مواردی از گزارش های غیبی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) را یادآور شده است که ما به ذکر یک نمونه اکتفا می‌کنیم:

پیامبر مطلبی را به یکی از همسران خود گفت و از او خواست که آن را به صورت یک راز پیش خود نگه دارد و از افشای آن خودداری نماید، ولی او به این توصیه پیامبر عمل نکرد و آن را افشا نمود، آنگاه خداوند پیامبر را از این امر مطلع نمود. و رسول خدا برخی از آن خبر را که افشا شده بود به افشا کننده آن گوشزد نمود، او از این مطلب در شگفت شد و گفت چه کسی تو را بر آن مطلع نموده است؟ پیامبر در پاسخ او فرمود: خدای دانا و آگاه مرا با خبر ساخته است.

چنان که می‌فرماید:

(وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضِهَا فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ) (۲).

موارد یاد شده نمونه هایی از آگاهی پیامبران الهی بر امور غیبی است که

ص : ۲۴۱

۱- [۱] صف/۶.

۲- [۲] تحریم/۳.

در قرآن مطرح شده است، و نمونه های دیگر نیز در قرآن آمده است که ما به خاطر رعایت اختصار از ذکر آن خودداری نمودیم. (۱)

## هـ. پیامبران و آگاهی از حقایق آفرینش

از برخی از آیات استفاده می شود که پیامبران الهی نسبت به اسرار آفرینش علم گسترده ای داشته اند، گویی روح آنان آینه تمام نمای قوانین خلقت و سنن آفرینش است و در این مورد کافی است در جمله های سه آیه یاد شده در زیر دقت کنیم.

۱. (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ). (۲)

۲. (قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ). (۳)

۳. (قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ) (بقره/۳۳). (۴)

## ترجمه

۱. «به آدم همه اسماء را آموخت، آنگاه آنها را بر فرشتگان عرضه کرد و گفت اگر راست

ص : ۲۴۲

---

۱- [۱] مثلاً- در باره صالح چنین نقل می کند که به قوم خود گفت: (...تَمَتُّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَيْدٌ غَيْرٌ مَكْدُوبٍ) (هود/۶۵): «سه روز در خانه های خود به سر برید، پس از آن نابود خواهید شد و این خبر قطعی است».

۲- [۲] بقره/۳۱.

۳- [۳] بقره/۳۲.

۴- [۴] بقره/۳۳.

می گویند مرا از اسامی اینها (عرض شده ها) آگاه سازید».

۲. «فرشتگان در پاسخ گفتند: تو پیراسته ای! ما جز آنچه که به ما آموخته ای آگاهی نداریم. تو دانا و حکیم هستی».

۳. «آنگاه به آدم گفت: فرشتگان را از اسامی آنها آگاه ساز، وقتی آنان را از اسامی آگاه ساخت، خدا گفت: من به شما نگفته ام که من پنهانی های آسمان و زمین را می دانم، و می دانم آنچه را که آشکار می کنید و آنچه را که پنهان می سازید؟».

مضمون این سه آیه از مضامینی است که در قرآن فقط یک بار آمده و برای آنها در کلام الهی نظیری نیست تا با مطالعه مجموع آنها و تفسیر برخی به کمک برخی دیگر بتوان ابهام آیه ها را برطرف کرد از این جهت مفسران در تبیین مقصود و مفاد این سه آیه وجوه مختلفی را ذکر کرده اند که همگی احتمالاتی بیش نیست و برای آنها شاهی وجود ندارد ولی با دقت در مفردات آیه و حفظ روابط جمله ها می توان به گونه ای آیات را تفسیر کرد.

الف. در آغاز آیات، سخن از تعلیم اسماء به میان آمده است (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ) و متبادر از آن، اسامی موجودات است ولی این معنای ابتدایی به سه جهت مقصود نیست.

۱. اولاً در آن زمان لغت و زبانی اختراع نشده بود تا آدم به وسیله یک لغت رایج بشری از اسامی اشیا آگاه گردد و اگر هم خدا در بهشت با آدم سخن می گفت و یا پس از هبوط به زمین او را طرف خطاب قرار داده است، کیفیت این خطاب ها و مفاهمه ها برای ما روشن نیست. و هرگز روشن نیست که مکالمه های الهی به صورت مکالمه های رایج بشری بوده و با خلق و ایجاد حروف و اصوات با او مکالمه کرده است یا نه؟

۲. اصولاً آموزش اسامی بسان آموزش یک لغت چندان افتخاری نیست که آدم به وسیله آن بر ملائکه برتری یابد.

۳. اگر مقصود آموزش اسامی بود طبعاً باید ضمیر «ها» که مخصوص جمیع اشیای فاقد عقل و شعور است به کار برد و بگوید «ثم عرضها» و «بأسمائها» در حالی که در همه این موارد ضمیر «هم» که مخصوص موجودات صاحب عقل و شعور است، به کار می برد.

از این جا به دست می آید که مقصود از این اسماء الفاظ و اسامی آنها نیست. بلکه حقایق آنها و به تعبیر دیگر «مسمیات» آنها است و مقصود، شناخت حقایق موجودات و سنن و رموز حاکم بر آنها می باشد.

در این جا ممکن است سؤال شود اگر مقصود مسمیات و موجودات است همه آنها از عقل و شعور برخوردار نیستند چرا ضمیر مخصوص موجودات صاحب عقل و شعور را به کار برده است؟

پاسخ آن، این است که از نظر قرآن مجموع جهان و موجودات، متناسب با مرتبه وجودی خود از علم و آگاهی برخوردارند و به همان نسبت نیز سپاسگزار و ستایشگر خدا هستند.

و آیه (...وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...)<sup>(۱)</sup>.

«چیزی نیست مگر این که خدا را تنزیه و تسبیح می گوید: این شما هستید که تسبیح و تنزیه آنها را درک نمی کنید» به روشنی بر این مطلب دلالت دارد.

گواه دیگر بر این مطلب جمله (إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) است که پس از تعلیم اسماء از طرف آدم به فرشتگان، آمده است با توجه به این جمله می توان گفت: مقصود، تعلیم الفاظ و اسماء نبوده بلکه پنهانی های آسمان و زمین بوده است، که همه و یا قسمتی از آنها در اختیار آدم قرار

ص : ۲۴۴



گرفت.

نتیجه این که آدم به خاطر آگاهی از اسرار جهان، مأمور شد به زمین فرود آید و در عمران و آبادی زمین بکوشد، زیرا علم، مسئولیت زا است.

در آیه دیگر می فرماید:

(...هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَ كُمْ فِيهَا...) (۱).

«او است که شما را از زمین آفریده و بر عمران آن مأمور ساخته است».

و با توجه به این که از مجموع این آیات استفاده می شود که ملائک خلافت آدم از طرف پروردگار بر روی زمین، همان «آموختن اسماء» به او بوده است، می توان نتیجه گرفت که همه خلفای الهی یعنی پیامبران و اوصیای آنان، بهره مند از این علم و آگاهی بوده اند.

آنچه بیان شد چیزی است که از دقت و تأمل در آیات به دست می آید و در روایات وارد از خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نیز این نظریه تأیید شده است. مفسر شیعی، عیاشی، معاصر با کلینی (م/۳۲۹) در تفسیر خود می گوید: فردی از امام صادق (علیه السلام) سؤال کرد که خدا به آدم چه آموخت؟ فرمود: زمین ها، کوهها، دره ها، بیابان ها، آنگاه به فرشی که زیر پای او بود نگاه کرد و فرمود حتی این بساط زیر پای مرا هم به او آموخت. (۲).

و نیز این نظریه که ما به شرح آن پرداختیم به صورت کم رنگ در تفاسیر دیگر آمده و طبرسی رحمه الله نیز آن را به عنوان رساترین و بهترین اقوال تلقی نموده است. (۳).

ص : ۲۴۵

---

۱- [۱] هود/۶۱.

۲- [۲] تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۲ وی دو روایت دیگر نیز به همین مضمون نقل کرده است . رجوع شود.

۳- [۳] مجمع البیان، ج ۱، ص ۷۶.

## ۱۵- کمالات جسمی و روحی پیامبران

### آیات موضوع

۱. (إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ) (هود/۷۵).
۲. (إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا...) (نحل/۱۲۰).
۳. (وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ... ) (انبیاء/۵۱).
۴. (وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى) (نجم/۳۷).
۵. (وَإِذْ كُنَّا عِبَادًا لِّإِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ) (ص/۴۵).
۶. (إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ) (ص/۴۶).

۷. (وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ) (انعام/۸۶).

۸. (وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ) (انبیاء/۸۵).

۹. (وَإِذْ كُنَّا فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ...) (مریم/۵۴).

۱۰. (فَبِمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ...) (آل عمران/۱۵۹).

۱۱. (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ) (توبه/۱۲۸).

۱۲. (وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ) (قلم/۴).

۱۳. (قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي \* وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي \* وَإِخْلُ عُنُقَهُ مِنْ لِسَانِي \* يَفْقَهُوا قَوْلِي) (طه/۲۵-۲۸).

### ترجمه آیات

۱. «به راستی ابراهیم بردبار و نرم دل و انا به گر بود».

۲. «به راستی ابراهیم پیشوای فرمانبر خدا و حنیف بود».

۳. «ما پیش از این ابراهیم را رشد و رهشناسی عطا کردیم».

۴. «و ابراهیم، همان کسی که وظیفه خود را بهطور کامل ادا کرد».

۵. «بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب، صاحبان قدرت و بصیرت را یاد کن».

۶. «ما آنان را به عنوان بندگان خالص خود برگزیدیم».

۷. «و اسماعیل، یسع، یونس و لوط که هر یک را به عالمیان برتری دادیم».

۸. «و اسماعیل و ادريس و ذوالکفل همه از صابران بودند».

۹. «در قرآن اسماعیل را یاد کن که "صادق الوعد" بود».

۱۰. «به واسطه رحمت الهی بر آنان نرمخو و مهربان گشتی، و اگر درشت خو و سخت دل بودی، از اطراف تو پراکنده می شدند...».

۱۱. «حقا که از خود شما فرستاده ای به سوی شما آمد که رنج های شما بر او دشوار است و بر هدایت شما حریص می باشد، و نسبت به مؤمنان مهربان است.».

۱۲. «حقا که تو بر صفات اخلاقی بزرگی هستی.».

۱۳. «پروردگارا! سینه ام را گشاده نما، کارم را آسان کن، و گره از زبانم بگشای، تا این که سخنم را بفهمند.».

## بررسی و تفسیر آیات

### اشاره

در فصل های گذشته پیرامون دو ویژگی از ویژگی های پیامبران الهی یعنی عصمت و علم به تفصیل سخن گفتیم، عصمت و علم رسولان الهی در واقع دو ویژگی از ویژگی های معنوی و روحی آنان به شمار می آید. هدف ما در این فصل، بررسی سایر کمالات روحی و نیز کمالات جسمی پیامبران به طور فشرده و گذرا است. بنابراین، این بحث به دو بخش تقسیم می گردد.

۱. کمالات روحی.

۲. کمالات جسمی.

و هر یک از این دو را باید از دیدگاه عقل و وحی مورد مطالعه قرار دهیم:

### الف. کمالات روحی پیامبران و داوری عقل

هدف از بعثت پیامبران، (همان گونه که بارها یادآور شده ایم) در سه محور کلی خلاصه می شود: ۱. اصلاح فکر و عقیده انسان ها، ۲. تعدیل غرایز یا اصلاح اخلاق جامعه، ۳. برقراری قسط و عدل اجتماعی در

زمینه های مختلف (اصلاح اجتماعی).

شکی نیست که برآورده شدن این نوع آرمان های والا- در شکل کامل و همه جانبه، در گرو اعتماد تمام عیار انسان ها به رسولان الهی است، و این جلب اعتماد، معلول پیراستگی آنان از هر گونه نقص فکری و روحی است.

و به عبارت دیگر آرمان والای نبوت آنگاه تحقق می یابد که ابزار و شرایط لازم آن فراهم گردد، و دارندگان این مقام از آن برخوردار باشند.

این شرایط بر دو گروه تقسیم می شوند:

۱. شرایط تکوینی.

۲. شرایط اکتسابی.

ما فعلاً پیرامون شرایط تکوینی سخن می گوئیم و از آن به کمالات جسمی و روحی پیامبران تعبیر می آوریم.

با توجه به مطلب یاد شده، داوری عقل در این رابطه روشن است، و آن این که پیامبران الهی نباید به هیچ وجه نقص روحی داشته باشند و فاقد کمالات از کمالات روحی باشند.

به عبارت دیگر: همانگونه که لازم است پیامبران از ویژگی عصمت و علم فراگیر و سرشار برخوردار باشند، همچنین لازم است انسان هایی صبور، شجاع، حلیم و بردبار، متواضع و فروتن، دلسوز و مهربان، مصلحت اندیش و خیرخواه، زاهد و پارسا، دور اندیش و بلند نظر، و... باشند. تا بتوانند از عهده وظایف خطیر خویش بر آیند.

جایی که رهبران عادی اگر بخواهند به آرمان های انسانی خود جامه عمل بپوشانند باید از چنین صفات روحی برخوردار باشند حساب رهبران برگزیده از جانب خداوند روشن است، بنابر این به تناسب عظمت مقام نبوت و

برگزیدگی از جانب خدا، بایستی پیامبران الهی از نظر کمالات فکری و روحی در مرتبه بالاتری قرار گیرند. و باز با توجه به تفاوت هایی که از نظر کمالات وجودی در میان رسولان الهی موجود است قهراً همه آنان از درجه و مرتبه یکسانی از کمالات فکری و روحی یاد شده بهره مند نخواهند بود، لکن همانگونه که یادآور شدیم هر یک از آنان، از انسان های تحت تربیت خود برتر و والاتر خواهند بود.

### کمالات روحی پیامبران از دیدگاه قرآن

قرآن کریم در آیات بسیاری، پیامبران را توصیف نموده و ویژگی های اخلاقی و کمالات روحی آنان را یادآور شده است. در این جا نمونه هایی را نقل می نمایم.

۱. قرآن، ابراهیم خلیل را فردی «حَلِيم»، «مُنِيب» (۱)، «قانت» (۲)، «رَشِيد» (۳)، «وفا کننده» (۴) به عهد و پیمان معرفی کرده است.
  ۲. و در جای دیگر از او و فرزندش اسحاق و نوه اش یعقوب به عنوان انسان های قدرتمند، و با بصیرت یاد کرده می فرماید:  
(وَإِذْ كُنَّا عِبَادًا لِّإِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ). (۵)
- «بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب، صاحبان قدرت و بصیرت را یاد کن».

آنگاه «اخلاص» آنان را یادآور شده و آن را به منزله اصل و ریشه

ص : ۲۵۰

- 
- ۱- [۱] إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ (هود/۷۵).
  - ۲- [۲] إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا (نحل/۱۲۰).
  - ۳- [۳] وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ... (انبیاء/۵۱).
  - ۴- [۴] وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى (نجم/۳۱).
  - ۵- [۵] ص/۴۵.

ارزش های اخلاقی دیگر قلمداد می کند، چنان که می فرماید:

(إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ). (۱)

«ما آنان را به عنوان بندگان خالص خود برگزیدیم».

زیرا که آنها قیامت را خالصانه یاد نمودند، (چشم به آخرت دوخته و از زندگی دنیا دل بر کردند).

همان گونه که ملاحظه می شود یکی از عالی ترین صفات روحی که به عنوان ویژگی این پیامبران الهی دانسته شده است، زهد و پیراستگی آنان از دلبستگی به دنیا است که خود، موجب راه یافتن آنان به مقام قرب الهی و گزینش آنان از جانب خداوند گردیده و به آنان قدرت و بصیرت داده است.

۳. در مورد «اسماعیل»، «الیسع»، «یونس» و «لوط» می فرماید:

(...وَكَلَّا فَضَّلْنَا عَلَي الْعَالَمِينَ). (۲)

«هر یک را به عالمیان برتری دادیم».

مقصود این است که هر یک از این پیامبران، از مردم روزگار خود برتر بودند، و ملائک این برتری همان صفات و ملکات معنوی و کمالات فکری و روحی است.

۴. در آیه دیگر «اسماعیل»، «ادریس» و «ذو الکفل» را انسان هایی صابر توصیف کرده می فرماید: (...كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ) (۳).

۵. و در جای دیگر اسماعیل را «صادق الوعد» (راست پیمان) توصیف

ص : ۲۵۱

۱- [۱] ص / ۴۶.

۲- [۲] انعام / ۸۶.

۳- [۳] انبیاء / ۸۵.

کرده می فرماید:

(وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ...)(۱)

«در قرآن اسماعیل را یاد کن که "صادق الوعد" بود».

و در روایتی از امام رضا (علیه السلام) نقل شده است که فرمودند: علّت این که اسماعیل، «صادق الوعد» نامیده شد این است که در مکانی با فردی وعده گذاشت و مدت یکسال در آن مکان منتظر او ماند.(۲)

در روایتی نیز آمده است پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به برخی از یاران خود وعده داده بود که کنار کعبه منتظر او است تا او بیاید ولی یار آن حضرت وعده خود را فراموش کرد، پس از گذشت سه روز، او را به وعده اش یادآوری کردند، در این هنگام، او خدمت پیامبر آمد و از او عذر خواهی کرد، و در نتیجه رسول گرامی سه روز نزد کعبه ماند تا به وعده خود وفا نماید(۳) در توضیح این دو روایت استاد علامه طباطبایی قدّس سرّه کلامی دارد که یادآور می شویم:

صفت وفا، مانند ایمان، اراده، عزم، توکل و تسلیم از صفات روحی است که مقول به تشکیک است و مراتب گوناگون دارد، ایمان در نازل ترین مرتبه خود با هر گونه گناه و نافرمانی جمع می گردد، و در عالی ترین مرتبه خود از هر گونه گناه مصون و پیراسته است و حتی شرک خفی هم در آن راه ندارد و در این مرتبه قلب و دل به چیزی جز خدا توجه ندارد.

وفا به وعده نیز همین گونه است. در مرتبه ای از آن، وعده کننده بیش از اندکی صبر نخواهد کرد. و هرگاه کار مهم دیگری پیش آید، از عمل به وعده

ص : ۲۵۲

---

۱- [۱] مریم/۵۴.

۲- [۲] تفسیر برهان، ج ۳، ص ۱۵.

۳- [۳] المیزان، ج ۱۴، ص ۶۸.



سرباز می زند و منتظر نمی ماند، این درجه از وفا به وعده همان است که رایج میان مردم است مرتبه عالی تر از آن این است که به قدری منتظر بماند که از آمدن طرف مأیوس گردد، و بدین صورت اطلاق وعده را مقید می سازد، و می گوید مقصود طرف تا این زمان بیشتر نبوده است.

ولی عالی ترین مرتبه آن این است که اطلاق سخن را حفظ نموده، و به طور مطلق به آن عمل نماید، و به قدری بماند تا طرف وعده باز گردد، حتی اگر یکسال به طول بینجامد. (۱)

از آیه کریمه (مریم/۵۴) و روایات یاد شده به روشنی استفاده می شود که پیامبران الهی از عالی ترین مرتبه از کمالات روحی برخوردارند.

۶. در آیات بسیاری پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله وسلم) به صفاتی از قبیل: نرمخویی، دلسوزی و مهربانی، صاحب «خلق عظیم» توصیف گردیده است. چنان که می فرماید:

(فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ...)(۲)

«به واسطه رحمت الهی بر آنان نرمخو و مهربان گشتی، و اگر درشت خو و سخت دل بودی، از اطراف تو پراکنده می شدند...».

ب. (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ)(۳)

«حقاً که از خود شما فرستاده ای به سوی شما آمد که رنج های شما بر او دشوار است و بر هدایت شما حریص می باشد، و نسبت به مؤمنان مهربان است.».

ص : ۲۵۳

۱- [۱] همان مدرک، ص ۶۸.

۲- [۲] آل عمران/۱۵۹.

۳- [۳] توبه/۱۲۸.

ج. (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ). (۱)

«حقا که تو بر صفات اخلاقی بزرگی هستی». (۲)

### ویژگی های اخلاقی پیامبران در روایات

اکنون که با نمونه هایی از آیات قرآن در زمینه کمالات روحی و ویژگی های اخلاقی پیامبران آشنا شدیم، مناسب است روایاتی که خصایص اخلاقی پیامبران را بازگو نموده اند، از نظر خوانندگان گرامی بگذرانیم:

۱. قوت غالب پیامبران، از نان جو تهیه می شد «أَبَى اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَجْعَلَ قُوْتَ أَنْبِيَائِهِ إِلَّا شَعِيرًا». (۳)

۲. از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا ابْتِغَاءَ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبِرِّ وَالْفَاجِرِ». (۴)

«خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر به راستگویی و ردّ امانت به نیکوکار و بدکار».

۳. هشام بن سالم از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود:

«إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ ثُمَّ الَّذِينَ يُلُونَهُمْ ، ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَلَا مِثْلَ». (۵)

ص : ۲۵۴

۱- [۱] قلم/۴.

۲- [۲] خلق جمع خلق است، و خلق (ضم خاء و سکون لام) به معنای قوا و سجایای غیر محسوس است، و خلق (به فتح خاء) به معنای خصوصیات و اشکال قابل درک حس است (مفردات راغب) درباره معنای خلق در آیه اقوال مختلفی است. یکی از آنها این است که مقصود، آداب معاشرت او با دوستان و دشمنان است. و مقصود از عظمت خلق پیامبر این است که او جامع همه مکارم اخلاق بود. به مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۳۳ رجوع شود.

۳- [۳] بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۶۶.

۴- [۴] همان مدرک، ص ۶۷.

۵- [۵] بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۶۹.

سخت ترین انسان ها از نظر امتحانات الهی، پیامبران بودند، و سپس آنان که در مرتبه بعد از آنان قرار داشتند (اوصیای پیامبران) و سپس هر کس مماثلت فکری و روحی بیشتری با پیامبران داشت.

### کمالات جسمی پیامبران

تا اینجا با دیدگاه و داوری عقل و وحی درباره صفات و کمالات روحی پیامبران آشنا شدیم، اینک کمالات جسمی آنان را مورد بررسی قرار می دهیم:

آنچه عقل به روشنی می تواند در این مورد داوری کند با توجه به مقدمه ای که در آغاز بحث یادآور شدیم، این است که پیامبران باید از عیوب جسمانی که مانع از تحقق آرمان های الهی آنان و مایه نفرت و انزجار عمومی است، پیراسته باشند، زیرا در غیر این صورت مستلزم نقض غرض خواهد بود، و آفریدگار حکیم پیراسته و منزّه از آن است.

و متکلمان اسلامی (متکلمان امامیه) همه این ویژگی ها را بر پایه قاعده لطف مبتنی نموده اند و حکیم طوسی رحمه الله صفات یاد شده در زیر را بر صفت عصمت عطف نموده می گوید:

«وَكَمَالُ الْعَقْلِ، وَالذِّكَاءُ وَالْفِطْنَةُ وَقُوَّةُ الرَّأْيِ وَعَيْدَمُ السَّهْوِ وَكُلَّمَا يُنْفَرُ عَنْهُ مِنْ ذَنَاءَةِ الْآبَاءِ وَعَهْرِ الْأُمَّهَاتِ وَالْفَطَاظَةِ وَ... وَشَبَّهَهَا وَ الْأَكْلَ عَلَى الطَّرِيقِ وَشَبَّهَهُ» (۱)

و برای پیامبر لازم است که دارای کمال عقل، و ذکاوت و هوشیاری، و قوت رأی و نظر باشد باید از سهو و نسیان و آنچه مایه تنفر انسان ها است، مانند پستی پدران، و بدکاری مادران، درشتخویی، و بیماری های جنسی و مانند آن پیراسته باشد و همچنین کارهایی مانند غذا خوردن در میان راه و نظایر

ص : ۲۵۵

آن را (که نفرت آور است) انجام ندهد.

و به عبارت دیگر: صفات بر دو دسته اند، ثبوتی و سلبی. و صفات سلبی نیز دو نوعند: صفات روحی و صفات بدنی. مقتضای قاعده لطف و حکمت الهی این است که پیامبران از صفات ثبوتی برخوردار و از صفات سلبی و نواقص روحی و جسمی پیراسته باشند.

بنابر این پیامبران واجد همه کمالات روحی هستند، و از همه صفات نقص و عیب اعم از روحی و جسمی منزّه و پیراسته اند. (۱)

ولی آیا در زمینه صفات بدنی علاوه بر پیراستگی از نقایص و عیوب، باید برترین کمالات جسمی را دارا باشند، مثلاً زیباترین، خوش صداترین، و از نظر اندام بدنی اکمل همگان باشند؟ نه از نظر عقل و نه از نظر قرآن و روایات دلیلی بر آن نیست و ما در این جا به نقل چند روایت در این باره اکتفا می‌ورزیم:

۱. امام هشتم (علیه السلام) فرمودند: پاکیزگی، خوشبویی، زدودن موهای زاید بدن از اخلاق پیامبران است. (۲)

صفات یاد شده در این روایت اگر چه مربوط به اخلاق و آداب فردی و اجتماعی آنان است، ولی از آنجا که مربوط به جسم و بدن است آنها را در این بخش قرار دادیم.

۲. امام صادق (علیه السلام) فرمودند: مسواک نمودن از آداب پیامبران است. (۳)

۳. و از آن حضرت روایت شده است که فرمودند: خداوند هیچ پیامبری

ص : ۲۵۶

---

۱- [۱] به اللوامع الالهیه، ص ۲۱۱ رجوع شود.

۲- [۲] بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۶۶.

۳- [۳] همان مدرک، ص ۶۷.

را مبعوث نکرد مگر آن که صوت نیکو داشت. (۱)

شکی نیست که بد صدایی و درشت و خشن بودن آن، تنفر آور است و انسان‌ها رغبتی به شنیدن چنین صدایی ندارند، و از طرفی مهم‌ترین ابزار تبلیغ پیامبران، زبان و سخن گفتن آنان بود، به همین جهت لازم است که پیامبران از صدای نیکو برخوردار باشند، یعنی از عیب و نقصان جسمانی مربوط به زبان پیراسته باشند، به همین جهت حضرت موسی از خدا می‌خواهد که در مقام سخن گفتن، عقده و گرفتگی زبان عارض وی نگردد. چنان که می‌گوید:

(رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي \* وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي \* وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي \* يَفْقَهُوا قَوْلِي). (۲)

«پروردگارا! سینه‌ام را گشاده‌نما، کارم را آسان کن، و گره از زبانم بگشای، تا این که سخنم را بفهمند».

و ما این آیه را حسن ختام این بحث قرار داده، دامن سخن را جمع می‌کنیم.

ص : ۲۵۷

---

۱- [۱] همان مدرک، ص ۶۶.

۲- [۲] طه/ ۲۵ - ۲۸.

## ۱۶- وحی یگانه وسیله ارتباط پیامبران با جهان غیب

### آیات موضوع

۱. (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ \* عَلَى قَلْبِكَ...)(شعراء/۱۹۳-۱۹۴).

۲. (...قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَيْحُ إِلَّا- مَا يُوحَى إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ)  
(يونس/۱۵).

۳. (قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ)(يونس/۱۶).

۴. (الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ...)(بقره/۳).

۵. (...إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ...)(انعام/۵۰).

٦. (وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ) (حاقه/٤١).

٧. (...تَمَتُّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدُّ غَيْرِ مَكْدُوبٍ) (هود/٦٥).

٨. (إِلْمٌ \* عَلِيَّتِ الرُّومِ \* فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَلَيْهِمْ سَيِّغُلِبُونَ \* فِي بَضْعِ سِنِينَ...) (روم/١-٤).

٩. (بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ...) (انبياء/٥).

١٠. (مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى \* أَفَتَمَارُونَهُ عَلَى مَا يَرَى \* وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى \* عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى \* عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى \* إِذْ يَغْشَى السُّدْرَةَ مَا يَغْشَى \* مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى \* لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى) (نجم/١١-١٨).

١١. (وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى) (طه/٧).

١٢. (كَذَلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) (شورى/٣).

١٣. (وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا...) (شورى/٧).

١٤. (وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ...) (شورى/٥٢).

١٥. (قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ...) (مجادله/١).

۱. «این قرآن را روح امین بر قلب تو فرود آورده است».

۲. «بگو من نمی توانم از جانب خود قرآن را عوض کنم، من از آنچه که بر من وحی می شود پیروی می کنم، من در مخالفت با پروردگارم از عذاب بزرگ می ترسم».

۳. «بگو اگر خدا نمی خواست من آن را برای شما تلاوت نمی کردم و شما را از آن آگاه نمی ساختم، به گواه این که روزگاری قبل از نزول قرآن در میان شما بسر بردم، (و چیزی از کتاب بر شما نخواندم) چرا نمی اندیشید؟».

۴. «آنان که به غیب ایمان دارند و نماز را برپا می دارند».

۵. «جز آنچه بر من وحی شده است، از چیزی پیروی نمی کنم».

۶. «این قرآن گفتار شاعر نیست، اندکی از شما ایمان آورید».

۷. «صالح به قوم خود (پس از آن که ناقه او را پی کردند) گفت: سه روز در خانه های خود از زندگی بهره ببرید و پس از سه روز همگی کشته خواهید شد. و این یک گزارش قطعی است».

۸. «رومیان در نزدیکی های شما مغلوب شدند و آنان پس از مغلوب شدن در مدت کمتر از ده سال پیروز خواهند شد».

۹. «آنان گفتند قرآن خواب های آشفته است».

۱۰. «دل، آنچه را که چشم دید تکذیب نکرد آیا با او درباره آنچه که دیده است (جبرئیل) مجادله می کنید، او بار دیگر جبرئیل را دیده است، نزد سدره المنتهی، نزد آن است جنت مأوی، آنگاه که سدره را می پوشانید آنچه می پوشانید، چشم او نلغزید و خطا نکرد. او آیات بزرگ پروردگار خود را دید».

۱۱. «واگر سخن خود را آشکار کنی (یا پنهان سازی، از نظر علم الهی یکسان است) زیرا او پنهان و پنهان تر را می داند».

۱۲. «این چنین خدای عزیز و حکیم به تو و به کسانی که قبل از تو بودند وحی (کرده) و می کند».



۱۳. «و اینچنین قرآنی عربی بر تو وحی کردیم تا (اهل) مکه و پیرامون آن را هشدار دهی».

۱۴. «و اینگونه قرآن را به فرمان خود بر تو وحی کردیم. تو نمی دانستی کتاب و ایمان چیست».

۱۵. «خدا مجادله مردی را در مورد همسرش با تو شنید».

## بررسی و تفسیر آیات

### اشاره

مسئله وحی از مسائل مهم و حساس کلامی و قرآنی است که حق آن در کتب کلامی به طور کامل ادا نشده و مفسران نیز به صورت پراکنده از آن بحث کرده اند، در حالی که اثبات امکان وحی و واقع نمایی آن، اساس نبوت پیامبران را تشکیل می دهد و اگر اصالت وحی اثبات نگردد، رابطه انسان زمینی با جهان غیب قطع می گردد، و اخبار جهان غیب و عالم بالا به این طرف نمی رسد. این از یک طرف.

و از طرف دیگر، چون وحی از ویژگی های پیامبران است و افراد دیگر از این وسیله محروم می باشند، تبیین منطقی وحی برای انسان های محروم از آن کاری بس دشوار است، ولی در عین حال وحی بسان دیگر مسائل غیبی است که می توان از طریق آشنایی با آثار و علائم آن به گونه ای آن را شناخت. اینک در این بخش به توضیح واقعیت وحی از طریق آثار و ویژگی های آن می پردازیم.

ما در بحث مربوط به واژه های قرآنی نبوت، بحث های گوناگونی درباره وحی انجام دادیم، دیگر به آنها بر نمی گردیم چیزی که در این جا فقط لازم است از مسئله حقیقت «وحی تشریحی» و فرضیه هایی پیرامون آن بحث شود.

ابزار شناخت انسان در زندگی، از حس و عقل تجاوز نمی کند، دیدنی ها را به وسیله چشم، شنیدنی ها را به وسیله گوش و همچنین دیگر محسوسات را از طریق حواس ویژه آنها درک می کند.

او اگر امور حسی را با حواس پنجگانه درک می کند، مسائل عقلانی و علمی را با به کار گرفتن استدلال و برهان که نتیجه کار فکر و عقل است، به دست می آورد.

معمولاً ادراکات انسان به دو نوع ابزار شناخت یاد شده مستند می باشد.

نوع دیگری از ادراک نیز برای انسان های عادی فراهم می گردد که آنها را فطریات و یا وجدانیات می نامند و قلمرو آنها گاهی مربوط به امور مادی و گاهی امور معنوی است و در هر دو مورد، درک فطری ندایی است که انسان، آن را از درون می شنود، همه انسان ها از درون ذات، نیکو بودن خدمت به پدر و مادر و بد بودن پیمان شکنی را می شنوند، همچنان که گرسنگی و تشنگی را احساس می کنند.

همه این ادراکات (حسی، عقلی، وجدانی) میان تمام انسان ها مشترک است ولی گاهی بعضی از انسان ها واجد معرفت و ادراک خاصی می باشند که در دیگر انسان ها موجود نیست و آن این است که انسانی بدون به کار گرفتن ابزار شناخت حسی و یا به کار انداختن فکر و خرد، یک رشته معانی و مفاهیم و یا تکالیف و دستورها را در خود می یابد و نسبت به آنها جزم و یقین پیدا می کند در حالی که این ادراکات محصول تلاش حسی و فکری او نیست، و وجدان و فطرت نیز در آن نقشی ندارند بلکه یک آگاهی مرموزی است که انسان آن را در خود می یابد و در آن شک نمی کند.

این همان ادراک مرموزی است که بخشی از مراتب آن در فصل های گذشته گفته شد. و اگر این دریافت ها مربوط به تبیین تکالیف الهی نسبت به

انسان‌ها باشد به آن وحی تشریحی می‌گویند.

و به دیگر سخن اگر این دریافت‌ها جنبه فردی و شخصی پیدا کرد در اصطلاح به آن «الهام» و اگر جنبه اجتماعی پیدا کرد به آن وحی، یا وحی تشریحی می‌گویند. بنابر این وحی، آن دریافت‌های قطعی و حتمی است که شخص پیامبر بر همه آنها بدون اعمال و به کارگیری ابزار متداول شناخت، دست می‌یابد و در صحت و استواری آنها تردید نمی‌کند و از آنجا که هیچ پدیده‌ای (اگر وحی را پدیده بنامیم) بدون علت نخواهد بود، طبعاً برای آن علتی است که جز جهان غیب نمی‌تواند باشد.

قرآن در آیات متعددی به این ویژگی وحی اشاره کرده است، که دو آیه را یادآور می‌شویم:

۱. (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ \* عَلَى قَلْبِكَ ...). (۱)

«این قرآن را روح امین بر قلب تو فرود آورده است».

از این که محل فرود وحی را قلب معرفی می‌کند اشاره به این دارد که وحی چیزی است که از عالم بالا-وارد محیط قلب پیامبر می‌شود و ابزارهای شناخت عادی در آن دخالت ندارند.

درست است که پیامبر به هنگام نزول وحی، فرشته وحی را می‌بیند و سخن او را می‌شنود، اما رؤیت فرشته و شنیدن سخن او معلول به کار گرفتن چشم و گوش نیست، به گواه این که افراد دیگر حاضر در کنار پیامبر، همان چشم و گوش را داشتند ولی به هنگام نزول وحی نه فرشته را می‌دیدند و نه سخن او را می‌شنیدند.

۲. در سوره یونس آنگاه که مشرکان پیشنهاد می‌کنند که او شیوه دعوت را

ص: ۲۶۳

عوض کند و محتویات قرآنش را دگرگون سازد خدا پس از نقل این پیشنهاد به پیامبر دستور می دهد که در پاسخ آنان بگوید:

(...قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبَعِ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١﴾ قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١﴾)

«بگو من نمی توانم از جانب خود قرآن را عوض کنم، من از آنچه که بر من وحی می شود پیروی می کنم، من در مخالفت با پروردگارم از عذاب بزرگ می ترسم. بگو اگر خدا نمی خواست من آن را برای شما تلاوت نمی کردم و شما را از آن آگاه نمی ساختم، به گواه این که روزگاری قبل از نزول قرآن در میان شما بسر بردم، (وچیزی از کتاب بر شما نخواندم) چرا نمی اندیشید؟».

این دو آیه حاکی است که پیامبر اسلام بسان دیگر پیامبران، تعالیم و آگاهی های خود را به مصدری نسبت می داد که از آن جز به جهان غیب نمی توان تعبیر آورد جهانی که بشر با عقل کوچک خود نمی تواند بر آن احاطه پیدا کند و آنچه از او خواسته شده است ایمان به آن است چنان که می فرماید:

(الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ... ) . (٢)

بنابر این وحی محصول ارتباط پیامبران با عالم غیب است و چنین ارتباطی قابل توصیف با ادراکات عادی انسان نیست.

روی این بیان، وحی الهی نسبت به پیامبران، قابل توصیف با علل مادی و طبیعی نیست و فقط کسانی که به جهان غیب ایمان دارند، می توانند آن را پذیرا باشند. ولی در این میان کسانی که عالم غیب و ماورای طبیعت را نپذیرفته اند، در مقابل چنین پدیده ای، به دست و پا افتاده اند که برای آن علت یا علل مادی جستجو کنند و در این مورد به فرضیه های سست و بی پایه ای

ص : ۲۶۴

۱- [۱] یونس / ۱۵-۱۶.

۲- [۲] بقره / ۳.

دست زده اند که هرگز نمی توان چنین حادثه عظیمی را با آن علل محدود توجیه و تفسیر کرد. ما در این جا به چهار فرضیه که از طرف گروه های مادی گرا مطرح شده و برخی از ساده لوحان نیز با خوش بینی آن را نقل کرده اند مطرح می کنیم:

## ۱. وحی نتیجه نبوغ انسان است

### اشاره

گروهی بر این عقیده اند که نبوغ فردی، سبب اندیشه هایی در درون افراد می شود که از آن به نام «وحی» و نبوت تعبیر آورده می شود. آنان در این مورد می گویند:

دستگاه آفرینش، افراد نابغه و خیرخواهی را در دامن خویش پرورش می دهد و آنان روی نبوغ ذاتی و افکار عالی خود جامعه را به اخلاق نیک و اعمال شایسته و رعایت عدالت اجتماعی و... دعوت نموده و از این رهگذر گام های مؤثری برای سعادت بشر بر می دارند، و آنچه را که به عنوان دستور و قانون به مردم عرضه می دارند، جز نتیجه نبوغ و زاینده فکر عالی آنان چیز دیگری نیست. و هرگز ارتباطی با جهان دیگر ندارند.

وحی منبعی جز عقل انسانی ندارد، و محصول نبوغ بشری است، و در طول تاریخ بشر، در هر قرنی، نوابغی که عالی ترین تجلیات افکار انسانی را دارا بودند بروز کرده و خدماتی به جهان انسانیت نموده اند.

برخی از آنان پا فراتر نهاده، وجود نبوغ را معلول یک سلسله حوادث و اتفاقات روانی دانسته و کوشیده اند که با بررسی های وهمی و پنداری، این علل را در زندگی پیامبران نیز پیدا کنند.

عواملی که موجب بالا رفتن استعداد و پیدایش نبوغ می گردد، در نظر آنان به قرار زیر است:

۱. عشق: این عامل قوی ترین و پر انرژی ترین افکار را به وجود می آورد،

زیرا عشق طولانی سبب می شود که عاشق، صحنه های رؤیایی را در سر پیوراند، و فکر وی در طول این مدت، سریع و پر انرژی گردد.

۲. ستمکشی طولانی، سبب می شود که فرد ستم دیده، فکر خود را برای رفع ستم به کار اندازد و لحظه ای آرام ننشیند.

۳. در اقلیت قرار گرفتن، و شرایط نامساعد اجتماعی از عوامل رشد این افکار است، زیرا یک اقلیت برای پر کردن فاصله ای که با اجتماع دارد، ناچار است به فکر افتد و سرانجام آنچه را می خواهد به دست آورد.

۴. دوران کودکی، چون در این سن کودک برای مبارزه با مشکلات آمادگی ندارد، در برابر پیش آمدهای ناملایم، به درون گرای می پردازد، در این صورت افکار کودک، رشد می کند.

۵. تنهایی، به افکار انسان رشد می بخشد، زیرا هنگامی که با افراد دیگر هستیم مجبوریم لا اقل برای مدت کم هم که باشد، مغز و افکار خود را در اختیار دیگران بگذاریم.

۶. سکوت و بیکاری، سبب می گردند که اراده، کمتر فعالیت کند و افکار غیر ارادی آزادانه جریان یافته رشد کند.

۷. پرورش نخستین، در پیدایش نبوغ، نقش بزرگی را ایفا می کند، مجموع علل یاد شده به اضافه وجود یک اجتماع فاسد و بی قانون سبب می شود که افکار پیامبران در باره مسائل اجتماعی رشد یابد و راه های تازه ای را برای زندگی به مردم نشان دهند. (۱)

### نارسای این تفسیر

اشکالات این نظریه فزون تر از آن است که در این جا بازگو شود زیرا:

ص : ۲۶۶

---

۱- [۱] تلخیص از کتاب: نبوغ و علل آن، تألیف دکتر عزت الله مجید پور.

اولاً: دارندگان این تفسیر قبلاً مدعا را مسلم گرفته و می خواهند برای آن دلیلی جستجو کنند آنان پذیرفته اند که وحی علت مادی دارد و مربوط به جهان غیب نیست، پس از آن دست و پا می کنند برای آن علل مادی پیدا کنند و از میان آنها به نظرشان رسیده است که پیامبران را نواغ اجتماعی معرفی کنند که در سایه نبوغ، دارای چنین افکار و اندیشه های بالایی بوده اند ولی تفسیر تحولی که پیامبران در جوامع بشری پدید آورده اند از طریق نبوغ بسان تعلیل زلزله ویرانگر ارمنستان شوروی به فرو ریختن یک طاق چوبی در زمین های مجاور آن می باشد، بلکه می توان گفت از نظر ضعف و سستی از این نارساتر است.

ثانیاً: ما در جهان دو نوع مصلح داریم: گروهی برنامه های اصلاحی خود را به جهان بالا نسبت می دهند، و گروه دیگر برنامه های خود را مولود اندیشه های خود می دانند.

گروه نخست از طریق ایمان به خدا و سرای دیگر و وعده و وعیدهای الهی می خواهند برنامه های خود را پیاده کنند. در حالی که گروه دیگر از طریق دیگر می خواهند به هدف برسند.

اگر وحی، زائیده نبوغ است پس چرا گروه نخست آن را به جهان غیب نسبت داده اند؟

تصور این که این انسان های بسیار، با تباری و توافق قبلی، آنچه را محصول نبوغ خود بوده است، به جهان غیب نسبت داده اند، تصویری موهون و کاملاً بی پایه است. چگونه متصور است انسان هایی در مناطق پراکنده و زمان های مختلف به صورت هماهنگ یک شعار را سرداده و خود را رسولان الهی بنامند و بگویند:

(...إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ...). (۱)

«جز آنچه بر من وحی شده است، از چیزی پیروی نمی کنم».

ص: ۲۶۷

ثالثاً: این نظریه، چیز جدیدی نیست بلکه به گونه ای در عصر جاهلیت نیز مطرح بوده است، چیزی که هست در بیان گذشته در قالب به ظاهر علمی ریخته شده و بیان گردیده است، و عرب جاهلی، قدرت نمایی پیامبر در میدان فصاحت و بلاغت را به قریحه خوش آن حضرت در شعر نسبت داده و او را شاعر می خواند. خداوند این مطلب را حکایت کرده می فرماید: (...بَلْ هُوَ شَاعِرٌ...)(۱). آنگاه در پی نقد آن بر آمده، و قرآن را بالاتر از آن می داند که محصول قریحه شعری و یا مقام نبوت مقام شاعری باشد، چنان که می فرماید: (وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلاً مَا تُؤْمِنُونَ). (۲)

«این قرآن گفتار شاعر نیست، اندکی از شما ایمان آورید».

و باز می فرماید:

(وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَ مَا يَتَّبِعِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ). (۳)

«ما به او شعر نیاموختیم و شایسته او نبود، بلکه این قرآن، کتاب یادآوری و قرآن مبین است».

رابعاً: هرگز نوابغ نمی توانند از آینده به صورت قطعی و جزمی خبر دهند. و اگر هم خبری بدهند خبر خود را با کلمات: «شاید» و به نظر می رسد، حدس می زنم، و مانند آن همراه می کنند، در حالی که پیامبران به صورت جزم از آینده های امت خود گزارش می دادند، گزارشی که آن را مانند آفتاب می دیدند، چنان که می فرماید:

(...تَمَتُّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدُّ غَيْرُ مَكْدُوبٍ). (۴)

ص : ۲۶۸

---

۱- [۱] انبیاء/۵.

۲- [۲] حاقه/۴۱.

۳- [۳] یس/۶۹.

۴- [۴] هود/۶۵.



«صالح به قوم خود (پس از آن که ناقه او را پی کردند) گفت: سه روز در خانه های خود از زندگی بهره ببرید و پس از سه روز همگی کشته خواهید شد. و این یک گزارش قطعی است».

هیچ نابغه ای نمی تواند یک چنین خبر قطعی را درباره گروهی، بدهد. به گونه ای که حتی زمان دقیق وقوع حادثه را نیز تعیین نماید.

روزی که ملت فارس مشرک بر مسیحیان به ظاهر موحد غالب گردیدند، هیچ کس باور نمی کرد که در مدت کمی ورق برگردد و ملت مغلوب، غالب، و ملت غالب مغلوب شود. ولی پیامبر اسلام این گزارش را به صورت قطع و یقین مطرح کرد و گفت:

(ا لم \* غَلَبَتِ الرُّومُ \* فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ \* فَبِضْعِ سِنِينَ...)(۱)

«رومیان در نزدیکی های شما مغلوب شدند و آنان پس از مغلوب شدن در مدت کمتر از ده سال پیروز خواهند شد».

این نوع گزارش های قطعی از ویژگی های پیامبران الهی است که در پرتو ارتباط با مبدأ جهان از روی حوادث آینده پرده برداشته و گزارش می کنند. و نمونه هایی از این نوع گزارش های غیبی را در فصل مربوط به علم و دانش پیامبران یادآور شدیم و دیدیم که منبع این گزارش های غیبی هم چیزی جز وحی الهی نیست.

آری گاهی برخی از افراد مرتاض می توانند از آینده خبر دهند ولی این گزارش مربوط به نبوغ آنها نیست زیرا آنان اصولاً نابغه نبوده بلکه در اثر قطع علاقه از جهان طبیعت و فرو رفتن در عالم روح و روان، می توانند به وسایلی این گزارش ها را انجام دهند و هرگز ادعا نمی کنند که این گزارش ها، نتیجه

ص : ۲۶۹

محاسبات فکری و مغزی آنها است. و به عبارت دیگر آگاهی های این گروه نیز از جهان غیب و ماورای طبیعت سرچشمه می گیرد. و اما این که تفاوت این گروه با پیامبران چیست؟ بحث دیگری است که در آینده از آن بحث خواهیم کرد.

## ۲. وحی نفسی

### اشاره

وحی نفسی مسئله ای است که غرب امروز، در تفسیر وحی به آن پناه برده و می خواهد از این طریق، وحی نازل بر پیامبران را توجیه و تفسیر کند و حاصل سخن آنان این است که:

پیامبران بر اثر انقطاع از مردم و توجه به خدا، در خلوت و تنهایی، پیرامون آرمان های عالی و بشر دوستانه به تفکر نشسته اند. آنان فکر می کردند که امت خود را از طریق برنامه هایی که خدا در اختیارشان می گذارد، اصلاح کنند یک چنین اندیشه مداوم، آن هم در مکان خلوت سبب می شود که قوه تخیل، قوی و نیرومند گردد و پیامبران آنچه را فکر می کردند، در برابر دیدگان عقل خود حاضر و آماده می دیدند. ناگهان صدایی می شنیدند که می گوید: «تو رسول خدا هستی» و در این حال تصویری را در برابر خود مشاهده کرده و چنین تلقی می کردند که او آورنده وحی از جانب خدا است، و با شنیدن جمله های موزون و بلیغ گمان می کردند آن کلام خداست که بر قلب آنان نازل شده است، در حقیقت آنان فکر می کردند که همه این مطالب از عالم بالا بر آنان فرو فرستاده شده است. غافل از این که این نفس و قوه تخیل آنها است که افاضه می کند و این مسائل را در برابر آنان مجسم می سازد.

خلاصه، کلیه رؤیاهای و صورت هایی که مشاهده می کردند معلول تصورات ذهنی آنان بوده است که به نفس پیامبر قوه و قوت می بخشید که آنچه را در سالیان دراز آرزو می کرد، در مقابل خود مشاهده کند. (۱)

ص : ۲۷۰

اخيراً یکی از نویسندگان ایرانی که دست توانایی در تحریف حقایق دارد توانسته است این نظریه را در قالب های داستانی و خیالی بریزد و چنین می گوید:

«آفتاب گدازنده لا ینقطع می تابید، در روح حساس و رؤیا زای محمد مهممه ای برپا می شد که با فرا رسیدن شب فرو می نشست.

این طبایع در خود فرو رفته و سرگرم پندار رؤیای درونی که موجبات زندگی آنها را از غوغای زندگانی دور ساخته، در خلأ صحرای خاموش، ناچار بیشتر به خود فرو می روند تا وقتی که شبی (فرشته) نامترقب پدید آید و در اعماق وجود خویش صدای موجی را بشنوند، امواج یک دریای ناپیدا و مجهول.

چند سال به این نحو گذشت تا واقعه ای روی داد. اثر تازه ای در جان او گذاشت. در سن ۱۱ سالگی با ابو طالب به شام رفت و مایه ای بدین حرکت غوغای درونی رسیده دنیایی تازه و روشن که اثری از جهالت و خرافات و نشانی از زمختی و خشونت ساکنان مکه، در آن نبود» (۱).

لازم به یادآوری است که این تفسیر و تحلیل از وحی، از نویسنده مسیحی به نام "درمنگام" است که با تخیلات فراوانی خواسته است رسالت و نبوت پیامبر اسلام را تحلیل نماید. و نویسنده ایرانی یاد شده به تقلید از او قلم به دست گرفته با نقل مطالب او به صورت دست و پا شکسته خواسته است نبوت پیامبر را تحلیل و بررسی کند.

### **نبوت است یا خواب های آشفته؟**

این نظریه در حقیقت همان نظریه مشرکان جاهلیت است که در آن

ص : ۲۷۱

---

۱- [۱] کتاب بیست و سه سال، تألیف علی دشتی.

روزگار بی پیرایه مطرح شده است، چیزی که هست عرب جاهلی به خاطر ساده اندیشی، مدعای خود را مطرح می کرد ولی نمی توانست به آن صورت علمی بدهد، ووحی را در خواب های آشفته می دانست.

(بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ... (۱).

«آنان گفتند قرآن خواب های آشفته است».

و ناگفته پیداست خواب های آشفته مخلوق تخیل انسان است که قوه عقل را تحت الشعاع قرار داده و فضای ذهن را در اختیار خود می گیرد. و به آنچه در خارج، فاقد واقعیت است، لباس واقعیت می پوشاند.

اکنون این نظریه با قیافه علم گرایانه و در قالب عبارت های فریبنده مطرح شده تا از این طریق بتوانند آن را به خورد افکار بدهند، و در حقیقت ماده ای سمی را با ماده ای شیرین ترکیب نموده اند تا به راحتی به افکار ساده بخوراند.

پیامبران آسمانی خردمندترین، دلسوزترین، و واقع گراترین مردم جهان بودند که پیوسته از طریق پند و نصیحت و عقل و برهان به هدایت مردم می پرداخته اند و یک چنین افراد نمی توانند بسان انسان های گوشه گیر و زاویه نشین باشند که در اثر بریدن از مردم مخزن خیال را تقویت کنند تا بر اثر بالا آمدن قوه تخیل، آرزوهای خود را حاضر و ناظر ببینند (و نعوذ بالله) بسان شتری که «در خواب بیند پنبه دانه»!

قرآن مجید در برخی از آیات تلویحاً این نظریه را نقد کرده و می فرماید:

(مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى \* أَفَتَمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَى \* وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى \* عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى \* عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى \* إِذْ يَغْشَى السُّدْرَةَ مَا يَغْشَى \*

ص : ۲۷۲

ما زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَى \* لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى. (۱)

«دل، آنچه را که چشم دید تکذیب نکرد آیا با او درباره آنچه که دیده است (جبرئیل) مجادله می کنید، او بار دیگر جبرئیل را دیده است، نزد سدره المنتهی، نزد آن است جنت مأوی، آنگاه که سدره را می پوشانید آنچه می پوشانید، چشم او نلغزید و خطا نکرد. او آیات بزرگ پروردگار خود را را دید».

اگر در این نظریه تمام آنچه را که پیامبر دیده و شنیده، غیر واقعی و محصول نفس او می داند و برای آن واقعیتی قائل نیست قرآن برای همه آنها حقیقت قائل شده و معتقد است که ابزار شناخت پیامبر، اعم از حواس (چشم) و عقل، هیچ یک دچار خطا و اشتباه نشده است.

و به دیگر سخن: تفسیر وحی از طریق «وحی نفسی» تعبیر محترمانه ای است از جنون که پیوسته مخالفان انبیا آنان را به آن متهم می کرده اند، چیزی که هست انسان گذشته، عریان و بی پرده سخن می گفت. و عصر کنونی، عصر خدعه ها و حيله ها است و تلخ ترین و کشنده ترین افکار و اندیشه ها را با زیرکی و آب و رنگ خاصی به خورد جامعه می دهند.

### ۳. تجلی شعور باطن و ضمیر ناخود آگاه

#### اشاره

در این جا نظریه دیگری نیز در تفسیر وحی مطرح است که با نظریه دوم فاصله چندانی ندارد، جز این که در این جا مسئله خیال و تخیل در کار نیست، بلکه افاضه ای است از باطن نفس به ظاهر آن و حاصل آن این است که از نظر روانکاوان روان انسان دارای دو بخش است. بخشی از آن ظاهر، و بخش دیگر آن پنهان است، گویی روان انسان به صورت هندوانه ای است که

ص: ۲۷۳

در آب افتاده باشد که قسمت کوچکی از حجم آن ظاهر و قسمت بزرگتر آن در آب پنهان است، بخش نخست از روان انسان را «روان خود آگاه» و بخش دوم آن را روان «ناخود آگاه» می نامند.

روان ناخود آگاه بر روان خود آگاه حکومت و فرمانروایی دارد. چه بسا انسان رازی دارد که هرگز راضی به کشف آن نیست. و از ترس فاش شدن، آن را به دست فراموشی می سپارد، اما ناگهان بر زبان او جاری می گردد و راز خود را فاش می سازد، و نکته آن این است که، چنین راز از جهان ناخود آگاه وارد حوزه خود آگاه می گردد و به فرماندهی بخش ناخود آگاه روان، بخش خود آگاه بدون اختیار آن را می پذیرد و از طریق زبان ظاهر می گردد.

ممکن است این فرمایش امیر مؤمنان (علیه السلام) که «هیچ کس چیزی را پنهان نمی کند مگر آن که (در موقعی) در چهره او ظاهر و یا بر زبان او جاری گردد» (۱) اشاره به همین مطلب باشد.

قرآن کریم خداوند را دانای پنهان و پنهان تر (سرّ و اخفی) توصیف کرده می فرماید:

(وَإِنْ تَجْهَرُ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى). (۲)

«واگر سخن خود را آشکار کنی (یا پنهان سازی، از نظر علم الهی یکسان است) زیرا او پنهان و پنهان تر را می داند».

امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه فرموده اند: «السِّرُّ مَا أَخْفَيْتَهُ فِي نَفْسِكَ وَأَخْفَى، مَا خَطَرَ بِإِلَيْكَ ثُمَّ أَنْسَيْتَهُ». (۳)

«راز آن چیزی است که آن را در دل پنهان نموده ای و پنهان تر آن است که در ذهن آمده ولی آن را به دست فراموشی سپرده ای».

ص : ۲۷۴

---

۱- [۱] ما أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ، وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ. (نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۲۶).

۲- [۲] طه/۷.

۳- [۳] مجمع البیان، ج. ۷. ص ۳.

این گروه با اثبات این شخصیت نامرئی برای انسان می خواهند مشکل وحی را از این طریق توجیه کنند، می گویند وحی همان تراوش وجدان مخفی و تجلی شعور باطن پیامبران است و هرگز فرشته ای در کار نبوده و پیامی از خدا نیامده است، بلکه شخصیت باطنی آنان در صفحه ذهن خودآگاه، ظاهر شده و از آن نهانگاه به صفحه ذهن خودآگاه وارد می شود.

فرید وجدی (متوفای ۱۳۷۲) در تبیین این نظریه چنین گفته است:

دانشمندان اروپا تا قرن شانزدهم بسان ملت‌های دیگر، به وحی آسمانی و بسیاری از موضوعات غیبی معتقد بودند، روزی که طلا‌ی تمدن جدید در افق علمی ملت اروپا آشکار گردید و فلسفه مادی از نورون گرفت این حقیقت مذهبی در ردیف افسانه درآمد، وحی و صاحب آن نیز مورد انکار قرار گرفت.

ولی از سال ۱۸۴۶ که در امریکا موضوع وجود روح مستقل بار دیگر مطرح گردید و از آنجا به سرزمین اروپا سرایت کرد و با دلایل حسی ثابت گردید که جهانی ورای این ماده که دارای عقول و افکار بزرگ است وجود دارد، موضوع روح و وحی بار دیگر روی پرده علوم دانشمندان درآمد و مورد توجه قرار گرفت.

برای رسیدگی به حقیقت این مسأله در سال ۱۸۸۲ در لندن جمعیتی به نام «گروه بحث‌های روانی» زیر نظر استاد جویک استاد دانشگاه کمبریج تشکیل گردید و اعضای این جلسه عبارت بودند از: "اولیفر دلوت" که بعدها لقب داروین علوم طبیعی گرفت، "ویلیام کروکس" "شیمیدان بزرگ انگلستان"، "فردریک مپرس" و "هودسن" استادان دانشگاه "هاروارد" امریکا و....

هدف از تشکیل این کنگره علمی این بود که داوری قاطع در باره وجود و عدم روح نموده و در صورت عدم ثبوت آن را از صحنه علم و فلسفه حذف نمایند. این گروه حوادث بیشماری را مورد مطالعه قرار داده و متجاوز از پنجاه جلد کتاب در این باره انتشار داده اند. نتیجه مطالعات آنها این شد که انسان دو

۱. شخصیت ظاهری که در حصار قوای پنجگانه می باشد.

۲. شخصیت باطنی، مواقعی که شعور ظاهری به حالت تعطیل در آید او شروع به فعالیت کرده و تجلیاتی از خود نشان می دهد ضمیر باطن در یک افق بسیار وسیعی فعالیت نموده حتی فعالیت‌های غیر ارادی اعضای بدن مانند کبد و قلب و معده معلول فعل اوست، و او منبعی الهام بخش برای بسیاری از افکار ناگهانی و تجلیات غیر ارادی می باشد. شخصیت دوم انسان روی آزمایش‌های فراوانی به صورت امر حسی در آمده و دیده شده که گروهی که در حالت عادی و بیداری از نظر تفکر جزو طبقه متوسط یا پایین تر به شمار می روند، در مواقع تنویم مغناطیسی به یک سلسله فعالیت‌های علمی و فکری دست می زنند که انجام آن از عهده طبقه دانشمند اجتماع خارج است، آنان از مجموع آزمایش‌هایی که انجام دادند به وجود روح و ضمیری باطن که قدرت و تجلی علمی و فکری آن، به مراتب از ضمیر ظاهر قوی تر است، قایل شده و روح و کلیه افکار بلند را تجلی او دانسته اند.

آنان با این دلایل، شخصیت دومی برای انسان قایل شده که فعالیت آن در اختیار انسان نبوده و تابع اراده او نیست. این شخصیت نامرئی بسان شخصیت مرئی شدت و ضعف دارد. و هر چه قوی تر باشد تجلیات آن صحیح تر و بیشتر خواهد بود.

وحی در نزد آنان همان تراوش وجدان مخفی و تجلی شعور باطن پیامبران، که آنان را به آنچه نمی دانند آگاه ساخته و اصول ترقی را به آنان می آموزند. و هرگز فرشته ای در کار نبوده و پیامی از خدا نیاورده است. و اگر گاهی صورتی را در برابر دیدگان خود می دیدند، صورت متجسد همان روح خودشان می باشد که در برابر آنها مجسم گردیده است. سپس می گوید:

«والوحی عندهم لا یكون إلا بظهور الشخصیه الباطنه للرسول، ووحیها إلیه ما ینفعه وینفع قومه المعاصرین له...».



این نظریه بسان نظریه پیش کاملاً بی پایه است، در نظریه نخست، وحی مخلوق تخیل انسان بوده و در این نظریه، وحی، مولود ظهور افکار پس رانده انسان در صفحه ذهن خود آگاه معرفی شده است، و سرانجام هر دو نظریه، وحی را مخلوق نفس انسانی می دانند، چیزی که هست دومی رنگ علمی بیشتری به خود گرفته است، در این باره چند مطلب را یادآور می شویم.

۱. اگر ما برای انسان، شعور مخفی و ضمیر ناخود آگاه قائل شدیم، به چه دلیل باید وحی را معلول افاضه درونی نفس بدانیم و ارتباط آن را از مقام ربوبی قطع کنیم؟ طراح این نظریه هرگز رابطه این دو را با هم بیان نکرده است. به چه دلیل می گوید وحی تراوش ضمیر ناخود آگاه است؟ یک چنین تحلیل و برداشت عاملی جز غرور علمی ندارد. بشر می خواهد تمام مجهولات خود را در یک عصر حل کند و برای آینده جای سؤال و ابهامی باقی نماند، چقدر فکر خام و سست و بی پایه ای است؟ (...وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا).

۲. تجلیات ضمیر ناخود آگاه در افراد صحیح و سالم بسیار کم و نادر است و قلمرو ذهن ناخود آگاه معمولاً در افراد بیمار، خسته، نگران و شکست خورده تجلی می نماید، زیرا قلمرو ذهن ناخود آگاه آنان از مشاغل روزانه کاملاً تخلیه شده است، و میان هزاران دانشمند برای یک دانشمند، آن هم در طول عمر یکی دو بار ممکن است اتفاق افتد که به طور ناخود آگاه بدون تأمل و تفکر در سطح ذهن خود آگاه به برهان نظریه ای دست یابد.

خلاصه: تجلی شعور باطن در زندگی انسان بسیار کم است و در شرایط خاصی مانند رؤیا، یا دگرگونی های زندگی که توجه او را از عالم خارج کم می کند، و به ضمیر باطن متوجه می سازد، تجلی می نماید.

ولی این شرایط در پیامبران وجود نداشته است و قرآن مجید در مدت ۲۳ سال بر پیامبر نازل گردید، و در این مدت قلمرو خود آگاه او کاملاً به واسطه مسائل و فعالیت های سیاسی و تبلیغی و ده ها گرفتاری های روزانه اشغال بود، و تمام توجه او معطوف به این فعالیت ها بوده است، بسیاری از آیات مربوط به جهاد، در صحنه های خونین نبرد نازل شده، و در آن حالت شخصیت روحی او مقهور و متأثر مسائل حاد نظامی و سیاسی بوده است.

اگر پیامبران الهی افرادی گوشه گیر، بیمار، خسته، و شکست خورده در زندگی بودند و شرایط فعالیت ضمیر باطن، در آنها موجود بود و ضمیر ظاهر و خود آگاه آنان دستخوش ضمیر باطن و ناخود آگاه آنان بود، نه متأثر از حوادث مهم اجتماعی، جای یک چنین توهم پیرامون وحی آسمانی بود. ولی پیامبران آسمانی در طول دوران نبوت خود، مردانی مجاهد و مبارز بودند که فکری جز اصلاح اجتماع و رهبری مردم و حل مشکلات زندگی و بالا بردن سطح معنویات آنان نداشتند، در یک چنین شرایط، چگونه شخصیت دوم انسان می تواند فعالیت کند، و حقایق مهمی را از ضمیر باطن و ناخود آگاه به روح خود آگاه القا نماید؟!

۳. مدعیان وحی، مصلحان پاک و مخلصان پیراسته از هر نوع دروغ بودند چرا آنان تعالیم خود را به مبدأ آفرینش نسبت داده اند و هرگز در گفتار آنان حتی اشاره ای هم به تجلی شخصیت باطنی پیامبر، وجود ندارد، چنان که می فرماید:

(كَذَلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ). (۱)

«این چنین خدای عزیز و حکیم به تو و به کسانی که قبل از تو بودند وحی (کرده) و می کند».

ص : ۲۷۸

---

۱- [۱] شوری/۳؛ سوره شوری از سوره هایی است که مسئله وحی در آن بیش از دیگر سوره قرآنی مطرح شده است و این مضمون و قریب به آن در آیه های: ۷، ۱۳ و ۵۲ آن سوره آمده است.

۴. مهم تر از همه این که باید بدانیم که ذهن ناخود آگاه، خود منبع اطلاعات و آگاهی ها نیست به گونه ای که از درون او اندیشه های بلند و افکار ثمر بخش برخیزد و از طریق ذهن خود آگاه به جامعه ابلاغ گردد، بلکه ذهن ناخود آگاه گیرنده دومی است که از مجرای ذهن خود آگاه مسائلی را دریافت می کند، در این صورت چگونه می توان شرایع آسمانی و خصوصاً آخرین و کامل ترین شریعت را از این طریق توجیه کرد. ما در قرآن، حقایقی را مشاهده می کنیم که مغز هیچ بشری قادر به ابتکار آن نیست، اندیشه ای که ما فوق مرزهای علوم بشری است.

طراح این نظریه تصور کرده است که شخصیت باطنی، منبع علمی است که هر لحظه از آن آگاهی های خاصی می جوشد و پس از عبور از مرز، وارد ذهن خود آگاه می شود. در حالی که ذهن و ضمیر ناخود آگاه، حکم بایگانی ذهن نخست را دارد و چیزی از خود بر آن اضافه نمی کند.

بنابر این شایسته است در مقابل حقیقت وحی خضوع لازم را به کار ببریم و بگوییم: وحی یک ادراک مرموز و شعور نهفته و پنهانی است که از آن پیامبران می باشد و دیگران را در آن سهمی نیست، و اگر هم سهمی باشد، مربوط به القاءات الهی است که در قلوب اولیای خود وارد می سازد و از آن به کرامت تعبیر می آوریم.

#### ۴. عقیده فلاسفه مشاء

##### اشاره

فلاسفه مشاء پس از اثبات وجود صانع به عقول ده گانه معتقدند، که دهمین عقل را «عقل فعال» می نامند، و وظیفه عقل فعال این است که نفوس انسانی را از مقام قوه به فعل رسانیده و درخواست طبیعی هیولای جهان ماده را که با زبان حال خواستار صورت های جوهری است، پاسخ مثبت دهد.

عقل فعال در مکتب مشاء نقش مهمی در القای حقایق و افاضه معارف و تکمیل نفوس دارد و تمام معارف که بر قلوب اولیاء و بزرگان افاضه می شود، همگی از ناحیه او است.

نفوس ضعیف همواره اسیر حواس ظاهری و گرفتار قوای باطنی می باشند (۱). ولی هرگز قدرت و توانایی صعود به مقام برتر را ندارند، اما نفوس قوی و نیرومند، نفوسی که از صفای کامل برخوردارند در حالت خواب و بیداری می توانند با عقل فعال تماس گرفته و حقایق و معارفی را به صورت معقول و کلی از آنجا دریافت نمایند.

از آنجا که قوای درونی انسان، حالت محاکات داشته و بسان آئینه های متقابل می باشند، این معارف عقلی را در قوه خیال به صورت کلام موزون و فصیح درک کرده، وقوه خیال، این افاضات عقلی را در این مرحله به صورت کلام که مشتمل بر یک سلسله معارف حقیقی است، دریافت می کند و سپس این کلام موزون، به حکم اصل محاکات، از مرحله خیال تنزل کرده و در حس مشترک به صورت کلام شنیده می شود.

در نتیجه حقایق علمی و معارف الهی از طریق عقل فعال (البته به اذن و مشیت الهی) به نفوس مستعد و آماده افاضه می گردد. و در هر یک از قوای انسانی به شکل خاصی و متناسب با آن متجلی و ظاهر می شود.

از طرفی عقل فعال، که در لسان شرع همان فرشته الهی و ملک قدسی است، و مفیض این حقایق علمی و معارف الهی است، در عالم مثال به صورت ملک دیده می شود. و گاهی حقیقت آن تنزل یافته در عالم طبیعت و ملک به صورت انسان متمثل می گردد، و انسان کامل با دیدگان ظاهری خود او را مشاهده می کند.

ص : ۲۸۰

---

۱- [۱] مقصود از قوای باطنی، قوه وهمیه است، که معانی جزئی را درک می کند وقوه عاقله که مدرک کلیات می باشد و در این جا فقط قوه وهمیه مراد است.

اکنون که با این اصل کلی در زمینه دریافت حقایق علمی توسط نفوس انسانی از طریق غیب، آشنا شدیم می توانیم تفسیر روشنی از «نبوت»، «وحی و کلام الهی» و «فرشته آورنده» وحی داشته باشیم:

حقیقت «نبوت» همان ارتقای نفس نبوی به مقام عقل فعال است که حقایقی از آن به صورت معارف و علوم در آئینه روح او منعکس می گردد. آنگاه قوه خیال، این حقایق را متناسب با واقعیت خود به صورت کلام فصیح و بلیغ که پرتو وجود عقلی آن معارف است درک کند، و سپس صورتی محسوس از آن، در حس مشترک منعکس می گردد، و نفس نبوی با گوش خود کلام الهی را می شنود، و فرشته وحی، همان عقل فعال است، که در عالم مثال به صورت موجود مثالی نمایان گردیده و گاهی نیز به صورت انسانی در عالم طبیعت متمثل می شود.

بنابر این وحی یک حقیقت علمی است که در هر سه درجه واقعیت و خارجیت دارد، ولی در هر مرحله متناسب با آن تجلی کرده و به صورت مناسب آن در می آید.

مثلاً- وحی در عالم عقل به صورت وجود عقلی و معارف کلی است و در عالم مثال به صورت الفاظ و اصوات مثالی است که در این ظرف و مرتبه وجودی، حقیقتاً وجود دارد، و در حس مشترک به صورت اصوات و الفاظ مسموع می باشد، و هر کدام در مرحله خود وجود واقعی داشته و هرگز مخلوق نفس پیامبر و ساخته فکر و خیال او نیست، بلکه آئینه روح او شایستگی دارد که حقیقت وحی با مراحل سه گانه آن، در مراتب عقل، خیال و حس مشترک او متجلی گردد. و از آنجا که سلسله نظام هستی به آفریدگار جهان منتهی می گردد، سرانجام حقیقت وحی از مبدأ آفرینش به نفس پیامبر افزوده می شود.

فرشته وحی نیز واقعیتی است غیر قابل انکار ولی در هر مرحله با وجود مناسب آن جلوه و تجلی می کند. فرشته وحی در عالم مثال و خیال، وجود مثالی همان عقل فعال است که برای خود واقعیتی انکار ناپذیر دارد و همین

گونه است تمثیل جسمانی او در برابر دیدگان پیامبر که در این مرحله نیز برای خود دارای حقیقت و واقعیت متناسب با این مرحله است. (۱)

### تحلیل این نظریه

نظریه عقول ده گانه در سلسله طویله نظام وجود، از آرای مخصوص فلسفه مشاء است که از طریق آن مشکل فلسفی صدور کثرت از علت و فاعل بسیط من جمیع الجهات، یعنی واجب الوجود تعالی را حل کرده اند. و بررسی آن نیاز به بحث عمیق فلسفی دارد، که از حوصله بحث ما بیرون است. آنچه مربوط به این بحث می شود اصل وجود عالم عقل و جهان برتر از عالم ماده است که جای انکار ندارد، و براهین عقلی متعددی وجود آن را تأیید و تثبیت می نماید، که در کتاب های فلسفی مذکور است. ولی در عین حال تفسیر حقیقت وحی و نبوت و نیز فرشته حامل وحی بر اساس این نظریه مطلبی است که جای تأمل دارد، و نمی توان به طور دربست آن را پذیرفت و ما در این رابطه دو نکته را یادآور می شویم:

۱. آنچه فلاسفه مشاء در تفسیر وحی و نبوت گفته اند، تنها در حد یک فرضیه است، و دلیلی بر مطابقت وجود عقل مفارق با فرشته وحی، و القای معارف الهی و شرایع آسمانی بر قلب پیامبران اقامه نگردیده است.

۲. ارتباط با عقل فعال و اخذ معارف از او اختصاص به پیامبران ندارد؛ بلکه کلیه نفوس مستعد، حقایق را از مقام بالا گرفته و در سایه اتصال و تلاقی با عقل فعال معارفی را به دست می آورند.

گواه این مطلب سخنی است که فلاسفه در باب عقل نظری یادآور

ص : ۲۸۲

---

۱- [۱] اشارات، ج ۳، نمط دهم، ص ۴۰۳، اسفار، ج ۷، فصل ۷، ص ۲۳ - ۲۸، و آنچه بیان گردید اقتباس از همین فصل است

شده اند، حکیم سبزواری در این باره گفته است:

کمال حدس قوه قدسیه \*\*\* یکاد زیتها یضیء مائیه

شجره زیتونه افکار \*\*\* لعقل فعال یعزی نار [۱]

حکیم سبزواری در شرح این دو بیت می گوید: «فکر» حرکتی از مطالب به مبادی، آنگاه حرکت دیگری است، از مبادی، به مطالب؛ در حالی که «حدس» دست یابی بر حد وسط به هنگام توجه به مطالب، بدون این دو حرکت \_ یعنی حد وسط و مطالب را یک جا درک می کند \_ ولی کمال حدس قوه قدسی است، این است شجر زیتونی فکر بر اثر ارتباط عقل فعال مشتعل گردد و بر حقایقی دست یابد.

نتیجه، این که تخصیص آن به پیامبران با اصول و قواعد فلسفی سازگار نیست.

۳. شکی نیست که پیامبران دارای مراتب و درجاتی بوده، گروهی از آنان «اولو العزم» و صاحب شریعت بوده، و گروهی دیگر مبلغ و مروج شریعت پیامبران دیگر بودند، در این صورت چگونه می توان این تفاوت و تفاسیل را از طریق اتصال نفس پیامبر با عقل فعال تفسیر کرد؟

۲. تفسیر وحی از طریق تشکیک در وجود و این که وحی در عالم عقل، وجود عقلانی و در عالم مثال، وجود مثالی، و در عالم حس، به صورت الفاظ و اصوات متمثل می گردد، در پاره ای از آیات قرآن صحیح و پا بر جا است، مانند آیات مربوط به معارف و احکام که می توان برای آنها یک نوع وجود عقلی و مثالی وحسی تصور کرد، و وحی را هم تنزل و تمثل وجودی این مراحل دانست.

ولی در کتاب های آسمانی عموماً و قرآن خصوصاً یک سلسله حوادث

[۱] شرح منظومه حکیم سبزواری، ص ۳۰۷، لفظ «مائیه» وصف «قوه» است .

مربوط به جدال اهل کتاب با پیامبر، و گفتگوی مشرکان با او، و تهمت‌ها و افتراهای آنان به پیامبران و همچنین گفتگوهای پیامبران با افراد مختلف آمده است که نمی‌توان در آنها مراحل سه‌گانه را به صورت صحیح تصویر کرد مثلاً برای آیه (قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ...) (۱): «خدا مجادله‌مردی را در مورد همسرش با تو شنید»، و آیات دیگری که از همین سنخ می‌باشد، چگونه می‌توان سه نوع وجود عقلایی، مثالی و حسی تصویر کرد و وحی را تنزل وجود عقلی دانست؟ این نوع تنزل و مراتب وجودی مربوط به معارف و احکام و مبادی آنها است که می‌توانند درجات سه‌گانه وجودی داشته باشند.

آری نقطه قوت این نظریه این است که ارتباط وحی را با جهان غیب محفوظ داشته و هرگز آن را زاییده نفس نبی به صورت‌های سه‌گانه‌ای که بیان شد نمی‌داند، و لذا قائلان به این نظریه را نمی‌توان از این جهت مورد انتقاد قرار داد.

در پایان یادآور می‌شویم که حساب انسان‌های تلاشگر و اندیشمند که پیوسته می‌خواهند مشکلات علمی را حل کنند هر چند موفق به این کار نگردند، از حساب افراد وامانده، و واپس‌گرا جدا است. گروه نخست برای تسخیر قله‌های علم به راه می‌افتند، هر چند به قله، راه نمی‌یابند، ولی گروه دوم در همان دامنه کوه دست روی دست گذارده و تن‌آسایی را بر رنج کار مقدم می‌دارند.

ص : ۲۸۴



## ۱۷- پیامبران اولوا العزم کیانند؟

### آیات موضوع

۱. (وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ) (انبیاء/۸).

۲. (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً...) (رعد/۳۸).

۳. (وَقَالُوا مَا لِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ...) (فرقان/۷).

۴. (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ...)

(یوسف/۱۰۹)، (نحل/۴۳).

۵. (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ...) (بقره/۲۵۳).

۶. (وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا) (احزاب/۷).

۷. (شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا...) (شورى/۱۳).

٨. (فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرُونَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ) (احقاف/٣٥).

٩. (...فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ) (محمد/٢١).

١٠. (...فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ...) (آل عمران/١٥٩).

١١. (وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ...) (بقره/٢٢٧).

١٢. (...وَلَا تَعَزِّمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ...) (بقره/٢٣٥).

١٣. (...وَإِنْ تَضَرَّبُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ...)

(آل عمران/١٨٦).

١٤. (...وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ) (لقمان/١٧).

١٥. (وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسَى وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا) (طه/١١٥).

١٦. (أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ \* وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ) (يس/٦٠\_٦١).

١٧. (فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ) (قلم/٤٨).

۱۸. (...قَدْ جِئْتَكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأَيِّنْ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ... (زخرف/۶۳).

۱۹. (...وَلَأَحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ... (آل عمران/۵۰).

۲۰. (أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدِهِ... (انعام/۹۰).

۲۱. (وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (انعام/۸۷).

## ترجمه آیات

۱. «ما آنان را بدن های بی نیاز از غذا قرار نداده و برای آنان زندگی جاودانه مقرر نکردیم (بسان دیگران غذا می خورند و از این جهان رحلت می کنند)».

۲. «پیش از تو پیامبرانی را برانگیختیم و برای آنان همسران و فرزندان مقرر داشتیم».

۳. «چه شده است که این پیامبر غذا می خورد و در بازارها راه می رود».

۴. «و ما قبل از تو نفرستادیم مگر مردانی که به آنان وحی می نمودیم».

۵. «برخی از این پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم (به گواه این که) خدا با برخی سخن گفته و درجه بعضی را بالا برده است. و به عیسی بن مریم گواهان (معجزه) دادیم و او را با روح القدس تأیید کردیم».

۶. «به یادآور آنگاه که از پیامبران و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم، پیمان خاص گرفتیم. و از آنان پیمان غلیظی را اخذ نمودیم».

۷. «تشریح کرد برای شما از دین آنچه را که به نوح سفارش کرد و آنچه را که به تو وحی نمود و آنچه را که به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کرده ایم. (و آن این است) که دین را به پا دارید و در آن گروه گروه نشوید».

۸. «صبر کن همچنان که اولو العزم از رسولان استقامت ورزیدند، و برای کافران عجله مکن، گویا آنگاه که روز میعاد را می بینند گمان می کنند که بخشی از روز (در قبر) درنگ کرده اند، قرآن پیامی است، و جز گروه فاسق کسی هلاک نمی شود».

۹. «هر موقع تصمیم، قطعی شد».
۱۰. «هرگاه تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن».
۱۱. «هرگاه تصمیم بر جدایی گرفتند».
۱۲. «نکاح را قطعی نسازید تا عده آنان تمام گردد».
۱۳. «اگر بردبار و پرهیزگار باشید، این کار از اموری است که در گرو عزم و تصمیم جدی است».
۱۴. «بر مصائبی که بر تو وارد می شود صبر نما، زیرا صبر کردن از اموری است که باید بر آن تصمیم جدی گرفت».
۱۵. «با آدم قبلاً عهد و پیمان بستیم پس فراموش کرد و در او استواری و تصمیم جدی که حافظ عهد است نیافتیم».
۱۶. «ای فرزندان آدم آیا با شما عهد نکردم که شیطان را مپرستید، زیرا او دشمن آشکار شما است، و این که مرا عبادت کنید؟ این است صراط مستقیم».
۱۷. «بسان صاحب ماهی مباش آنگاه که در حال خشم خدای خود را خواند) نیز دارای عزم استوار نبوده است».
۱۸. «با سخنان حکیمانه آمده ام تا اختلافات شما را روشن سازم».
۱۹. «بعضی چیزهایی را که برایتان حرام بوده است حلال می کنم».

۲۰. «اینها هدایت یافتگان هستند، از هدایت آنان پیروی کن».

۲۱. «از پدران، فرزندان و برادران آنها افرادی را برگزیدیم و به راه راست هدایت کردیم».

## بررسی و تفسیر آیات

### اشاره

از جمله مباحث قرآنی پیرامون پیامبران الهی مسئله مختصات و مشترکات آنان است.

بحث پیرامون مختصات و مشترکات پیامبران، در دو بخش انجام می گیرد:

۱. مختصات و مشترکات پیامبران در مقایسه با انسان های دیگر.

۲. مختصات و مشترکات پیامبران نسبت به یکدیگر.

ابتدا به بررسی بخش نخست می پردازیم این بحث نیز به نوبه خود در دو زمینه انجام می گیرد.

الف. مشترکات پیامبران و انسان های دیگر.

ب. مختصات پیامبران.

و ما هر دو مطلب را با هم مورد بررسی قرار می دهیم:

قانون تربیت و هدایت اقتضا می کند که پیامبران با انسان های تحت تربیت آنان، در بسیاری از زمینه های جسمی و روحی مشابهت و سنخیت داشته باشند، زیرا در غیر این صورت هدف رسالت عملی نمی گردد. و ما در گذشته در این باره به گونه ای سخن گفته ایم.

ص : ۲۸۹

قرآن کریم مواردی از مشابهت های آنان را یادآور شده است که از نظر می گذرانیم:

۱. (وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ). (۱)

«ما آنان را بدن های بی نیاز از غذا قرار نداده و برای آنان زندگی جاودانه مقرر نکردیم (بسان دیگران غذا می خورند و از این جهان رحلت می کنند)».

۲. در آیه دیگر می فرماید:

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً...). (۲)

«پیش از تو پیامبرانی را برانگیختیم و برای آنان همسران و فرزندان مقرر داشتیم».

۳. قرآن یکی از اشکالات مشرکان را همین تشابه ظاهر دانسته و نقل می کند:

(وَقَالُوا مَا لِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ...). (۳)

«چه شده است که این پیامبر غذا می خورد و در بازارها راه می رود».

ولی از طرف دیگر باید معلم، برتری خاصی بر متعلم داشته باشد که بتواند از عهده آموزش او بر آید، و اعتماد او را به خود جلب نماید و این ضابطه ایجاب می کند که پیامبران از برتری خاصی برخوردار بوده، تا تعالیم الهی را آموزش داده و تحقق بخشند. و این، همان جنبه امتیاز پیامبران بر دیگران است. و امتیاز مهم همان مسئله نزول وحی بر پیامبران است که دیگران از آن محرومند و در حقیقت این امتیاز است که دیگر امتیازها را نیز به دنبال می آورد و اگر این حلقه را از میان برداریم، پیامبران با انسان های دیگر در یک

ص : ۲۹۰

---

۱- [۱] انبیاء/۸.

۲- [۲] رعد/۳۸.

۳- [۳] فرقان/۷.

سطح قرار خواهند گرفت و لذا قرآن در آیات متعدد به این نکته تصریح کرده است، در سوره کهف (آیه ۱۱۰)، و (فصلت آیه ۶) وجه تشابه و امتیاز را در دو کلمه جمع می کند.

أَمَّا تَشَابُه، می فرماید: (قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ...).

«بگو من هم مانند شما بشر هستم».

أَمَّا اِمْتِیَاز، می فرماید: (يُوحَىٰ إِلَيَّ).

«با جهان بالا در ارتباط هستم».

و در این امتیاز همه امتیازهای دیگر نهفته است، کسی که می تواند با جهان بالا تماس برقرار کند و پذیرای وحی الهی گردد باید دارای کمالات روحی و جسمی باشد که بتواند پیام های خدا را بگیرد و آنها را حفظ کرده و تحقق بخشد. بنابر این نباید تعجب کرد که چرا قرآن تنها روی امتیاز «وحی» تکیه و پافشاری دارد و امتیازهای دیگر را یادآور نشده است زیرا همان گونه که اشاره شد، این امتیاز همه امتیازها را داراست. و به اصطلاح: «چون که صد آمد نود هم پیش ما است». و در آیه یاد شده در زیر نیز به این نکته اشاره شده است، چنان که می فرماید:

(وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحَىٰ إِلَيْهِمْ... (۱)).

«و ما قبل از تو نفرستادیم مگر مردانی که به آنان وحی می نمودیم».

و امّا حقیقت وحی چیست و چگونه این امتیاز، همه امتیازات را در بر دارد، در فصل قبل پیرامون آن بحث نمودیم و در آیه دیگر از زبان معترضان نقل می کند که آنان به پیامبران گفتند: (إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا). ولی پیامبران ضمن قبول این که بشری بیش نیستند به طور اشاره امتیاز خود را یادآور شده و

ص : ۲۹۱

---

۱- [۱] یوسف/۱۰۹ و ۴۳ سوره نحل، و به همین مضمون است آیه ۷ سوره انبیاء.

(...إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُم بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ...)(۱)

«پیامبران گفتند: آری ما مانند شما بشر هستیم ولی خدا بر هر کس از بندگان خود بخواهد منت می نهد (خلعت وحی را به او اعطا می کند) و هرگز ممکن نیست ما برای شما معجزه ای بیاوریم مگر به اذن خدا».

در این آیه به امتیازات خود تصریحاً و تلویحاً اشاره کرده اند. اما تلویحاً آنجا که می فرماید: «خدا بر هر کس که بخواهد منت می نهد» یعنی بر ما منت نهاده و مأموریت داده تا پیام های او را ابلاغ کنیم.

و اما تصریحاً آنجا که یادآور شدند: «ما دارای بینه و معجزه هستیم، این بینه و معجزه به اذن الهی به ما داده شده است و شما فاقد این کمال می باشید».

### مختصات و امتیازات پیامبران نسبت به یکدیگر

تا این جا وجه امتیاز پیامبران بر امت های آنان روشن گردید، اکنون وقت آن رسیده است که برتری برخی از پیامبران را بر برخی دیگر از نظر قرآن بررسی کنیم.

آیات قرآن حاکی است که پیامبران الهی از نظر فضیلت و برتری یکسان نیستند. بلکه در حالی که همگی از نظر منصب نبوت و اتصال به عالم وحی با یکدیگر یکسان می باشند، ولی در عین حال از نظر ملاکات دیگر با هم اختلاف دارند و همین برتری ها سبب شده است که برخی از آنان، حلقه اتصال

ص : ۲۹۲



میان تمام پیامبران بوده و اسامی و کتاب‌ها و شریعت‌های آنان در میان آنان کاملاً می‌درخشد. همین برتری‌ها سبب شده است که برخی واجد کتاب و برخی دیگر فاقد آن، گروهی صاحب شریعت و گروهی دیگر پیرو شریعت آنها باشند، اینک برای اشاره به مراتب فضیلت آنان، از آیات یاد شده در زیر کمک می‌گیریم.

۱. (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ...)(۱)

«برخی از این پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم (به گواه این که) خدا با برخی سخن گفته و درجه بعضی را بالا برده است. و به عیسی بن مریم گواهان (معجزه) دادیم و او را با روح القدس تأیید کردیم».

در این آیه، گذشته از این که بر تفاوت درجات پیامبران تصریح می‌کند، نشانه‌هایی از این تفاوت را یادآور می‌شود و آن این که، خداوند با موسی تکلم کرده و معجزات بسیاری در اختیار مسیح نهاده و او را با روح القدس تأیید کرده است. شکی نیست که همه پیامبران دارای چنین مزایایی نبوده‌اند.

۲. (وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا)(۲)

«به یادآور آنگاه که از پیامبران و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم، پیمان خاص گرفتیم. و از آنان پیمان غلیظی را اخذ نمودیم».

در این آیه به طور اجمال یادآور می‌شود که از پیامبران پیمان گرفته شده است به گواه این که می‌گوید: (مِنَ النَّبِيِّينَ) آنگاه از پیامبر اسلام و چهار پیامبر دیگر به طور خاص یاد می‌کند و می‌گوید: «از تو و آنان پیمان گرفتیم» و

ص: ۲۹۳

۱- [۱] بقره/۲۵۳.

۲- [۲] احزاب/۷.

از این که در میان پیامبران، این پنج نفر را جداگانه مطرح می کند می توان گفت که آنها از برتری خاصی برخوردارند که موجب چنین تخصیص شده است.

حالا متعلق پیمان چه بود، این آیه متکفل آن نیست ولی آیه دیگر (آیه ۸۱ سوره آل عمران) بیانگر متعلق آن است.

۳. (شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا...)(۱).

«تشریح کرد برای شما از دین آنچه را که به نوح سفارش کرد و آنچه را که به تو وحی نمود و آنچه را که به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کرده ایم. (و آن این است) که دین را به پا دارید و در آن گروه گروه نشوید».

درست است که در این آیه سخن از اصل مشترک میان پنج پیامبر به میان آمده است، ولی این اصل، مخصوص آیین این پنج پیامبر نیست بلکه امت های تمام پیامبران باید این اصل را حفظ کنند ولی از این که این پنج پیامبر را به ضمیمه امت آنها به طور خاص مورد خطاب قرار داده است می توان گفت که فضیلت خاص آنان سبب این تخصیص شده است.

از بررسی این آیات، می توان پیامبران برتر را تا حدی تعیین کرد و آن کسانی اند که دارای شریعت بوده و پیامبران معاصر با آنان یا پس از آنان تا ظهور شریعت جدید، مأمور به پیروی از آنها بوده اند.

## پیامبران اولوا العزم کیانند؟

### اشاره

قرآن کریم گروهی از پیامبران را به عنوان «اولوا العزم» (صاحبان تصمیم استوار) معرفی کرده و می فرماید:

(فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَانَتْهُمْ يُومَ يَرُونَ

ص : ۲۹۴

ما يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ (۱).

«صبر کن همچنان که اولو العزم از رسولان استقامت ورزیدند، و برای کافران عجله مکن، گویا آنگاه که روز میعاد را می بینند؛ گمان می کنند که بخشی از روز (در قبر) درنگ کرده اند، قرآن پیامی است، و جز گروه فاسق کسی هلاک نمی شود».

در این آیه خدا به پیامبر خود امر می کند که بسان رسولان اولو العزم در برابر دشمن بایستد و استقامت ورزد. اکنون لازم است به توضیح معنی «عزم» از نظر لغت و قرآن پردازیم:

### عزم در لغت و قرآن

عزم در لغت یک معنی بیش ندارد و آن قطع و بریدن است و اگر هم به تصمیم جدی عزم می گویند به خاطر این است که: تصمیم، حیرت و شک را قطع کرده و نابود می سازد و این معنی از فرهنگ های معروف لغت عرب استفاده می شود. (۲)

و عزم در قرآن نیز در همان تصمیم قطعی و جدی که در لغت عرب به آن «عقد القلب» می گویند به کار رفته است و آیات قرآن بر این مطلب گواهی می دهند:

۱. (...فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرَ...) (۳).

«هر موقع تصمیم، قطعی شد».

۲. (...فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ...) (۴).

«هرگاه تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن».

ص : ۲۹۵

۱- [۱] احقاف/۳۵.

۲- [۲] المقاییس، ج ۴، ص ۳۰۸.

۳- [۳] محمد/۲۱.

۴- [۴] آل عمران/۱۵۹.

۳. (وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ...) (۱).

«هرگاه تصمیم بر جدایی گرفتند».

۴. (...وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ...) (۲).

«نکاح را قطعی نسازید تا عده آنان تمام گردد».

۵. (...وَإِنْ تَصَبَّرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ) (۳).

«اگر بردبار و پرهیزگار باشید، این کار از اموری است که در گرو عزم و تصمیم جدی است».

از آیه اخیر استفاده می شود که «صبر» و «عزم» مترادف نیستند. بلکه ملازم یکدیگرند همچنان که این مطلب از آیه دیگر نیز استفاده می شود مانند:

(...وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ) (۴).

«بر مصائبی که بر تو وارد می شود صبر نما، زیرا صبر کردن از اموری است که باید بر آن تصمیم جدی گرفت».

وباز می فرماید:

(وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ) (۵).

«هر کس استقامت ورزد و ببخشد و آن از امور بایسته و لازم است».

با این که آیات یاد شده حاکی از مغایرت «صبر» و «عزم» است، ولی زمخشری در کشاف این دو را با هم مرادف دانسته و در تفسیر خود می گوید: «أولو العزم أي أولو الجِدِّ والثبات و الصَّبْرِ» صاحبان کوشش و استواری و صبر.

ص : ۲۹۶

---

۱- [۱] بقره/۲۲۷.

۲- [۲] بقره/۲۳۵.

۳- [۳] آل عمران/۱۸۶.

۴- [۴] لقمان/۱۷.

۵- [۵] شوری/۴۳.

و از این بیان معنی آیه یاد شده در زیر روشن می شود:

(وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَىٰ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا) (۱).

«با آدم قبلاً عهد و پیمان بستیم پس فراموش کرد و در او استواری و تصمیم جدی که حافظ عهد است نیافتیم».

بنابر این، عزم در لغت به معنی قطع (مقابل وصل) و در قرآن به مناسبتی به معنی تصمیم جدی و اراده قاطعانه که از آن به «عقد القلب» تعبیر می آورند<sup>۲</sup> به کار رفته است.

بنابر این، عزم در تمام موارد به معنی تصمیم قطعی است، و «اولو» به معنای صاحبان و دارندگان است بنابر این معنای اولو العزم صاحب و دارندگان تصمیم قطعی و اراده استوار است، که هرگز جدا از عمل و کوشش نخواهد بود. حالا مصداق این کلی چه کسانی هستند، اکنون درباره آن بحث می کنیم.

در این مورد احتمالات گوناگونی در تفاسیر آمده است که به صورت فشرده به نقل آنها می پردازیم:

#### ۱. پیامبرانی که آیین جهانی داشته اند

برخی بر آنند که مقصود از اولو العزم، آن گروه از پیامبرانند که آیین آنان جهانی بوده و شرق و غرب و جن و انس، زیر پوشش آیین آنان بوده اند. (۲)

البته این تفسیر با عقیده کسانی مناسب است که آیین پیامبران پیشین را بسان آیین اسلام جهانی انگاشته اند، در حالی که آیین جهانی منحصر به آیین اسلام است و پیامبران پیشین دارای چنین خصوصیتی نبوده اند، حتی آیین

ص : ۲۹۷

۱- [۱] طه/۱۱۵.

۲- [۲] حقّ الیقین، شبر، ص ۱۱۱.

موسی و مسیح نیز از چنین گستردگی برخوردار نبوده است و ما تفصیل این مطلب را در موارد دیگر آورده ایم. (۱)

## ۲. همه پیامبران اولو العزم بوده اند

از نظر برخی، مقصود از پیامبران اولو العزم، تمام پیامبران الهی است. زیرا همگی دارای عزم راسخ و اراده محکم در راه تبلیغ آیین الهی بوده اند و هیچ مجاهده ای بدون عزم استوار امکان پذیر نیست. بنابر این لفظ «مِن» در جمله (أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ) «بیانیه» خواهد بود. و معنی آیه چنین است: استقامت کن همچنان که دارندگان عزم راسخ استقامت کردند، یعنی پیامبران. و گواه این که همه پیامبران تحت این عنوان قرار دارند این است که از همگی میثاق و پیمان اخذ شده است، و عمل به پیمان جز در سایه عزم استوار عملی نیست.

در این مورد به آیه ۷ سوره احزاب توجه کنید:

(وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا).

«به یاد آر هنگامی که از پیامبران میثاق مربوط به آنان را گرفتیم، و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم پیمانی گرفتیم. و از همگی پیمان غلیظ و شدید گرفتیم.»

بحث ما فعلاً مربوط به این که متعلق پیمان چیست نمی باشد، ولی عمل به میثاق غلیظ بدون استقامت و روح استوار امکان پذیر نمی باشد. و امّا وجه این که از میان پیامبران تنها این پنج نفر را به خصوص یاد کرده است به خاطر عظمت خاص آنان می باشد. و مضمون این آیه در آیات دیگر نیز آمده است. (۲)

ص : ۲۹۸

۱- [۱] مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۷۷-۱۰۶.

۲- [۲] شوری/۱۳، آل عمران/۸۱.

در اینجا ممکن است گفته شود اگر همه پیامبران در پوشش این عنوان قرار می گیرند چگونه قرآن آدم را به نداشتن عزم توصیف کرده است، آنجا که می فرماید:

وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِهِ فَنَسَىٰ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا (۱).

«قبلاً با آدم عهد نمودیم ولی فراموش کرد و برای او عزمی نیافتیم».

ولی ممکن است پاسخ داده شود که این آیه مربوط به پیش از هبوط است در حالیکه بحث ما مربوط به «دار تکلیف» می باشد، و هرگز دلیلی بر این که آدم در این جهان عزم الهی را فراموش کرده است در دست نمی باشد.

اما در عین حال این نظریه قابل خدشه است.

اولاً: ظاهر حرف «من» در (من الرُّسُل) تبعیض است، نه تبیین، و این گواه بر این است که گروهی از آنان به مقام شامخ «اولو العزمی» رسیده و گروهی به آن پایه نرسیده اند. پس چگونه می گوئید که همه پیامبران اولو العزم بوده اند؟

ثانیاً: استدلال به این که از همه پیامبران پیمان گرفته شده است بر این که همگان صاحب عزم استوار بوده اند صحیح نیست زیرا گرفتن پیمان گواه بر وجود عزم در مقام عمل به پیمان نیست، خدا از بشر هم در آغاز خلقت پیمان گرفته است در حالیکه اکثر انسان ها قیام به آن نکرده اند. چنان که می فرماید:

(أَلَمْ أَعْهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ \* وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ) (۲).

«ای فرزندان آدم آیا با شما عهد نکردم که شیطان را پرستید، زیرا او دشمن آشکار شما است، و این که مرا عبادت کنید؟ این است صراط مستقیم».

ص : ۲۹۹

۱- [۱] طه/۱۱۵.

۲- [۲] یس/۶۰-۶۱.

### ۳. پیامبرانی که صبر و استقامت بیشتری داشته اند

قول دیگر این است که مقصود همه پیامبران نیست بلکه آن گروه از پیامبران است که در راه تبلیغ آیین الهی بردباری بیشتری داشته و با وجود تکذیب و آزار مخالفان بسان کوه استوار بوده اند.

در این نظریه دو مطلب مورد توجه است:

الف. تمام پیامبران در پوشش این وصف قرار ندارند.

ب. مقصود آن گروه از پیامبرانی است که در طریق تبلیغ مانند کوه ایستاده اند. و اما صبر و بردباری در موارد دیگر ملاک این صفت نیست گویی معنی آیه چنین است: صبر کن چنان که صاحبان عزم و استقامت از رسولان در طریق رسالت خود صبر کرده اند.

در قرآن آیه ای که به واسطه آن بتوان این گروه را تعیین نمود یافت نمی شود اگر چه در برخی از روایات به چهار پیامبر مانند: نوح، ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم تفسیر شده است. (۱)

در حالی که ظاهر این است که: مقصود، استقامت ورزی آنان در طریق تبلیغ می باشد برخی از روایات آیه را بر گروهی از پیامبران تطبیق می کنند که استقامت آنان در حوزه خارج از قلمرو تبلیغ آنها بوده است مانند یعقوب که بر فراق فرزند خود صبر کرد تا آنجا که نابینا شد. و یا یوسف که به خاطر حفظ پاکدامنی، بر زندگی در چاه و زندان تن داد و یا داوود که بر لغزش خود چهل سال گریسته و یا حضرت مسیح که خشتی بر خشتی نهاد و گفت این جهان گذرگاه است از آن بگذرید و در تعمیر آن صرف وقت نکنید. آنگاه می گوید: آدم به گواه آیه (وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً) فاقد چنین استقامت بوده و یا یونس به گواه

ص: ۳۰۰

---

۱- [۱] تفسیر برهان، ج ۴، ص ۱۷۹.



(فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْهُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ) (۱)

«بسان صاحب ماهی مباش آنگاه که در حال خشم خدای خود را خواند) نیز دارای عزم استوار نبوده است» (۲).

ولی این روایت بر خلاف ظاهر آیه بوده و نمی توان به آن اخذ کرد، بلکه روایت نخست از استواری بیشتری برخوردار است \_ بالأخص که در روایت دوم به جای اسماعیل، اسحاق را یادآور شده که در ذبح استقامت ورزید، و این بر خلاف قرآن است، و شبیه روایات یهود است که به گونه ای وارد احادیث اسلامی شده است. (۳)

#### ۴. آنان که صاحب شریعت بودند

نظریه دیگر این است که مقصود از اولو العزم آن گروه از پیامبران است که صاحب شریعت بوده، و شریعت پیشین را با ظهور خود نسخ کرده اند \_ و نخستین آنان نوح، سپس ابراهیم، و موسی و عیسی آنگاه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) می باشند و همه آنان سروران پیامبران بودند که آسیاب رسالت بر محور وجود آنان می گردید. (۴) این تفسیر در برخی از روایات خاصه نیز آمده است.

کلینی رحمه الله آن را با سند موثق از امام صادق (علیه السلام) و صدوق رحمه الله نیز با سند

ص : ۳۰۱

۱- [۱] قلم/۴۸.

۲- [۲] مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۶۹؛ مفاتیح الغیب، ج ۷، ص ۴۶۸.

۳- [۳] برخی از مفسران آن را به پیامبرانی تفسیر کرده اند که از جانب خدا، مأمور به جهاد و قتال در طریق پیشبرد دین بوده اند، طبعاً این تفسیر با این نظریه یکی است، از این جهت، آن را وجه مستقلی به شمار نیاوردیم.

۴- [۴] مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۹۴.

موفق از امام رضا (علیه السلام) روایت کرده اند. (۱)

سؤالی که در این جا مطرح می شود این است که شریعت بعدی پیوسته ناسخ شریعت قبلی نبوده است.

مثلاً هرگز مسیح ناسخ شریعت موسی نبود، بلکه مقصود او داوری در میان اختلافات بنی اسرائیل بوده است، قرآن در این باره می فرماید:

(...قَدْ جِئْتَكُمْ بِالْحُكْمِ وَالْأَبْيَنِّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ...). (۲)

«با سخنان حکیمانه آمده ام تا اختلافات شما را روشن سازم».

مگر این که مقصود از نسخ، تجدید پاره ای از احکام باشد که حضرت مسیح آن قید و بندها را برداشته است چنان که می فرماید:

(وَلَا جِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ). (۳)

«بعضی چیزهایی را که برایتان حرام بوده است حلال می کنم».

#### ۵. مقصود، پیامبران هجده گانه است

قرآن در سوره انعام در آیه های (۸۲-۸۶) از هجده پیامبر نام می برد یعنی

ص: ۳۰۲

---

۱- [۱] تفسیر برهان، ج ۴، ص ۱۷۸ \_ ۱۷۹. سند کلینی چنین است: عده من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد بن عثمان بن عیسی، عن سماعه بن مهران قال: قلت لأبي عبد الله (عليه السلام) قول الله عز وجل (فَأَصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ) فقال: نوح وإبراهيم.... وسند صدوق چنین است: حدّثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني، قال حدّثنا محمد بن سعيد الكوفي الهمداني قال حدّثني علي بن الحسن بن علي بن فضال، عن أبيه عن أبي الحسن الرضا (عليه السلام) قال: إنّما سيّمي أولوا العزم لأنهم كانوا أصحاب العزائم والشرائع....

۲- [۲] زخرف / ۶۳.

۳- [۳] آل عمران / ۵۰.

از: ابراهیم، اسحاق، یعقوب، نوح، داوود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی، هارون، زکریا، یحیی، عیسی، الیاس، اسماعیل، الیسع، یونس و لوط نام می برد، سپس می فرماید:

(أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدَهُ). (۱)

«اینها هدایت یافتگان هستند، از هدایت آنان پیروی کن».

و در آیه مورد بحث نیز می فرماید: (فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعِزْمِ).

و صبر کردن یک نوع هدایت گری از پیامبران اولوا العزم است.

ولی این وجه سست ترین وجوهی است که در تفسیر اولوا العزم گفته شده است. زیرا قرآن هدایت گری را در خود این آیات به این هجده نفر مخصوص نکرده \_ بلکه پس از نام این هجده نفر، پدران و فرزندان و برادران آنان را نیز به صورت کلی ذکر کرده و فرموده است :

(وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ). (۲)

«و از پدران و فرزندان و برادران آنها (افرادی را برتری دادیم) و برگزیدیم و به راه راست، هدایت نمودیم».

آنگاه پس از این آیه فرموده است: (أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدَهُ...) جهت ندارد که مایه گیری از هدایت های پیامبران منحصر به همین هجده نفر باشد.

گذشته از این در میان این پیامبران هجده گانه از یونس نام برده شده است که خدا پیامبر را از پیروی از شیوه عجولانه او نهی فرموده و فرمود: (فَاصْبِرْ)

ص : ۳۰۳

۱- [۱] انعام / ۹۰ .

۲- [۲] انعام / ۸۷ .

لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْأُخُوتِ...).

در میان این وجوه پنج گانه، وجه سوم و چهارم استوارتر به نظر می رسند و آن این که مقصود گروهی از پیامبران است که در راه تبلیغ بسان کوه ایستاده و در برابر حوادث سخت، لغزش و هراسی به خود راه نداده اند، که در رأس آنان همان پیامبران صاحب شریعت یعنی نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و پیامبر اسلام بوده اند. در نتیجه وجه سوم با وجه چهارم در یک جهت با یکدیگر مطابقت دارند. و آن این که این پیامبران صاحب شریعت از پیامبران اولوا العزم می باشند \_ و تفاوت آنها در این است که وجه چهارم، اولوا العزم را منحصر در این پیامبران می داند ولی وجه سوم عنوان عامی را مطرح می کند که بر پیامبران دیگر که در راه تبلیغ احکام الهی دارای اراده ای استوار و عزمی محکم بوده اند نیز منطبق می باشد ولی با توجه به دو روایت معتبر که بر وجه چهارم گواهی می دهند، التزام به این وجه در تفسیر آیه، اقرب به واقع است.

ص : ۳۰۴

## ۱۸- رسول و نبی کیست؟

### آیات موضوع

۱. (الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ... (اعراف/۱۵۷).
۲. (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فَيَأْمُرُهُ... (حج/۵۲).
۳. (وَإِذْ كُنَّا فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا) (مریم/۵۱).
۴. (...فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ... (بقره/۲۱۳).
۵. (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا) (فرقان/۳۱).
۶. (...وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا) (مریم/۵۴).
۷. (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ... (حديد/۲۵).

٨. (لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسِهِمْ وَمُقْصِرِينَ لَا تَخَافُونَ...)  
(فتح/٢٧).

٩. (...وَمَا جَعَلْنَا الرُّءْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فَيَأْتُرُونَ وَنَخَوْهُمْ وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا)(اسراء / ٦٠).

١٠. (إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا) (نساء/١٦٣).

١١. (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ)(انبیاء/٢٥).

١٢. (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...)(مائده/٦٧).

١٣. (قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا) (مريم/١٩).

١٤. (...فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ)(نحل/٣٥).

١٥. (...وَمَا عَلَى الرُّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ)(عنكبوت/١٨).

١٦. (...فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ)(تغابن/١٢).

١٧. (إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا)(جن/٢٣).

١٨. (الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ...)(احزاب/٣٩).

١٩. (أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ...)(اعراف/٦٢).

۲۰. (...إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ...) (احقاف/۲۳).

۲۱. (...يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ...) (صف/۶).

۲۲. (...حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا...) (انعام/۶۱).

۲۳. (...فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ...) (يوسف/۵۰).

۲۴. (وَأذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا) (مریم/۵۴).

### ترجمه آیات

۱. «آنان که از رسول و نبی امی که او را در تورات و انجیل نوشته می یابند، پیروی می کنند...».

۲. «قبل از تو هیچ رسول و نبی را نفرستادیم مگر این که هر وقت (برای پیشبرد مقاصد خود) آرزویی نمود، شیطان در آن آرزو مداخله و خدعه کرد».

۳. «در قرآن موسی را یاد کن که بنده ای مخلص و رسول و نبی بود».

۴. «خدا پیامبران را نوید بخش و هشدار دهنده برانگیخت و به همراهشان کتابی را که به حق دعوت می کند فرستاد».

۵. «برای هر پیامبری از گنهکاران دشمنی قرار دادیم، کافی است که پروردگار تو راهنما و یاری دهنده باشد».

۶. «... و رسول و پیامبری (بزرگ) بود».

۷. «ما پیامبران خود را با شاهدان و گواهان ارسال کردیم و همراه آنان کتاب و میزان فرستادیم».

۸. «خدا رؤیای صادقه را نصیب پیامبر کرد، البته به خواست خدا، و با اطمینان خاطر وارد مسجد الحرام خواهید شد در حالیکه سرها را تراشیده و ناخن‌ها را گرفته اید».

۹. «ما خوابی را که به تو نشان دادیم، و شجره ملعونه در قرآن را، جز مایه آزمایش انسان‌ها قرار ندادیم، و آنان را بیم می‌دهیم ولی چیزی جز طغیان بزرگ نتیجه نمی‌دهد».

۱۰. «ما به تو وحی کردیم همچنان که به نوح و پیامبران پس از او وحی کردیم و نیز به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب، و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم، و به داوود، زبور را دادیم».

۱۱. «ما پیش از تو رسولی را نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که جز من خدایی نیست مرا پرستش کنید».

۱۲. «ای پیام رسان آنچه که از پروردگارت به سوی تو فرود آمده است ابلاغ کن».

۱۳. «گفت من فرستاده پروردگار تو هستم تا به تو فرزند پاکیزه‌ای ببخشم».

۱۴. «آیا بر پیامبر جز ابلاغ روشن تکلیف دیگری هست».

۱۵. «بر پیامبر غیر از ابلاغ روشن رسالت، تکلیف دیگری نیست».

۱۶. «اگر اعراض نمایید، بر رسول ما جز ابلاغ روشن، تکلیف دیگری نیست».

۱۷. «بگو من از جانب پروردگار خود وظیفه‌ای ندارم جز ابلاغ پیام‌های او و هر کس با خدا و رسول او مخالفت کند برای او آتش دوزخ است و در آن جاودانه خواهد بود».

۱۸. «آنان که پیام‌های خدا را ابلاغ می‌کنند و از او می‌ترسند».



۱۹. «من رسالت های پروردگار خود را ابلاغ می کنم و خیرخواه شما هستم».

۲۰. «بگو علم نزد خدا است، و آنچه را که برای بیان آن مبعوث شده ام ابلاغ می کنم».

۲۱. «ای بنی اسرائیل، من پیام رسان خدا به سوی شما و تصدیق کننده توراتی که پیش از من فرستاده شده است می باشم».

۲۲. «آنگاه که مرگ یکی از شما فرا رسد فرستادگان ما جان او را می گیرند».

۲۳. «وقتی فرستاده پادشاه، در زندان پیش یوسف آمد، یوسف به او گفت به نزد صاحب خود برگرد و داستان زنانی را که داستان خود را بریدند بررسی کن».

۲۴. «در قرآن اسماعیل را یاد کن، او به وعده خود عمل می کرد و رسول و نبی بود».

## بررسی و تفسیر آیات

### اشاره

قرآن کریم پیامبران الهی را غالباً با دو واژه «نبی» و «رسول» معرفی می کند در برخی از آیات تنها واژه «نبی» و در برخی دیگر، فقط واژه رسول و احیاناً هر دو واژه را به کار می برد و از ظاهر برخی از این آیات چنین استفاده می شود که این دو واژه با یکدیگر متفاوت می باشند چنان که می فرماید:

(وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْتَاتِهِ... (۱))

«قبل از تو هیچ رسول و نبی را نفرستادیم مگر این که هر وقت (برای پیشبرد مقاصد خود) آرزویی نمود، شیطان در آن آرزو مداخله و خدعه کرد».

ص : ۳۰۹

این آیه به روشنی، دلالت می کند که گروهی، نبی، و گروهی رسولند، و در این جا آیات دیگری نیز هستند که از نظر دلالت به این آیه نمی رسند مانند:

(الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ...) (۱)

«آنان که از رسول و نبی امی که او را در تورات و انجیل نوشته می یابند، پیروی می کنند...».

و باز می فرماید:

(وَأذْكَرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا) (۲).

«در قرآن موسی را یاد کن که بنده ای مخلص و رسول و نبی بود.».

و باز می فرماید:

(وَأذْكَرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا) (۳).

«در قرآن اسماعیل را یاد کن که درست وعده و رسول و نبی بود.».

در این آیات، رسول و نبی با حرف عطف به یکدیگر عطف

ص : ۳۱۰

---

۱- [۱] اعراف/۱۵۷.

۲- [۲] مریم/۵۱.

۳- [۳] مریم/۵۳.

شده اند و در همه آنها کلمه نبی بر رسول عطف شده است.

احتمال ترادف این دو لفظ ضعیف است، و از طرفی احتمال این که مقصود از رسول، کسی غیر از نبی است هم با ظاهر این آیات سازگار نیست، زیرا در این آیات دو واژه نبی و رسول حال یک انسان را توصیف می نمایند و موصوف در آیه نخست، پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) و در آیه سوم، اسماعیل است، در حالی که در آیه ۵۲ حج، این دو لفظ با کلمه «أو» بر یکدیگر عطف شده اند، و ظاهر آن تقسیم است، یعنی آنان دو طایفه اند، گروهی رسولان، و گروه دیگر انبیا.

به همین جهت، مفسران در صدد جستجوی فرق میان رسول و نبی برآمده و اقوال مختلفی را بیان کرده اند. و در تمام این اقوال یک مطلب مورد اتفاق دیده می شود و آن این است که: «رسول» اخص از «نبی» است، و تفاوت اقوال در بیان وجه اخص بودن رسول از نبی است، و اینکه این اقوال را مورد بررسی قرار می دهیم، آنگاه نظر خود را یادآور می شویم.

### الف. رسالت ملازم با تبلیغ است

رسول کسی است که به او وحی شود و مأمور به تبلیغ گردد، در حالی که نبی کسی است که طرف وحی قرار گیرد، اگر چه مأمور به تبلیغ نباشد... این همان معنای مشهوری است که در بیشتر تفاسیر آمده است. (۱)

در توجیه این نظر می توان چنین گفت: لفظ نبی به اصطلاح ادبی صفت مشبهه است، که به معنی «خبردار» و آگاه می باشد و ناگفته پیداست آگاهی از خبر، ملازم با ابلاغ آن نیست، ولی اگر بگوییم: «نبی» به معنی «منبئی» یعنی «خبر دهنده» است شاید در این صورت ملازم با ابلاغ باشد، و امّا لفظ رسول، مخصوص کسی است که انجام رسالتی را از طرف کسی بپذیرد، و روشن است که تحمل رسالت و پذیرفتن ابلاغ کلام یا انجام عملی ملازم با ابلاغ به دیگران است. ولی این نظریه با این توجیه نیز از جهاتی مخدوش است، زیرا:

۱. قرآن، پیامبران را نوید و بیم دهندگان معرفی می کند و آن را یک صفت عمومی برای همه به شمار می آورد. در این صورت باید تمام پیامبران

ص: ۳۱۱

---

۱- [۱] تبیان، ج ۷، ص ۳۳۱؛ مجمع البیان، ج ۴، ص ۹۱؛ تفسیر جلالین، سوره حج تفسیر آیه ۵۲؛ المنار، ج ۹، ص ۲۲۵.

برای تبلیغ مبعوث شده باشند، چنان که می فرماید:

(فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ...)(۱)

مگر این که به قرینه (وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ) گفته شود که مقصود تمام پیامبران نیست، بلکه پیامبرانی است که همراه آنان کتاب فرو فرستاده شده است، در این صورت نظریه یاد شده از این اشکال مصون خواهد بود.

۲. قرآن یادآور می شود که تمام پیامبران دشمنانی از انس و جن داشتند چنان که می فرماید:

(وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا)(۲)

«برای هر پیامبری از گنهکاران دشمنی قرار دادیم، کافی است که پروردگار تو راهنما و یاری دهنده باشد.»

و روشن است که این دشمنی معلول تبلیغ آنها است. اگر پیامبری دست به تبلیغ آیین خود نزنند کسی با او دشمنی نخواهد کرد و از این که همگی دشمنانی داشته اند معلوم می شود که همگی مبلغ و گوینده احکام الهی بوده اند.

۳. اگر این نظریه صحیح باشد، باید مقام رسالت شریف تر از مقام نبوت، و رسول نیز اشرف از نبی باشد، در حالی که در قرآن جریان بر عکس است، خدا در مقام توصیف، «رسول» را قبل از «نبی» ذکر کرده می فرماید: (...وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا)(۳)، و همچنین است آیات دیگری که این دو لفظ در آنها به کار رفته است و در مقام توصیف، پیوسته از ضعیف، به سوی قوی پیش

ص : ۳۱۲

---

۱- [۱] بقره/۲۱۳.

۲- [۲] فرقان/۳۱.

۳- [۳] مریم/۵۴.

برخی به خاطر فرار از اشکال، «نبی» را به معنی «رفیع» و بلند مرتبه تفسیر کرده اند، نه به معنی آگاه از خبر و یا خبرگزار. در حالی که این لفظ در قرآن جز در همان معنای معروف در معنی دیگری به معنی «رفیع» به کار نرفته است به گواه این که لفظ نبی از «نبا» به معنی «خبر» مشتق است، نه از «نبوت» به معنی «رفعت».

گذشته از این، تفسیر یاد شده در برخی از آیات صحیح نیست آنجا که می فرماید:

(وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ...)(۱).

«ما هیچ رسول و پیامبری را مبعوث نکردیم، مگر اینکه هر موقع آرزو می کرد، شیطان در آرزوهای او مداخله می کرد».

زیرا اگر مقصود از «نبی» فردی باشد که برای تبلیغ اعزام نشده است، در این صورت با جمله (وَمَا أَرْسَلْنَا) ناسازگار خواهد بود، زیرا صدر آیه حاکی است که نبی و رسول هر دو اعزام شده اند و شیطان در امنیه و آرزو (برنامه های تبلیغاتی) آنها مداخله می کرد.

#### **ب. رسول، پیامبر صاحب کتاب است**

زمخشری در تفسیر آیه (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ ...) می گوید: رسول کسی است که علاوه بر معجزه، کتابی هم بر او نازل شده باشد، در حالی که نبی ممکن است پیامبری باشد اعم از این که کتابی بر او

ص: ۳۱۳

این وجه کاملاً فاقد دلیل و شاهد است. و رسول بودن یک نفر، یعنی حامل رسالت بودن، اعم از انجام فعلی یا بیان کلامی، مستلزم این نیست که حتماً دارای کتاب باشد.

ولی ممکن است برخی بر این نظریه با آیه (۲۵) از سوره حدید استدلال کنند آنجا که انزال کتاب را بر ارسال رسولان عطف کرده و به نظر می رسد که میان این دو، تلازمی هست. چنان که می فرماید:

(لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ...)(۲)

«ما پیامبران خود را با شاهدان و گواهان ارسال کردیم و همراه آنان کتاب و میزان فرستادیم».

ولی این توجیه صحیح و پا بر جا نیست، زیرا ارسال رسولان با گواه و شاهد، انزال کتاب و حکمت و میزان، دلیل بر این نیست که بر فرد فرد آنان کتاب فرو فرستاده است بلکه کافی است همراه گروهی کتاب بفرستد و گروه دیگر را فرمان دهد تا از آن کتاب بهره بگیرند. و اگر عطف در این آیه گواه بر آن باشد که هر رسولی دارای کتابی بوده، پس به حکم آیه (۲۱۳) بقره باید گفت: هر نبی نیز کتابی داشته است. چنان که می فرماید: (...فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ...).

گذشته از این هرگز نمی توان گفت: همه رسولان، دارای کتاب بودند و اثبات این مسئله کار دشواری است بلکه برخی از روایات، گواهی می دهند که

ص: ۳۱۴

---

۱- [۱] کشف، ج ۲، ص ۱۶۵ و ۳۵۲؛ تفسیر نیشابوری، ج ۲، ص ۵۱۳؛ تفسیر بیضاوی، ج ۴، ص ۵۷؛ مفاتیح الغیب، ج ۲۳، ص ۴۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۳۲.

۲- [۲] حدید / ۲۵.

رسولان ۳۱۳ نفرند در حالی که تعداد کتاب های آسمانی (۱۰۴) کتاب می باشد. (۱)

با توجه به این روایات که آمار کتاب های آسمانی را کمتر از آمار رسولان الهی می داند، چگونه می توان گفت رسول کسی است که همراه او کتابی باشد؟

### ج. رسول کسی است که شرع جدید بیاورد

برخی گفته اند خصوصیت و ویژگی رسول این است که شرع جدید بیاورد و به اصطلاح مقصود از رسولان الهی، پیامبران صاحب شریعت است، ولی نبی از این جهت اعم است. (۲)

این نظریه نیز بسان نظریات پیشین چندان استوار نیست، زیرا طبق روایات، شرایع جهانی یا همگانی، از پنج شریعت تجاوز نمی کند، در حالی که تعداد رسولان به مراتب بیش از این است. و ما در گذشته یادآور شدیم که از برخی از آیات (۳) استفاده می شود که پنج پیامبر، صاحب شریعت مستقل بوده و دیگر پیامبران اعم از معاصر با آنان و یا پس از آنان پیرو شریعت آنان به شمار می رفتند.

### د. رسول کسی است که فرشته وحی را می بیند و با او سخن می گوید

برخی گفته اند: نبی کسی است که در عالم رؤیا به او وحی می شود و بر مسائل پشت پرده واقف می گردد، و رسول کسی است که ملک را در بیداری مشاهده و با او مکالمه می کند.

ص : ۳۱۵

۱- [۱] معانی الأخبار، ص ۵۹؛ خصال، ج ۲، ص ۱۰۴؛ و بحار، ج ۱۱، ص ۶۰.

۲- [۲] تفسیر مراغی، ج ۱۷، ص ۱۲۷؛ تفسیر بیضاوی، ج ۴، ص ۵۷.

۳- [۳] سوره شوری آیه ۱۳. به بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۳۵؛ عیون الأخبار، ص ۲۳۴ رجوع شود.

این نظریه بدون ارائه دلیل مطرح شده است و گروهک بهایی که مدعی نبوت حسینعلی مازندرانی هستند و او را بهاء الله می خوانند می گویند: نبوت به معنی مشاهده در رؤیا ختم شده ولی باب رسالت به معنی مشاهده در بیداری هنوز مفتوح است و با این بیان خاتمیت پیامبر اسلام را توجیه کرده اند.

سؤال ما در مورد این سخن آن است که مقصود این قائل چیست؟

اگر مقصود این است که واقعیت نبوت با وحی در عالم رؤیا تحقق می پذیرد و واقعیت رسالت با مشاهده فرشته وحی در بیداری انجام می گردد، درباره آن یادآور می شویم که کوچک ترین دلیلی بر این مطلب نیست، زیرا نبی به فرد مطلع از غیب می گویند، خواه این غیب از طریق رؤیا بر او کشف شود، یا با القا در روح و قلب، یا با شنیدن سخن از کوه و درخت یا از طریق مکالمه فرشته، و هرگز دلیلی در دست نیست که سبب و راه آن منحصر به رؤیا باشد. و همچنین رسول به معنی صاحب رسالت است، خواه این رسالت در رؤیا فرض و لازم گردد، یا در بیداری.

و اگر مقصود این است که هر کجا خدا پیامبر را با کلمه «یا ایها النبی» خطاب کرده است مقصود، جنبه وحی در رؤیا است، این احتمال نیز فاقد دلیل است، زیرا در موارد فراوانی به پیامبر «یا ایها النبی» گفته شده و هرگز یک چنین التزام در خطاب نبوده است، تا چه رسد که خطاب «یا ایها الرسول» مقید به رؤیت فرشته و مذاکره با او باشد.

گذشته از این نزول وحی بر پیامبر در رؤیا بسیار کم و نادر بوده است و فقط قرآن دو مورد را یادآور می شود، یکی مسئله صلح حدیبیه است که در آن پیامبر در رؤیا دید که خود با مسلمانان وارد مسجد الحرام شده است. و دیگری مربوط به شجره ملعونه است که تفصیل آن را مفسران در تفاسیر خود آورده اند.



در مورد غزوه حدیبیه چنین می گوید:

(لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ... (۱))

«خدا رؤیای صادق را نصیب پیامبر کرد، البته به خواست خدا، و با اطمینان خاطر وارد مسجد الحرام خواهید شد در حالیکه سرها را تراشیده و ناخن ها را گرفته اید».

و در مورد شجره ملعونه که از نظر مفسران، حکومت هشتاد ساله بنی امیه است چنین می فرماید:

(...وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فَيَأْتُرُونَ وَنَخَوْهُمْ وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا) (۲)

«ما خوابی را که به تو نشان دادیم، و شجره ملعونه در قرآن را، جز مایه آزمایش انسان ها قرار ندادیم، و آنان را بیم می دهیم ولی چیزی جز طغیان بزرگ نتیجه نمی دهد».

و در هر حال نزول وحی بر پیامبر در عالم رؤیا بسیار کم بوده است، بنابراین یک چنین فرق میان نبی و رسول که مصادیق لفظ نخست را به دو مورد منحصر می کند، صحیح نخواهد بود.

#### ۵- هر یک از رسالت و نبوت به جنبه خاصی از پیامبران نظر دارد

تا اینجا با نظریه هایی که در بیان تفاوت رسول و نبی گفته شده بود آشنا شدیم و همان گونه که ملاحظه شد، هیچ یک از این اقوال، دلیل استواری نداشته و قابل قبول نیست، ولی در این جا نظریه دیگری هست که می توان تفاوت نبوت و رسالت را بر اساس آن توجیه کرد و آن این که:

نبی و رسول (رسولی که از جانب خدا مبعوث گردد) هر یک بر شخص

ص: ۳۱۷

۱- [۱] فتح/۲۷.

۲- [۲] اسراء/۶۰.

واحدی اطلاق می شوند، و غالباً میان این دو، مگر در موارد اندک تساوی حاکم است، ولی توصیف اشخاص به نبوت به خاطر ملاکی خواهد بود، و توصیف آنان به رسالت، به خاطر ملاکی دیگر، زیرا نبی از «نبا» به معنی خیر، مشتق است، و به کسی گفته می شود که از جهان بالا- خبر را دریافت کند، خواه از طریق رؤیا، و خواه از طرق دیگر که تفصیل آن در سوره شوری (۱) آمده است.

و به دیگر سخن واقعیت «نبی»، واقعیت «خبر گیری» و خبرداری او است که بتواند از عالم بالا گزارش دریافت کند و میان او و جهان غیب ارتباطی برقرار شود و در قرآن به شخصی که واجد این حیثیت است «نبی» گفته می شود.

ولی از آنجا که یک چنین انسان آگاه، مسئولیت ابلاغ پیامی و یا انجام عملی را برعهده دارد از این جهت چنین شخصی را رسول می نامند و با توجه به اشتقاق نبی از «نبا» و رسول از «رسالت» و با توجه به آنچه که اهل لغت پیرامون این دو کلمه گفته اند این تفاوت روشن می شود.

بنابر این هر جا به یک انسان «نبی» گفته می شود، ملاک این استعمال همان آگاهی از غیب است، و هر گاه به انسان مطلع از غیب رسول گفته می شود، جهت ابلاغ پیام و انجام مأموریت الهی در نظر گرفته می شود.

و به دیگر سخن «نبی» هر انسان گزارشگر و خبر گیری نیست، بلکه گزارشگر اخبار مهم سماوی است که از جانب خدا به او ابلاغ می گردد. و همچنین رسول (رسولی که در ارتباط با وحی تشریحی است نه رسول لغوی) آن انسان مطلع و آگاه از اخبار سماوی است که مأمور است آنچه را دریافت کرده

ص: ۳۱۸

---

۱- [۱] آیه پنجاه و یکم: (وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِأُذُنِهِ...) .

است، ابلاغ نماید و جامه عمل بپوشاند، و در تمام موارد قرآن، آنجا که لفظ نبی به کار رفته، نظر به جهت نخست بوده و آنجا که لفظ رسول به کار رفته است نظر به جهت دوم می باشد.

از این جهت پیوسته کلمه «وحی» با واژه نبی و نبیین همراه بوده است چنان که می فرماید:

(إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا) (۱).

«ما به تو وحی کردیم همچنان که به نوح و پیامبران پس از او وحی کردیم و نیز به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب، و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم، و به داوود، زبور را دادیم».

آری اگر در مواردی کلمه «وحی» با واژه رسول به کار رفته است به خاطر نکته دیگری است که از این اصل عدول شده است، چنان که می فرماید:

(وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ) (۲).

«ما پیش از تو رسولی را نفرستادیم مگر این که به او وحی کردیم که جز من خدایی نیست، مرا پرستش کنید».

علت عدول از کلمه «نبی» به «رسول» در این آیه جمله (وَمَا أَرْسَلْنَا) است، و اگر به جای آن کلمه «وما أوحینا من قبلک» به کار می برد، حتماً به جای رسول، کلمه نبی را استعمال می کرد.

و همچنین در مواردی که شخص طرف وحی را بر انجام کاری و تبلیغ

ص : ۳۱۹

---

۱- [۱] نساء/۱۶۳.

۲- [۲] انبیاء/۲۵.

سخنی مأمور می سازد از کلمه رسول بهره می گیرد، نه از کلمه نبی، و این خود، گواه بر این است که رسول و نبی ناظر به دو گروه و دو صنف از پیامبران نیست، بلکه از نظر قرآن، گروه واحدی است دارای دوحیثیت که از جهتی «نبی» و از جهت دیگر «رسول» نامیده می شوند. مثلاً می فرماید:

(يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ... (۱))

«ای پیام رسان آنچه که از پروردگارت به سوی تو فرود آمده است ابلاغ کن».

و نیز می فرماید:

(قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا) (۲)

«گفت من فرستاده پروردگار تو هستم تا به تو فرزند پاکیزه ای ببخشم».

همچنان که ملاحظه می شود در هر دو آیه، کلمه رسول به کار برده است، چیزی که هست در آیه نخست، وظیفه او ابلاغ پیام و در آیه دوم انجام کاری است.

باز گواه روشن بر این مدعا این است که آنجا که خدا وظیفه پیامبران الهی را تحدید و تعیین می کند و می گوید شما جز ابلاغ سخن و پیام، تکلیف دیگری ندارید در همه موارد کلمه «رسول» به کار می برد، و لفظ ابلاغ را با لفظ رسول همراه می سازد و ما در این قسمت نمونه هایی از این آیات را مطرح می کنیم:

۱. (...فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ) (۳)

«آیا بر پیامبر جز ابلاغ روشن تکلیف دیگری هست».

ص : ۳۲۰

---

۱- [۱] مائده/۶۷.

۲- [۲] مریم/۱۹.

۳- [۳] نحل/۳۵.

۲. (... وَ مَا عَلَي الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ) (۱).

«بر پیامبر غیر از ابلاغ روشن رسالت، تکلیف دیگری نیست».

۳. (... فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ) (۲).

«اگر اعراض نمایید، بر رسول ما جز ابلاغ روشن، تکلیف دیگری نیست».

۴. (إِلَّا بَلَاغًا مِّنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا) (۳).

«بگو من از جانب پروردگار خود وظیفه ای ندارم جز ابلاغ پیام های او و هرکس با خدا و رسول او مخالفت کند برای او آتش دوزخ است و در آن جاودانه خواهد بود».

۵. (الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ...) (۴).

«آنان که پیام های خدا را ابلاغ می کنند و از او می ترسند».

۶. (أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ...) (۵).

«من رسالت های پروردگار خود را ابلاغ می کنم و خیرخواه شما هستم».

۷. (... إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ...) (۶).

«بگو علم نزد خدا است، و آنچه را که برای بیان آن مبعوث شده ام ابلاغ می کنم».

۸. (... يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ...) (۷).

ص : ۳۲۱

---

۱- [۱] عنكبوت/۱۸.

۲- [۲] تغابن/۱۲.

۳- [۳] جن/۲۳.

۴- [۴] احزاب/۳۹.

۵- [۵] اعراف/۶۲.

۶- [۶] احقاف/۲۳.

۷- [۷] صف/۶.

«ای بنی اسرائیل، من پیام رسان خدا به سوی شما و تصدیق کننده توراتی که پیش از من فرستاده شده است می باشم».

این آیات و آیات دیگر که در آنها لفظ نبی و رسول آمده است بر این حقیقت دلالت دارند که ملائک اّتصاف به نبوت و اطلاق لفظ نبی همان ارتباط پیامبران با مقام ربوبی است و ملائک به کار بردن لفظ رسول و توصیف آنان به این وصف، همان عهده دار بودن آنان نسبت به ابلاغ دستورات الهی می باشد.

و اگر در مواردی که ضابطه ایجاب کرد لفظ نبی به کار رود ولی این ضابطه رعایت نگردد، به خاطر نکته ای است که این عدول را ایجاب کرده است. و گرنه این دو واژه دارای دو مفهوم می باشند، و یکی (نبوت) مقدم بر دیگری (رسالت) است.

و از این جا روشن می شود که هرگز نمی توان این دو لفظ را از نظر مفهوم مترادف خواند بلکه دو مفهوم مختلف دارند.

امّا از نظر مصداق و مقام انطباق، غالباً میان آن دو تساوی است، یعنی هر نبی و پیامبر (که به او از عالم بالا وحی می شد) رسول بوده، یعنی وظیفه ای را بر عهده داشته است که پیامی را برساند، و یا عملی را انجام دهد همچنان که هر رسولی (رسالت انسان از جانب خدا)، نبی و طرف وحی می باشد، ولی از طرف اول یک حکم غالبی است یعنی اکثریت قریب به اتفاق انبیا که طرف وحی بوده اند، رسالتی را بر عهده داشته اند، اگر چه در موارد اندکی نبوت او مخصوص خود او بوده و از خود او تجاوز نمی کرده است \_ چنان که در برخی از روایات وارد شده است که نبوت برخی از پیامبران بنی اسرائیل از خود تجاوز نکرده و نسبت به دیگران مأموریتی نداشته اند. [۱]

[۱] کافی، ج ۱، باب طبقات الأنبياء والرسل والأئمة، ص ۱۷۴. البته یک چنین افراد را نبی و پیامبر خواندن یک نوع توسع در اطلاق است والا نبوتی که از خود انسان تجاوز نکند، چه معنی می تواند داشته باشد \_ جز این که بگوییم این فرد نبی به معنی خبرطیر است نه گزارش گر.

آری بحث ما در مقام نسبت سنجی میان نبی و انسان رسولی است که از جانب خدا مأموریت ابلاغ پیام و یا انجام کاری داشته باشد، و اگر از این نکته صرف نظر کنیم، گاهی قرآن کلمه رسول را درباره فرشته به کار می برد و می فرماید:

(...إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا). (۱)

«من فرستاده پروردگار تو هستم تا این که فرزندی را به تو ببخشم».

و باز می فرماید:

(...حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا...). (۲)

«آنگاه که مرگ یکی از شما فرا رسد فرستادگان ما جان او را می گیرند».

همچنان که گاهی کلمه رسول را در فردی به کار می برد که از جانب بشر معمولی، مأموریتی را بر عهده داشته باشد. چنان که در سوره یوسف می خوانیم:

(...فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ...). (۳)

«وقتی فرستاده پادشاه، در زندان پیش یوسف آمد، یوسف به او گفت به نزد صاحب خود برگرد و داستان زنانی را که داستان خود را بریدند بررسی کن».

با توجه به دو نوع استعمال واژه رسول، هرگز نمی توان گفت میان «نبی» و رسول، تساوی حاکم است بلکه قطعاً رسول به اعتبار این که مصادیق بیشتری نسبت به نبی دارد مفهوم گسترده تری نیز دارد. و در حقیقت آن سخن معروف که می گویند: میان نبی و رسول از نسبت های چهارگانه، عموم و خصوص مطلق است صحیح به نظر می رسد. زیرا هر نبی و پیامبری (منهای

ص : ۳۲۳

۱- [۱] مریم / ۱۹.

۲- [۲] انعام / ۶۱.

۳- [۳] یوسف / ۵۰.

پیامبری که اختصاص به خود داشته است) رسول است، در حالی که برخی از رسولان مانند فرشتگان و افراد عادی که از جانب افراد دیگر اعزام می شوند رسولند، ولی نبی نیستند.

البته این مطلب از بحث ما بیرون است، بحث ما در باره رسول اصطلاحی است، نه رسول لغوی و عرفی.

## نتایج بحث

از این بیان نتایج زیر به دست می آید:

۱. نبوت و رسالت دو واقعیت جدا از هم هستند که یکی در اتصال به عالم غیب و دیگری در ابلاغ پیامی یا انجام عملی خلاصه می شود. و توصیف هر کس به یکی از این دو وصف به خاطر این دو ملاک متمایز است.

۲. مقام نبوت بالاتر و برتر از مقام رسالت است، زیرا حیثیت «نبوت» حیثیت ارتباط با مقام ربوبی است، در حالی که حیثیت رسالت، حیثیت انجام وظیفه است، در یکی (نبوت) پیامبر، طرف وحی قرار می گیرد و پیام خدا را دریافت می کند، و در دیگری (رسالت)، مأموریت دارد که کاری را انجام دهد، و اگر «نبوت» از «رسالت» برتر شد، طبعاً در مقام انطباق بر مصادیق، «نبی» از «رسول» برتر خواهد بود. بدین معنا اگر یک نفر هم نبی و هم رسول باشد، شرافت و برتری او به خاطر نبوت او است نه به خاطر رسالت. و اگر هم رسالت او دارای فضیلت باشد، فضیلتی را که از جانب نبوت کسب کرده است، بالاتر از فضیلتی خواهد بود که از جانب رسالت کسب کرده است.

۳. نبوت، اساس رسالت انسان از جانب خداست، زیرا همان گونه که گفته شد مقصود از رسالت، رسالت بشر از جانب خدا است نه رسالت هر



کسی که حتی فرشته را هم شامل شود. و نه رسالتی از جانب هر کس که رسولان عادی را هم شامل گردد، بلکه مقصود رسالت بشر از جانب خدا است. در این صورت در مرتبه نخست، نبوت و ارتباط با جهان غیب است، که به دنبال آن، رسالت می آید.

۴. میان نبی و رسول از نظر مصداق نسبت تساوی برقرار است، و هر جا «نبوتی» بوده است، به دنبال آن رسالتی نیز بوده است. و همین طور که گفته شد، پیامبران فاقد رسالت، نسبت به دیگران نادر و انگشت شمار بوده اند. موارد نادر و اندک، ملائک نسبت گیری نیست، گذشته از این چنین نبوتی که فاقد رسالت باشد مفهوم روشنی ندارد.

از این بیان روشن می گردد که ختم نبوت ملازم با ختم رسالت است، و در مقام ختم باب نبوت و رسالت، فرقی میان خاتم النبیین و خاتم الرسل نیست، زیرا فرض این است که میان این دو، مساوات برقرار است. و تازه اگر «نبی» اعم از رسول هم باشد و شامل پیامبرانی باشد که دارای رسالت نبودند طبعاً انسداد باب نبوت ملازم انسداد باب رسالت خواهد بود.

و نکته دیگر این که قرآن «خاتم النبیین» گفته است نه «خاتم الرسل» این است که «نبوت» اساس رسالت است و ختم باب نبوت، قطعاً ختم باب رسالت را هم به دنبال خواهد داشت.

و به دیگر سخن اگر منصب پیام گیری از جانب خدا قطع شود دیگر برای پیام رسانی موضوعی نخواهد بود.

### پاسخ به یک سؤال

از بیان گذشته روشن شد که نبوت و رسالت دو منصب و دو مقام برای

آموزگاران الهی است، و هر یک، از مقام و موقعیت خاص معلمان الهی حکایت می کنند. ولی این سخن در جایی می تواند صحیح و استوار باشد که این دو لفظ، جدا از هم وارد شوند، ولی در اینجا آیاتی هست که هر دو را با هم آورده، یک پیامبر را با آنها توصیف نموده است، مثلاً درباره اسماعیل می فرماید:

(وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا). (۱)

«در قرآن اسماعیل را یاد کن، او به وعده خود عمل می کرد و رسول و نبی بود».

و در باره پیامبر گرامی می فرماید:

(الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ...).

«آنان که از رسول و نبی درس نخوانده پیروی می کنند».

اکنون سؤال می شود در این آیات تفاوت نبی و رسول چیست؟

### پاسخ

مجموع آیاتی که در آنها کلمه رسول و نبی آمده است، به چهار گروه تقسیم می شوند:

۱. آیاتی که تنها کلمه رسول در آن وارد شده است.

۲. آیاتی که در آنها فقط کلمه نبی آمده است.

۳. آیاتی که در آنها این دو لفظ، معرف یک فرد، واقع شده اند.

و آیات این سه قسمت در مجموع بحث ها گذشت و در این که هر یک به مقام و منصبی اشاره می کند و فرقی میان این سه گروه نیست خواه تنها وارد شوند، یا با هم. مشکل در قسم چهارم است که اکنون بیان می گردد.

۴. آیه ای که به ظاهر می رساند که آموزگاران الهی به دو گروه تقسیم

ص : ۳۲۶

می شوند: گروهی رسول، و گروهی نبی. چنان که می فرماید:

(وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلَقَى الشَّيْطَانَ فِي أُمَّتِهِ...)(۱).

«ما پیش از تو هیچ رسول و نبی نفرستادیم مگر این که هر موقع، تمنا و آرزو نمود، شیطان در آرزوی او مداخله می کرد.»

اکنون باید دید مفاد این آیه چیست؟ و آیا واقعاً پیامبران به دو گروه تقسیم می شوند گروهی دارای مقام نبوت و گروهی دیگر دارای مقام رسالت؟ و یا این که این آیه می تواند مفاد دیگری داشته باشد؟

و به عبارت دیگر دو گروه اول و دوم از نظر مفاد همان است که قبلاً بیان گردید، یعنی هر یک از دو واژه نبوت و رسالت به منصبی از مناصب آموزگاران الهی اشاره دارد. و مشکلی در تفسیر این دو گروه نیست.

همچنین گروه سوم را می توان از این طریق تفسیر کرد و آن این که اسماعیل هر دو مقام را دارا بود، هم وحی را دریافت می کرد و هم مأموریت ابلاغ و انجام رسالت الهی را داشت و علت این که رسول را بر نبی مقدم داشته، شرافت مقام نبوت است که بر رسالت ترجیح دارد. و طبعاً نبی نیز بر رسول برتری خواهد داشت. و همگی می دانیم که در مقام توصیف از ضعف به اقوی پیش می روند. مثلاً می گویند: فلانی نویسنده محقق است.

مشکل در گروه چهارم است که به حسب ظاهر پیامبران را به دو گروه تقسیم می کند. در این جا باید دقت بیشتری کرد. در تحلیل این آیه که در قرآن منفرد است، می توان چنین گفت:

آنگاه که این دو لفظ با هم ذکر گردند، و به ظاهر به دو گروه اشاره

ص : ۳۲۷

نمایند، باید میان آنان به نوعی فرق گذارد و در این مورد فرق های زیادی را گفته اند که چندان قابل تصدیق نیست. و در گذشته همه را به محک بحث زدیم، تنها چیزی که می توان گفت این است که: آنجا که این دو لفظ به شیوه آیه اخیر جمع می شوند، «نبی» اشاره به آن فردی است که تعالیم خود را از مقام غیب بدون واسطه اخذ می کرد و خدا بر او بدون وسیله ای تجلی می کرد، در حالی که رسول آن آموزگاری است که پیام های الهی را از طریق وسایط و وسایل خاصی مانند فرشته و غیره دریافت می کرد.

و به تعبیر دیگر: رسول آن کسی است که رسالت های الهی را به وسیله رسولان سماوی دریافت می کرد. و جبرئیل برای او امر و نهی الهی را بیان می نمود، در حالی که نبی آن پیام گیری است که به طریقی غیر از این مانند الهام بر قلب و مانند آن پیام های الهی را دریافت می کند.

و در برخی از روایات به این نوع فرق اشاره شده است که یادآور می شویم:

زراره از امام صادق (علیه السلام) سؤال می کند: آن فرو رفتگی در خود (یا از خود بی خود شدن) که بر رسول خدا به هنگام نزول وحی دست می داد چه بود؟

امام صادق (علیه السلام) در پاسخ فرمود: این حالت، حالت عمومی نبود، تنها در آن زمان که میان او و خدا در نزول وحی واسطه ای نبود، این حالت به او دست می داد. آنگاه فرمود: این است نبوت ای زراره، و سپس به نشانه خضوع، سر خود را به پایین خم نمود. (۱)

در این جا باید گفت: نبوت که به معنی پیام گیری است حقیقتی است

ص: ۳۲۸

---

۱- [۱] قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) : جَعَلْتَ فِدَاكَ الْغَشِيَةَ الَّتِي تَصِيبُ رَسُولَ اللَّهِ إِذَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْوَحْيَ، قَالَ: فَقَالَ: ذَلِكَ إِذَا لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَحَدٌ، ذَاكَ إِذَا تَجَلَّى اللَّهُ لَهُ. قَالَ: ثُمَّ قَالَ: تَلَكُ النَّبُوَّةُ يَا زُرَّارَةُ \_ وَأَقْبَلَ يَتَخَشَعُ (فَأَخَذَ يَتَخَضَعُ). تَوْحِيدٌ صَدُوقٌ، ص ۱۱۵.

دارای مراتب، خواه آنجا که پیام بلا واسطه از خدا دریافت می شود یا با واسطه، حقیقت نبوت موجود است و تمام پیامبران در این مراتب «نبی» می باشند ولی فرد کامل در این مراتب کسی است که بدون وساطت کسی پیام را از خدا دریافت نماید... و خداوند بر او تجلی کند و این که امام صادق (علیه السلام) می فرماید: چنین فردی «نبی» است و این حقیقت نبوت است، در حقیقت اشاره به فرد کامل، و مرتبه عالی نبوت است. و اگر از این خصوصیت چشم ببوشیم حقیقت نبوت در تمام مراتب، موجود و همه پیامبران مصداق آن می باشند.

روی این اساس باید گفت: مقصود از نبی آنگاه که با رسول همراه باشد و با کلمه «أو» بر یکدیگر عطف بشوند آن گروه از پیامبران هستند که وحی را بدون واسطه دریافت می کنند و یا اشاره به پیامبران است از آن نظر که وحی را بدون دخالت موجود امکانی دریافت می کنند هر چند به غیر این طریق هم پیام الهی را دریافت می نماید.

تا اینجا بحث ما پیرامون فرق میان نبوت و رسالت به پایان رسید و باید یادآور شد که در روایات علاوه بر این دو لفظ، واژه «محدث» نیز وارد شده است، که مقصود از آن انسان های والایی است که فرشتگان با آنان سخن می گویند. هر چند، فاقد شریعت بوده و به او در این مرحله مأموریتی داده نشده است. و چون بحث در این قسمت خارج از موضوع است دامن سخن را کوتاه می نماییم، ولی یادآور می شویم که برخی از نویسندگان بی مایه، انسان «محدث» را با «نبی» و «رسول» خبط کرده و اعتقاد به محدث بودن دخت گرامی پیامبر و یا فرزندان معصوم او را مساوی با اعتقاد به نبوت و رسالت آنان دانسته اند. و با توجه به نکته ای که یادآور شدیم، پاسخ این پندار روشن می باشد. (۱)

ص : ۳۲۹

---

۱- [۱] در این قسمت به مفاهیم القرآن، ج ۴، ص ۳۶۹ \_ ۳۷۰ مراجعه نمایید.



## ۱۹- راه های اثبات

### اشاره

سرشت انسانی با حس کنجکاوی و گواه خواهی از مدعی آمیخته شده است، و برای هیچ انسانی گوارا نیست که ادعایی را بدون دلیل بپذیرد، و یا در برابر فردی بی آنکه عظمت و شایستگی او را به دست آورد، سر تسلیم فرود آورد.

از این جهت، «شیخ الرئیس» می گوید: هرگاه کسی مدعی فردی را بدون برهان بپذیرد، باید گفت: وی فطرت اصیل و سالم انسانی را از دست داده، و سرشت وی از مسیر مستقیم فطرت منحرف گردیده است و در شفا می گوید: سفیران الهی باید دارای امتیازات و نشانه هایی باشند تا به وسیله آن شناخته شوند و مردم آنها را از مدعیان قلابی و متنیان دروغگو، تمیز دهند. (۱)

مدعیان مقاماتی مانند: سفارت، فرمانداری و استانداری تا سند زنده ای در حوزه حکمرانی خود به مردم نشان ندهند، کسی تسلیم آنان نمی شود، و بر مدعی آنان صحه نمی گذارد، تا چه رسد به مدعیان مقام رسالت و نمایندگی

ص : ۳۳۱

از جانب خداوند بزرگ که هرگز قابل قیاس با مقامات عادی نیست چه مقام و منصبی بالاتر از این که فردی ادعا کند من سفیر الهی و نماینده خدا در روی زمین هستم و همه مردم باید بدون چون و چرا از من پیروی کنند؟

گذشته از این، صفحات تاریخ گواهی می دهد که در ادوار گذشته افرادی جاه طلب برای هوس های زودگذر مادی، مدعی رسالت و نبوت شده، و گروهی از ساده دلان را فریب داده اند، و گاهی با دسیسه بازی ها و صحنه سازی ها، محیط کوچکی را تحت نفوذ خود در آورده، و احياناً گروهی از ساده دلان را مطیع و منقاد خود کرده اند.

روی این دو جهت باید مدعی نبوت، با دلیل قاطعی همراه باشد.

از این نظر دانشمندان عقاید برای شناسایی پیامبران، طرق و نشانه هایی را معین کرده اند، که هر کدام از آنها می تواند سند زنده ای برای حقانیت ادعای آنان باشد و این راه ها عبارتند از:

۱. اعجاز: انجام کارهای خارق العاده به نحوی که شرح داده خواهد شد.

۲. تنصیب پیامبر پیشین بر پیامبر بعدی.

۳. قرائن و شواهدی که نبوت مدعی را قطعی می سازد.

و ما هر یک از طرق را مورد بحث قرار می دهیم:

ص : ۳۳۲



آیات موضوع

۱. (... کَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَخِىءَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ) (آل عمران/۳۷).
۲. (قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ...) (نمل/۴۰).
۳. (... قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ اتَّبَعِ الْهُدَى) (طه/۴۷).
۴. (فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى) (طه/۵۸).
۵. (إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ) (غافر/۵۱).
۶. (كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَبِينَ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ) (مجادله/۲۱).

۱. «هر موقع حضرت زکریا بر او وارد می شد، روزی او را در کنار محراب آماده می دید، و از روی تعجب می پرسید این غذا از کجاست؟ مریم پاسخ می داد: از جانب خدا است خدا به هر کس که بخواهد روزی بی حساب می دهد».
۲. «آن کس که بهره ای از دانش کتاب داشت گفت: من پیش از آن که چشم بر هم زنی آن را نزد تو خواهم آورد».
۳. «من از پروردگار تو با معجزه ای به سوی تو آمده ام، و درود بر پیروان هدایت».
۴. «ما نیز همانند سحر تو را می آوریم پس زمانی و مکانی را برای این کار معین کن که ما و تو تخلف نکنیم».
۵. «ما پیامبران خود و افراد با ایمان را در زندگی دنیا و روز برپایی گواهان کمک می کنیم».
۶. «اراده قطعی خدا بر این تعلق گرفته است که من (خدا) و رسولانم پیروز شویم و خدا نیرومند و برتر است».

## بررسی و تفسیر آیات

### ۱. معجزه یا راه عمومی اثبات نبوت

دانشمندان علم کلام برای اعجاز تعریف های گوناگونی یاد آور شده اند، و تعریف جامعی که می توان برای آن ذکر کرد این است که گفته شود «امر خارق للعاده، مقرون بالدعوی والتحدی مع عدم المعارضه ومطابقه الدعوی»<sup>(۱)</sup>: امری

ص : ۳۳۴

---

۱- [۱] برای آگاهی از تعریف اعجاز به کشف المراد ص ۲۱۸ و شرح تجرید قوشجی ص ۶۴۵ مراجعه شود و تعریف یاد شده در بالا پس از بررسی کلمات متکلمان استخراج شده است.

بر خلاف عادت که همراه با دعوی نبوت و تحدی و مبارز طلبی و با مدعا هماهنگ بوده و کسی از عهده معارضه با آن بر نیاید.

در این تعریف برای اعجاز، قیودی ذکر شده است که هر یک را اجمالاً مطرح می کنیم:

۱. اعجاز، کار خارق العاده است (خارق للعاده): معجزه در حالی که یک پدیده خارجی است و برای خود علتی دارد، هرگز بر منوال امور عادی نیست بلکه بر خلاف قوانین متعارف می باشد، مثلاً مار کوچک بر اثر مرور زمان افعی می گردد، یا بیماران بر اثر مراقبت های پزشکی بهبودی می یابند، آب های زیر زمینی از طریق حفر قنات و چاه های نیمه عمیق و عمیق بیرون کشیده می شوند ولی هرگاه یک چنین نتایج بدون علل عادی آن، پیدا شوند قهراً کار خارق العاده خواهند بود مثلاً چوب خشک در یک لحظه افعی شود بیمار با دست کشیدن کسی بر بدن یا موضع درد او شفا یابد، آب های زیر زمینی با کوبیدن عصا بیرون ریخته شوند، قطعاً چنین کاری معجزه (خارق العاده) خواهد بود.

البته ممکن است کاری در زمانی خارق العاده باشد و در زمان دیگر حالت عادی پیدا کند، مثلاً معالجه مبتلایان به سل و یا سرطان در گذشته امکان عادی نداشت ولی اکنون تا حدودی جنبه عادی پیدا کرده است، پرواز انسان در آسمان در گذشته خارق العاده بود ولی اکنون یک کار متعارف است، آری عادی است ولی «خارق العاده» نیست زیرا از علل طبیعی روشن و معین کمک می گیرد در حالی که معجزه، پیوسته «خارق العاده» است چه در گذشته و چه حالا زیرا آورنده آن از علل پنهانی کمک می گیرد.

و به دیگر سخن: امور غیرعادی ممکن است، کم کم حالت عادی به خود بگیرند، مانند معالجه سل و برخی دیگر از بیماری های صعب العلاج که

اگر کسی در گذشته انجام می داد می گفتند کار فوق العاده انجام داده است ولی انجام کاری از طریق معجزه، پیوسته غیر عادی خواهد بود حتی پس از این همه کشفیات و پیشرفت علوم، باز شفا بخشی مسیح با کشیدن یک دست، غیر عادی بوده و خواهد بود، نکته آن این است که غیر عادی در گذشته و عادی کنونی هر دو از علل طبیعی معین سرچشمه می گیرند و به موازات پیشرفت علوم، کم کم حالت غیر عادی بودن را از دست می دهند، در حالی که معجزه همیشه از علل غیر طبیعی سرچشمه می گیرد، و یک چنین علل هیچ گاه عادی نخواهند بود از این جهت حالت غیر عادی بودن معجزه، پیوسته ثابت می باشد.

۲. منصبی را ادعا کند (مع الدعوی): دست زدن به کار خارق العاده در صورتی معجزه خوانده می شود که آورنده آن مدعی منصبی از جانب خدا باشد و در غیر این صورت نام کرامت به خود می گیرد انسان های والا و وارسته بدون دعوی نبوت، دست به اموری می زنند که با مجاری طبیعی و عادی سازگار نمی باشد ولی در عین حال نه آنان پیامبر الهی هستند و نه کار آنان معجزه نام دارد قرآن درباره حضرت مریم می فرماید:

(...كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ) (۱).

«هر موقع حضرت زکریا بر او وارد می شد، روزی او را در کنار محراب آماده می دید، و از روی تعجب می پرسید این غذا از کجاست؟ مریم پاسخ می داد: از جانب خدا است خدا به هر کس که بخواهد روزی بی حساب می دهد.»

در میان امت های پیشین و امت اسلامی وارستگی بوده و هستند که در سایه سیر و سلوک و تهذیب نفس نه تنها کشور بدن در اختیار اراده آنان قرار

ص : ۳۳۶

می گیرد، بلکه می توانند در محدوده ای از تکوین تصرف کنند و با نیروی اراده کاری را صورت دهند.

قرآن از قول یکی از پیروان سلیمان چنین گزارش می دهد که او گفت: من قبل از آن که چشم بر هم زنی تخت بلقیس را نزد تو خواهم آورد، چنان که می فرماید:

(قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ...) (۱).

این کار هر چند کاری خارق العاده و بسیار شگفت انگیز است، ولی چون از طرف خود سلیمان انجام نگرفت، معجزه نامیده نمی شود در اصطلاح این عمل را «کرامت» می نامند.

۳. دعوت به مقابله (مع التحدى): شرط سوم اعجاز این است که جهانیان را برای مقابله و مبارزه دعوت نماید، هرگاه مدعی مقام و منصبی دست به کار خارق العاده ای بزند ولی جهانیان را به مقابله دعوت نکند نام معجزه به خود نخواهد گرفت، البته ادعای مقامی آن هم همراه با انجام عمل خارق العاده با تحدى ملازمه دارد، زیرا اگر فردی منصبی را از جانب خدا ادعا کند و دلیل راستگویی خود را کار خارق العاده خود قرار دهد، معنی آن این خواهد بود که ای مردم این خداست که این منصب را در اختیار من نهاده و این برنامه ها از جانب او است، و اگر فکر می کنید که مصنوع ذهن و اندیشه من است برخیزید و مانند آن را بیاورید.

۴. ناتوانی جهانیان (مع عدم المعارضة): امر خارق العاده توأم با قیود پیشین در صورتی گواه بر صحت گفتار طرف می شود که آورنده معجزه مغلوب

ص : ۳۳۷

جهانیان نباشد و نوع بشر از مقابله و مبارزه با وی ناتوان گردند و حتی اگر متخصصان و دانشمندان جهان دور هم گرد آیند در آن شرایط نتوانند کاری مثل کار او صورت دهند و در غیر این صورت چنین کاری معجزه نبوده، بلکه کار بشری خواهد بود.

روزی پیوند قرینه و روز دیگر عمل پیوند قلب کار فوق العاده ای به حساب می آمد، و دیری نپایید که دیگران نیز به همین کار دست زدند و از میدان عمل پیروزمندانه بیرون آمدند از این جهت هیچگاه معجزه نخواهند بود و این قید یکی از قیود مهم معجزه است که در آیات قرآن نیز بر آن اشاراتی شده است. گاهی اشارات خصوصی و گاهی عمومی.

در داستان موسی که صحنه مبارزه حق و باطل و معجزه و سحر بود، موسی به فرعون و اطرافیان او چنین گفت:

(...قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ اتِّبَاعِ الْهُدَى). (۱)

«من از پروردگار تو با معجزه ای به سوی تو آمده ام، و درود بر پیروان هدایت».

و چون مفهوم گفتار موسی این بود که دیگران را یارای مقابله با این معجزه نیست فرعون به پاسخ پرداخت و گفت:

(فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى). (۲)

«ما نیز همانند سحر تو را می آوریم پس زمانی و مکانی را برای این کار معین کن که ما و تو تخلف نکنیم».

و نیز قرآن کریم مشیت حکیمانه و قاهرانه الهی را یادآور می شود که در

ص : ۳۳۸

---

۱- [۱] طه / ۴۷.

۲- [۲] طه / ۵۸.

مصاف پیامبران الهی با مخالفان، پیوسته رسولان خود را بر مخالفان غالب خواهد ساخت چنان که می فرماید:

إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ (۱).

«ما پیامبران خود و افراد با ایمان را در زندگی دنیا و روز برپایی گواهان کمک می کنیم».

و باز می فرماید:

كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (۲).

«اراده قطعی خدا بر این تعلق گرفته است که من (خدا) و رسولانم پیروز شویم و خدا نیرومند و برتر است».

۵. مطابقت عمل با ادعا (مع مطابقه الدعوى): هرگاه در عملی این قیود چهار گانه گرد آیند ولی کار او تکذیب کننده ادعای او باشد، در این صورت نه تنها گواه بر راستگویی او نیست، بلکه گواه بر این است که او بر خدا افترا بسته و خدا از این طریق او را رسوا می سازد مثلاً مدعی نبوت بگوید: گواه من بر راستگویی ادعایم این است که اگر دست بر بیماری بکشم شفا می یابد ولی پس از انجام این عمل او بمیرد یا وضع او بدتر شود، چنان که درباره مسیلمه نقل می کنند که وی در مقام اعجاز آب دهان خود را به چاه افکند تا آب آن افزایش یابد، ولی ناگهان آب فروکش کرد یا دست خود را بر کودکان قبیله بنی حنیفه کشید ناگهان بیمار شدند. (۳) تا این جا با تعریف معجزه و حدود آن آشنا شدیم ولی امروز پیرامون این برهان نبوت (معجزه) پرسش های زیادی مطرح است که پیرامون آنها بحث می کنیم:

تا اینجا با ماهیت معجزه و تعریف آن در اصطلاح متکلمان اسلامی آشنا

ص : ۳۳۹

۱- [۱] غافر / ۵۱ .

۲- [۲] مجادله / ۲۱ .

۳- [۳] کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۳۸ .

شدیم و روشن شد که از قیود پنج گانه ای که در تعریف آن به کار رفته است، دو قید نقش تعیین کننده دارند که عبارتند از:

۱. خارق العاده بودن عمل.

۲. ناتوانی دیگران از معارضه با آن.

ولی سه قید دیگر در ماهیت اعجاز دخالته ندارند، زیرا فرض این است که عمل خارق العاده است و کسی هم قادر به معارضه با آن نیست، لکن از نظر اصطلاح و تفکیک میان خارق العاده های پیامبران با کرامت اولیا دو قید دیگر (سوم و چهارم) هم لازم است یعنی آورنده کار خارق العاده باید:

۱. دعوی نبوت و پیامبری داشته باشد.

۲. مخالفان را به مقابله دعوت نماید (تحدی کند).

و اگر شرط نخست (دعوی نبوت) موجود نباشد عمل را از نظر اصطلاح، معجزه نمی نامند ولی ماهیت آن، با معجزه یکی است همچنین است صورت فقدان دوم، مثلاً اگر تحدی نکنند، کار از خارق العاده بودن بیرون نمی رود. نظیر این دو است شرط آخر (مطابق بودن ادعا با عمل) زیرا مطابق بودن معجزه با ادعا، شرط خارق العاده بودن نیست بلکه آن نیز یک نوع اعجاز است ولی چون بحث ما درباره معجزه ای است که آورنده آن را تصدیق کند، طبعاً بر آن اعجاز گفته نمی شود.

ص : ۳۴۰



## ۲۰- پاسخ به چند پرسش پیرامون اعجاز

### آیات موضوع

۱. (...وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ) (غافر/۷۸).
۲. (قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ...) (نمل/۴۰).
۳. (...فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ...) (بقره/۱۰۲).
۴. (...وَمَا يَعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ...) (بقره/۱۰۲).
۵. (حَقِيقٌ عَلَى أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ) (اعراف/۱۰۵).
۶. (قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ) (اعراف/۱۰۶).

٧. (... أَنَّى قَدْ جِئْتَكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ...)(آل عمران/٤٩).

٨. (وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ \* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ \* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ \* فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ)(حاقه/٤٤\_٤٧).

٩. (... أَفَى اللَّهِ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...)(ابراهيم/١٠).

١٠. (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا...)(انبياء/٢٢).

١١. (أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمْ الْخَالِقُونَ)(طور/٣٥).

١٢. (مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ...)(مائده/٧٥).

١٣. (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ)(مؤمنون/١١٥).

١٤. (قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا)(اسراء/٨٨).

١٥. (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ)(آل عمران/٦١).

١٦. (فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ)(اعراف/١٠٧).

١٧. (... فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا...)(بقره/٦٠).

۱۸. (فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ... (شعراء/۶۳).

۱۹. (وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ... (نمل/۱۲).

۲۰. (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ... (اسراء/۱۰۱).

۲۱. (أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَانْفُخْ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُخِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنْبئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ... (آل عمران/۴۹).

۲۲. (وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ \* إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ \* وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ) (صافات/۱۷۱-۱۷۳).

۲۳. (... ما جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ) (يونس/۸۱).

## ترجمه آیات

۱. «هیچ پیامبری معجزه ای نمی آورد مگر به اذن خداوند».

۲. «و کسی که نزد او علمی از کتاب بود، گفت قبل از آن که چشم بر هم نهی من تخت بلقیس را نزد تو حاضر می کنم».

۳. «از آن دو فرشته (هاروت و ماروت) چیزی را فرا می گرفتند که به واسطه آن میان مرد و همسر او جدایی می انداختند».

۴. «به کسی تعلیم نمی دادند مگر این که می گفتند ما وسیله آزمایشیم، مباد که کافر شوی».

۵. «شایسته است بر من که درباره خدا جز سخن حق نگویم من با نشانه ای از پروردگرم (معجزه) به سوی شما آمده ام پس بنی اسرائیل را آزاد کن».

۶. «فرعون در پاسخ گفت: اگر راست می‌گویی معجزه خود را بیاور».

۷. «من از جانب پروردگارم به سوی شما معجزه‌ای آورده‌ام».

۸. «هرگاه محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) نسبت‌های بی‌اساسی به ما می‌داد او را با قدرت هر چه تمام‌تر می‌گرفتیم و رنگ حیات او را می‌زدیم و هیچکس از شما مانع و مدافع او نمی‌شد».

۹. «آیا درباره خدا شک دارید، که آفریننده آسمانها و زمین است».

۱۰. «اگر در آسمان‌ها و زمین، خدایانی وجود داشت، نظام آفرینش منهدم می‌شد».

۱۱. «آیا بدون علت آفریده شده‌اند یا خود خالق خویش‌تن می‌باشند؟».

۱۲. «مسیح پیامبری بیش نبود که پیش از او نیز پیامبرانی آمده و رفته‌اند و مادر او تصدیق‌کننده شرایع پیشین و نبوت فرزند خود بود».

۱۳. «آیا گمان می‌کنید که شما بیهوده آفریده شده‌اید و به سوی ما باز نمی‌گردید؟».

۱۴. «بگو اگر انس و جن دور هم گرد آیند تا مانند این قرآن بیاورند، نمی‌توانند مثل آن را بیاورند هر چند برخی، برخی دیگر را کمک کنند».

۱۵. «هرکس پس از این آگاهی که بر تو رسید درباره عیسی با تو مجادله کند، بگو بیایید فرزندان و زنان و خودمان را به مباحله بخوانیم و نفرین خدا را بر دروغگویان قرار دهیم».

۱۶. «آنگاه چوبدست خود را انداخت که ناگاه به صورت اژدهایی آشکار در آمد».

۱۷. «هنگامی که موسی برای قوم خود آب طلبید به او گفتیم: با عصایت در آن سنگ بزن ناگاه دوازده چشمه آب از سنگ جوشید».

۱۸. «به موسی وحی کردیم که عصایت را به دریا بزن، دریا شکاف برداشت».

۱۹. «دست را در گریبان فرو کن که درخشان و نورانی وبری از عیب بیرون بیاید».

۲۰. «موسی را نه معجزه آشکار عطا کردیم».

۲۱. «من از گل چیزی شبیه پرنده می سازم و در آن می دمم، به خواست خدا پرنده می شود، کور مادرزاد، و پسر را بهبود می بخشم و به خواست خدا مردگان را زنده می کنم و از آنچه می خورید و در خانه های تان ذخیره می کنید خبر می دهم».

۲۲. «مشیت ما بر حمایت فرستادگانمان تعلق گرفته است، آنان یاری شدگانند، و سپاه ما غالب و پیروز است».

۲۳. «آنچه آورده اید از سنخ سحر است و خدا از طریق اعجاز آن را باطل می کند».

## بررسی و تفسیر آیات

### اشاره

در فصل گذشته با ماهیت و تعریف اعجاز آشنا شدیم ولی پیرامون این برهان عمومی نبوت، پرسش هایی مطرح گردیده است که شایسته است به بررسی آنها پردازیم:

### الف. آیا اعجاز پدیده بدون علت است؟

#### اشاره

اصل علیت و معلولیت، و این که هر موجود امکانی بدون علت موجود نمی گردد یک قانون عقلی قطعی و فراگیر است و به هیچ وجه قابل تخصیص نیست اکنون سؤال می شود آیا معجزه پدیده ای بدون علت است یا نه؟ و در صورت دوم علت آن چیست؟

شکی نیست که معجزه، پدیده بدون علت نیست و به هیچ وجه ناقض قانون علیت نمی باشد، هر چند از علل شناخته شده طبیعی پیروی نمی کند،

ص : ۳۴۵

برای خود علل ویژه ای دارد، ولی علت طبیعی وعادی نداشتن، مستلزم نداشتن علت به طور مطلق نیست.

فقط کسانی که وجود را مساوی با ماده و علل را منحصر در علل شناخته شده طبیعی می دانند، درباره معجزات چنین می اندیشند که تصدیق آن، موجب به هم زدن قوانین عقلی و نقض قانون علیت است، این افراد به خاطر پیش داوری درباره محدوده علل، فکر می کنند که هر چیزی باید علت طبیعی داشته باشد و اگر پدیده ای فاقد چنین علت شد پس فاقد علت است.

در پاسخ این گروه گفته می شود اولاً: وجود مساوی با ماده نیست، بلکه گسترده تر از آن می باشد بنابراین اگر پدیده ای فاقد علت مادی شد، گواه بر نبودن علت نیست، بلکه گواه بر نبودن علت مادی است و فقدان اخص (مادی) گواه بر فقدان اعم (اصل علت) نیست. چه بسا ممکن است پدیده ای فاقد علت مادی باشد ولی در عین حال فاقد علت نباشد، بلکه علت آن موجود مجردی باشد که از قلمرو حس و تجربه بیرون است.

در اینجا پاسخ دیگری هم هست و آن این که علل طبیعی بر دو گونه است:

۱. علل طبیعی شناخته شده.

۲. علل ناشناخته.

کار علم پیوسته کشف قسم دوم است، هر گاه معجزه ای فاقد علل طبیعی شناخته شده باشد گواه بر آن نیست که فاقد علت طبیعی باشد، چه بسا ممکن است انبیا و پیامبران از علل طبیعی ناشناخته بهره می گرفته اند البته این احتمالی بیش نیست و در رفع اشکال عقلی، کفایت می کند. و توضیح آن را هم اکنون می خوانید.

ص : ۳۴۶

از آنچه گفته شد روشن گردید که معجزه پدیده ای بدون علت نیست هر چند علت آن بسان علل طبیعی برای بشر شناخته نمی باشد اکنون باید ببینیم علت آن چیست؟

در اینجا، سه فرضیه وجود دارد:

۱. معجزه، معلول عوامل غیبی است: ممکن است معجزه، معلول عوامل غیبی نظیر فرشتگان الهی باشد که به هنگامی که پیامبر از خدا کار خارق العاده ای را بخواهد، آن عامل غیبی به اذن و مشیت الهی دست به کار می شود و معجزه را تحقق می بخشد.

۲. معجزه، معلول عوامل طبیعی ناشناخته است: فرضیه دیگر این است که علل معجزات عوامل طبیعی ناشناخته هستند، و از آنجا که پیامبران علم سرشار و گسترده ای دارند و از اسرار طبیعت آگاه هستند، آن عوامل ناشناخته را به کار می گیرند و کار خارق العاده را صورت می دهند.

۳. نفس و اراده قوی پیامبران، عامل معجزات آنان است: احتمال دیگر این است که معجزات پیامبران معلول نفس و اراده نیرومند آنان بوده است بنابراین کارهای خارق العاده انبیا و اولیای الهی نه معلول بلا واسطه امور غیبی است و نه معلول عوامل مادی و طبیعی ناشناخته، بلکه معلول توجه نفس قوی و اراده و خواست قطعی آنان است. نفس آنان در پرتو تهذیب و قطع علائق مادی و توجه و تقرب به مبدأ آفرینش به پایه ای از کمال و اقتدار رسیده است که می تواند در موجودات عالم طبیعت تصرف کرده و آنها را به خدمت خود بگیرد و آنها نیز خود را مسخر او یافته و او را اطاعت می نمایند همان گونه که نفوس انسان های معمولی می توانند در قلمرو وجود خود تصرف کرده و قوای مادی

بدن خود را به خدمت گیرند، نفوس انسان های کامل، قدرت تأثیر در موجودات دیگر و به خدمت گرفتن آنها را دارند.

برخی از فلاسفه الهی نظیر ابن سینا و صدر المتألهین، طرفدار نظریه اخیر می باشند.

شیخ الرئیس در این باره می گوید:

۱. کارهای خارق العاده را نباید اموری غیر ممکن و بعید دانست و آنها را تکذیب نمود زیرا برای آنها در عالم طبیعت عوامل و اسبابی است هر چند از قلمرو حواس ظاهری انسان پنهان می باشند. (۱)

۲. علاقه نفس با بدن از قبیل حلول و انطباع در بدن نیست، بلکه علاقه دیگری (تدبیری) دارد و می تواند در بدن تأثیر بگذارد، برخی از توهمات نفس، بدن را منفعل می سازد گاهی جسم را مریض و گاهی سالم می نماید. و هیچ استبعادی ندارد که گاهی قدرت نفس از این فراتر رفته و در اجسام دیگر هم تأثیر بگذارد و قدرت آن به قدری بالا رود که معادل قدرت چندین نفس گردد خصوصاً هنگامی که قوای بدنی را مقهور سازد و شهوت و غضب را مهار نماید. (۲)

۳. اسباب و عوامل زمینه ساز این قدرت نفسانی، یکی از امور یاد شده

ص : ۳۴۸

---

۱- [۱] ولعلمك قد يبلغك من العارفين اخبار يكاد تأتي بقلب العاده فتبادر إلى التكذيب... فتوقف ولا تعجل فإنّ لأمثال هذه الأشياء أسباباً في أسرار الطبيعة (شرح اشارات، ج ۳، ص ۴۱۳).

۲- [۲] إنّ النفس الناطقه ليس علاقتها مع البدن علاقه انطباع بل ضرباً من علائق آخر... ويتبع أوهام الناس تغير المزاج وابتداء أمراض أو افراق منها فلا تستبعد أن يكون لبعض النفوس ملكه يتعدى تأثيرها بدنها و يكون لقوتها كأنها نفس ما للعالم... لا سيما إذا كانت قد شحذت ملكتها بقهر قواها البدنيه التي لها فتقهر شهوه أو غضباً... (شرح اشارات، ج ۳، ص ۴۱۴).



در زیر می باشند:

۱. مزاج بدنی و طبیعی خاص که از نخست برای برخی پدید آمده است.

۲. مزاج بدنی و جسمانی خاص که به تدریج حاصل شده است.

۳. حالات خاص نفسانی که برخی از نفوس مانند اولیای الهی آن را بدست می آورند. (۱)

آنچه از شیخ الرئیس نقل گردید، از صدر المتألهین نیز با عباراتی دیگر نقل شده است. او می گوید: «از این که برخی دارای نفوس الهی بوده و دارای چنان قدرتی هستند که گویا نفس مجموعه عالم طبیعت می باشند تعجب مکن، نفوسی که همان گونه که بدن از آنها اطاعت می کند عناصر جهان طبیعت هم مطیع آنها است و هر چه شباهت نفس به مبادی عالیه هستی بیشتر گردد، قدرت و نیروی آن در تأثیر گذاری در جهان ماده بیشتر می شود». (۲)

### راهنمایی قرآن در این مورد

اکنون باید دید آیا قرآن در این خصوص نظری دارد یا نه، و اگر نظری دارد کدام یک از سه فرضیه فوق را تأیید می کند؟

ص : ۳۴۹

- 
- ۱- [۱] هذه القوه ربما كانت للنفس بحسب المزاج الأصلي لما يفيد من هيئه نفسانيه تصير للنفس الشخصيه وقد تحصل لمزاج يحصل، وقد تحصل بضرب من الكسب يجعل النفس كالمجرده لشده الذكاء كما يحصل لأولياء الله الأبرار (مدرک قبل).
- ۲- [۲] لا عجب أن يكون لبعض نفوس إلهيه يكون بقوتها كأنها نفس العالم ليطيعها العنصر طاعته بدنها فكلما ازدادت النفس تجرداً وتشبهاً بالمبادى القصوى ازدادت قوه وتأثيراً فى ما دونها (مبدأ و معاد ص ۳۵۵ \_ ۳۵۶).

آنچه مسلم است این که قرآن معجزات پیامبران را در عین این که مستند به اذن الهی می داند به خود آنان نیز نسبت می دهد.

چنان که می فرماید:

«...وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ (۱)».

«هیچ پیامبری معجزه ای نمی آورد مگر به اذن خداوند».

در این آیه «آیه» و «اذن» به صورت مطلق ذکر گردیده و در نتیجه هم آیه تشریحی را شامل می شود و هم آیات تکوینی (معجزات) را و هم ناظر به اذن تشریحی خدا است و هم اذن تکوینی او بنا بر این معجزات پیامبران در عین این که بدون اذن تکوینی و تشریحی خداوند صورت نمی گیرد، ولی در عین حال کاری است که وجود پیامبر در پیدایش آن مؤثر است.

این آیه با هیچ یک از سه فرض گذشته در تفسیر علل معجزات، مخالفتی ندارد.

بنا بر فرضیه نخست، مفاد آیه این است که پیامبر به اذن الهی آن نیروی غیبی را به کار می گیرد و عمل خارق العاده را انجام می دهد، و در نتیجه مبدأ فعل، همان عامل و موجود غیبی است مشروط بر این که پیامبر بخواهد.

بنا بر فرضیه دوم که می گوید قوای ناشناخته طبیعی علت معجزه می باشند، این نفس پیامبر است که با توجه به آگاهی خاصی که از اسرار عالم طبیعت دارد، عوامل طبیعی باز هم ناشناخته را به کار می گیرد و از طریق آنها معجزه را تحقق می بخشد.

و نیز در نظریه سوم که نفس را عامل پیدایش کار خارق العاده می داند،

ص : ۳۵۰

ممکن است نفس بدون واسطه تأثیر گذارد و ممکن است با تسخیر عوامل خاص طبیعی به هدف تحقق بخشد، بلکه از عبارات شیخ الرئیس و صدر المتألهین وجه دوم استفاده می شود، این که شیخ می گوید: برای کارهای خارق العاده در اسرار طبیعت اسبابی است، و یا این که نفس همان گونه که در بدن خود تصرف می کند، بیشتر با این مطلب هماهنگ است که اسباب طبیعی ناشناخته ای وجود دارند که نفوس قوی با شناختی که از آنها دارند آنها را مسخر خود نموده و معجزات را می آفرینند در این صورت هر سه فرضیه یک نقطه مشترک دارند، و آن این است که نفس و اراده پیامبران در پیدایش کار خارق العاده مؤثر است تفاوت آنها در کیفیت تأثیر نفس می باشد.

## نقش علم در کارهای خارق العاده

### اشاره

از برخی از آیات قرآن چنین استفاده می شود که «علم و آگاهی» عامل مهم و تعیین کننده ای در تحقق کارهای خارق العاده است اینک دو نمونه را یادآور می شویم:

### نمونه نخست

آنگاه که حضرت سلیمان از پیروان و اطرافیان خود خواست تا یکی از آنان در کوتاه ترین زمان تخت ملکه سبا (بلقیس) را نزد او حاضر نماید یکی از آنان (۱) گفت من قبل از یک چشم بر هم زدن این کار را انجام خواهم داد و قرآن فرد مزبور را به صورت «کسی که از علم کتاب بهره ای داشت» معرفی می کند و

ص : ۳۵۱

---

۱- [۱] در مورد این که این فرد چه کسی بوده است اقوال مختلفی است معروف این است که وی آصف بن برخیا خواهر زاده و وزیر سلیمان بوده است (مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۱۳).

مفاد این توصیف این است که عامل انجام آن کار خارق العاده و شگفت، همان برخورداری او از علم کتاب بوده است چنان که می فرماید:

(قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَوْفُكَ) (۱)

«و کسی که نزد او علمی از کتاب بود، گفت قبل از آن که چشم بر هم نهی من تخت بلقیس را نزد تو حاضر می کنم».

درباره این که مقصود از کتاب چیست و آن علم از کتاب که فرد یاد شده از آن بهره مند بوده، چه علمی بوده است، آرای مختلفی نقل شده است ولی در آیات قرآن قرینه و گواهی بر این اقوال، وجود ندارد هر چند بعید نیست که مقصود از علم، خداشناسی و توحید بوده است و آن فرد از چنان رابطه معنوی با خداوند برخوردار بوده است که «مستجاب الدعوه» گردیده، و هرگاه از خداوند چیزی را درخواست می کرد، تخلف نمی کرد و به عبارت دیگر هرگاه او چیزی را اراده می کرد، خداوند هم اراده می نمود. (۲)

### نمونه دوم

نمونه دوم نیز مربوط به ساحران عصر حضرت سلیمان است، که از دو فرشته الهی به نام های هاروت و ماروت، فن ساحری را می آموختند و به جای این که در راه شایسته از آن بهره بگیرند و سحر ساحران شیطانی را باطل کنند، در مسیر ناصواب به کار می گرفتند و در زندگی خانوادگی افراد دخالت کرده و میان همسران ایجاد اختلاف می نمودند، چنان که می فرماید:

(...فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ...) (۳)

ص : ۳۵۲

۱- [۱] نمل / ۴۰.

۲- [۲] و بذلک کله یتحصل انه کان له من العلم باللّه والارتباط به ما إذا سأل ربّه شیئاً بالتوجه إليه لم یتخلف عن الاستجابه وإن شئت فقل إذا شاء الله سبحانه (المیزان، ج ۱۵، ص ۳۸۷).

۳- [۳] بقره / ۱۰۲.

«از آن دو فرشته (هاروت و ماروت) چیزی را فرا می گرفتند که به واسطه آن میان مرد و همسر او جدایی می انداختند».

ایجاد تفرقه و اختلاف میان زن و مرد یک واقعیت خارجی در زندگی زناشویی است این رخداد، یک رشته عوامل عادی و اسباب شناخته شده دارد که ریشه های عقیدتی، اقتصادی، اخلاقی، و مانند آن دارد، ولی ساحران بدون بهره گیری از این عوامل، کاری می کردند که زن و شوهر را رویاروی یکدیگر قرار می دادند و از مجرای که از نظر دیگران ناشناخته بود، ایجاد تفرقه می کردند، بنابر این کار آنها از این نظر خارق العاده بود. و عامل آن هم به نص قرآن کریم، دانشی بود که از دو فرشته می آموختند(۱) و در نتیجه ساحران در پرتو این دانش بر یک رشته اسباب و عوامل آگاه بودند که دیگران از آن مطلع و آگاه نبودند.

## ب. معجزه و اصل نظم در آفرینش

### اشاره

گاهی تصور می شود که معجزه بر خلاف اصل نظم در جهان آفرینش است، زیرا اصل نظم بر این پایه است که هر موجودی بر اساس یک رشته علل و اسباب اندازه گیری شده از جانب آفریدگار یکتا تحقق می یابد در حالی که معجزه مبتنی بر این است که پدیده ای بدون آن که اسباب و عوامل طبیعی تحقق یابند رخ می دهد و در نتیجه اصل اعجاز، با اصل نظم سازگار نیست، و از آنجا که یکی از براهین اثبات آفریدگار جهان، برهان نظم است در نتیجه معجزات پیامبران علیرغم اینکه نبوت پیامبران را اثبات می کند، ولی به اثبات

ص : ۳۵۳

---

۱- [۱] البته آن دو فرشته الهی به هنگام آموختن دانش سحر، یادآور می شدند که این کار صرفاً برای آزمایش انسانهاست مبادا راه کفر را پیشه سازید (...وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ...) (بقره/۱۰۲).

## پاسخ

از آنچه در پاسخ سؤال نخست بیان گردید، پاسخ این شبهه به خوبی روشن می گردد زیرا در آن بحث ثابت شد که معجزات پدیده های بدون علت نیستند و تمام کارهای خارق العاده از اسباب و عوامل خاصی پدید می آیند، خواه اسباب آنها را عوامل طبیعی ناشناخته بدانیم یا اراده و نفس نیرومند پیامبران و یا عوامل غیبی و غیر مادی دیگر. در هر صورت عوامل یاد شده، خود از مجموعه نظام آفرینش بشمار می روند، و مانند دیگر عوامل طبیعی، اندازه گیری شده اند.

و به عبارت دیگر در کارهای خارق العاده بر حکم و قانون کلی خدشه ای وارد نشده و قانون عقلی هم تخصیص نخورده، و بر خلاف اصل نظم در آفرینش نیز گامی برداشته نشده تنها چیزی که در معجزات و کارهای خارق العاده واقع می شود، گسترش دامنه علیت در جهان هستی است. چیزی که باعث این پندار شده، محصور ساختن قانون «علیت» به علل مادی شناخته است، و اعجاز پیامبران دست رد بر این پندار وارد می سازد، و به اصل قانون «علیت» تحکیم می بخشد.

آری اگر پیامبران با ارائه معجزات خود در جهان آفرینش ایجاد بی نظمی می کردند و قانون علیت را نقض می کردند، در این صورت اشکال فوق وارد بود، و معجزات پیامبران مخالف قانون علیت و اصل نظم به شمار می آمد ولی همان گونه که یادآور شدیم چنین تصویری در مورد معجزات پیامبران و تمام کارهای خارق العاده پنداری بیش نیست، و منشأ آن همان اندیشه تنگ

مادیگری فکری است که عالم وجود را به قلمرو ماده محدود می سازد.

اصولاً معجزات پیامبران نه تنها با اثبات وجود آفریدگار منافات ندارد، بلکه به گونه ای آن را تحکیم می نماید و در حقیقت روزنه ای است به جهان غیب، زیرا معنای اعجاز این است که این جهان تحت نظر یک عقل بزرگ و محیط اداره می شود که هر موقع بخواهد از روش کلی و معمولی خود، روی جهات و مصالحی عدول می کند، در حالی که اگر نیروی حاکم بر این جهان ماده، قوانین خشک و انعطاف ناپذیر فیزیکی آن باشد، و تمام هستی در چنگال روابط طبیعی اسیر و گرفتار شود، هیچگاه نباید به خواست و اراده انسانی دگرگون شود.

### ج. آیا معجزه گواه بر راستگویی آورنده آن است؟

#### اشاره

در طول تاریخ که پیامبران الهی برای هدایت انسان ها مبعوث شده اند، پیوسته اعجاز آنان در نظر مردم گواه بر راستگویی آنان شمرده شده است از این جهت هرگاه پیامبری از جانب خدا مبعوث می شد، بی درنگ مردم از او سؤال می کردند که اگر راست می گویی معجزه ای بیاور مثلاً درباره قوم صالح آمده است:

(مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا فَأْتِ بَآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ) (۱).

«تو جز بشری مانند ما نیستی، اگر در ادعای خود، راستگو هستی، معجزه ای بیاور».

و گاهی خود پیامبران قبل از درخواست مردم، معجزه داشتن خود را خاطر نشان می کردند چنان که درباره حضرت موسی و حضرت مسیح جریان از این قرار است.

ص : ۳۵۵

حضرت موسی رو به فرعون و پیروان او کرد و گفت:

(حَقِيقٌ عَلٰی اَنْ لَا اَقُوْلَ عَلٰی اللّٰهِ اِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَارْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ\* قَالَ اِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَآتِ بِهَا اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ) (۱).

«شایسته است بر من که درباره خدا جز سخن حق نگویم من با نشانه ای از پروردگارم (معجزه) به سوی شما آمده ام پس بنی اسرائیل را آزاد کن فرعون در پاسخ گفت: اگر راست می گویی معجزه خود را بیاور.»

حضرت مسیح رو به بنی اسرائیل کرد و گفت:

(اَنْتِیْ قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ... ) (۲).

«من از جانب پروردگارم به سوی شما معجزه ای آورده ام.»

آنگاه معجزه های خود را که در ذیل آیه بیان گردیده است، یادآوری نمود.

بنابر این در اعصار دیرینه پیوسته معجزه، دلیل و گواه بر صدق آورنده آن شمرده شده است و افراد بدون غرض پس از مشاهده آن تسلیم پیامبران شده و به آنان ایمان آورده اند.

بحثی که در اینجا مطرح می شود این که آیا معجزات پیامبران با مدعای آنان رابطه عقلی و منطقی دارد، به گونه ای که عقل و فطرت از مطالعه و ملاحظه آن به صدق دعوی پیامبران منتقل می گردد، یا این که چنین رابطه منطقی در کار نیست و صرفاً یک نوع تأثیر روانی می گذارد و به همین جهت برای گروه خردمند و متفکر، ارائه معجزات کافی نیست، بلکه اقامه دلیل و

ص : ۳۵۶

---

۱- [۱] اعراف/۱۰۵-۱۰۶.

۲- [۲] آل عمران/۴۹.



برهان لازم است و قلمرو نفوذ معجزات فقط انسان هایی هستند که در سطح بالایی از تفکر قرار ندارند، و تنها چشم ظاهر بین آنان، معیار تشخیص حق از باطل است.

اخيراً یکی از نویسندگان مصری نظریه دوم را برگزیده و می گوید:

«معجزه دلیل علمی و عقلی بر صدق ادعای مدعی نیست، بلکه یک دلیل اقناعی است که مردم را قانع می سازد و عامل پیدایش ایمان می گردد و اصولاً مردم عامی هرگاه کار خارق العاده ای را از کسی مشاهده کنند فوراً تحت تأثیر واقع شده و دست ارادت به سوی او دراز می کنند ولی در عین حال هیچ رابطه منطقی میان اعجاز و راستگویی آورنده آن نیست، کسانی که معجزه را دلیل بر حقانیت دعوت او می شمارند باید رابطه منطقی میان این دو را ثابت کنند، و در غیر این صورت ادعای آنان بسان این است که بگوییم عمل پیوند قلب فلان پزشک برای اولین بار دلیل بر نبوت او است».

از این جهت وظیفه پیامبران در برابر افراد دانشمند و آگاه اقامه برهان و دلیل است نه کارهای خارق العاده که برای افراد عوام جاذبه دارد.

در این جا دو پاسخ می توان از این سؤال گفت، که به ترتیب بیان می شود.

### **پاسخ نخست**

این گفتار حاکی از آن است که گوینده از کیفیت دلالت معجزه بر صدق گفتار آورنده آن، آگاه نبوده و از این جهت آن را یک دلیل اقناعی شمرده است نه برهانی، در صورتی که جریان بر عکس است. دلالت معجزه بر صدق گفتار مدعی یک دلالت برهانی است که هم اکنون بیان می شود.

در این برهان یک مطلب مسلم گرفته شده است و آن این که خدا حکیم

است و خداوند حکیم نقض غرض نمی کند. با توجه به این اصل، دلالت برهانی معجزه بر صدق ادعای نبوت روشن می گردد اینک بیان آن:

فرد مدعی نبوت که دارای سوابق درخشانی باشد و در طول زندگی حتی یک قدم هم بر خلاف اصول اخلاقی برنداشته است هرگاه یک چنین فرد با این شرایط دست به کار خارق العاده ای بزند و جهانیان را مبهوت سازد، در این صورت زمینه گرایش توده های مردم نسبت به او صد در صد فراهم می باشد.

هرگاه یک چنین فرد در گفتار خود صادق و راستگو باشد کلامی نیست ولی اگر به فرض یک چنین فرد در ادعای خود کاذب و خلافگو باشد، در این صورت لازمه حکمت الهی این است که از روز نخست چنین قوه و قدرتی را در اختیار او قرار ندهد، زیرا چنین کاری نقض غرض و منافی با حکمت بعثت پیامبران است.

هرگاه مدعی نبوت سوابق تاریکی داشته باشد، یا برنامه او مناقض با عقل و فطرت باشد پرونده زندگی و محتوای آیین او بر کذب او گواهی می دهد و هرگز انسان های متعارف با توجه به چنین سوابق و محتوایی به او گرایش پیدا نمی کنند، زیرا سند بطلان ادعای او با خود او همراه می باشد.

ولی اگر از نظر پرونده زندگی و از نظر محتوای مکتب بسیار درخشان و چشمگیر باشد، و علاوه بر این دو نقطه قوت، دارای معجزه ای باشد که عقل و خرد عامه مردم را مبهوت می سازد، در این صورت اگر او راستگو باشد تأمین کننده غرض رسالت است و در غیر این صورت با غرض بعثت منافات داشته و مقتضای حکمت ایجاد می کند که از روز نخست او را با چنین قوه و قدرتی مجهز نسازد زیرا می داند که این قوه و قدرت مایه گرایش مردم به فرد کاذب خواهد بود و گرایش به انسان کاذب درست نقطه مقابل علاقه به هدایت مردم می باشد.

و به دیگر سخن، رابطه دلیل با مدلول گاهی یک رابطه خصوصی است مثلاً عقل و خرد حکم می کند که میان نظم و دخالت عقل و شعور رابطه مستقیمی وجود دارد یا برهان امکان اثبات می کند که بین وجود ممکن و استناد آن به واجب ملازمه ای قطعی در کار است در این دو مورد و موارد دیگر رابطه دلیل با مدلول یک رابطه خصوصی و مستقیم است که آن رابطه در دیگر دلیل ها و نسبت به دیگر مدلول ها موجود نیست.

و گاهی پیوند دلیل با مدلول، یک رابطه عمومی است، یعنی قضایای زیادی تحت یک دلیل قرار می گیرند و این قضایا به صورت عمومی ثابت می شوند هر چند هر قضیه ای نیز در حد ذات خود دلیل خاصی دارد مثلاً هرگاه فردی را پس از آزمون های بسیار، راستگو تشخیص دادیم سپس این فرد از قضایای مختلفی گزارش کرد که در این مورد ما به صدق گفتار او در تمام این قضایا علم شخصی داریم ولی در عین حال این مانع از آن نیست که هر یک از آن گزارش ها برای خود دلیل خاصی نیز داشته باشد مثلاً هرگاه او از یک رویداد اجتماعی خبر دهد و یا از یک آزمون طبیعی سخن بگوید و یا از نوعی حالت روانی یا ترکیب شیمیایی و مانند آن گزارش دهد؛ ما در این جا به حکم این که او را راستگو می دانیم، گفتار او را می پذیریم ولی این مانع از آن نیست که در مورد قضایای یاد شده، دلیل دیگری از حس و تجربه یا عقل هم بر درستی گفتار او داشته باشیم.

مسئله حکیم بودن خدا یک برهان کلی است بر این که آنچه پیامبران در مورد اصول و فروع می گویند راست می گویند، و بر خلاف واقع نیست، به گواه این که او معجزه دارد و حکیم علی الاطلاق معجزه را به دست انسان دروغگو نمی دهد ولی این مانع از آن نیست که قسمتی از قضایای شریعت در قلمرو نظری و علمی، راه اثبات دیگری نیز داشته باشد.

و در آیات قرآن به این برهان اشاراتی شده است. قرآن درباره نکته راست گویی پیامبر چنین می فرماید:

(وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقْوَالِ \* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ \* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ \* فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ) (۱).

«هرگاه محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) نسبت های بی اساسی به ما می داد او را با قدرت هر چه تمام تر می گرفتیم و رگ حیات او را می زدیم و هیچکس از شما مانع و مدافع او نمی شد».

آیه حاکی از آن است که هرگاه پیامبر گفتار خلافی را به خدا نسبت می داد نعمت حیات از او گرفته می شد، چرا؟ مگر پیامبر چه امتیازی بر دیگران دارد؟ در حالی که هزاران فرد به خدا نسبت دروغ می دهند اما چیزی از آنان کم نمی شود و سالیان درازی به زندگی خود ادامه می دهند؟

پاسخ، این است که تمام شرایط گرایش مردم در پیامبر فراهم بود. گذشته از سوابق درخشان، دارای معجزه جاودانی بود که زمینه های گرایش را فراهم می ساخت و در این صورت حتماً باید او در گفتار خود راستگو باشد و در غیر این صورت مقتضای اراده حکیمانه خدا این است که این قدرت از او سلب شود تا وسیله گمراهی مردم فراهم نگردد.

بنابر این هرگز آیه در مورد هر انسانی که به خدا نسبت دروغ می دهد، سخن نمی گوید تا از این طریق، ادعای نبوت هر مدعی، خود به خود ثابت شود. بلکه درباره امثال پیامبر اسلام سخن می گوید که عوامل جذب و گرایش در او فراهم بوده است، یک چنین فردی اگر \_ بر فرض محال \_ دروغ بگوید، با خشم الهی روبرو می گردد.

قرآن معجزات پیامبران را با کلمه های «بینه» و «آیت» تعبیر و تعریف

ص : ۳۶۰

می کند. «بینه» در لغت به معنی روشن کننده واقع و «آیت» به معنای نشانه حقیقت و واقعیت است و این در صورتی است که رابطه معجزه با دعوی نبوت رابطه ای منطقی و حقیقی باشد نه مجازی و صوری. از این جهت ناچاریم بگوییم که معجزات پیامبران با مدعای آنان رابطه منطقی داشته است.

## پاسخ دوم

در این جا پاسخ دومی نیز از این پرسش هست که به صورت یاد شده در زیر تقریر می شود:

پیامبران مدعی بودند که فرشته وحی بر آنان نازل می شود و او را می بینند و صداهای غیبی را می شنوند و به اصطلاح دارای ادراک خاصی به نام وحی هستند که هرگز با دیگر ادراکات حسی و عقلی انسان مسانخ نیست آنان می گفتند ما صورت های غیبی و اصوات ماورای طبیعت را می شنویم ولی اینها یک رشته ادراکاتی است که تنها به ما داده شده است نه به عموم مردم.

در این موقع فریاد اعتراض معترضان بلند می شود و آن این که شما مدعی ادراک غیبی هستید و آن را از ویژگی های خود می دانید. ما از کجا بدانیم که شما در این ادعا صادق و راستگو هستید فرض این است که می گوئید دیگران از چنین امور غیبی و غیر عادی محروم می باشند پس برای اثبات مدعای خود، کار خارق العاده ای انجام بدهید که برای ما نیز امکان رؤیت داشته باشد و مانند وحی و رؤیت فرشته نباشد که درک آن برای دیگران ممکن نیست، پس لازم است کارهای خارق العاده ای را به ما نشان دهید که ما از مشاهده آن بدانیم که در ادعای ادراک غیر عادی راستگو هستید و از وجود مشابه به مشابه دیگر آگاه شویم. از این جهت پیامبران در نخستین مراحل بعثت با اعجاز مجهز بوده و از این طریق ادعای خود را ثابت می کردند.

پیروان هر پیامبر از این طریق به راستگویی او یقین کرده قهراً به کلیه مسائلی که در قلمرو عقل نظری و عقل عملی از او می شنیدند یقین و اذعان پیدا می نمودند و به اصطلاح با کسب یک یقین به راستگویی پیامبر بر تمام شریعت او اذعان می کردند. درست مثل گزارشگری که ده ها گزارش می دهد و ما یقین داریم که او انسانی وارسته و دور از دروغ است و با این یقین اجمالی، تمام گزارش های او برای ما حالت علم پیدا می کند.

البته این یقین اجمالی به صدق گفتار پیامبر، مانع از آن نیست که گفتار او در اصول عقاید و قلمرو عقل نظری او طریق برهان نیز ثابت شود، و لذا قرآن در قلمرو معارف از برهان و استدلال، بهره بیشتری می برد و در مسائل مربوط به مبدأ و معاد و رهبری و مانند آن از داوری عقل سخن می گوید.

۱. در مورد وجود آفریدگار می گوید:

(...أَفَى اللَّهِ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...)(۱)

«آیا درباره خدا شک دارید که آفریننده آسمان ها و زمین است».

۲. (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا...)(۲)

«اگر در آسمان ها و زمین، خدایانی وجود داشت، نظام آفرینش منهدم می شد».

و انکار خدا را مستلزم خلف و دور دانسته می فرماید:

۳. (أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمْ الْخَالِقُونَ)(۳)

«آیا بدون علت آفریده شده اند یا خود خالق خویشان می باشند؟».

ص : ۳۶۲

---

۱- [۱] ابراهیم/۱۰.

۲- [۲] انبیاء/۲۲.

۳- [۳] طور/۳۵.

و در ابطال اندیشه آنان که مسیح را خدا می دانستند می فرماید:

۴. (مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ...) (۱).

«مسیح پیامبری بیش نبود که پیش از او نیز پیامبرانی آمده و رفته اند و مادر او تصدیق کننده شرایع پیشین و نبوت فرزند خود بود».

و در باره لزوم رستاخیز می گوید:

(أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ) (۲).

«آیا گمان می کنید که شما بیهوده آفریده شده اید و به سوی ما باز نمی گردید؟».

در تمام این آیات بر مدعایی که در آن آیه آمده است برهان دقیق عقلی اقامه شده است ولی جای شک نیست که فقط گروه خاصی می توانند از این براهین فلسفی بهره ببرند ولی تکلیف توده مردم نسبت به محتوای یک شریعت چیست؟ همان طوری که یادآور شدیم تکلیف عموم مردم اذعان و یقین به صدق گفتار آورنده شریعت است و در پرتو این یقین اجمالی به تمام محتویات شریعت یقین تفصیلی پیدا می کنند.

با این دو بیان رابطه منطقی معجزه با تصدیق گفتار مدعی نبوت روشن می گردد.

#### د. آیا مردم این زمان از معجزه محرومند؟

#### اشاره

گاهی گفته می شود مردم این روزگار از نظر فکر و اندیشه شکوفاتر از مردم عصر پیامبران می باشند اکنون که باب نبوت و رسالت به روی مردم جهان

ص : ۳۶۳

۱- [۱] مائده/۷۵.

۲- [۲] مؤمنون/۱۱۵.

بسته شده است، طبعاً مردم این زمان از مزایای معجزه که خود یقین آفرین و ایمان زا است، محروم می باشند و این محرومیت چگونه با کرم و فضل الهی سازگار است؟

## پاسخ

مردم این زمان و زمان های آینده نیز مانند گذشتگان هرگز از مزایای معجزه محروم نمی باشند، زیرا پیامبر گرامی به حکم این که آیین او، آیین جاودانه است معجزه جاودانی در میان بشر، قرار داده و تا روز قیامت این خورشید تابناک می درخشد و اندیشه و روان بشر را روشن می کند چه معجزه ای بالاتر از این که قرآن در تمام اعصار و قرون تحدی کرده و می گوید:

(قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً) (۱).

«بگو اگر انس و جن دور هم گرد آیند تا مانند این قرآن بیاورند، نمی توانند مثل آن را بیاورند هر چند برخی، برخی دیگر را کمک کنند».

همگی می دانیم که صورت ظاهری قرآن از الفبای عربی تشکیل شده است و این مواد در اختیار همگان قرار دارد، اگر واقعاً صورت قرآن معلول شخص پیامبر است، نه خدای صورت آفرین، پس شما ای مردم برخیزید و از همان ابزار و مواد کتابی مثل آن بیاورید، و اگر در خود عجز و ناتوانی احساس کردید مطمئن باشید که این کتاب مربوط به جهان غیب و از جانب خدا است.

البته اعجاز قرآن فقط از نظر صورت (فصاحت و بلاغت) آن نیست، بلکه از نظر محتوا نیز معجزه ابدی است هم در زمینه معارف و هدایت های فکری و هم در باب اخلاق و رهبری های معنوی و هم در وادی اجتماع و

ص : ۳۶۴



قوانین عادلانه اجتماعی، بیانگر جامع ترین و واقع بینانه ترین آنها است و تفصیل این بحث را در نبوت خاصه خواهیم آورد.

مباهله، معجزه جاودانه دیگر

مباهله در لغت عرب به معنی درخواست عذاب بر مخالف است و برای اولین بار پیامبر آماده شد تا با سران مسیحی منطقه نجران به مباهله برخیزد و حتی دست حسن و حسین را گرفت و با دختر و داماد خود در گوشه بیابان حاضر شد، و منتظر آن گشت که سران مسیحی نجران از اسقف و کشیش برای مباهله حاضر شوند ولی آنان با مشاهده آیات صدق پیامبر عقب نشینی کردند و پرداخت جزیه را بر مباهله برگزیدند. (۱)

این معجزه یعنی مباهله برای اثبات صدق دعوی در قلمرو عقاید باقی و پایدار است و هم اکنون نیز این دعوت باقی است و لازم است به سمع مخالفان اسلام برسد. آنان از هر فرقه و گروهی باشند اگر به خدا ایمان دارند، در سرزمین دور از اجتماع آماده مباهله باشند و طرفین بر علیه یکدیگر از خدا عذاب بطلبند، آنگاه ببینند عذاب خدا فرود می آید یا نه و اگر فرود می آید کدام یک از دو طرف را طعمه خود قرار می دهد؟

مرحوم علامه طباطبایی رحمه الله در مورد مباهله چنین می گوید:

هر فرد با ایمان با تاسی به نخستین پیشوای اسلام می تواند در راه اثبات حقیقتی از حقایق اسلام با مخالف خود به مباهله بپردازد و از خداوند برای او درخواست عذاب کند.

ص : ۳۶۵

---

۱- [۱] غالب مفسران در تفسیر آیه (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ...) (آل عمران/۶۱) سرگذشت مباهله را نوشته اند.

و هر فردی از مسیحیان و کلیمیان که بخواهند این معجزه الهی را از نزدیک مشاهده کنند می توانند به افرادی از افراد با ایمان اسلام در مورد حقانیت اسلام به مباحثه برخیزند و نتیجه آن را با دیدگان خود مشاهده نمایند. (۱)

امام صادق (علیه السلام) به یاران خود همین دستور را می داد که مخالفان را به مباحثه دعوت کنند یکی از یاران آن حضرت به نام «ابو مسروق» به حضرتش گفت: من با مخالفان با آیه (وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (۲) بر فضیلت و پیشوایی شما استدلال می کنم آنان می گویند این آیه مربوط به فرماندهان سپاه است و وقتی با آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...) (۳) بر امامت علی (علیه السلام) احتجاج می کنم می گویند: این آیه مربوط به عموم افراد با ایمان است نه شخص خاصی و هر موقع با آیه (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (۴) استدلال می کنم، مخالفان می گویند: این آیه مربوط به تمام بستگان پیامبر است.

امام صادق (علیه السلام) در پاسخ سائل فرمود: در چنین صورت آنان را به مباحثه دعوت کن، آنگاه نحوه مباحثه را بیان کرد و فرمود: چیزی نمی گذرد مگر این که آثار مباحثه (نزول عذاب) را مشاهده می کنی. (۵)

و چگونه معجزه را از سحر و جادو جدا سازیم؟

مسئله مهم در باب معجزه، جداسازی اعجاز از کارهای مرتاضان و

ص : ۳۶۶

---

۱- [۱] نقل از رساله علامه طباطبایی پیرامون اعجاز که در آخر ترجمه جلد اول المیزان چاپ شده است.

۲- [۲] نساء/۵۹.

۳- [۳] مائده/۵۵.

۴- [۴] شوری/۲۳.

۵- [۵] کافی، ج ۲، کتاب دعا، باب مباحثه.

ساحران و جادوگران است که همگی در پوشش کار خارق العاده قرار می گیرند، نظری به سرزمین هند و مشاهده کارهای مرتاضان، هر انسانی را به تعجب و امید دارد که چگونه کارهای عجیب و غریبی را صورت می دهند. برخی از مرتاضان روی میخ های تیز می خوابند و سنگ بزرگی را بر سینه او می شکنند بدون آن که کوچک ترین آسیبی به او برسد و گاهی مرتاضی یک هفته در زیر خاک می خوابد، بدون این که کوچک ترین روزنه ای به خارج داشته باشد، سپس با پس زدن خاک ها و ریختن آب گرم بر سر و صورت، از خواب عمیق بیدار شده و حیات خود را باز می یابد.

در کشور ما نیز در میان دروایش و به اصطلاح اهل حق، کارهای خارق العاده فراوان است. ساحران و جادوگران دست به کارهایی می زنند که از حدود کارهای عادی بیرون است. اکنون سؤال می شود چگونه معجزه را از دیگر کارهای خارق العاده جدا سازیم؟

پاسخ

برای جدا سازی این دو نوع خارق العاده راه هایی است که مجموعاً می توان اطمینان بخش و رهگشا باشد.

۱. کارهای مرتاضان و ساحران نتیجه مستقیم آموزش و تمرین است.

آنان در پرتو تعلیم و تمرین طولانی به چنین کاری دست می یازند، و سحر و جادو برای خود آموزش ویژه ای دارد، و اگر چنین دوره هایی را نبینند با انسان معمولی کوچک ترین فرق ندارند، در حالی که پیامبران نه سابقه تعلیم و تمرین دارند و نه در برابر کسی برای آموزش زانو می زنند، بلکه کارهای آنان کاملاً ابداعی و بی سابقه است و تاریخچه زندگی آنان بر این مطلب گواهی می دهد.

ص : ۳۶۷

موسی بن عمران به هنگام بازگشت از مدین به مصر به مقام رسالت مبعوث گردید و معجزه الهی به نام عصا، به او داده شد (۱) و هرگز او در اندیشه خود چنین کاری را تصور نمی کرد.

حضرت مسیح بدون این که در دانشکده پزشکی نزد استادان درس بخواند و بدون این که در این قسمت به تمرین پردازد، با معجزات شگفت انگیزی مانند زنده کردن مردگان و شفا بخشیدن نابینایان مادر زاد و غیره (۲) مجهز گردید.

۲. از آنجا که کارهای مرتاضان و ساحران، محصول تحصیل و تدریس است، تمام آنها قابل مبارزه و معارضه است چون کارهای آنان، شیوه خاصی دارد افراد مستعد می توانند از آن طریق به آن کارها دست یابند.

۳. چون کارهای آنان محصول آموزش است و این راه به روی همگان باز است در زندگی ساحر و مرتاض «تحدی» و مبارز طلبی نیست در حالی که پیامبران از روز نخست تحدی و مبارز طلبی کرده و با تعجیز دیگران حقانیت خود را اثبات می نموده اند، قرآن با ندایی بلند در باره معجزه جاویدان پیامبر می گوید:

(... لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً) (۳).

«هرگز نمی توانند مانند آن را بیاورند هر چند یکدیگر را کمک کنند».

موسی بن عمران در میدان مبارزه کارهای ساحران را کوچک شمرد و فرمود:

(... مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُطِلُّهُ...) (۴).

ص : ۳۶۸

---

۱- [۱] قصص/۳۱.

۲- [۲] آل عمران/۴۹.

۳- [۳] اسراء/۸۸.

۴- [۴] یونس/۸۱.

«آنچه آورده اید از سنخ سحر است و خدا از طریق اعجاز آن را باطل می کند».

وقتی سحر آنان باطل شد نخستین کسانی که به وی گرویدند، همان ساحران بودند زیرا با تبحری که در فن سحر داشتند اذعان پیدا کردند که کار خارق العاده موسی از سنخ سحر نیست و از مبدأ دیگری سرچشمه می گیرد و علت غلبه اعجاز بر سحر این است که ساحران بر نیروی محدود انسانی تکیه می کنند، در حالی که پیامبران از نیروی نامحدود خدا کمک می گیرند و وضع محدود در برابر نامحدود روشن است.

۴. کارهای مرتاضان و جادوگران چون معلول تعلیم و تمرین است قلمرو خاصی دارد و از تنوع برخوردار نیست، مثلاً مرتاضی بر اثر ریاضت، قطار را از حرکت باز می دارد، ولی او دیگر بر کار خارق العاده ای که در مورد آن ریاضت نکشیده، قادر نیست در حالی که اعجاز پیامبران از تنوع برخوردار است، زیرا آنان مطابق مقتضیات زمان و با توجه به درخواست های مختلف مردم (با جمع بودن دیگر شرایط)، دست به اعجاز زده اند و طبعاً معجزات آنان متنوع و گوناگون است.

درباره موسی می خوانیم که عصای وی با خواست او تبدیل به اژدها می شد (۱) و با زدن آن بر سنگ دوازده چشمه جاری می گشت (۲) و با زدن همین عصا آب دریا کنار رفت و کف دریا ظاهر گشت (۳).

و با بیرون آوردن دست خود محیط اطراف را روشن می کرد (۴).

ص : ۳۶۹

۱- [۱] (فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ). اعراف/۱۰۷

۲- [۲] (...فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا...). بقره/۶۰

۳- [۳] (فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانفَلَقَ...). شعراء/۶۳.

۴- [۴] (وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ...). نمل/۱۲

تا آنجا که قرآن موسی را با داشتن معجزات نه گانه معرفی می کند. (۱)

حضرت مسیح در نخستین برخورد خود با بنی اسرائیل معجزاتی را نشان می دهد که از تنوع کامل برخوردار است می گوید:

۱. از گل شکل پرنده ای می سازم و در آن می دمم و به اذن خدا به صورت پرنده ای در می آید.

(...أَنْتَى أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ...).

۲. و نابینایان و بیماران مبتلا به پستی را شفا می بخشم:

(وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ...).

۳. مردگان را به اذن خدا زنده می کنم:

(...وَأُخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ...).

۴. و از آنچه که می خورید و در خانه های خود ذخیره می سازید به شما خبر می دهم. (۲)

(...وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ...).

علت محدود بودن کارهای ساحران و مرتاضان و تنوع کارهای خارق العاده پیامبران همان است که گفته شده گروه نخست به قدرت محدود بشری خود تکیه دارند در حالی که پیامبران از قدرت بی پایان خدا استمداد می نمایند.

۵. پیامبران و ساحران از نظر هدف و انگیزه کاملاً متمایز می باشند.

آموزگاران الهی به خاطر متحول کردن مردم و آشنا ساختن آنان به مبدأ و معاد و آراستن جامعه انسانی به فضایل اخلاقی دست به چنین کاری می زنند،

ص : ۳۷۰

---

۱- [۱] (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ...). (اسراء/۱۰۱).

۲- [۲] آل عمران/۴۹.

در حالی که انگیزه مرتاضان و جادوگران، کاملاً مادی است. یا طالبان زر و زیورند و یا خواهان مقام و شهرت می باشند.

۶. همین طوری که پیامبران و ساحران از نظر انگیزه با هم متمایز می باشند و از نظر روحیه و اخلاق و ملکات در دو قطب مخالف قرار دارند، پیامبران و دارندگان کرامات، انسان های والا و وارسته ای هستند که در پرونده زندگی آنان، نقطه تاریک و زنده وجود ندارد در حالی که پرونده ساحر و مرتاض خلاف آن را نشان می دهد.

### پاسخ یک پرسش

از بحث های گذشته پاسخ یک پرسش نیز روشن شد و آن این که هرگاه مبدأ پیدایش کارهای خارق العاده، نفس و اراده نیرومند انسان است چرا معجزات پیامبران، سحر ساحران را باطل می کرد؟

پاسخ این است که معجزات و انواع دیگر کارهای خارق العاده در دو امر شریک و شبیهند و در یک چیز متفاوت و ممتازند:

نقطه اشتراک آنها این است که:

۱. نفس و اراده قوی در انجام کار خارق العاده مؤثر است.

۲. هیچ کار خارق العاده ای بدون اذن تکوینی الهی تحقق نمی یابد.

این دو مطلب را از دو آیه قرآن به خوبی می توان به دست آورد.

قرآن در مورد معجزات می فرماید:

(...وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ) (۱).

«هیچ پیامبری نمی تواند معجزه ای بیاورد مگر به اذن خدا».

ص : ۳۷۱

و در باره سحر می فرماید:

(...وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ...)(۱)

«کار ساحران به کسی ضرری نمی رساند مگر به اذن خدا».

در آیه نخست، معجزه، فعل پیامبران شمرده شده است همان طور که آیه دوم هم اصرار به دیگران را (که واقعیت سحر را تشکیل می دهد) هم فعل ساحران دانسته است یعنی نفس آنان در پیدایش معجزه و سحر، مؤثر و کارساز است.

و در هر دو آیه، تحقق کار خارق العاده مستند به اذن و مشیت الهی گردیده است.

این استناد همان استناد ضروری و اجتناب ناپذیر ممکن به واجب است، که هر فاعل بشری یا طبیعی، سرانجام به فاعل الهی منتهی می گردد. و به تعبیر شاعر:

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای \*\*\* نبرد رگی تا نخواهد خدای

ولی نقطه امتیاز آنها این است که نفس پیامبران و اولیای الهی علاوه بر این رابطه ضروری، پیوند دیگری نیز دارند که آن کسبی و اختیاری است از آنجا که آنان انانیت و خودخواهی را درهم شکسته اند، و خود را تسلیم در برابر خواست خدا نموده اند، و جز رأی او طالب چیزی نیستند، از حمایت و پشتیبانی خاص خداوند برخوردار گردیده و دست قدرت خداوند پیوسته یار و حامی آنها است، و به عبارت دیگر: آنان در پوشش اراده تکوینی و تشریحی خداوند قرار گرفته اند و خداوند درباره آنان سنت خاصی را برپا داشته است و آن غلبه قطعی پیامبران در پرتو نصرت و حمایت خاص الهی است و قرآن در آیات بسیاری این سنت جاویدان الهی را بیان کرده است که جهت روشن شدن

ص : ۳۷۲



مطلب، نمونه هایی را یادآور می شویم. در مورد پیامبران می فرماید:

(وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ \* إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ \* وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ) (۱).

«مشیت ما بر حمایت فرستادگانمان تعلق گرفته است، آنان یاری شدگانند، و سپاه ما غالب و پیروز است».

و در باره ساحران از زبان موسی چنین نقل می کند:

(... مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ) (۲)

«کاری که شما انجام دادید سحر است و خدا آن را باطل می سازد و خداوند عمل مفسدان را اصلاح نمی کند».

با توجه به این دو جمله:

۱. (لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا...).

۲. (إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ...).

به خوبی رمز پیروزی پیامبران بر ساحران روشن می گردد زیرا پیامبران پیوسته مورد عنایت خاص خدا بوده و از اراده قاهر و غالب او کمک می گیرند، و از طرف دیگر، ساحران مشمول سنت دیگر خداوند هستند و آن این که کار آنها باطل و بی اثر گردد.

بنابر این هم برتری نفس و اراده پیامبران بر ساحران وهم مشیت حکیمانه الهی در مورد غلبه همیشگی رسولان و شکست ساحران، رمز موفقیت گروه نخست و شکست گروه دوم می باشد.

ص : ۳۷۳

۱- [۱] صافات/ ۱۷۱-۱۷۳.

۲- [۲] یونس/ ۸۱.

## ۲۱- دو راه دیگر برای شناسایی پیامبران

### آیات موضوع

۱. (وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدٌ...) (صف/۶).

۲. (وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي \* هَارُونَ أَخِي \* اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي \* وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي) (طه/۲۹-۳۲).

۳. (...قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى) (طه/۳۶).

۴. (وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا) (مریم/۵۳).

۵. (وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّتِهِ فَنَظِرَةٌ بِمَنْ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ) (نمل/۳۵).

۶. (فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ) (نمل/۳۶).

۱. «به یاد آور زمانی را که عیسی فرزند مریم به بنی اسرائیل گفت: من فرستاده خدا به سوی شما هستم، تصدیق کننده توراتی هستم که پیش روی من قرار دارد و بشارت دهنده ام به پیامبری که پس از من می آید و نام او "احمد" است».

۲. «از بستگانم برای من پشتیبانی قرار ده، یعنی هارون برادرم را، و پشت مرا به وسیله او محکم نما، و او را در کار تبلیغ شریک من گردان».

۳. «آنچه درخواست کرده بودی، اجابت نمودیم».

۴. «از طریق رحمت خود، برای پشتیبانی موسی، به برادر او نبوت دادیم».

۵. «من به سوی سلیمان هدیه ای می فرستم تا بینم فرستادگانم از پیش او با چه جوابی باز می گردند؟».

۶. «هنگامی که (فرستاده ملکه سبا) نزد سلیمان آمد گفت: میخواهید مرا با مال کمک کنید(و فریب دهید)؟ آنچه را که خدا به من داده، بهتر است از آنچه به شما داده است، بلکه شما هستید که به هدیههایتان خوشحال میشوید!».

## بررسی و تفسیر آیات

### اشاره

گاهی تصور می شود که داشتن معجزه، راه منحصر به فرد برای شناسایی پیامبران راستگو از مدعیان دروغگو می باشد در حالی که حقیقت چنین نیست، بلکه معجزه، راه عمومی است که تمام افراد می توانند از آن بهره بگیرند ولی در کنار آن، دو راه دیگر هست که به کمک آنها می توان صدق دعوی نبوت را به دست آورد.

یکی از این دو راه، ریشه قرآنی دارد، و دومی راهی است که عقلای جهان در قضاوت های خود بر آن تکیه می کنند و از این طریق، حق و باطل را از هم باز می شناسند و البته قرآن نیز به نوعی آن را یادآور شده است چنان که روشن خواهد شد.

### ۱. تنصیب پیامبر پیشین

هر گاه نبوت فردی با دلایل قطعی ثابت شد و او نشانه ها و ویژگی های پیامبر بعد از خود را به گونه ای روشن بیان کرد، آنگاه خصوصیات وارد در کلام او به نحو روشن بر فردی منطبق گردید، در این صورت می توان نبی بعدی را از طریق تنصیب پیامبر پیشین شناخت.

نص پیامبر قبل بر پیامبر بعد از خود و معرفی شخص او و یا بیان نشانه ها و ویژگی های او امری است که طبع رسالت و هدف نبوت آن را اقتضا می کند تا این که راه برای گرایش انسان های حقیقت جو به رسولان الهی از هر جهت هموار گردد و در نتیجه هدف بعثت تأمین شود چنان که در تاریخ امامان معصوم (علیهم السلام) این نکته به روشنی دیده می شود که امام قبل، امام پس از خود را گاهی به صورت خاص و گاهی با بیان نشانه های او، معرفی نموده است، قطعاً این روش مورد توجه پیامبران نیز بوده است چنان که در خصوص پیامبر اسلام نص قرآنی این مطلب را تأیید می کند هر چند به خاطر تحریف حقایق تاریخی این مطلب در مورد همه پیامبران در دسترس ما نمی باشد.

مسلمانان مدعی آن هستند که حضرت مسیح پیامبر پس از خود را به عنوان فردی به نام «احمد» تعیین کرده است و قرآن این حقیقت را در آیه یاد

شده در زیر یادآور شده است. می فرماید:

وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ... (١).

«به یاد آور زمانی را که عیسی فرزند مریم به بنی اسرائیل گفت: من فرستاده خدا به سوی شما هستم، تصدیق کننده توراتی هستم که پیش روی من قرار دارد و بشارت دهنده ام به پیامبری که پس از من می آید و نام او "احمد" است».

حضرت مسیح (علیه السلام) در این گفتار پیامبر بعدی را معرفی کرده و حتی نام او را بیان نموده است، هرگاه یک چنین تنصیص بدون شک و تردید بر فردی منطبق گردید، حجت بر همگان تمام است و باید او را به عنوان پیامبر زمان خود پذیرند.

آیه یاد شده تنصیص مسیح را به صورت فشرده نقل کرده است و چون در زمان نزول قرآن، انجیل در دست بود در این قسمت تفصیل نداده است ولی با مراجعه به انجیل یوحنا فصل های (۱۴، ۱۵ و ۱۶) روشن می شود که وی علاوه بر ذکر نام پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)، دیگر خصوصیات او را نیز متذکر شده است و با توجه به خصوصیات وارد در آن که همگی در مورد پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله وسلم) صادق است، شک و شبهه ای در تطبیق آن نص بر این مورد وجود نخواهد داشت.

چون بحث ما در نبوت عامه به صورت کلی است، در این مورد بیش از این سخن نمی گوئیم، و تفصیل این قسمت را در نبوت خاصه بیان خواهیم کرد.

در پایان نکته دیگری را یادآور می شویم و آن این که: اگر حضرت مسیح

ص : ۳۷۷

بر نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) تنصیص نمود حضرت موسی نیز پیامبر معاصر خود را معرفی کرده است و از درگاه الهی خواست که برادر او هارون را در امر نبوت شریک سازد و چنین گفت:

(وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي \* هَارُونَ أَخِي \* أُشَدُّدْبِهِ أَرْزِي \* وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي) (۱).

«از بستگانم برای من پشتیبانی قرار ده، یعنی هارون برادرم را، و پشت مرا به وسیله او محکم نما، و او را در کار تبلیغ شریک من گردان.»

خداوند بزرگ درخواست او را پذیرفت و نبوت هارون نیز به وسیله خود موسی اعلام شد چنان که می فرماید:

(...قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى) (۲).

«آنچه درخواست کرده بودی، اجابت نمودیم.»

در جای دیگر می فرماید:

(وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا) (۳).

«از طریق رحمت خود، برای پشتیبانی موسی، به برادر او نبوت دادیم.»

در این جا از تذکر نکته ای ناگزیریم و آن این که تصریح پیامبر پیشین و انطباق گفتار او بر پیامبر بعدی باید آنچنان روشن باشد که برای افراد حق جو، جای شک و ابهام نباشد بنابر این، این که گاهی دیده می شود مزدوران استعمار با تحریف ها و دروغ سازی های بسیار آیات قرآن را بر افرادی مانند باب و بهاء

ص : ۳۷۸

---

۱- [۱] طه/۲۹-۳۲.

۲- [۲] طه/۳۶.

۳- [۳] مریم/۵۳.

تطبیق می کنند، به طور مسلم فاقد ارزش و اعتبار می باشد و ما در بحث نبوت خاصه به گونه ای به تحریف های آنان اشاره خواهیم کرد.

## ۲. گرد آوری قراین و شواهد

راه سوم برای شناسایی نبی راستگو از متنبی دروغگو این است که انسان با گرد آوردن قرائن و شواهد، قضیه را یک طرفه سازد و از مجموع آنچه در زندگی و برنامه فرد مدعی نبوت وجود دارد حقیقت را کشف کند. گاهی این قرائن نتیجه مثبت دارد و می رساند که مدعی، راستگو است و گاهی نتیجه منفی داشته و دعوی او را تکذیب می کند.

امروز در دادگاه های جهان برای شناختن مجرم و یا فرد بی گناه این روش، مورد استفاده قرار می گیرد. فرض کنید قتلی رخ می دهد، پرونده ای تنظیم و پای گروهی به میان کشیده می شود، بازپرسان زبردست با بازجویی های متعدد و متنوع می توانند گنهکار را از بی گناه تمیز دهند مثلاً اگر کسی بخواهد در مورد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) به جمع قرائن پردازد باید پیرامون موضوعات یاد شده در زیر تحقیق کند:

۱. بررسی سوابق زندگی او پیش از بعثت، و این که آیا در این بخش از عمر، انسانی وارسته بوده و انسان گنهکار و آلوده؟

۲. محیطی که از آنجا برخاسته آیا یک محیط علمی و فرهنگی بوده، یا یک محیط دور از فرهنگ و دانش؟ طبعاً در صورت دوم کتاب او که قرآن است، نمی تواند محصول محیط علمی او باشد در حالی که اگر او از میان یک جامعه تحصیل کرده بر می خاست تأثیر محیط در برنامه های او امری محتمل بود.

۳. محتویات آیین او، هر گاه محتویات آیین او در اصول و فروع در درجه بسیار بالایی قرار گیرد این گواه بر آن است که آورنده این برنامه از مقام غیب کمک می گیرد در حالی که اگر در مورد خدا و صفات او و مسائل حقوقی، نظامی، سیاسی و غیره، سخنان بی مایه را مطرح نماید و در بیان مسائل اخلاقی و روش بهره مندی از مواهب طبیعی با شهوت رانان همفکر باشد در این صورت نمی توان برنامه او را یک مکتب الهی انگاشت.

۴. ثبات او در راه دعوت و این که حاضر شود جان و مال خود را در راه هدف فدا سازد، نشانه معنویت و اخلاص او است و به روشنی ثابت می کند که وی در تبلیغ شریعت انگیزه مادی ندارد.

۵. وسایلی که او در پیشبرد آیین خود از آن بهره گرفته است، آیا او در نبرد با دشمنان اصول اخلاقی جنگ را رعایت می کرد یا به خاطر رسیدن به هدف از هر وسیله ای بهره می گرفت؟

در این قسمت، مطالعه غزوات پیامبر و برنامه های تبلیغی او می تواند رهگشا باشد.

۶. وضع پیروان و یاران نزدیک وی از نظر روحی و اخلاقی می تواند پرده از روحیات مدعی نبوت بر دارد زیرا انسان هر چه هم پنهان کار باشد نمی تواند خصوصیات زندگی خود را از بستگان و نزدیکان و ارادتمندان درجه یک پنهان سازد این جا است که اگر وضع پیروان او از نظر فکری و روحی در درجه بالایی قرار داشته باشد حاکی از آن است که مدعی نبوت، انسان والا و برجسته ای بوده است.

۷. عدم تناقض و خلافگویی در برنامه، حاکی از احاطه مقام ربوبی بر برنامه های او است و گرنه بشر عادی خطا کار و غیر معصوم، هر روز نغمه ای را ساز کرده و پیوسته مرتکب تناقض گویی می شود ولی یکنواختی او در مقام



بیان مرام خود چه در موقع عزت و قوت و چه در موقع ضعف، نشانگر صفا و صدق او است. مثلاً پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) روز اول که یک پیرو بیش نداشت خود را بنده و رسول خدا خواند، و روزی هم که شبهه جزیره را تسخیر کرد، همان را تکرار کرد و گفت: «أَنتَ عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ».

اینها یک رشته قرآینی است که به عنوان نمونه بازگو شد، و هرگز قرآین و شواهد منحصر به اینها نیست و ما در بخش نبوت پیامبر اسلام از نظر قرآن به تشریح این قرآین خواهیم پرداخت.

نخستین کسی که از این روش بهره گرفت، قیصر پادشاه روم بود، وی آنگاه که نامه ای از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) دریافت نمود، برای شناسایی پیامبر تلاش کرد که عده ای از نزدیکان او را که برای تجارت به شام آمده بودند به دربار خود احضار کند، سپس با طرح سؤالات هفت گانه توانست به نتیجه برسد و ما مشروح این داستان را در آینده بازگو خواهیم کرد. (۱)

و با یک نظر به قرآن کریم می توان دریافت که پیمودن این راه سابقه ای بس طولانی داشته است زیرا وقتی نامه سلیمان به دست بلقیس رسید او به اطرافیان خود گفت من هم اکنون هدیه ای را برای سلیمان می فرستم و منتظر عکس العمل او هستم چنان که قرآن می فرماید:

(وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ) (۲).

«من به سوی سلیمان هدیه ای می فرستم تا ببینم فرستادگانم از پیش او با چه جوابی باز می گردند؟».

او گمان داشت که سلیمان پادشاه است و اهداف دنیوی دارد و می توان او را از طریق تطمیع خاموش نمود ولی وقتی فرستادگان نزد سلیمان رفتند و

ص : ۳۸۱

۱- [۱] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۹.

۲- [۲] نمل/۳۵.

هدیه‌ها را تقدیم کردند با نهیب او روبرو شدند او گفت: آیا (به گمان خود) مرا با ثروت دنیا کمک می‌کنید؟ آنچه خدا به من داده است نیکوتر از آن است که شما آورده‌اید این شما هستید که با مال دنیا خشنود می‌شوید. (۱)

این گونه پاسخ، پاسخ پیامبران و مردان الهی است در حالی که اهل دنیا در این موارد راه مجامله و معامله را پیش می‌گیرند.

متأسفانه این راه در میان متکلمان اسلامی چندان رواج نداشته و کمتر از آن بهره‌گرفته‌اند و فقط دو نفر از آنان را می‌توان نام برد که پیمودن این راه را بار دیگر رواج داده‌اند.

۱. مؤلف میزان الموازین فی امر الدین یعنی مولی نجفعلی تبریزی که به عنوان روحانی شیعه در اسلامبول می‌زیست وی در کتاب خود که در سال ۱۲۸۸هـ. ق به طبع رسیده است از این راه بهره‌گرفته و صفحات ۲۳۱ تا ۲۳۴ را به این مطلب اختصاص داده است.

۲. نویسنده کتاب الوحی المحمّدی یعنی سید محمد رشید رضا. وی در این کتاب از گردآوری قراین و شواهد در اثبات حقانیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فروگذار نکرده است و تا آنجا که فرصت اجازه می‌داد ما نیز در کتاب «الالهیات» در این مورد سخن گفته ایم و شواهد و قراینی را گرد آورده و نتیجه گرفته ایم.

البته همین طور که یادآور شدیم، این دو راه اخیر راه عمومی نیست. بلکه فقط انسان‌های محقق و کنجکار می‌توانند از این دو راه بهره‌گیرند، از این جهت در پرتو رحمت حق راه‌های سه‌گانه‌ای در اختیار انسان‌ها قرار گرفته است و هر کس می‌تواند به فراخور استعداد خود از آن بهره‌گیرد.

ص : ۳۸۲

---

۱- [۱] (فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدْيَتِكُمْ تَفْرَحُونَ) (نمل/۳۶).

## ۲۲- اساس دعوت پیامبران

### آیات موضوع

۱. (وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَعْدُودَةً... (بقره/۸۰).

۲. (...إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ) (یوسف/۸۷).

۳. (...فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ... (بقره/۲۱۳).

۴. (رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ... (نساء/۱۶۵).

۵. (وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ) (هود/۵۲).

۶. (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) (اعراف/۹۶).

٧. (فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا \* يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا \* وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ يَبِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا) (نوح/١٠-١٢).

٨. (وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ) (شورى/٣٠).

٩. (وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ) (انفال/٢٥).

١٠. (مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ...) (نساء/٧٩).

١١. (وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ) (هود/٨٩).

١٢. (... فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ) (قصص/٣٢).

١٣. (... وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ) (فاطر/٢٤).

١٤. (وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ) (شعراء/٢٠٨).

١٥. (... إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ...) (رعد/٧).

١٦. (قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ) (ملك/٢٦).

١٧. (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ) (هود/٢٥).

١٨. (حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتَكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ) (اعراف/١٠٥).
١٩. (وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ...) (فاطر/٢٥).
٢٠. (قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ...) (هود/٢٨).
٢١. (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ...) (حديد/٢٥).
٢٢. (فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ) (انعام/٧٦).
٢٣. (فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ) (انعام/٧٧).
٢٤. (فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ) (انعام/٧٨).
٢٥. (...أَفْتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ \* أَفَلَكُمْ لِكُفْرِكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ...) (انبيا/٦٦-٦٧).
٢٦. (قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ) (يس/٧٩).
٢٧. (ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) (نحل/١٢٥).

۱. «جز مدتی کوتاه آتش دوزخ ما را نخواهد سوخت».

۲. «از رحمت خدا جز کافران کسی مأیوس نمی گردد».

۳. «خدا پیامبرانی برانگیخت که مژده آور و بیم دهنده بودند».

۴. «پیامبرانی برانگیخت مژده بخش و بیم دهنده تا مردم بر خدا حجتی نداشته باشند. (تا حجت بر مردم، تمام گردد)».

۵. «ای مردم از خدا آمرزش بخواهید و سپس به سوی او برگردید، او ابرهای باران را به سوی شما می فرستد و بر نیروی شما می افزاید، با گناه از خدا روی برمتابید».

۶. «اگر مردم آبادی ها و شهرها ایمان آورده و از گناه پرهیز کرده بودند، برکات زمین و آسمان را به روی آنان می گشودیم ولی آنان (پیامبران الهی) را تکذیب کردند، و ما آنان را به مقتضای اعمالشان مؤاخذه کردیم».

۷. «نوح می گوید: خدایا! من به مردم گفتم: از خدا طلب آمرزش کنید، او آمرزنده گناهان است (و در این صورت خداوند) ابرهای باران را به سوی شما می فرستد و شما را با ثروت ها و فرزندان کمک می کند، و باغ ها و جویبارها در اختیار شما قرار می دهد».

۸. «هر نوع ناگواری که به شما می رسد نتیجه کارهایی است که انجام داده اید و او از بسیاری از کارهای ناروا می گذرد».

۹. «از عذابی که تنها دامنگیر ستمگران نمی شود پرهیزید، و بدانید که عذاب خدا شدید است».

۱۰. «اگر در زندگی دنیوی به تونیکی برسد از جانب خداست و اگر بدی برسد محصول کارهای خودت خواهد بود».

۱۱. «ای مردم! مبدا عداوت با من موجب آن شود که آنچه به قوم نوح و قوم هود و قوم صالح رسید دامنگیر شما شود، و قوم لوط از شما دور نیستند».

۱۲. «این دو حجت از جانب پروردگار تو برای فرعون و اطرافیان اوست».

۱۳. «و هیچ امتی نیست جز اینکه در میان شان هشدار دهنده ای بوده است».

۱۴. «هیچ قریه ای را هلاک نکردیم مگر اینکه هشدار دهندگانی فرستادیم».

۱۵. «تو فقط بیم دهنده ای».

۱۶. «بگو علم فقط از جانب خدا است، و من تنها بیم دهنده ام».

۱۷. «نوح را به سوی قومش فرستادیم (و او به آنان گفت) من برای شما بیم دهنده ای آشکارم».

۱۸. «لازم است بر من که درباره خدا جز سخن حق نگویم. من از جانب پروردگار شما دلیل روشنگری آورده ام، بنی اسرائیل را آزاد کن و همراه من بفرست».

۱۹. «اگر تو را تکذیب کنند، کسانی را که پیش از تو بودند نیز تکذیب کرده اند و فرستادگان ما به سوی آنان با دلایل روشنی بخش آمده اند».

۲۰. «گفت ای مردم! چه می گوئید اگر من دلیلی از پروردگار خود بیاورم و او به من از جانب خود رحمت داده باشد؟».

۲۱. «ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و به همراه آنان کتاب و میزان نازل کردیم».

۲۲. «هنگامی که شب بر او تاریک شد، ستاره را مشاهده کرد و گفت: این پروردگار من است. و چون غروب کرد گفت: غروب کنندگان را دوست ندارم».

۲۳. «آنگاه که سر زدن ماه را دید گفت: این پروردگار من است و چون غروب کرد گفت: اگر پروردگارم مرا راهنمایی نکند در گمراهی خواهم بود».

۲۴. «و چون خورشید را تابان دید، گفت: این پروردگار من است، این بزرگتر است، اما وقتی غروب کرد گفت: ای قوم من! من از آن چه شریک خدا قرار می دهید بیزارم».

۲۵. «آیا جز خدا موجوداتی را می پرستید که نسبت به شما سود و زیانی ندارند. آوخ بر شما و معبودانی (جز خدا) که می پرستید! چرا نمی اندیشید؟».

۲۶. «بگو: همان کسی که در آغاز آن را آفرید زنده اش می کند و او بر هر آفرینشی داناست».

۲۷. «با فرزاندگی و اندزری نیکو به راه پروردگارت بخوان و با بهترین طریق با آنان مباحثه کن، پروردگار، گمراهان و هدایت شدگان طریقتش را بهتر می شناسد».

## بررسی و تفسیر آیات

### اشاره

اساس دعوت پیامبران الهی را دو مطلب تشکیل می داد: یکی مسئله بشارت و انذار (امید و بیم) و دیگری حجت و دلیل. حجت و برهان آنان گاهی کار خارق العاده (معجزه)، و گاهی اقامه دلیل و استدلال بوده. و اگر بخواهیم این دو پایه را در عبارت کوتاهی بیان کنیم باید بگوییم: از دو عامل درونی و بیرونی بهره می گرفتند:

عامل بیرونی: وعده و وعیدهای مربوط به آخرت، که افراد را به انجام وظیفه و ادار می ساخت.

عامل درونی: دلایل روشن و بینات که اندیشه ها را باز و به عقل ها نورانیت می بخشید.

و اما عامل جهاد و نقش آن در ترویج آیین یکتا پرستی مطلب دیگری است که بعداً متذکر می شویم.



از نظر اصول تربیتی، خطرناک ترین روش در تربیت یک انسان، تکیه بر امید تنها، و یا بیم تنها است. تربیتی که بر تک عاملی استوار باشد یا مایه طغیان، و یا وسیله یأس خواهد بود، امید بیش از حد مایه سهل انگاری می گردد، و چه بسا فرد تحت تربیت از انجام وظایف شانه خالی می کند، فرزندان بنی اسرائیل به خاطر امید فزون از حد، راه طغیان و تجاوز را در پیش گرفتند و خود را ملت برگزیده انگاشتند و از هر نوع فساد به امید مغفرت خدا خودداری نکردند. و شعار آنان این بود که:

(...لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً...) (۱).

«جز مدتی کوتاه آتش دوزخ ما را نخواهد سوخت».

همچنان که بیم تنها کارساز نیست چه بسا مایه یأس و نومیدی می گردد و از این جهت قرآن یأس و نومیدی از رحمت خدا را از ویژگی های کافران می شمارد و می فرماید:

(...إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ) (۲).

«از رحمت خدا جز کافران کسی مأیوس نمی گردد».

از این جهت در برنامه های امروز امور تربیتی، به هر دو عامل توجه شده و به موازات یکدیگر پیش می روند، مثلاً اگر در جوامع پیشرفته زندان و تبعید و کارهای اجباری و سرانجام اعدام هست، در برابر آن تشویق و تقدیر و ترفیع رتبه و معرفی افراد خدمتگزار به جامعه، نیز وجود دارد.

ص : ۳۸۹

۱- [۱] بقره/۸۰.

۲- [۲] یوسف/۸۷.

در برنامه های پیامبران بشارت و انذار، بیم و امید، به موازات یکدیگر پیشرفته و پیامبران خدا چنین معرفی شده اند:

(...فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ...)(۱).

«خدا پیامبرانی برانگیخت که مژده آور و بیم دهنده بودند».

و باز می فرماید:

(رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ...)(۲).

«پیامبرانی برانگیخت مژده بخش و بیم دهنده تا مردم بر خدا حجتی نداشته باشند. (تا حجت بر مردم، تمام گردد)».

و به همین مضمون است آیه های (۴۸) انعام و (۵۶) کهف.

در این آیات امید و بیم به صورت کلی مطرح شده اند ولی در آیات دیگر، کلیات، حالت جزئی به خود گرفته، و می توان فهرست این نویدها و بیم های جزئی را چنین بیان کرد:

۱. بشارت به نعمت های دنیوی.

۲. بیم از نعمت های دنیوی.

۳. بشارت به نعمت های اخروی.

۴. بیم دادن از عذاب های اخروی.

مجموع بشارت و انذار رسولان الهی بر این چهار محور دور می زد. اکنون به آیاتی که پیرامون هر چهار موضوع وارد شده است اشاره می کنیم:

### ۱. بشارت به نعمت های دنیوی

از نظر قرآن، ایمان به خدا و تقوا در جهان آفرینش مؤثر می باشند،

ص : ۳۹۰

---

۱- [۱] بقره/۲۱۳.

۲- [۲] نساء/۱۶۵.

توضیح این که: یک فرد مادی عمل انسان را بریده از جهان خلقت می اندیشد و معتقد است که کردار انسان، تنها از جهان آفرینش متأثر می گردد ولی در عالم آفرینش خصوصاً عالم های دور دست، اثر نمی گذارد. در حالی که از نظر یک انسان الهی و خصوصاً پیرو قرآن کریم رابطه این دو، بالاتر از رابطه تأثیر یک جانبه انسان از جهان خارج است بلکه هر دو در یکدیگر تأثیر می گذارند، اگر انسان از نعمت های الهی از قبیل نور و آب و دیگر مواهب طبیعی بهره می گیرد؛ همچنین اعمال و کردار او در صفحه گیتی اثر می گذارند و جهان آفرینش از شیوه زندگی او متأثر می شود. البته این نوع رابطه محسوس نیست که بتوان در آزمایشگاه ها بر آن دست یافت. بلکه این رابطه را جهان غیب بازگو می کند و می گوید: ای بشر ایمان و کفر تو در آمدن و نیامدن باران، و در فراوانی و کمی نعمت و... مؤثر است.

روی این اساس پیامبران الهی بشارت به فزونی نعمت های دنیوی را یکی از اهرم های تبلیغاتی خود قرار داده و یادآور می شدند که تقوا و پاکدامنی شما موجب ارسال رحمت الهی است. اینک، برخی از آیات را در این جا متذکر می شویم:

۱. هود به قوم خود فرمود:

(وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ

ص : ۳۹۱

عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ (۱).

«ای مردم از خدا آمرزش بخواهید و سپس به سوی او برگردید، او ابرهای باران را به سوی شما می فرستد و بر نیروی شما می افزاید، با گناه از خدا روی برمتابید.»

۲. (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) (۲).

«اگر مردم آبادی ها و شهرها ایمان آورده و از گناه پرهیز کرده بودند، برکات زمین و آسمان را به روی آنان می گشودیم ولی آنان (پیامبران الهی) را تکذیب کردند، و ما آنان را به مقتضای اعمالشان مؤاخذه کردیم.»

۳. خدا از نوح چنین نقل می کند:

(فَقُلْتُ اسْرِ تَخَفِرُوا رَبِّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا \* يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا \* وَيُمِدُّكُمْ بِأَمْوَالٍ بَيْنَ يَدَيْكُمْ وَيَجْعَلُ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلُ لَكُمْ أَنْهَارًا) (۳).

«نوح می گوید: خدایا! من به مردم گفتم: از خدا طلب آمرزش کنید، او آمرزنده گناهان است (و در این صورت خداوند) ابرهای باران را به سوی شما می فرستد و شما را با ثروت ها و فرزندان کمک می کند، و باغ ها و جویبارها در اختیار شما قرار می دهد.»

این سه آیه و آیات دیگر، افعال بشر را اعم از زیبا و زشت مؤثر در آفرینش می داند، گویی جهان خلقت موجود زنده ای است که می بیند و می شنود و از کارهای بشر تأثر می پذیرد، و در برابر آن واکنش نشان می دهد، پیامبران با توجه دادن انسان به چنین سرنوشت های زیبا و زشت که خواه ناخواه دامنگیر انسان می شود او را به سوی ایمان و تقوا و اعمال شایسته دعوت می کردند.

## ۲. بیم از نعمت های دنیوی

از آیات پیشین استفاده شد که نه تنها عمل نیک انسان در جلب رحمت الهی مؤثر است بلکه اعمال بد انسان نیز در جهان آفرینش مؤثر می باشد و

ص : ۳۹۲

۱- [۱] هود/۵۲.

۲- [۲] اعراف/۹۶.

۳- [۳] نوح/۱۰-۱۲.

پیامدهایی خواهد داشت. اینک آیاتی را در خصوص این مورد یادآور می شویم:

آیات مربوط به نعمت های دنیوی دو نوع است:

الف. آیاتی که به صورت کلی یادآور می شوند که اعمال بد و زشت انسان در این جهان پیامدهای ناگواری دارد، و هر نوع ناگواری که در این جهان به انسان می رسد نتیجه عمل او است.

ب. آیاتی که بیانگر نزول عذاب الهی نسبت به گروهی است که با پیامبران خود از در مخالفت وارد شده و رسالت آنان را تکذیب نمودند. اینک آیات عمومی در این قسمت:

### ۱. انذار از طریق نعمت های دنیوی به صورت کلی

آیات وارد در این مورد فزون تر از آن است که در اینجا منعکس شود و از باب نمونه برخی را یادآور می شویم:

الف. (وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ) (۱).

«هر نوع ناگواری که به شما می رسد نتیجه کارهایی است که انجام داده اید و او از بسیاری از کارهای ناروا می گذرد».

ب. (وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ) (۲).

«از عذابی که تنها دامنگیر ستمگران نمی شود بپرهیزید، و بدانید که عذاب خدا شدید است».

ص: ۳۹۳

---

۱- [۱] شوری/۳۰.

۲- [۲] انفال/۲۵.

به طور مسلم این عذابی که دامن مجرم و غیر مجرم را می گیرد، تنها عذاب دنیوی است که در آن، خشک و تر با هم می سوزند، و گرنه عذاب اخروی هر کس از آن خود او است، و در هر حال، این عذاب دنیوی واکنش اعمال یک جامعه است.

ج. (ما أَصَابَكُم مِّنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكُم مِّنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكُمْ...)(۱).

«اگر در زندگی دنیوی به تونیکمی برسد از جانب خداست و اگر بدی برسد محصول کارهای خودت خواهد بود».

برخی از آیاتی که بیانگر نعمت های دنیوی می باشند به گونه ای ناظر به این موضوع هستند.

## ۲. انذار از طریق عذاب های خاص دنیوی

پیامبران الهی پیوسته مردم را از عذاب های دنیوی که دامنگیر گنهکاران می شود بیم می دادند ولی متأسفانه بسیاری از آنان به خاطر غرق شدن در گناه، این اندازها را نادیده گرفته و پیوسته می گفتند اگر راست می گوئید انذار خود را جامه عمل بپوشانید، و در این خصوص آیاتی که در مورد هلاکت قوم نوح و لوط و صالح و شعیب و قوم فرعون و غیره نازل شده است می توانند شاهد گفتار ما باشند. و ما چون پیرامون این آیات به هنگام بررسی زندگی پیامبران از دیدگان قرآن بحث خواهیم کرد در این جا به نقل و تفسیر آنها نمی پردازیم و فقط برای ذکر نمونه سخن شعیب به قومش را یادآور می شویم:

(وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمِ

ص : ۳۹۴

هُود أَوْ قَوْمٍ صَالِحٍ وَ مَا قَوْمَ لُوطٍ مِّنْكُمْ بَیْعِدٍ (۱).

«ای مردم! مبادا عداوت با من موجب آن شود که آنچه به قوم نوح و قوم هود و قوم صالح رسید دامنگیر شما شود، و قوم لوط از شما دور نیستند».

اکنون به بررسی دو نوع اهرم تبلیغی که همان بشارت و انذار نسبت به نعمت ها و عذاب های اخروی است، می پردازیم.

### ۳\_۴ امید و بیم اخروی

دو اهرم دیگر که پیامبران در تبلیغ رسالت خویش از آن بهره گرفته اند امید و بیم های اخروی است که بیش از دو موضوع پیشین مورد توجه بوده اند. آنان پیوسته در دعوت به آیین خود به مردم بشارت می دادند که افراد مؤمن و نیکوکار در آخرت وارد بهشت می شوند و در آنجا از نعمت های الهی بهره می گیرند، همچنان که آنان را بیم می دادند که مخالفان آیین خداوندی سرنوشت ناگواری که همان زندگی در آتش دوزخ است دارند بنابر این مجموع آیات مربوط به بهشت و دوزخ، بلکه آیات مربوط به زندگی شهیدان در برزخ و معذب بودن گناهکاران در آن، یکی از اهرم های تبشیر و انذار بوده است و چون آیات مربوط به این قسمت بی شمار است و غالب خوانندگان یک نوع آشنایی با آنها دارند، دامن سخن را در این جا کوتاه می سازیم. ولی یادآور می شویم که نعمت ها و عذاب های اخروی تنها نعمت ها و عذاب های جسمانی نیستند بلکه علاوه بر آن نعمت ها و عذاب های معنوی نیز هستند که ما در مباحث معاد از همین سلسله بحث های تفسیر موضوعی (منشور جاوید) پیرامون آن بحث خواهیم کرد. (۲)

ص : ۳۹۵

---

۱- [۱] هود/۸۹.

۲- [۲] به جلد هفتم مراجعه فرمائید.

در پایان این بحث یادآور می‌شویم که اگر چه پیامبران الهی برای ابلاغ رسالت خویش از دو اهرم تبشیر و انذار بهره‌جسته‌اند، ولی اهرم انذار نقش اساسی‌تری را ایفا نموده است. این حقیقت را با مراجعه به آیات قرآن به روشنی می‌توان به دست آورد، زیرا علاوه بر این که در همه موارد، در کنار عنصر تبشیر از انذار نیز یاد شده است، در موارد بسیاری تنها عنصر انذار مطرح گردیده است، تا آنجا که در بخشی از آیات قرآن عموم پیامبران الهی به عنوان «منذر» و «نذیر» توصیف گردیده‌اند. و اینک نمونه‌هایی از این آیات:

۱. (...وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ). (۱) «و هر امتی در گذشته انذار کننده‌ای داشته است».

۲. (وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ). (۲) «ما هیچ شهر و دیاری را هلاک نکردیم مگر اینکه انذار کنندگانی از پیامبران الهی داشتند».

اهمیت انذار از دیدگاه قرآن به پایه‌ای است که در آیات متعدد، وظیفه و مأموریت آخرین پیامبر الهی را فقط انذار دانسته است چنان که می‌فرماید:

(...إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ...)(۳).

«تو فقط بیم‌دهنده‌ای».

وباز می‌فرماید:

(قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ) (۴).

«بگو علم فقط از جانب خدا است، و من تنها بیم‌دهنده‌ام» (۵).

ص : ۳۹۶

---

۱- [۱] فاطر/۲۴.

۲- [۲] شعراء/۲۰۸؛ همچنین به آیات: ۷۲/صافات، ۳۴/سبأ، ۲۳/زخرف مراجعه نمایید.

۳- [۳] رعد/۷.

۴- [۴] ملک/۲۶.

۵- [۵] هود/۲۵.



و نیز در مورد حضرت نوح که اولین پیامبر صاحب شریعت است می فرماید:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۱).

«نوح را به سوی قومش فرستادیم (و او به آنان گفت) من برای شما بیم دهنده ای آشکارم». و به همین مضمون است آیه ۲ سوره نوح.

البته این حصر: (پیامبر تو بیم دهنده ای بیش نیستی) مسلماً حصر اضافی است. یعنی در مقابل اجبار، تو فقط نقش بیم دهنده ای داری نه این که کار پیامبر منحصر به بیم دادن باشد، زیرا همان گونه که در گذشته آوردیم پیامبران، بیم دهندگان و نوید دهندگانند، اگر چه تأکید آیات بر انذار بیش از تأکید آنها بر تبشیر است.

و شاید علت آن این است که تأثیر انذار در انسان های معمولی بیش از تأثیر تبشیر است.

### عامل دوم دعوت بر اساس استدلال و روشنگری

#### اشاره

یکی دیگر از اهرم های تبلیغی پیامبران الهی این بود که افراد را از طریق گفتگو و اقامه دلیل و حجت روشن به آیین خود دعوت می کردند، سرانجام در میان جمعیت هایی که در قلمرو دعوت پیامبران قرار می گرفتند انسان های عاقل و دانا و حق جویی بودند انبیا می توانستند از فطرت و خرد آنان کمک بگیرند و

ص : ۳۹۷

---

۱- [۱] در این باره به آیات: ۱۸۴/اعراف، ۱۲/هود، ۸۹/حجر، ۴۹/حج، ۱۱۵/شعراء، ۵۰/عنکبوت، ۴۶/سبأ، ۲۳/فاطر، ۷۰/ص، ۹/احقاف، ۵۰ و ۵۱/ذاریات، ۱/فرقان، ۴/۶۵/ص، ۲/ق، ۱۹۴/شعراء، ۹۲/نمل مراجعه نمایید. و البته این آیات افزون بر آیاتی است که در آنها انذار و تبشیر با هم ذکر شده اند.

سرانجام از درون در آنها تحول ایجاد کنند.

پیامبران در این جا به فراخور حال افراد از دلیل و برهان کمک می گرفتند، برخی از این دلایل جنبه کلی داشت یعنی اجمالاً ثابت می کرد که مدعی نبوت در ادعای خود راستگو است، و برخی از آنها جنبه جزئی داشت یعنی اصل و قانونی را که مطرح می کرد بر خصوص استواری آن قانون استدلال می نمود.

معجزات پیامبران، براهین و دلایل (۱) کلی و اجمالی آنان بود که در نوع افراد یقین می آفرید، در حالی که دلایل عقلی و فطری و احياناً بیانات خطابی در موارد خاصی و نسبت به برخی افراد کارساز بود نه همه موارد، و چون درباره معجزه به صورت گسترده بحث کردیم اینک در مورد نوع دوم، یعنی دعوت بر اساس استدلال و روشنگری به صورت فشرده بحث می کنیم و یادآور می شویم مجموع هر دو قسم را، کلمه بینه، و بیانات در بر می گیرد، و هر کجا قرآن این واژه را به کار برده است مقصود چیزهایی است که نسبت به مدعا روشنی بخشد، چنان که از زبان موسی بن عمران می گوید:

(حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ) (۲).

«لازم است بر من که درباره خدا جز سخن حق نگویم. من از جانب پروردگار شما دلیل روشنگری آورده ام، بنی اسرائیل را آزاد کن و همراه من بفرست.»

ص : ۳۹۸

۱- [۱] قرآن کریم علاوه بر این که معجزات پیامبران را «آیات» (نشانه ها) و «بیانات» (امور روشنگر) می داند از آن با واژه (برهان) تعبیر آورده است، چنان که درباره دو معجزه موسی (عصا وید بیضاء) می فرماید: (فَدَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَتْهُ) (قصص/ ۳۲): «این دو معجزه، دو برهان از جانب پروردگار تو هستند برای فرعون و اطرافیان او»، و این خود گواه روشنی است بر این که معجزات انبیا دلایل منطقی بر مدعای آنان بود و نه صرفاً امور اقناعی برای انسان های ساده اندیش.

۲- [۲] اعراف/ ۱۰۵.

و باز می فرماید:

(وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ...)(۱).

«اگر تو را تکذیب کنند، کسانی را که پیش از تو بودند نیز تکذیب کرده اند و فرستادگان ما به سوی آنان با دلایل روشنی بخش آمده اند».(۲)

### نمونه هایی از دعوت های همراه با استدلال

#### اشاره

در میان آیات فراوانی که بیانگر منطق حضرت نوح در تبلیغ رسالت خویش است این آیه به صورت جامع حاکی است که دعوت او با دلیل و استدلال همراه بوده است چنان که می فرماید:

(قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ...)(۳).

«گفت ای مردم! چه می گوئید اگر من دلیلی از پروردگار خود بیاورم و او به من از جانب خود رحمت داده باشد؟».

و در سوره نوح برای اولین بار در محیط بشر وجود رابطه میان عمل انسان و جهان آفرینش در کلام حضرت نوح آمده است آنجا که می فرماید:

(فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا \* يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا \* وَ...)(۴). و تفصیل این قسمت در گذشته بیان شد.

ص : ۳۹۹

۱- [۱] فاطر/۲۵.

۲- [۲] و نیز به سوره حدید آیه ۲۵ مراجعه شود.

۳- [۳] هود/۲۸.

۴- [۴] نوح/۱۰-۱۲.

در زمان ابراهیم خلیل افکار و اندیشه‌ها بالا رفته و جامعه بشری از شایستگی بیشتری برخوردار بود، و بالأخص وی در میان ملت متمدن بابل مبعوث شد که برای خود علم و تمدنی داشتند ولی متأسفانه گروهی اجرام سماوی \_ و گروه دیگری بت‌های زمینی را می‌پرستیدند، و به خاطر شایستگی آنان از نظر فکری، ابراهیم با منطق نیرومند در صحنه تبلیغ ظاهر شد او آنگاه که ملاحظه کرد مردم، ستارگان و ماه و خورشید را می‌پرستند و آنها را رب و کارگردان جهان آفرینش می‌دانند، رو به آنان کرد و گفت: این اجرام که شما آنها را کارگردان جهان و انسان می‌شمارید گاهی با ما هستند و گاهی از ما غایبند و مدبر انسان چگونه می‌تواند از افراد تحت تدبیر و تربیت خود دور بماند؟ او از خصوصیت «افول» و غیبت نتیجه گرفت که اینها نمی‌توانند مفیض فیض و مدبر انسان و جهان باشند، باید دنبال خدایی رفت که برای او افول و غیبت نیست.

ممکن است برهان ابراهیم ناظر به مسئله حرکت اجرام سماوی باشد، زیرا حرکت یکنواخت این اجسام حاکی از این است که قدرت بالاتری آنها را مسخر کرده و پیوسته می‌آورد، و در این صورت موجود مسخر چگونه می‌تواند «رب» و کردگار انسان و جهان باشد؟

چنان که برهان حرکت می‌تواند ناظر به این باشد که حرکت بدون هدف نیست، و طبعاً این اجرام فاقد کمال بوده در جستجوی کمال خود می‌باشند، و موجود ناقص که در مسیر دریافت کمال است چگونه می‌تواند صاحب و پروردگار انواع موجود در کره زمین باشد؟

هیچ بعید نیست که تمام مراحل این برهان و حتی مراحلی که از آن یاد

نکردیم، مقصود خلیل الرحمن بوده و از آنها بهره گرفته است. (۱)

منطق ابراهیم خلیل استدلال و برهان بود آنگاه که به جرم درهم شکستن بتها محاکمه می شد رو به حاضران کرد و گفت:

(...أَفْتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ \* أَفْ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ). (۲)

«آیا جز خدا موجوداتی را می پرستید که نسبت به شما سود و زیانی ندارند. آوخ بر شما و معبودانی (جز خدا) که می پرستید! چرا نمی اندیشید؟».

این مقدار از بیانات دو پیامبر بزرگ که سر سلسله پیامبران بودند در ارائه نمونه کافی است ولی در این جا باید به دو نکته دیگر اشاره کرد:

۱. گاهی پیامبران به جای برهان، از اصل جدل بهره می گرفتند، یعنی از قضایایی که طرف بحث، آنها را مسلم می دانسته بر ضد او استفاده می کردند.

قرآن کریم از انسانی یاد می کند که در مورد احیای مردگان با پیامبر گرامی مخاصمه کرد و استخوان پوسیده ای را نشان داد و بالحنی تعجب آمیز و همراه با تمسخر به آن حضرت گفت: چه کسی این استخوان را زنده می کند؟

خداوند به او وحی کرد که در پاسخ بگوید:

(...يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ ...).

«آن کس در مرحله نخست آن را آفرید بار دیگر زنده می کند». (۳)

ص : ۴۰۱

---

۱- [۱] به سوره انعام، آیات ۷۶\_۷۹ رجوع شود.

۲- [۲] انبیاء/۶۶-۶۷.

۳- [۳] به آیات ۷۹\_۸۳ سوره یس مراجعه شود. و مفصل این آیات را در مباحث معاد بخوانید.

از ظاهر سیاق استفاده می شود که فرد مخاصم و مجادل، معتقد به خدا بود و پذیرفته بود که استخوان مخلوق خداست به همین جهت این اصل مورد قبول خصم، پایه استدلال قرار گرفته و با او در مورد مسئله معاد مناظره گردیده است.

البته آنجا که هدف از جدل چیزی جز بیدار کردن طرف نیست و آنجا که توجه دادن طرف، کافی در ارائه مطلب بود، به همان اکتفا میورزیدند، ولی در عین حال، جدل را با برهان و استدلال همراه می ساختند از این جهت در اواخر آیه و نیز از آیات پس از آن، رنگ استدلال برهانی به خود گرفته است و می فرماید: (وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ) : یعنی اگر شبهه معاد مربوط به علم خداست باید دانست که علم الهی نامحدود است و همه چیز را در پوشش می گرد.

۲. از آنجا که گروهی از مردم بر درک برهان عقلی توانایی ندارند، پیامبران الهی از طریق وعظ و خطابه و پند و اندرز وارد شده و آنها را به سوی صراط مستقیم دعوت می کردند و همه این روش ها در پوشش «بینه» قرار دارد. و آیاتی که بر محور امید و بیم دور می زند و در آغاز بحث یاد آور شدیم مصداق روشن وعظ و خطابه است، که انبیاء روی آن تکیه می کردند. و هر سه روش، در آیه مبارکه: (ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) (۱) آمده است و هر یک به مثابه دارویی است که باید در محل مناسب خود مصرف شود.

ص : ۴۰۲

## ۲۳- در راه تبلیغ

### آیات موضوع

۱. (وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا...)(انعام/۳۴).

۲. (فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ...)(احقاف/۳۵).

۳. (...اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا...)(اعراف/۱۲۸).

۴. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا...)(آل عمران/۲۰۰).

٥. (...أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ...)(اعراف/٥٩).

٦. (وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ...)(نحل/٣٦).

٧. (...فَأَرْسَلْنَا مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبُهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى \* إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَيَّ مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى)(طه/٤٧-٤٨).

٨. (وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ)(انبیاء/٥٧).

٩. (...وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ...)(آل عمران/١٥٩).

١٠. (قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ \* لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ)(كافرون/٢-١).

١١. (...إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ \* مِنْ دُونِهِ فَكَيْدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ)(هود/٥٤-٥٥).

١٢. (قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا...)(اعراف/٨٩).

١٣. (يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ)(يونس/٧١).

١٤. (وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنْصَبِرَنَّ عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ)(ابراهيم/١٢).

١٥. (وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ)(شعراء/١٨٠).



١٦. (إِتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ) (يس/٢١).
١٧. (...مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ) (ص/٨٦).
١٨. (قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا) (فرقان/٥٧).
١٩. (قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ...) (سبأ/٤٧).
٢٠. (...يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَهُ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ) (اعراف/٧٩).
٢١. (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ) (توبه/١٢٨).
٢٢. (فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ) (زخرف/٥٤).
٢٣. (...فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) (اعراف/٦٩).
٢٤. (وَآتَقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ \* أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَيْنَ \* وَجَنَاتٍ وَعُيُونٍ) (شعراء/١٣٢\_١٣٤).

٢٥. (وَإِذْ كُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سَهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَادْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ) (اعراف/٧٤).

٢٦. (وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا...) (مائدة/٢٠).

٢٧. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَنْ يَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ...) (مائدة/١١).

٢٨. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى...) (بقره/٢٦٤).

٢٩. (وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصَيِّبَكُمْ مِثْلَ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ) (هود/٨٩).

٣٠. (قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ) (انعام/١١).

٣١. (...فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ) (نحل/٣٦).

٣٢. (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ) (ابراهيم/٥).

٣٣. (وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ...) (نحل/٣٦).

٣٤. (وَسْئَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ) (زخرف/٤٥).

۳۵. (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...)(آل عمران/۱۹).

۳۶. (...لَا تَفْرُقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ) (آل عمران/۸۴).

۳۷. (...إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي) (طه/۹۴).

۳۸. (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرِهِ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ \* وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ) (آل عمران/۱۰۳ و ۱۰۵).

۳۹. (وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ) (انفال/۴۶).

### ترجمه آیات

۱. «پیامبرانی پیش از تو تکذیب شدند. آنها در برابر تکذیب مخالفان استقامت ورزیدند، تا این که نصرت ما فرا رسید.»

۲. «بنابر این صبر کن همچنانکه پیامبران اولوا العزم صبر کردند و بر ایشان شتاب مکن.»

۳. «از خدا یاری بجوید و شکایا باشید.»

۴. «ای مؤمنان شکیبایی کنید، در برابر دشمن ثبات ورزید، مهیای جهاد باشید.»

۵. «خدا را عبادت کنید که جز او معبودی برایتان نیست.»

۶. «ما برای هر امت و اجتماعی پیامبری ارسال کردیم و همگی می گفتند: خدا را پرستید و از پرستش بت اجتناب ورزید.»

۷. «بنی اسرائیل را از قید و بند آزاد ساز، و آنان را شکنجه مکن، ما با معجزه ای از طرف پروردگار به سوی تو آمده ایم، و درود بر پیروان هدایت، به ما وحی شده است که عذاب الهی بر تکذیب کنندگان آیین خدا و روی گردانان از برنامه های الهی است.»

۸. «به خدا سوگند آنگاه که از شهر بیرون روید در مورد بت های شما تصمیم می گیرم.»

۹. «با آنان به مشاوره پرداز و هر موقع تصمیم گرفتی بر خدا تکیه کن.»

۱۰. «بگو ای کافران من نمی پرستم آنچه را که شما می پرستید.»

۱۱. «من خدا را گواه می گیرم و شما نیز شاهد باشید. من جز خدای یکتا از خدایان شما بری هستم، آنچه می توانید انجام دهید و مهلت ندهید.»

۱۲. «اگر ما به طریقه شما برگردیم پس از آن که خدا ما را از آن نجات داد، به خدا دروغ بسته ایم.»

۱۳. «ای مردم هرگاه مقام و یادآوری های من به آیات الهی، برای شما قابل تحمل نیست، قدرت خود و شرکای خود را گرد آورید، تا کارتان برای شما پنهان نباشد آنگاه به زندگی من پایان بخشید و مهلت ندهید (ولی این کار را نمی توانید انجام دهید).»

۱۴. «چرا ما بر خدا توکل نکنیم در حالی که ما را به راه های خودمان هدایت کرده و ما در برابر آزارهای شما استقامت میورزیم و متوکلان بر خدا تکیه کنند.»

۱۵. «من پاداشی نمی خواهم، پاداش من بر خدا است.»

۱۶. «از کسانی که از شما مزد نمی طلبند و خود هدایت شدگانند پیروی کنید.»

۱۷. «من برای ابلاغ رسالت خود مزد نمی خواهم و شما را به زحمت نمی افکنم.»

۱۸. «بگو من از شما پاداشی نمی خواهم جز آن که هر کس بخواهد به سوی پروردگار خود راهی بیابد».

۱۹. «بگو پاداشی که از شما خواسته ام به سود شما است. و اجر من بر کسی جز بر خدا نیست».

۲۰. «ای مردم من رسالتی را که از جانب خدا بر عهده داشتم ابلاغ کردم و شما را پند دادم ولی شما ناصحان را دوست نمی دارید».

۲۱. «پیامبری از خودتان به سوی شما آمد، رنج های شما برای او گران است، بر سعادت شما علاقمند و به مؤمنان رؤوف و مهربان است».

۲۲. «ملت خود را سبک عقل شمرد، و آنان نیز از او پیروی کردند. آنان گروه فاسق و بیرون از اطاعت خدا بودند».

۲۳. «پس نعمت های خدا را به یاد داشته باشید شاید رستگار شوید».

۲۴. «از مخالفت خدا بپرهیزید تا رستگار شوید خدایی که شما را به آنچه که می دانید مدد داده است، شماها را به وسیله مال و فرزند، و باغ ها و چشمه ها کمک نموده است».

۲۵. «به یاد آورید که شما را جانشین قوم عاد نمود، و در زمین جای داد، در سرزمین های هموار آن کاخ ها می سازید، و از کوه ها برای خود منزل می سازید، پس نعمت های خدا را به یاد آورید، در زمین فساد نکنید».

۲۶. «یاد آور زمانی که موسی به قوم خود چنین گفت: نعمت های خدا را به یاد آورید که در میان شما پیامبرانی برانگیخت و شماها را پادشاهان زمین قرار داد».

۲۷. «به یاد آورید نعمت های خدا را آن گاه که گروهی دست تعدی به سوی شما دراز کردند و خدا دست آنان را کوتاه ساخت.»

۲۸. «ای مؤمنان اجر و ثواب صدقات خود را با منت گذاردن و اذیت نمودن باطل نسازید.»

۲۹. «ای قوم! مخالفت شما با من سبب نشود که به عذابی مانند عذاب قوم نوح و هود و صالح گرفتار شوید، و سرگذشت قوم لوط از شما دور نیست.»

۳۰. «بگو: در زمین گردش کنید تا ببینید سرانجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است.»

۳۱. «در زمین سیر کنید و سرانجام تکذیب کنندگان را بنگرید.»

۳۲. «ما موسی را با دلایل روشن خود برانگیختیم تا قوم خود را از تاریکی ها به روشنی وارد سازد، و روزهای خدا (اعم از نعمت و نعمت) را یادآوری کند، و در این یادآوری برای افراد بردبار و سپاسگزار نشانه های هدایت است.»

۳۳. «در میان هر ملتی پیامبری برانگیختیم (تا به آنان بگویند) خدا را پرستید و از پرستش بت ها (غیر خدا) پرهیزید.»

۳۴. «از پیامبران پیشین پرس آیا جز پرستش خدای رحمان، به پرستش خدایان دیگر دستور داده بودیم؟»

۳۵. «دین نزد خدا اسلام است.»

۳۶. «از آن ترسیدم که به من بگویی چرا در میان بنی اسرائیل تفرقه افکندی و مراقب سفارش من نشدی؟»

۳۷. «همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید، و از هم جدا نشوید، نعمت های خدا را در حق خود به یاد آورید، آنگاه که دشمنان یکدیگر بودید، قلب های شما را به هم الفت داد و در پرتو نعمت خدا برادر یکدیگر شدید، و بر لب گودال آتش بودید که شما را از آن نجات داد، و خدا آیات خود را چنین بیان میکند تا هدایت شوید. و از آنان نباشید که گروه گروه شدند و پس از آمدن دلایل روشن، راه اختلاف پیش گرفتند برای آنها عذاب بزرگی است.»

۳۸. «خدا و رسول او را اطاعت کنید و با هم نزاع و جدال نکنید، که در نتیجه ضعیف گردیده، و نفوذ کلام و قدرت شما از دست می رود، و پایداری کنید، که خدا صابران را دوست دارد.»

اگر همه انسان‌های روی زمین افراد منطقی و پیراسته از انگیزه‌های باطل بودند، برهان و نصیحت و اندازار، در دعوت و هدایت آنان کافی بود، و پیامبران در تبلیغ خود بر این اهرم‌ها تکیه کرده و به امور دیگر نیاز نداشتند. ولی در میان مردم اکثریت قابل ملاحظه‌ای وجود داشته که در برابر براهین و منطق پیامبران شکست می‌خوردند، ولی تسلیم حق نمی‌شدند، حتی دست به کارشکنی و سنگ اندازی نیز می‌زدند. از این جهت باید پیامبران الهی از روح نیرومند، و اراده قوی و استوار، و صبر و استقامت وافر، بهره‌مند باشند، تا در مقابل توطئه‌های دشمن احساس عجز نکرده و رسالت خویش را عملی سازند. اکنون لازم است با مراجعه به آیات قرآن، خصوصیات روحی و ویژگی‌های رفتار پیامبران را در راه تبلیغ مورد بررسی قرار دهیم، و ببینیم آنان در مسیر تبلیغ و ایفای رسالت خویش با مخالفان و پیروان خود چگونه رفتار می‌کردند؟

### ۱. صبر و استقامت در برابر مشکلات

صبر و بردباری بر خلاف آنچه که دشمنان شرایع الهی و به ویژه اسلام برای آن معنی باطلی تراشیده‌اند، یکی از ابزارهای مهمی است که باید مبلغان الهی و ناصحان بشری به آن مجهز باشند. تفسیر صبر به تو سری خوردن و سکوت در مقابل ظالم و ستمگر، معنی باطلی است که برای آن تراشیده شده تا این شیوه اخلاقی را در انظار، بد و ناشایست جلوه دهد. در حالی که حقیقت صبر همان استقامت و تحمل رنج برای دست یافتن به اهداف و آرمان‌های متعالی است، و انسان بدون یک چنین شیوه، به آرمان‌های بلند دست

نمی یابد، و لذا در آیات جهاد روی عنصر صبر تکیه می شود، و یک فرد مجاهد بدون استمداد از آن نمی تواند بر دشمن پیروز گردد، سرباز سست اراده و کم استقامت در همان لحظات نخست فرار را بر قرار بر می گزیند، و سنگر را به دشمن تحویل می دهد. برای این که روشن شود چگونه پیامبران برای ایفای رسالت الهی خویش از اهرم صبر بهره می گرفتند، آیاتی را یادآور می شویم:

(وَلَقَدْ كَذَّبْتَ رَسُولٌ مِّنْ قَبْلِكَ فَصَبِرُوا عَلٰی مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا...)(۱).

«پیامبرانی پیش از تو تکذیب شدند. آنها در برابر تکذیب مخالفان استقامت ورزیدند، تا این که نصرت ما فرا رسید.»

خداوند به پیامبر گرامی توصیه می کند که بسان پیامبران اولوالعزم در طریق تبلیغ استقامت ورزد. چنان که می فرماید:

(فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ...)(۲).

در اهمیت این ابزار کافی است که در قرآن مجید پیامبر اکرم شخصاً نوزده بار به صبر توصیه شده است. بنابر این نباید از اهمیت آن غافل بود.

نه تنها خود پیامبران از این ابزار بهره می گرفتند، بلکه به پیروان خود نیز دستور صبر و بردباری می دادند، تا آنجا که موسی بن عمران آشکارا به پیروان خود می گوید: «از صبر کمک بگیرید» (...اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا...)(۳). و گواه روشن بر اینکه صبر به معنی استقامت است نه تحمل زور، این است که

ص: ۴۱۲

---

۱- [۱] انعام/۳۴.

۲- [۲] احقاف/۳۵.

۳- [۳] اعراف/۱۲۸.



در دعوت به صبر، مسئله مرزبانی نیز که بدون استقامت ممکن نیست مطرح شده است چنان که می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا...)(۱).

و در آیه دیگر می فرماید:

(...وَإِنْ تَصَبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ)(۲).

«اگر بردباری به خرج دهید و از تجاوز بپرهیزید، این از کارهایی است که در گرو اراده استوار است».

و همچنین آیات دیگر که در باره دعوت پیروان پیامبر به صبر وارد شده است.

## ۲. صراحت و قاطعیت

از ویژگی های رهبران الهی صراحت و قاطعیت است. این دو خصلت در رهبران بشری کمتر دیده می شود، آنان در اعلام مواضع اهداف خود غالباً از روش پنهان کاری بهره می گیرند، و صراحت و قاطعیت در مواضع و اهداف را از موانع پیروزی خود به شمار می آورند. ولی در روش پیامبران و رهبران بزرگ الهی صراحت در گفتار و قاطعیت در عمل از اصول سیاست آنان به شمار می رود، آنان با صراحت و قاطعیت، آرمانهای الهی و برنامه های سماوی خود را اعلان کرده و آماده شنیدن اعتراض مخالفان و برخورد خصمانه دشمنان بودند.

البته در مسائل نظامی کاملاً محتاطانه برخورد کرده و اصل پنهان کاری را رعایت می نمودند، ولی سخن ما در طرح اهداف کلی و اعلان مواضع اصولی

ص : ۴۱۳

---

۱- [۱] آل عمران/۲۰۰.

۲- [۲] آل عمران/۱۸۶.

است. در این مورد، با صراحت و قاطعیت کامل، رسالت الهی خویش را ایفا نموده اند مثلاً مسئله توحید و این که خدایی جز خدای جهان نیست، همگی به اتفاق کلمه و با صراحت هرچه تمام تر می گفتند:

(...أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ...).

قرآن این جمله را از پیامبرانی مانند: نوح، هود، صالح، و شعیب نقل می کند. (۱)

قرآن درباره برنامه کلی پیامبران چنین می فرماید:

(وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ...)(۲)

«ما برای هر امت و اجتماعی پیامبری ارسال کردیم و همگی می گفتند: خدا را پرستید و از پرستش بت اجتناب ورزید.»

چه صراحت و قاطعیتی بالاتر از این که موسی و هارون در برابر فرعون قرار گرفتند و هدف رسالت خود را چنین بیان کردند:

(...فَأَرْسَلْنَا مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبُهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى\*...)(۳)

«بنی اسرائیل را از قید و بند آزاد ساز، و آنان را شکنجه مکن، ما با معجزه ای از طرف پروردگار به سوی تو آمده ایم، و درود بر پیروان هدایت، به ما وحی شده است که عذاب الهی بر تکذیب کنندگان آیین خدا و روی گردانان از برنامه های الهی است.»

این آیات مربوط به صراحت در گفتار، و اعلان مواضع و اهداف است، در مورد عمل و تحقق بخشیدن به اهداف و برنامه ها،

کاملاً قاطع

ص: ۴۱۴

---

۱- [۱] سوره اعراف/۵۹، ۶۶، ۷۳ و ۸۵.

۲- [۲] نحل/۳۶.

۳- [۳] طه/۴۷-۴۸.

بودند. مثلاً- آنگاه که ابراهیم مصلحت می بیند که بتخانه عظیم بابل را به صورت تل بزرگی از چوب، در آورد و به بت پرستان عملاً ثابت کند که آنها مبدأ کاری نیستند با قاطعیت تمام تصمیم می گیرد که به این کار جامه عمل بپوشاند، حتی تصمیم خود را به برخی از آنان گوشزد کرده و می فرماید:

(وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُولُوا مُدْبِرِينَ) (۱).

«به خدا سوگند آنگاه که از شهر بیرون روید در مورد بت های شما تصمیم می گیرم».

البته معنی قاطعیت، استبداد در رأی نیست، و این دو مطلب از دو مقوله اند. استبداد، خود رأیی و خود محوری است و مستبد نه تنها مشاوره نمی کند بلکه، مشاوره را برای خود نقص می پندارد، در حالی که قاطعیت با مشاوره کمال هماهنگی دارد و آن این که هر گاه مطلب از همان لحظات نخست روشن باشد و یا پس از مشاوره با اهل فن، جوانب امر روشن گردد در اعلان و اجرای آن تردید به خود راه ندهد، و با قاطعیت کامل وارد کار شود و موانع احتمالی را با تکیه به قدرت الهی نادیده بگیرد. قرآن کریم در این باره می فرماید:

(...وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ...) (۲).

«با آنان به مشاوره بپرداز و هر موقع تصمیم گرفتی بر خدا تکیه کن».

### ۳. سازش ناپذیری در اصول

یکی از ویژگی های رهبران الهی این است که هرگز در اصول و اهداف کلی با دشمن، معامله نمی کردند و هرگز حاضر نمی شدند اصول مکتب به

ص : ۴۱۵

---

۱- [۱] انبیاء/۵۷.

۲- [۲] آل عمران/۱۵۹.

نحوی از انحاء خدشه دار شود. این همان خصیصه سازش ناپذیری در مقابل دعوت به چشم پوشی از اصول است.

در زندگی پیامبر گرامی این مسئله به خوبی روشن است. قریش از او دعوت کردند که پیامبر، خدایان آنان را عبادت کند، تا آنان نیز خدای پیامبر را عبادت نمایند، قبول یک چنین پیشنهاد، یک نوع عدول از اصول مکتب به شمار می رفت و به همین جهت وحی الهی رسول گرامی را تعلیم کرد که بفرماید:

(لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ) (۱).

ابن هشام در سیره خود می نویسد: گروهی از مردم طائف آمدند تا با پیامبر گرامی از در صلح وارد شوند، مشروط بر این که صلح نامه ای نوشته شود و دو طرف امضا کنند و مواد صلح نامه این باشد که مردم طائف پس از قبول اسلام در انجام این امور آزاد باشند:

۱. نماز نگرارند.

۲. ربا بخورند.

۳. عمل جنسی مطلقاً مباح باشد.

۴. بتکده آنان یک سال یا بیشتر بر پا باشد تا زنان آنان، آنها را عبادت کنند.

یک چنین صلح و آشتی پذیری عدول از اصولی بود که پیامبر برای تبلیغ و تحکیم آنها بر انگیزته شده بود، از این جهت پیامبر همه این شرایط را رد کرد، و در رد برخی از این مواد آیه ای از قرآن تلاوت فرمود تا به آنان بفهماند که این مواد مخالف برنامه های قطعی مکتب، و آرمان های رسالت او است و سازش در مورد آنها پذیرفته نیست.

ص: ۴۱۶

در مورد ربا فرمود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا...» (۱).

درباره زنا فرمود:

«وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانِيَةَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا» (۲).

و درباره نماز فرمود: «لَا خَيْرَ فِي دِينٍ لَا صَلَاةَ مَعَهُ» آیینی که در آن نماز نباشد سودی ندارد. (۳)

بنابر این مقصود از سازش ناپذیری، حفظ اصول و قوانین اساسی مکتب و عدم عدول از آنها است و گرنه با حفظ اصول، چشم پوشی از برخی خصوصیات در صورتی که مصلحت ایجاب کند، با «سازش ناپذیری» منافاتی ندارد چنان که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) در غزوه حدیبیه، گذشت هایی از خود نشان داد که کاملاً بی سابقه بود.

علی (علیه السلام) در آغاز صلح نامه نوشت: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»: هذا ما اصطلاح عليه محمد رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم). طرف صلح که عمرو بن سهیل بود اعتراض کرد که ما رحمان را نمی شناسیم. بنویسد «بِسْمِكَ اللَّهُمَّ» و نیز تو را رسول خدا نمی دانیم، پس کلمه «رسول الله» را از کنار نامتان بردارید.

پیامبر همه را پذیرفت و حتی حاضر شد که همان سال از حدیبیه به مدینه باز گردد، و سال دیگر برای انجام مراسم عمره به مکه بیاید. (۴)

عدول از چنین اموری که برنامه های اصولی و قوانین اساس مکتب را

ص: ۴۱۷

۱- [۱] بقره/۲۷۸.

۲- [۲] اسراء/۳۲.

۳- [۳] سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۴۲-۵۴۴.

۴- [۴] بحار، ج ۲۰، ص ۳۶۸ و غیره.

خداشه دار نمی سازد، انعطافی است که در مواقع خاص که مصلحت برتر آن را ایجاب می کند، از شرایط یک رهبر هوشیار و موقعیت شناس است.

اکنون نظری به زندگانی پیامبران پیشین می افکنیم، و سازش ناپذیری آنان را در حفظ اصول از زبانشان بشنویم:

حضرت هود آنگاه که ملت وی از او روی گردان شدند و حتی او را متهم کردند که مورد خشم خدایان آنان قرار گرفته است، تصمیم گرفت که رابطه خود را به کلی از آنان قطع کند، و چنین گفت:

(...إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ\* مِنْ دُونِهِ فَكَيْدُونِي جَمِيعاً ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ) (۱).

«من خدا را گواه می گیرم و شما نیز شاهد باشید. من جز خدای یکتا از خدایان شما بری هستم، آنچه می توانید انجام دهید و مهلت ندهید».

شعیب آنگاه که تهدید شد اگر آیین بت پرستی را نپذیرد از شهر بیرون خواهد شد در پاسخ چنین گفت:

(قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا... ) (۲).

«اگر ما به طریقه شما برگردیم پس از آن که خدا ما را از آن نجات داد، به خدا دروغ بسته ایم».

در این جا لازم است یادآور شویم که اگر چه تمام پیامبران از اهرم های ظاهری و اسباب عادی مانند: صبر و بردباری، و دعوت پیروان به شکیبایی، و قاطعیت در تصمیم گیری و عمل، و آشتی ناپذیری درباره اصول مکتب،

ص : ۴۱۸

---

۱- [۱] هود/۵۴-۵۵.

۲- [۲] اعراف/۸۹.

بهره می گرفتند، امّا در همه حالات توجه کامل داشتند که ریشه تأثیر این عوامل، در گرو اراده حق تعالی است و هرچه در جهان می گذرد باید از اراده او سرچشمه بگیرد، از این جهت عامل مهمی در زندگی آنان خودنمایی می کند که هم اکنون یادآور می شویم.

#### ۴. توکل بر خداوند

مقصود از توکل، واگذاری کارها به خدا است البته نه به این معنا که جهان اسباب و مسببات را نادیده بگیریم و پیوسته در انتظار این باشیم که دستی از غیب بیرون آید، و کاری را صورت دهد، زیرا توکل به این معنا بر خلاف سنت حکیمانه خدا است، اراده حکیمانه او بر این تعلق گرفته است که حوادث مادی و فیوض معنوی از طریق اسباب و علل ویژه تحقق یابند، و نادیده گرفتن این حلقه ها بر خلاف مشیت او است، از این جهت باید یک فرد کوشا درهای اسباب و علل ظاهری را به خوبی بزند، و از آن درها وارد شود. ولی در عین حال بداند که این اسباب یک رشته امور و ابسته به اراده حق، بیش نیستند، و چه بسا این اسباب از کار بیفتند و یا انسان در تشخیص اسباب دچار اشتباه شود و یا در مقابل این اسباب، موانعی ظاهر شود، به خاطر یک چنین زمینه های واقعی باید کار را به خدا بسپارد که این اسباب در پرتو مشیت حکیمانه خدا، او را به هدف برساند.

از این جهت پیامبران پس از تمسک به اسباب و علل طبیعی و عادی و یا اعمال قاطعیت و ابراز سازش ناپذیری، سرانجام به خدا توکل نموده و آن را سنگ زیرین آسیاب تلقی می کردند که بر پایه آن سنگ روپین می تواند تلاش کند و منشأ اثر باشد. اینک در این مورد آیاتی را یادآور می شویم:

۱. نوح آنگاه که آیات الهی را گوشزد قوم خود کرد و از آنان احساس کبر

و روی گردانی نمود و آگاه شد که آنان در صدد حيله و خدعه هستند چنین گفت:

(يَا قَوْمِ إِنْ كَانَتْ كِبْرٌ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ) (۱).

«ای مردم هرگاه مقام و یادآوری های من به آیات الهی، برای شما قابل تحمل نیست، قدرت خود و شرکای خود را گرد آورید، تا کارتان برای شما پنهان نباشد آنگاه به زندگی من پایان بخشید و مهلت ندهید (ولی این کار را نمی توانید انجام دهید)».

۲. این نه تنها منطق نوح بود، بلکه شیوه تمام رسولان الهی توکل بر خدا بوده است، آنگاه که قرآن درباره رسولان اعزام شده به سوی قوم نوح وعاد و ثمود و ملت های پس از آنان، سخن می گوید، یادآور می شود که ملت ها، آنان را تکذیب کردند، و به بهانه این که پیامبران، آنها را از راه های نیاکان باز می دارند، روی برگردانیدند، در این موقع پیامبران پس از به کار انداختن تمام ابزارهای تبلیغی، توکل بر خدا را پیش گرفته و گفتند:

(وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنْصَبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ) (۲).

«چرا ما بر خدا توکل نکنیم در حالی که ما را به راه های خودمان هدایت کرده و ما در برابر آزارهای شما استقامت میورزیم و متوکلان بر خدا تکیه کنند».

ص : ۴۲۰

۱- [۱] یونس/۷۱.

۲- [۲] ابراهیم/۱۲؛ مسئله توکل بر خدا در طریق تبلیغ درباره پیامبران دیگر نیز وارد شده است به سوره های: هود/۶۵ و ۸۸، یوسف/۶۷، اعراف/۸۹ مراجعه شود. خداوند بزرگ پیامبر اسلام را در نه آیه دستور می دهد که به خدا توکل کند به سوره های: آل عمران/۱۵۹، نساء/۸۱، انفال/۶۱، هود/۱۲۳، فرقان/۵۸، شعراء/۲۱۷، نمل/۷۹، احزاب/۴۸ و ۴۹ مراجعه شود.



## ۵. تبلیغ رسالت برای خدا

یکی از شیوه های پیامبران در راه تبلیغ این بود که پیوسته می گفتند ما اجر و پاداشی نمی خواهیم و اجر و مزد ما با خدا است و در حقیقت منطبق یکایک پیامبران این جمله بود:

(وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ) (۱).

«من پاداشی نمی خواهم، پاداش من بر خدا است.»

و قرآن این منطق را در سوره شعرا، از پیامبرانی مانند: نوح (۱۲۹) هود (۱۲۸)، صالح (۱۴۵)، لوط (۱۶۴)، شعیب (۱۸۰)، نقل می کند.

این شعار آنچنان در میان ملت ها معروف بود که حتی زمانی که فرستادگان مسیح وارد انطاکیه شدند و حبیب بن نجار به آنان ایمان آورد او رو به مردم کرد و گفت:

(اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ) (۲).

«از کسانی که از شما مزد نمی طلبند و خود هدایت شدگانند پیروی کنید.»

اصولاً- انگیزه پیامبران در این راه، انگیزه الهی و اطاعت فرمان خدا است، در این صورت اگر هم اجر و پاداشی بر این اطاعت مترتب شود، باید از خدا بخواهند نه از مردم.

گذشته از این هیچ انسانی، هرچه هم انسان والایی باشد، هرگاه کاری را برای خدا صورت دهد، مستحق پاداش نیست، زیرا هستی و تمام متعلقات وی ملک خدا است و از خود چیزی ندارد که آن را در راه خدا صرف کند و اگر

ص : ۴۲۱

---

۱- [۱] شعراء/۱۸۰.

۲- [۲] یس/۲۱.

هم بر اعمال نیک پاداش مقرر شده است از باب لطف و تفضل الهی است.

آری شعار پیامبر گرامی مانند دیگر پیامبران شعار :

(... ما أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ) (۱).

«من برای ابلاغ رسالت خود مزد نمی خواهم و شما را به زحمت نمی افکنم» بود ولی در عین حال درباره مزد رسالت او سه آیه دیگر هست که به گونه ای مفسر یکدیگر می باشند.

۱. در آیه ای «دوستی خویشاوندان خود» را پاداش تبلیغ رسالت خود معرفی کرده و می فرماید:

(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى...) (۲).

«من پاداشی جز دوستی با خاندان خود از شما نمی خواهم».

۲. در آیه دیگر مزد رسالت خود را راهیابی بندگان مؤمن به سوی خدا دانسته و می فرماید:

(قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا) (۳).

«بگو من از شما پاداشی نمی خواهم جز آن که هر کس بخواهد به سوی پروردگار خود راهی بیابد».

۳. و در آیه سوم یادآور می شود که این دو پاداش که خواسته شده است، به ظاهر به نفع او است ولی در حقیقت به نفع خود مسلمانان است. چنان که می فرماید:

(قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنَّ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ...) (۴).

«بگو پاداشی که از شما خواسته ام به سود شما است. و اجر من بر کسی جز بر خدا نیست».

ص : ۴۲۲

۱- [۱] ص ۸۶.

۲- [۲] شوری/۲۳.

۳- [۳] فرقان/۵۷.

۴- [۴] سبأ/۴۷.

اکنون از دیدگاه تفسیر موضوعی، باید این سه آیه را با هم پیوند داد و وحدت و هماهنگی آنها را به دست آورد.

در این بیان می توان گفت: دوستی با خاندان رسالت کمالی است که سود آن در واقع به خود انسان بر می گردد زیرا در پرتو ارتباط با آنان، از نظر اندیشه و عمل تکامل می یابد، و دوستی با پاکان پاکی آفرین، و با ناپاکان ناپاکی سزاست. بنابر این مودت فی القربی، هرچند به صورت اجر مطرح شده است، ولی در حقیقت اجر نیست، بلکه کاری است که سود آن را خود افراد می برند نه پیامبر و نه ذی القربی، مزد و پاداش آن است که سود آن به پیامبر بر گردد نه به مسلمانان و دوستان قربی.

و از جانب دیگر در آیه دوم اجر و پاداش را راه یابی به سوی خدا قرار داده است و چه راهی جز ارتباط با عترت است که پیوسته با قرآن همراه و قرآن نیز با آن ملازم می باشد.

اینک هر سه آیه را برای روشن تر شدن مسئله در کنار هم یادآور می شویم:

۱. (لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى...).

۲. (مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا).

۳. (...مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ...).

همین طوری که یادآور شدیم واقعیت این سه آیه به این امر باز می گردد که پیامبر مزدی نخواسته، و تنها برای سعادت مردم به مودت قربی، توصیه کرده که این تنها راه وصول آنان به سعادت است.

و در دعای ندبه به صورت شیوا این آیات گرد هم آمده و یکدیگر را تفسیر کرده اند.

از آنجا که انگیزه پیامبران، تنها همان خشنودی خداست طبعاً برای تلاش و سعی خود حد و پایانی نخواهند دید، و از این جهت همه پیامبران آنچه در توان داشتند در راه هدایت امت به کار می بردند. خستگی و فرسودگی برای آنان مفهومی نداشت، و زندگی پیامبرانی مانند نوح، ابراهیم، حضرت کلیم، مسیح و پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) این مسئله را ثابت می کند. به خاطر این اصرار، گاهی مورد شکنجه های جانکاهی قرار می گرفتند. ولی منطبق با آنان این بود که :

(... يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَهٔ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ) (۱).

«ای مردم من رسالتی را که از جانب خدا بر عهده داشتم ابلاغ کردم و شما را پند دادم ولی شما ناصحان را دوست نمی دارید».

و به همین مضمون است آیه های ۶۲ و ۶۸ سوره اعراف.

وحی الهی علاقه پیامبر الهی را به سعادت و خوشبختی مردم چنین بیان می کند:

(لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ) (۲).

«پیامبری از خودتان به سوی شما آمد، رنج های شما برای او گران است، بر سعادت شما علاقمند و به مؤمنان رؤوف و مهربان است».

ص : ۴۲۴

---

۱- [۱] اعراف/۷۹.

۲- [۲] توبه/۱۲۸.

پیامبران الهی در طریق تبلیغ خود از عقل و خرد مردم بهره می گرفتند، و با روشن کردن اذهان آنان، در آنها روح گرایش به خدا را زنده می کردند. در مجموع سیره پیامبران دیده نشده است که حتی یک بار از حماقت و بی خردی مردم برای پیشبرد اهداف و مقاصد خود، بهره گرفته باشند.

ولی رهبران بشری و علاقمندان مناصب و مقامات دنیوی، برای پیشبرد مقاصد خود به هر سو دست می افکنند و حتی گاهی از مطالب باطل که خود به آن عقیده ندارند نیز کمک می گیرند، در جهان امروز رهبران درس خوانده و روشنی هستند که بت پرستی و گاو پرستی را محکوم می کنند، و آن را یک نوع سقوط اندیشه انسانی می دانند، اما وقتی به منصب رهبری دست می یابند، «نهر و وار» دور گاو مقدس گشته و از معبود باطل آیین هندو تجلیل می کنند، وقتی اعتراض می شود که گاو مقدس، از تقدس، فقط لفظ آن را دارد، و چرا تو مانند دیگر هندوها در عیدگاه مقدس شرکت کرده و اطراف گاو می چرخ؟ می گوید: چون توده مردم به آن عقیده دارند، من نه تنها با آن مخالفت نمی کنم، بلکه با آنان همراه و همگام می باشم.

و در حقیقت نهر و وار و گاندی ها، مقام و منصب خود را در گرو پیروی از اندیشه های عمومی می دانند و از این جهت حب مقام، آنان را به چنین شیوه ای فرا می خواند.

این مسئله، تازگی ندارد، فرعون مصر، آنگاه که در برابر منطق موسی به زانو در آمد و کاملاً رسوا گشت، فوراً از حماقت مردم بهره گرفت و پادشاهی خود و چشمه هایی را که از زیر قصر او عبور می کردند، و ثروتی که در اختیار داشت به رخ مردم کشید، و آن را نشانه حقانیت خود دانست همچنان که فقر و

تهی دستی موسی را نشانه باطل بودن دعوت او بشمار آورد، در حالی که هیچ نوع رابطه منطقی میان استواری مکتب و ملک و ثروت، و بیپایگی مکتب و تهی دستی و نداشتن ثروت وجود ندارد. اما چون مردم مصر از نظر فکر و اندیشه در درجه پایین بودند، او از همین بی مایگی مردم بهره گرفت و این سخنان بی پایه را بر زبان جاری کرد.

قرآن، درباره این روش ناپسند فرعون چنین می فرماید:

(فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ). (۱)

«ملت خود را سبک عقل شمرد، و آنان نیز از او پیروی کردند. آنان گروه فاسق و بیرون از اطاعت خدا بودند».

سیره نویسان، در باره پیامبر گرامی می نویسند: فرزند پیامبر به نام ابراهیم در سن هجده ماهگی چشم از جهان پوشید پیامبر در مسجد بود که خبر احتضار فرزندش به وی رسید، فوراً وارد خانه شد، فرزند را در آغوش گرفت، نگاهی رقت بار به چهره او افکند، اشک از گوشه چشمان او سرازیر شد، و این جمله را گفت: ابراهیم عزیز، دل می سوزد، چشم می بارد، اما سخنی بر خلاف رضای حق نمی گویم، در همین حالت بود که روح ابراهیم از بدن جدا شد و به ابدیت پیوست جنازه را به مسجد آوردند که مراسم غسل و تکفین و تدفین را انجام دهند، در این لحظات آفتاب گرفت، در این هنگام مردم تصور کردند که به خاطر عظمت مصیبت پیامبر آفتاب نیز گرفته است، یک چنین اندیشه، به نفع پیامبر بود، و مقام او را در نظر مردم بالا می برد، اما پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) منزله از آن است که از جهل مردم برای پیشبرد مقاصد خود بهره بگیرد، علاوه بر این، آینده علم و دانش که پرده از روی روابط پدیده ها بر

ص : ۴۲۶

می دارد، درباره او قضاوت خواهد کرد. در این جا پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) به خاطر وظیفه وجدانی و الهی، جریان تجهیز ابراهیم را به تأخیر انداخت و بر بالای منبر رفت و فرمود:

«إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَاتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَا تَنْخَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلَا لِحَيَاةِ أَحَدٍ...».

ای مردم آفتاب و ماه نشانه هایی از نشانه های خدا هستند (آیاتی که بر طبق سنن و قوانینی که خدا مقرر داشته است حرکت می کنند) و هرگز این دو برای حیات و مرگ کسی نمی گیرند، یعنی میان گرفتگی خورشید و درگذشت فرزندم ابراهیم رابطه ای نیست، هر موقع ماه و آفتاب گرفت نماز بخوانید. (۱)

این ندای الهی و وجدانی پیامبر، مقام او را در هر زمان بالا می برد، و مردم بیدار اذعان می کنند که او مرد حقیقت بود نه دلباخته مقام و طالب نام و نشان.

## ۸. یادآوری نعمت های الهی

یکی از ویژگی های پیامبران در دعوت به راه توحید و پرستش خدا و دوری از پرستش غیر او، یادآوری نعمت های است که خدا در اختیار بشر نهاده است زیرا پرستش از آن کسی است که وجود و حیات و زندگی انسان از جانب اوست و چون حیات انسان در گرو نعمت هایی است که خدا به او ارزانی داشته است، طبعاً پرستش نیز از آن او است و در این مورد پیامبران مانند هود و صالح تذکراتی دارند که قرآن یادآور شده است.

ص : ۴۲۷

---

۱- [۱] سیره حلبی، ج ۲، ص ۳۴۸. البته این یک ضابطه کلی است و هدف این است که شیادان از این حوادث نفع شخصی شیطانی برند، ولی اگر موردی دلیل قطعی وارد شده که مثلاً شهادت امام معصوم در عالم کون مؤثر بوده است پذیرفته خواهد شد.

هود به قوم خود می گوید:

(...فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ). (۱)

و باز می فرماید:

(وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ \* أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَيْنَ \* وَجَنَاتٍ وَعُيُونٍ). (۲)

«از مخالفت خدا بپرهیزید تا رستگار شوید خدایی که شما را به آنچه که می دانید مدد داده است، شماها را به وسیله مال و فرزند، و باغها و چشمه ها کمک نموده است».

وصالح پس از آن که برهان نبوت خود (ناقه) را به مردم نشان داد، نعمت های الهی را به آنان خاطر نشان کرد و فرمود:

(وَإِذْ كُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ). (۳)

«به یاد آورید که شما را جانشین قوم عاد نمود، و در زمین جای داد، در سرزمین های هموار آن کاخ ها می سازید، و از کوه ها برای خود منزل می سازید، پس نعمت های خدا را به یاد آورید، در زمین فساد نکنید».

یادآوری نعمت های الهی یکی از اهرم های تبلیغی پیامبران بود که در دو مرحله بر آن تکیه می کردند: ۱. مرحله قبل از گرویدن مردم به آنان، ۲. مرحله پس از گرایش و ایمان مردم، زیرا پس از ایمان، استواری و پابرجایی در مسیر ایمان، همچنان نیاز به تبلیغ و توصیه دارد. و یادآوری نعمت های الهی نقش

ص : ۴۲۸

۱- [۱] اعراف/۶۹.

۲- [۲] شعراء/۱۳۲-۱۳۴.

۳- [۳] اعراف/۷۴.



مهمی را می تواند ایفا نماید.

در این باره، موسی بن عمران و پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) تذکراتی دارند که یادآور می شویم:

۱. (وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا...)(۱)

«یادآور زمانی که موسی به قوم خود چنین گفت: نعمت های خدا را به یادآورید که در میان شما پیامبرانی برانگیخت و شماها را پادشاهان زمین قرار داد».

نظیر این مضمون در سوره های ابراهیم آیه (۲) و بقره آیه (۴۰) وارد شده است.

۲. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) از جانب خدا مأمور می شود تا برای تثبیت ایمان یاران خود، نعمت های الهی را یادآور شود چنان که می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَنْ يَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ...)(۲)

«به یادآورید نعمت های خدا را آنگاه که گروهی دست تعدی به سوی شما دراز کردند و خدا دست آنان را کوتاه ساخت».

نظیر این مضمون در سوره مائده، آیه (۷) هم آمده است.

باید توجه داشت که یادآوری نعمت و عطایی که به دیگری ارزانی می شود تنها در یک صورت می تواند با منت همراه باشد و آن یادآوری نعمت های خداوند است ولی در مورد کارهای نیک که برخی از افراد برای دیگران انجام می دهند، منت نهادن نه تنها پسندیده نیست بلکه مذموم و ناپسند است و لذا

ص : ۴۲۹

۱- [۱] مائده/۲۰.

۲- [۲] مائده/۱۱.

پیامبران همه نعمت‌ها را به خدا نسبت می‌دادند، نه به خود، و قرآن از به رخ کشیدن نعمت‌ها که موجب اذیت باشد نهی کرده است، چنان که می‌فرماید:

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى... (۱).

«ای مؤمنان اجر و ثواب صدقات خود را با منت‌گذاردن و اذیت نمودن باطل نسازید.»

## ۹. یادآوری سرگذشت تبهکاران

اگر بیم‌های اخروی، مایه بیداری گنهکاران می‌شود، یادآوری سرگذشت گنهکاران در این جهان که بر اثر نافرمانی گرفتار قهر الهی شده‌اند نیز موجب هدایت و بازگشت به معنویت می‌گردد. و یکی از اهداف بزرگ قرآن در بیان قصه‌ها و سرگذشت‌ها، عبرت‌گیری و پندآموزی است تا همه افراد متوجه باشند که سرنوشت هوا و هوس، و طغیان و تجاوز در همه جا یکی است، و این مسئله، در قرآن آیاتی را به خود اختصاص داده که ما در بیان سرگذشت زندگی پیامبران به آن اشاره خواهیم کرد و در این جا به عنوان نمونه برخی را یادآور می‌شویم:

۱. شعیب به قوم خود چنین می‌گوید:

(وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلَ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمَ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ). (۲)

«ای قوم، مخالفت شما با من سبب نشود که به عذابی مانند عذاب قوم نوح و هود و صالح گرفتار شوید، و سرگذشت قوم لوط از شما دور نیست.»

۲. پیامبر گرامی از جانب خدا مأمور شد که به مردم بگوید: اندکی در زندگی اقوام گذشته بیاندیشند و سرانجام زندگی تکذیب‌کنندگان پیامبران را از

ص : ۴۳۰

۱- [۱] بقره/۲۶۴.

۲- [۲] هود/۸۹.

نزدیک بینند، چنان که می فرماید:

(قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ). (۱)

و به همین مضمون است آیه ۶۹ از سوره نمل.

گاهی قرآن به صورت عمومی دستور بررسی زندگانی ملت های گذشته را داده و می فرماید:

(...فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ). (۲)

«در زمین سیر کنید و سرانجام تکذیب کنندگان را بنگرید».

این نوع تبلیغ آنگاه مؤثرتر خواهد بود که افراد مورد تبلیغ از نظر نوع گناه، شبیه گذشتگان باشند که طبعاً از نظر کیفر سرنوشت مشابهی خواهند داشت.

و نیز یادآور می شویم که همین طور که یادآوری سرگذشت تبهکاران، مایه بیداری گروهی می گردد، یادآوری روزگار خوش اقوامی که بر اثر طاعت زندگی سعادت‌مندانه داشتند، نیز موجب گرایش انسانها به سوی هدایت و اطاعت خواهد بود و آیه یاد شده در زیر گویای این مطلب نیز هست.

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ). (۳)

«ما موسی را با دلایل روشن خود برانگیختیم تا قوم خود را از تاریکی ها به روشنی وارد سازد، و روزهای خدا (اعم از نعمت و نعمت) را یادآوری کند، و در یادآوری برای افراد بردبار و سپاسگزار نشانه های هدایت است».(۴)

ص : ۴۳۱

۱- [۱] انعام/۱۱.

۲- [۲] نحل/۳۶.

۳- [۳] ابراهیم/۵.

۴- [۴] ایام الله روزهایی است که به نوعی بیانگر حوادثی است که مظاهر صفات جمال و جلال الهی می باشد و قهر یا رحمت خدا را به روشنی نشان می دهند.

عنصر وحدت و یگانگی در منطق پیامبران برای خود جلوه های فراوانی دارد که می توان به گونه یاد شده در زیر بیان کرد:

۱. تمام پیامبران برای بسط کلمه توحید برانگیخته شده و قرآن به این حقیقت تصریح کرده می فرماید:

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ... (۱)

«در میان هر ملتی پیامبری برانگیختیم (تا به آنان بگویند) خدا را پرستید و از پرستش بت ها (غیر خدا) بپرهیزید».

در آیه دیگر می فرماید:

وَسَأَلْنَا مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ. (۲)

«از پیامبران پیشین پرس آیا جز پرستش خدای رحمان، به پرستش خدایان دیگر دستور داده بودیم؟».

منطق پیامبرانی مانند: نوح، هود، صالح، و شعیب همگی این بود که (ما لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ). (۳)

دعوت به خدای یگانه یکی از جلوه های توحید در آیین همه پیامبران است، از برخی از آیات استفاده می شود که گرایش به خدای یگانه آیین فطری است و شرک و گرایش به کثرت در آلهه، انحراف از فطرت است، قرآن پس از آن که یادآور می شود که آیین توحید، آیین فطرت است، گروهی را که از آن جدا

ص : ۴۳۲

---

۱- [۱] نحل/۳۶.

۲- [۲] زخرف/۴۵.

۳- [۳] به سوره اعراف، آیه های ۵۹، ۶۵، ۷۳، ۸۵ رجوع شود.

شده اند تویخ نموده و می فرماید:

(وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ \* مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ). (۱)

«از مشرکان مباشید، آنان که در دین متفرق گردیده و هر دسته به آنچه نزد او بود خشنود گردید.»

۲. جلوه دیگر از دعوت پیامبران به وحدت و یگانگی، این بود که همگی به تبلیغ یک آیین مبعوث شده اند و همگی به یک دین به نام اسلام دعوت کرده اند و اگر تفاوتی هست، تفاوت در شریعت ها و به اصطلاح آبشخورها است و گرنه فیض جاری در مجاری وحی به سوی بندگان، از نظر واقعیت یکی است. چنان که می فرماید:

(إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ). (۲)

۳. یکی دیگر از مظاهر وحدت در دعوت های انبیا این بود که هر یک از آنان مردم را به ایمان به پیامبران دیگر دعوت نموده اند، و باید همه امت ها به استواری تمام شرایع ایمان بیاورند. چنان که می فرماید:

(...لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ). (۳)

اینها یک رشته جلوه های توحید است که در منطق پیامبران دیده می شود. در کنار این جلوه های وحدت، مسئله توحید در کلمه است که پیروان خود را به آن سفارش می کرده اند، و به خاطر اهمیتی که دارد، آن را مستقلاً مورد بحث قرار می دهیم.

ص : ۴۳۳

---

۱- [۱] روم/۳۱-۳۲.

۲- [۲] آل عمران/۱۹.

۳- [۳] آل عمران/۸۴.

جای شک نیست که آب های ضعیف و باریک، کارساز نیستند، ولی آنگاه که در نقطه ای گرد آمدند، نیروی عظیمی را تشکیل می دهند، نیروهای انسانی در یک جامعه نیز همین حکم را دارند، و به همین جهت تمام داعیان و مصلحان جهان، طرفدار وحدت کلمه بوده و پیوسته از تفرقه افکنی نکوهش می کردند. این مطلب در منطق تمام پیامبران به نوعی جلوه گر است از باب نمونه می توان برخورد هارون با قوم خود را یادآور شد. آنگاه که در غیاب موسی گروهی از جاده توحید منحرف شده و راه شرک را در پیش گرفتند، او با این که به شدت ناراحت بود اما با این مسئله برخورد بسیار ملایمی داشت، و حفظ وحدت کلمه و پرهیز از ظهور خلاف و شقاق را بر اعمال خشونت در برابر منحرفان ترجیح داد، تا موسی بن عمران از میقات باز گردد و هر نحوی مصلحت بداند اقدام کند.

وقتی موسی به وی اعتراض کرد که چرا آنان را از این کار زشت به عنف و شدت باز نداشتی در پاسخ چنین گفت:

(...إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي). (۱)

«از آن ترسیدم که به من بگویی چرا در میان بنی اسرائیل تفرقه افکندی و مراقب سفارش من نشدی؟».

اما دعوت به وحدت در زندگی پیامبر اسلام، جلوه خاصی دارد و رسول گرامی در این راه گامهایی برداشت که یادآور می شویم:

نخست میان اوس و خزرج تفاهم و دوستی ایجاد کرد. آنگاه میان مهاجران و انصار پیمان اخوت و برادری بست، وحی الهی به این هم اکتفا

ص : ۴۳۴

نکرد بلکه همه جامعه با ایمان را برادر خواند و فرمود:

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ... (۱).

آنگاه به عنوان یک برنامه کلی به جامعه با ایمان چنین خطاب کرد:

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ). (۲).

«همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید، و از هم جدا نشوید، نعمت های خدا را در حق خود به یاد آورید، آنگاه که دشمنان یکدیگر بودید، قلب های شما را به هم الفت داد و در پرتو نعمت خدا برادر یکدیگر شدید، و بر لب گودال آتش بودید که شما را از آن نجات داد، و خدا آیات خود را چنین بیان می کند تا هدایت شوید».

(وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ). (۳).

«و از آنان نباشید که گروه گروه شدند و پس از آمدن دلایل روشن، راه اختلاف پیش گرفتند برای آنها عذاب بزرگی است».

چه خطابی لذیذتر و شیرین تر و جهانی تر از این خطاب قرآن که می فرماید: (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا) گویی همه انسان ها بدون گرایش به آیین وحی در چاه ضلالت و گمراهی هستند و آیین خدا ریسمانی است که اگر بر آن دست زنند، از چاه ضلالت بیرون می آیند. و به گفته سنایی:

از چاه شور این جهان، بر حبل قرآن زن تو دست \*\*\* کای یوسف، آخر بهر توست این حبل در چاه آمده

ص : ۴۳۵

۱- [۱] حجرات/۱۰.

۲- [۲] آل عمران/۱۰۳.

۳- [۳] آل عمران/۱۰۵.

قرآن در آیه دیگر می فرماید:

﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ (۱).

«خدا و رسول او را اطاعت کنید و با هم نزاع نکنید، که در نتیجه ضعیف گردیده، و نفوذ کلام و قدرت شما از دست می رود، و پایداری کنید، که خدا صابران را دوست دارد».

با توجه به اهمیت وحدت و اخوت، پیامبر گرامی عنایت عجیبی به وحدت نشان داده که یادآوری نمونه هایی از آن، سازنده خواهد بود، اینک نمونه هایی را یادآور می شویم.

۱. در جنک با قبیله «بنی المصطلق» پس از پیروزی مسلمانان بر مشرکان، میان دو نفر از مهاجر و انصاری درگیری لفظی رخ داد. این دو نفر به شیوه عصر جاهلی، قبیله خود را به کمک خویش طلبیدند. ندای تفرقه افکنی آنان، آن هم در سرزمین دشمن شکست خورده، به گوش پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) رسید و فوق العاده او را متأثر ساخت. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: به این ندهای خبیثانه اعتنا نکنید، این ها شعار جاهلی است. آنگاه برای زدودن اندیشه تلخ گروه گرایی از مغز آنان، در همان لحظه که نیمروز گرم بود، فرمان حرکت داده پس از طی یک مسافت طولانی که کاملاً بی سابقه بود فرمان فرود صادر شد، و از فرط خستگی همه را خواب ربود، به گونه ای که پس از بیداری، از آن حادثه تلخ چیزی، جز به صورت کم رنگ در خاطره ها وجود نداشت، و پیامبر با این تدبیر بار دیگر وحدت اسلامی را تحکیم نمود. (۲)

۲. جوانان اوس و خزرج در پرتو آیین وحدت بخش اسلام، پس از

ص : ۴۳۶

---

۱- [۱] انفال/۴۶.

۲- [۲] سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۰۳.



جنگ و نزاع های طولانی، دست وحدت و برادری به یکدیگر داده و در کمال صفا و دوستی زندگی می کردند، روزی در بیرون مسجد پیامبر دور هم حلقه زده بودند و گل می گفتند و گل می شنیدند، یکی از سران یهود ساکن مدینه به نام «شاس» از دیدن این منظره سخت ناراحت شد. یک جوان یهودی را تحریک کرد که وارد حلقه آنان شود و با تجدید خاطره های تلخ جنگ های دو قبیله در عصر جاهلیت، تخم نفاق در میان آنان بیفشانند، آن جوان یهودی نقش خود را به خوبی ایفا کرد، به گونه ای که در پایان همان جلسه، کار به مشاجره و نزاع کشید، و جوانان هر دو گروه دست به قبضه شمشیر بردند و نزدیک بود که درگیری آغاز شود. وقتی پیامبر از ماجرا آگاه شد خود را به میان آنان رساند و با ندای بلند گفت:

«اللَّهُ اللَّهُ أَبَدَوِي الْجَاهِلِيَّةِ وَأَنَا بَيْنَ أَظْهَرِكُمْ بَعْدَ أَنْ هَدَاكُمُ اللَّهُ بِالْإِسْلَامِ وَأَكْرَمَكُمُ بِهِ وَقَطَعَ بِهِ عَنْكُمُ أَمْرَ الْجَاهِلِيَّةِ وَاسْتَفَذَّكُمْ مِنَ الْكُفْرِ وَالْأَلْفَ بِهِ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ».

«شما را به خدا! شما را به خدا! آیا با این که من در میان شما هستم، ادعاهای جاهلیت را زنده می کنید در حالی که خدا شما را به وسیله اسلام هدایت کرد، و گرامی داشت و روابط عصر جاهلیت را گسست و شما را از کفر نجات داد، و دلهایتان را به هم نزدیک ساخت.» (۱)

این نه تنها پیامبر بزرگ اسلام بود که در راه وحدت، گام های بلندی برداشت و با کوشش بی دریغ، عوامل تفرقه را درهم شکست، بلکه پس از او وصی و جانشین آن حضرت علی (علیه السلام) نیز تمام همت و تلاش خود را در این راه به کار برد. و درست در همین راستا بود که سکوت تلخ (۲۵) ساله را برگزید تا وحدت جامعه اسلامی را حفظ نماید. چنان که می فرماید:

«سَأَصْبِرُ مَا لَمْ أَخْفُ عَلَى جَمَاعَتِكُمْ» (۲).

«تا زمانی که حفظ وحدت ایجاب کند، صبر خواهم کرد».

ص : ۴۳۷

۱- [۱] همان، ج ۲، ص ۲۵۰.

۲- [۲] نهج البلاغه، خطبه ۱۶۹.

آن حضرت در خطبه ای جامع، تاریخ امت های پیشین را یادآور شده و عوامل پیروزی و شکست آنها را گوشزد کرده و از آن جمله از وحدت به عنوان یکی از مهم ترین عوامل پیروزی و از تفرقه به عنوان یکی از مهم ترین عوامل شکست یاد نموده است. چنان که می فرماید:

در تاریخ گذشتگان بنگرید که چگونه بودند. آنگاه که افراد، متحد، و خواسته ها هماهنگ، و دل ها معتدل و دست ها پشتیبان یکدیگر و شمشیرها کمک کننده هم، و دیده ها عمیق و تیز، و اراده ها استوار بود. آیا فرمانروایان زمین نبودند، ولی بنگرید که سرانجام کار آنان به کجا انجامید، آنگاه که تشتت کلمه جایگزین وحدت شد، و به گروه های مختلف و متخاصم پراکنده شدند، (در این حال) خداوند لباس کرامت را از تن آنان بیرون کرد، و نعمت های خود را از آنان گرفت. و اینک سرگذشت آنان، مایه عبرت پند آموزان است. (۱)

ص : ۴۳۸

آیات موضوع

۱. (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُورًا...) (انعام/۱۱۲).
۲. (وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ) (سبأ/۳۴).
۳. (وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّه وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ) (زخرف/۲۳).
۴. (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ...) (بقره/۲۵۸).
۵. (وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ) (يونس/۸۳).

٦. (إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا...) (قصص/٤).

٧. (وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ) (عنكبوت/٣٩).

٨. (قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّ جُفُوفًا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ) (اعراف/٧٥).

٩. (قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا...) (اعراف/٨٨).

١٠. (...يا قوم أليس لي ملك مصر وهذه الأنهار تجري من تحتي أفلا تبصرون) (زخرف/٥١).

١١. (...إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ...) (قصص/٢٠).

١٢. (قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ) (اعراف/١٠٩).

١٣. (وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ...) (اعراف/١٢٧).

١٤. (قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرِيكَ فِي سَفَاهَةٍ) (اعراف/٦٦).

١٥. (فَقَالَ الْمَلَأَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا...) (هود/٢٧).

١٦. (فَاسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ) (زخرف/٥٤).

١٧. (... رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا) (احزاب/٦٧).

١٨. (وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ) (هود/٥٩).

١٩. (... لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ) (سبا/٣١).

٢٠. (... إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا...) (سبا/٣٣).

٢١. (اتَّخَذُوا أَخْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ...) (توبه/٣١).

٢٢. (وَتَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (مائدہ/٦٢).

٢٣. (لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّائِيُّونَ وَالْأَنْبِيَاءُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ) (مائدہ/٦٣).

٢٤. (... وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ...) (بقرہ/٧٥).

٢٥. (فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ) (بقرہ/٧٩).

٢٦. (وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ) (بقرہ/٨٩).

٢٧. (الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ) (بقرہ/١٤٦).

۲۸. (إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ) (بقره/۱۵۹).

۲۹. (إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيُسْتَرُونَ بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) (بقره/۱۷۴).

۳۰. (وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) (بقره/۱۰۱).

### ترجمه آیات

۱. «ما برای هر پیامبری دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم، آنان از راه فریب به یکدیگر سخنان بی اساس و فریبنده را القا می کردند».

۲. «برای هیچ آبادی، پیامبر بیم دهنده ای نفرستادیم مگر این که افراد دارا و خوشگذران به آنها گفتند: ما به رسالت شما کافریم».

۳. «ما پیش از تو به هیچ نقطه ای پیامبر بیم دهنده ای اعزام نکردیم، مگر این که نعمت زده های آنان گفتند ما پدران خود را بر شیوه ای یافته ایم و از آنها پیروی خواهیم کرد».

۴. «آیا نمی نگری به آن کس که خدا به او «حکومت» داده بود، با ابراهیم درباره پروردگارش به نزاع برخاست».

۵. «فرعون در روی زمین برتری طلب و خودخواه و از مسرفان بود».

۶. «فرعون در روی زمین برتری جسته و مردم را گروه گروه نمود (گروهی را به بردگی گرفت)».

۷. «موسی با دلایل روشن به سوی قارون و فرعون وهامان آمد، آنان در زمین کبر ورزیدند».

۸. «اشراف مستکبر از قوم صالح به مستضعفان مؤمن به وی گفتند، واقعاً می دانید که صالح از جانب پروردگارش آمده است؟ گفتند: آری ما به دین او مؤمن هستیم».

۹. «اشراف مستکبر قوم شعیب به او گفتند: تو و گروهی را که به تو ایمان آورده اند از شهر بیرون می کنیم».

۱۰. «ای مردم، حکومت مصر و این نه‌هایی که از زیر قصر من جاری است از آن من نیست؟ چرا نمی بینید؟!».

۱۱. «مؤمن آل فرعون به موسی گفت: سران قوم، علیه تو توطئه می کنند».

۱۲. اطرافیان فرعون گفتند: «بیشک، این ساحری ماهر و دانا است».

۱۳. «سران قوم فرعون به وی گفتند: آیا موسی و بستگان او را آزاد می گذاری که در زمین فساد کنند؟».

۱۴. «سران کافر از قوم هود به وی گفتند: ما در تو بی خردی می بینیم».

۱۵. «سران کافر از قوم نوح به وی گفتند ما تو را جز بشر معمولی نمی دانیم».

۱۶. «او قوم خود را سبک خرد شمرد آنان نیز پیروی کردند، آنان افراد فاسقی بودند».

۱۷. «پروردگارا! ما سروران و بزرگان خود را اطاعت کردیم، و آنها ما را گمراه کردند».

۱۸. «این سرگذشت قوم عاد است که آیات پروردگار خود را انکار کرده و با رسولان او به مخالفت برخاسته و پیرو فرمان هر ستمگر عنودی شدند».

۱۹. «اگر شما نبودید ما ایمان می آوردیم».

۲۰. «شما به ما دستور می دادید که به خدا کفر ورزیم و برای او شریکانی قائل شویم».

۲۱. «اهل کتاب علمای دین خود را خدایان خود گرفته اند».

۲۲. «گروه کثیری از آنان (اهل کتاب) را می بینی که به سوی گناه و تجاوز به حقوق، و خوردن مال حرام می شتابند، چه کار بدی انجام می دهند».

۲۳. «چرا علمای خداپرست و دانشمندان دینی، آنان را از گفتار ناروا و خوردن حرام باز نمی دارند؟ آنها نیز چه کار زشتی انجام می دهند».

۲۴. «گروهی از آنان کلام خدا را می شنیدند و پس از اندیشیدن آن را تحریف می کردند».

۲۵. «وای بر کسانی که کتاب آسمانی را به دست خود می نویسند. آنگاه می گویند این کتاب (تحریف شده) از جانب خدا است، تا آن را به بهای ناچیزی بفروشند، وای بر آنان از آنچه که نوشته اند و وای بر آنان از آنچه به دست آورده اند!».

۲۶. «وقتی کتابی از جانب خدا که تصدیق کننده کتابی بود (آیات مربوط به نبوت خاتم) که همراه داشتند، آمد (به انکار آن برخاستند) و قبلاً به وسیله همین بشارت ها بر افراد کافر نوید پیروزی خود را می دادند. وقتی آنچه را که قبلاً شناخته بودند به سوی آنان آمد، به آن کفر ورزیدند پس لعنت خدا بر کافران باد».

۲۷. «به آنان که کتاب داده ایم (پیامبر) را مانند فرزندان خود می شناختند،

حقا که گروهی از آنان در حالی که می دانند، حق را پنهان می کنند».

۲۸. «کسانی که دلایل و نشانه ها را پس از آن که برای مردم در کتاب بیان کردیم پنهان می کنند، خدا و لعنت کنندگان بر آنان لعنت می فرستند».

۲۹. «کسانی که آنچه را که ما در کتاب خود برای مردم فرو فرستادیم مخفی می سازند، و آن را به بهای کمی می فروشند، آنان در حقیقت جز آتش چیزی نمی خورند، و خدا روز قیامت با آنان سخن نمی گوید و آنان را پاکیزه نمی سازد. و برای آنان عذاب دردناکی است».

۳۰. «آنگاه که پیامبری از جانب خدا آمد تصدیق کننده کتابی بود که با آنان بود، گروهی از اهل کتاب، کتاب خدا را پشت سر انداختند، گویا از آن اطلاعی ندارند».





هیچ دعوت اصلاح طلبانه ای در جهان نمی تواند موافقت تمام افراد را جلب کند، زیرا هر نوع دعوت، قهراً منافع مادی گروهی را به خطر می افکند و طبعاً به مخالفت بر می خیزند، بنابراین انتظار این که همه انسان ها دعوت های پیامبران را لیبیک بگویند انتظاری بی مورد است بلکه موافقت انسان های عاقل و بی غرض و حق جو، کافی است.

از روزی که پیامبران ندای حق و عدالت سر دادند، دو گروه بیش از همه به مخالفت برخاستند:

۱. گروه مترفان.

۲. مستکبران.

«مترفان» گروهی بودند که به خاطر امکانات مادی به راحت طلبی عادت کرده و در اشباع غرایز، از حد تجاوز می کردند در حالی که گروه مستکبران عناصر سیاسی بودند که به منصب و مقام خود فکر می کردند، و آن را بر همه چیز مقدم می داشتند قرآن اگر چه از مخالفانی به نام «مجرمان»، «کافران»، «فاسقان» نام برده است، ولی همه این گروه ها تحت عنوان «مترفان» و «مستکبران» قرار می گیرند، و البته گروه ساده لوح و بی اراده، آلت دست این دو گروه بودند و در نتیجه در صف مخالفان می ایستادند، اینک به تشریح آیات مربوط به مخالفان پیامبران می پردازیم، و قبلاً نکته ای را یادآور می شویم و آن این که:

گاهی تصور می شود که مخالفان پیامبران، شیطانهای بشری بودند، در حالی که از برخی از آیات استفاده می شود که دایره مخالفت گسترده تر از این بود، و شیاطین جن نیز به مخالفت با آنها

بر می خاستند، حالا مخالفت آنها چگونه بود؟ فعلاً برای ما مطرح نیست چنان که می فرماید:

(وَكذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ عُرُورًا... (۱).

«ما برای هر پیامبری دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم، آنان از راه فریب به یکدیگر سخنان بی اساس و فریبنده را القا می کردند».

بنابر این آنان در خارج از محدوده بشر نیز دشمنانی داشته اند، و بلکه چنان که از برخی آیات قرآن استفا ده می شود پیامبران پیروان و یاران غیر بشری (از جن) داشته اند. (۲).

اکنون با توجه به نکته یاد شده، آیات مربوط به مخالفان بشری را مورد بررسی قرار می دهیم:

### ۱. مترفان

«مترف» از ماده «ترف» به معنی نعمت است، طبعاً مقصود، افراد ثروتمند و غرق در نعمتی است که در سایه فزونی آن، راه طغیان را پیش گرفته و در اشباع غرایز خود رادع و مانعی نمی بینند.

قرآن به مخالفت این گروه چنین اشاره می کند:

(وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ). (۳).

«برای هیچ آبادی، پیامبر بیم دهنده ای نفرستادیم مگر این که افراد دارا و خوشگذران به آنها گفتند: ما به رسالت شما کافریم».

ص : ۴۴۶

۱- [۱] انعام/۱۱۲.

۲- [۲] به سوره جن آیات ۱-۱۶ رجوع شود.

۳- [۳] سبأ/۳۴.

و باز می فرماید:

(وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَوْمِهِ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّه وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ). (۱)

«ما پیش از تو به هیچ نقطه ای پیامبر بیم دهنده ای اعزام نکردیم، مگر این که نعمت زده های آنان گفتند ما پدران خود را بر شیوه ای یافته ایم و از آنها پیروی خواهیم کرد».

همین طور که یادآور شدیم، «ترف» با طغیان رابطه مستقیم دارد خصوصاً آنگاه که جوانی و بیکاری نیز به آن ضمیمه شود، اینجاست که به طغیان منتهی می گردد و به قول شاعر عرب:

انَّ الشَّبَابَ وَالْفِرَاقَ وَالْجَدَةَ \*\*\* مَفْسَدَةٌ لِلْمَرْأَةِ أَيُّ مَفْسَدَةٍ

جوانی و بیکاری و ثروتمندی \*\*\* برای انسان چه فسادانگیز است!

## ۲. مستکبران

گروه دیگر کسانی بودند که مناصب و مقامات سیاسی و اداری کشور را در دست داشتند چه بسا از ثروت دنیا هم بهره چندانی نداشتند، ولی به خاطر حفظ مقام مخالفت می کردند. و قرآن به شیوه خود که هر کجا که به نمونه گویی می پردازد پیوسته نمونه های بارزی را مطرح می کند چه در جانب حق و چه در جانب باطل، در این مورد نیز نمود و فرعون را مطرح می کند که اولی معاصر با ابراهیم و دوم معاصر با موسی بوده است.

درباره نمود خدا روی کلمه «ملک داری» که به معنی حاکم بودن او است تکیه می کند و از این طریق انگیزه مخالفت را بیان می کند. چنان که

ص : ۴۴۷

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ... (۱).

«آیا نمی نگری به آن کس که خدا به او «حکومت» داده بود، با ابراهیم درباره پروردگارش به نزاع برخاست.»

در مورد فرعون که نمونه بارز مخالف رسالت بود، از کلمات «عال» و «علا» و «استکبار» بهره گرفته است، که همگی حاکی از روحیه ناسازگاری با حق و حقیقت است، زیرا مقام به دست، فقط مقام را به رسمیت می شناسد، حتی حق و حقیقت را برای مقام می خواهد اینک آیات وارد در این باره:

۱. (...وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ). (۲).

«فرعون در روی زمین برتری طلب و خودخواه و از مسرفان بود.»

۲. (إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا... (۳).

«فرعون در روی زمین برتری جسته و مردم را گروه نمود (گروهی را به بردگی گرفت)».

۳. (وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ). (۴).

«موسی با دلایل روشن به سوی قارون و فرعون وهامان آمد، آنان در زمین کبر ورزیدند.»

قرآن گاهی مخالفان را بدون ذکر نام، به استکبار توصیف کرده و می فرماید:

۴. (قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضِعُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ

۱- [۱] بقره/۲۵۸.

۲- [۲] یونس/۸۳.

۳- [۳] قصص/۴.

۴- [۴] عنکبوت/۳۹.

أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحاً مُّرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ. (۱)

«اشراف مستکبر از قوم صالح به مستضعفان مؤمن به وی گفتند، واقعاً می دانید که صالح از جانب پروردگارش آمده است؟ گفتند: آری ما به دین او مؤمن هستیم».

و در باره مخالفان شعیب می فرماید:

۵. (قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا...). (۲)

«اشراف مستکبر قوم شعیب به او گفتند: تو و گروهی را که به تو ایمان آورده اند از شهر بیرون می کنیم».

در همه این موارد انگیزه مخالفت، استکبار است که روشن ترین تجلی آن مقام داری و مقام خواهی و حکومت بر مردم است که با حکومت پیامبران سازگار نیست. حتی قارون که در این آیات به عنوان مستکبر معرفی شده است، از این نظر است که ثروت او برای وی خدم و حشمی ایجاد کرده بود که در صورت گرایش واقعی به موسی، این قدرت برای او پایدار نبود.

در برخی از آیات هر چند کلمه «استکبار» نیامده است ولی جمله هایی وارد شده است که بیانگر استکبار آن گروه است. مثلاً آنگاه که فرعون در میدان احتجاج با موسی مغلوب گشت فوراً حاکمیت خود را بر مصر، به رخ مردم کشید و گفت:

(...يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ). (۳)

«ای مردم، حکومت مصر و این نه‌هایی که از زیر قصر من جاری است از آن من نیست؟ چرا نمی بینید؟!».

ص : ۴۴۹

۱- [۱] اعراف/۷۵.

۲- [۲] اعراف/۸۸.

۳- [۳] زخرف/۵۱.

در برخی از آیات، ریشه مخالفت «طغیان» معرفی شده است، مسلماً طغیان یک پدیده روحی است که یکی از دو چیز سبب آن می باشد، یا کبر و مقام خواهی که او را به نادیده گرفتن مرزهای حق و باطل وادار می سازد، و یا «ترف» و ثروت اندوزی و اشباع غرایز مایه طغیان خواسته های نفسانی می باشد.

تا این جا با انگیزه های مخالفت که همان ترف و استکبار است آشنا شدیم.

### ۳. مخالفت ملأ

در برخی از آیات سخن روی «ملأ» متمرکز شده است که باید به گونه ای در مورد آن بحث کرد.

«ملأ» در لغت عرب گروهی را می گویند که عظمت آنان چشمگیر باشد، چنان که می فرماید:

(إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتِمِرُونَ بِكَ... (۱).

مؤمن آل فرعون به موسی گفت: «سران قوم، علیه تو توطئه می کنند».

ولی مخالفت «ملأ» با رسولان الهی به خاطر یکی از دو انگیزه پیشین بوده است. یا بر اثر اتراف و اعیان منشی و راحت طلبی (۲) بوده و یا این که قدرت های سیاسی را قبضه کرده بودند. اینک برخی از آیات مربوط به ملأ را

ص : ۴۵۰

۱- [۱] قصص / ۲۰.

۲- [۲] گواه بر این مطلب آیه ۸۸ سوره یونس است که ملأ قوم فرعون را به کسانی که ثروت فزونی دارند توصیف می کند و می فرماید: (وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَئَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...) و نیز در باره مخالفان موسی یاد آور می شود که آنان ملأ (قدرت طلب) بودند. چنان که می فرماید: (ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ \* إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ) (مؤمنون / ۴۵-۴۶).

یاد آور می شویم:

۱. (قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ). (۱)

«سران قوم فرعون گفتند موسی جادوگر دانایی است».

۲. و باز می فرماید:

(وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ...). (۲)

«سران قوم فرعون به وی گفتند: آیا موسی و بستگان او را آزاد می گذاری که در زمین فساد کنند؟».

۳. و باز می فرماید:

(قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرِيكَ فِي سَفَاهَةٍ...). (۳)

«سران کافر از قوم هود به وی گفتند: ما در تو بی خردی می بینیم».

۴. و در باره نوح می فرماید:

(فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا...). (۴)

«سران کافر از قوم نوح به وی گفتند ما تو را جز بشر معمولی نمی دانیم».

#### ۴. فریب خوردگان ساده لوح

اهرم مخالفت در دست گروه های مترف و مستکبر بود، ولی آنان نه تنها خود گمراه بودند بلکه دیگران را نیز گمراه می کردند و اصولاً غالب افراد جامعه را ساده لوحانی تشکیل می دهند که تحت تأثیر روش صاحبان زر و زور قرار

ص : ۴۵۱

---

۱- [۱] اعراف/۱۰۹.

۲- [۲] اعراف/۱۲۷.

۳- [۳] اعراف/۶۶.

۴- [۴] هود/۲۷.



می گیرند. و از آنجا که استقلال مالی و سیاسی ندارند، قهراً استقلال فکری خود را نیز از دست می دهند. قرآن گروهی را یادآور می شود که آلت دست دو گروه پیشین بوده و فریب ضلالت های آنان را می خورند که برخی را یادآور می شویم:

درباره فرعون که خود گمراه و سردسته مخالفان موسی بود، می فرماید:

(فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ). (۱)

«او قوم خود را سبک خرد شمرد آنان نیز پیروی کردند، آنان افراد فاسقی بودند».

در روز قیامت گروهی که محکوم به آتش می شوند، به خدا چنین خطاب می کنند:

(...رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّنَا السَّيِّئَاتُ). (۲)

«پروردگارا! ما سروران و بزرگان خود را اطاعت کردیم، و آنها ما را گمراه کردند».

و به همین مضمون است آیه ۹۲ سوره فصلت.

و باز می فرماید:

(وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ). (۳)

«این سرگذشت قوم عاد است که آیات پروردگار خود را انکار کرده و با رسولان او به مخالفت برخاسته و پیرو فرمان هر ستمگر عنودی شدند».

در نزاعی که روز رستاخیز میان مستضعفان و مستکبران در می گیرد، گروه مستضعف به مستکبران چنین می گویند:

(...لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ). (۴)

ص : ۴۵۲

---

۱- [۱] زخرف/۵۴.

۲- [۲] احزاب/۶۷.

۳- [۳] هود/۵۹.

۴- [۴] سبأ/۳۱.

«اگر شما نبودید ما ایمان می آوردیم».

وباز در ادامه مناظره به مستکبران چنین می گوید:

(...إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا... (۱).

«شما به ما دستور می دادید که به خدا کفر ورزیم و برای او شریکانی قائل شویم».

البته همیشه تخم ضلالت به وسیله اقویا پاشیده می شود، آنگاه در پرتو فشار و اعمال قدرت، افراد مستضعف و کم عمق به همان افکار و اندیشه ها خو گرفته و جزء مخالفان رسولان قرار می گیرند.

تا اینجا به چهار گروه از مخالفان پیامبران اشاره کردیم که اساس مخالفت را دو گروه نخست (مترفان \_ مستکبران) تشکیل می دهند. و یادآور شدیم که علت مخالفت «ملاً» همان انگیزه های دو گروه پیشین بوده است و در حقیقت جز یکی یا هر دو گروه چیزی نیست و مخالفت گروه چهارم به خاطر پیروی چشم و گوش بسته از دو گروه نخست می باشد. لذا باید عذاب در گروه نخست دو برابر عذاب فریب خوردگان باشد. (۲).

در اینجا گروه پنجمی نیز وجود دارد که تأثیر آنان در گمراهی مردم کمتر از دو گروه پیشین نیست و آن عالمانی است که با گرفتن رشوه دست به حلال و حرام می زدند و نهایتاً حقایق را از مردم پنهان می داشتند. و در قرآن به این گروه عنایت خاصی مبذول شده است.

## ۵. دانشمندان دنیا پرست

انتظاری که مردم از یک فرد دانشمند دارند هرگز از یک فرد عادی ندارند،

ص : ۴۵۳

۱- [۱] سبأ/۳۳.

۲- [۲] اعراف/۳۸ و ص ۶۱/ البته تحریک افراد ساده لوح، از طریق های گوناگون صورت می گرفت و غالباً به وسیله تحریک تعصبات قومی انجام می یافت.

زیرا علم و آگاهی طبعاً به عمل دعوت می‌کند هر چند نمی‌توان آگاهی را سبب کامل ایمان دانست اما علم یکی از پایه های ایمان است، از آنجا که علمای دین در پرتو علم و آگاهی از شرایع، مردم را به ایمان و اخلاص دعوت می‌کنند انتظار این است که آنان سر سوزنی از طریق حق منحرف نشوند بالأخص راهبان مسیحیت که پیوسته مردم را به زهد و وارستگی دعوت می‌کنند. حالا اگر این گروه به خاطر مناصب دنیوی حقایق را کتمان کنند و یا حلال و حرام خدا را خدشه دار سازند، در این صورت بیش از یک فرد عادی نکوهش می‌شوند و شاید در آخرت هم کار آنان مشکل تر از جاهلان گمراه باشد. (۱)

انحراف یک عالم دینی انحراف یک فرد نیست بلکه انحراف یک گروه جامعه است، زیرا مردم روی اعتمادی که به عالم دینی دارند، او را کارشناس مسائل مذهبی می‌اندیشند، و گفتار و کردار او را، سند می‌دانند. بنابراین اگر عالم دینی تابع هوی و هوس گردد، قهراً نه تنها خود آلوده است بلکه دیگران را نیز آلوده می‌سازد.

بدتر از آن این که عالم دین آلت دست قدرت های سیاسی و ثروت اندوزان جامعه باشد در این صورت است که مستکبران و مترفان از طریق عالمان دینی، به استثمار و استضعاف جامعه پرداخته، و آنان را به خدمت می‌گیرند. اینجاست که ارزش آن دانشمند دینی و آن زاهد وارسته که به هیچ قیمت حاضر به تحریف و کتمان حقیقت نمی‌شود، و رضای خدا را با رضای مردم عوض نمی‌کند، کاملاً روشن می‌گردد، در برابر، آن روحانی نمایی که علم را وسیله کسب قدرت و ثروت ساخته و احیاناً آلت دست فشارهای سیاسی و مترفان جامعه می‌شود.

ص : ۴۵۴

---

۱- [۱] مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۳-۲۴ با توضیح مختصر.

از آیات قرآنی استفاده می شود که یکی از موانع نفوذ و دعوت پیامبر اکرم، دانشمندان دینی یهودی و مسیحی بوده اند که از اولی به لفظ «احبار» و از دومی به لفظ «رهبان» تعبیر می آورد و این گروه به خاطر کسب رضایت صاحبان قدرت و حفظ مقام و منصب خود از دو راه وارد می شدند.

۱. تحریف حقایق.

۲. کتمان حقایق.

خداوند بزرگ، برای امت بنی اسرائیل، احکام کاملی را در قلمرو فرد و اجتماع فرستاده بود، شکی نیست که قانون از آزادی انسان می کاهد، و کاهش آزادی مخالف هوا و هوس است، عالمان دینی مرجع فتوی و قضاوت بودند و آنان مأمور بودند احکام تورات را بدون کم و زیاد در جامعه بنی اسرائیل اجرا نمایند، ولی آنگاه که صاحبان زر و زور دچار انحراف و گناه می شدند. اجرای احکام برای آنان مشکل می شد، و احیاناً با گرفتن رشوه حکم الهی را تغییر می دادند. در حالی که همان قانون را در باره افراد فقیر و مستمند به دقت اجرا می نمودند.

خلاصه یکی از کارهای زشت آنان رشوه گیری برای تحریف احکام الهی بوده و این مسئله در زندگی برخی از احبار و رهبان کاملاً روشن بود.

عدی بن حاتم می گوید: آوازه دعوت پیامبر گرامی را از خواهرم شنیدم، برای شناسایی مقام و موقعیت او که آیا واقعاً دعوت او الهی است یا بشری، شام را به عزم مدینه ترک گفتم، وقتی وارد محضر او شدم دیدم حضرتش این آیه را تلاوت می کند:

(اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ... (۱))

«اهل کتاب علمای دین خود را خدایان خود گرفته اند».

ص : ۴۵۵

در این موقع من به حضرتش عرض کردم ما هرگز برای آنان چنین مقامی (ربوبیت) را ثابت نکرده ایم، پیامبر در پاسخ فرمود اگر چیزی را تورات تحریم کند، ولی علمای دین شما آن را حلال بشمارند، یا بر عکس، کدام را مقدم می دارید؟ گفتم: گفتار علمای دین را، با این که می دانم مخالف حکم خداست. پیامبر فرمود: همین کار اعتراف به ربوبیت آنها است. (۱)

(ربوبیت) از کلمه «رب» به معنی صاحب گرفته شده است گویا آنان با دادن زمام قانون به دست عالمان دین، آنها را صاحبان خود اتخاذ نموده اند و مقام قانون گذاری که حق مطلق خدا است به دست بشر سپرده اند و آنان را اختیاردار خود قرار داده اند.

در این قسمت روایاتی از ائمه اهل بیت وارد شده است که می توان آنها را در کتاب های تفسیر برهان و نور الثقلین مطالعه کرد. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: هرگز یهودیان و نصاری برای احبار و رهبان نماز نمی گزاردند و روزه نمی گرفتند، ولی در حلال و حرام تابع آنان بودند. آنچه را آنان حلال می کردند، حلال می شمردند. و آنچه را حرام معرفی می کردند، حرام می دانستند. (۲)

گاهی آنان مستقیماً آلوده به گناه نمی شدند ولی در برابر گروه آلوده سکوت می کردند.  
می فرماید:

(وَتَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعمَلُونَ \* لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّائِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ

ص : ۴۵۶

---

۱- [۱] مجمع البیان، ج ۳، ط: صیدا.

۲- [۲] همان مدرک.

لَيْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ. (۱).

«گروه کثیری از آنان (اهل کتاب) را می بینی که به سوی گناه و تجاوز به حقوق، و خوردن مال حرام می شتابند، چه کار بدی انجام می دهند. چرا علمای خداپرست و دانشمندان دینی، آنان را از گفتار ناروا و خوردن حرام باز نمی دارند؟ آنها نیز چه کار زشتی انجام می دهند».

آیات متعددی در قرآن از تحریف علمای اهل کتاب سخن گفته و آنان را به خاطر جابجا کردن آیات تورات و انجیل نکوهش می کند چنان که می فرماید:

(...وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ...) (۲).

«گروهی از آنان کلام خدا را می شنیدند و پس از اندیشیدن آن را تحریف می کردند» (۳).

زشتکاری علمای بنی اسرائیل گاهی به جایی می رسید که کتاب آسمانی خود را به صورت تحریف شده می نوشتند و در میان مردم پخش می کردند تا در برابر آن، از کسانی که تحریف کتاب به نفع دنیوی آنان بود، بهای ناچیزی بگیرند چنان که می فرماید:

(فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ) (۴).

«وای بر کسانی که کتاب آسمانی را به دست خود می نویسند. آنگاه می گویند این کتاب (تحریف شده) از جانب خدا است، تا آن را به بهای ناچیزی بفروشند، وای بر آنان از آنچه که نوشته اند و وای بر آنان از آنچه به دست آورده اند!».

ص : ۴۵۷

۱- [۱] مائده/۶۲-۶۳.

۲- [۲] بقره/۷۵.

۳- [۳] به همین مضمون است آیه ۴۶/ نساء و ۴۱ \_ ۱۳۰/ مائده.

۴- [۴] بقره/۷۹.

البته تحریف آنان منحصر به دگرگون کردن احکام الهی نبود، بلکه هنگامی که مردم در باره بشارت های پیامبر خاتم به آنها مراجعه می کردند \_ در این قسمت نیز دست به تحریف می زدند \_ و بشارت های تورات در مورد پیامبر را طبق دلخواه تفسیر می کردند، وقتی اوس و خزرج به آنان می گفتند که شما اهل کتاب، قبل از بعثت ما را به چنین آیین و پیامبر دعوت می کردید. اکنون چه شد پس از طلوع از آن روی گردانیدید؟ آنان با کمال وقاحت می گفتند: آن بشارت مربوط به فرد دیگری غیر از این پیامبر است.

قرآن کریم در این باره چنین می فرماید:

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾. (۱)

«وقتی کتابی از جانب خدا که تصدیق کننده کتابی بود (آیات مربوط به نبوت خاتم) که همراه داشتند، آمد (به انکار آن برخاستند) و قبلاً به وسیله همین بشارت ها بر افراد کافر نوید پیروزی خود را می دادند. وقتی آنچه را که قبلاً شناخته بودند به سوی آنان آمد، به آن کفر ورزیدند پس لعنت خدا بر کافران باد».

مقصود در این آیه بشارت های پیامبر خاتم است که در عهدین موجود بود ولی آنان در مقام تفسیر و تطبیق تحریف می کردند و زمان بعثت این پیامبر را به آینده موکول می کردند. (۲)

در پایان، حدیثی را در باره تحریف اهل کتاب به معنی تحریم حلال و تحلیل حرام یادآور می شویم:

مسلم در صحیح خود نقل می کند که زنی از بنی زهره به نام فاطمه دست

ص : ۴۵۸

---

۱- [۱] بقره/۸۹.

۲- [۲] مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۵۸.

به سرقت زد. و فردی به نام ابو سالم از او شفاعت کرد. پیامبر فرمود: در حدود الهی نباید شفاعت کنید. آنگاه فرمود:

«إِنَّمَا هَلَكَ النَّاسُ قَبْلَكُمْ أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا سَرَقَ الشَّرِيفُ فِيهِمْ تَرَكَوهُ وَإِذَا سَرَقَ الضَّعِيفُ فِيهِمْ أَقَامُوا عَلَيْهِ الْحَدَّ» (۱).

«مردمان گذشته به این خاطر هلاک گردیدند که هرگاه فرد سرشناسی دزدی می کرد، او را رها می کردند، و هرگاه انسان ناتوانی دست به سرقت می زد، حدّ الهی را بر او جاری می کردند».

### کتمان حقایق

یکی از کارهای زشت علمای یهود و نصاری این بود که حقایق را پنهان می کردند و پنهان کردن حقایق، جدا از تحریف بود، تحریف به صورت کم و زیاد کردن احکام و قوانین الهی بود، و یا به صورت تصرف در بشارات مربوط به پیامبر خاتم، انجام می گرفت، ولی کتمان، انکار وجود حکمی در تورات و یا وجود بشارتی در انجیل بود. در این جا نه تنها خود را گمراه می کردند بلکه مایه گمراهی گروه بسیاری می شدند، و اگر به راستی آنان، عالمان دین و راستگویان مذهب خود بودند، در همان عصر ظهور رسالت ختمی مرتبت، می توانستند رستاخیزی در میان خود ایجاد کنند و آنچه را که سالیان درازی برای آن تبلیغ کرده بودند آشکارا به مردم بگویند، ولی متأسفانه گروهی عظیمی از آنان حقایق را از ملت خود که آنان نیز نسبت به کتاب خود امّی و ناآگاه بودند، پنهان نمودند.

سوره بقره که از سوره هایی است که در اوایل هجرت در مدینه بر پیامبر نازل شد، و نزاع وجدال اهل کتاب با پیامبر در آنجا وارد شده است، در آیات

ص : ۴۵۹

---

۱- [۱] صحیح نسائی، ج ۸، کتاب قطع السارق، ۷۲.



متعددی روی کتمان تکیه کرده است، که اکنون یادآور می شویم:

۱. (الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ). (۱)

«به آنان که کتاب داده ایم (پیامبر) را مانند فرزندان خود می شناختند، حقا که گروهی از آنان در حالی که می دانند، حق را پنهان می کنند».

۲. (إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ). (۲)

«کسانی که دلایل و نشانه ها را پس از آن که برای مردم در کتاب بیان کردیم پنهان می کنند، خدا و لعنت کنندگان بر آنان لعنت می فرستند».

۳. (إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيُسْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ). (۳)

«کسانی که آنچه را که ما در کتاب خود برای مردم فرو فرستادیم مخفی می سازند، و آن را به بهای کمی می فروشند، آنان در حقیقت جز آتش چیزی نمی خورند، و خدا روز قیامت با آنان سخن نمی گوید و آنان را پاکیزه نمی سازد. و برای آنان عذاب دردناکی است».

گاهی قرآن عمل علمای اهل کتاب را به صورت کلی توصیف می کند و این که آنان کتاب خدا را پشت سر انداخته و به آن اعتنا نکردند و این کار ممکن است به

ص : ۴۶۰

۱- [۱] بقره/۱۴۶.

۲- [۲] بقره/۱۵۹.

۳- [۳] بقره/۱۷۴.

صورت تحریف انجام گرفته باشد، همچنان که ممکن است به صورت کتمان حقایق و بشارات بوده باشد. چنان که می فرماید:

(وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ). (۱)

«آنگاه که پیامبری از جانب خدا آمد تصدیق کننده کتابی بود که با آنان بود، گروهی از اهل کتاب، کتاب خدا را پشت سر انداختند، گویا از آن اطلاعی ندارند».

در بخش آینده (بخش بیست و پنجم) که پیرامون انگیزه های مخالفت، بحث و گفتگو می کنیم، به تکمیل این بحث می پردازیم.

ص : ۴۶۱

آیات موضوع

۱. (...أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ...)(هود/۶۱).
۲. (...أَتْنَهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ)(هود/۶۲).
۳. (قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ)(انبیاء/۵۳).
۴. (قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ)(شعراء/۷۴).
۵. (...أَصْلَاتُكَ تُأْمُرُكَ أَنْ تَتْرَكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا...)(هود/۸۷).
۶. (قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَلْفِتْنَا عَمَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا...)(یونس/۷۸).
۷. (وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ)(بقره/۱۷۰).
۸. (يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ)(روم/۷).

۹. فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ (غافر/۸۳).

۱۰. (قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي أَوْ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا...) (قصص/۷۸).

## ترجمه آیات

۱. «خدا را که جز او خدایی نیست پرستید».

۲. «آیا ما را از آنچه پدران ما پرستش می کردند باز می داری؟ و ما در صحت دعوت تو در شک و تردید هستیم».

۳. «گفتند: ما نیاکان خود را پرستشگر آنان یافتیم».

۴. «پاسخ دادند: فقط نیاکان خود را دیده ایم که چنین می کردند».

۵. «آیا نماز تو، به تو فرمان می دهد که به ما بگویی از آنچه پدرانمان عبادت می کردند دست برداریم؟!».

۶. «آیا به سوی ما آمده ای که ما را از راه پدرانمان باز داری؟».

۷. «آنگاه که به آنان گفته شود از آنچه که خدا فرو فرستاده است پیروی کنید در پاسخ می گویند: ما از طریقه ای که پدران خود را بر آن یافته ایم پیروی می کنیم، آیا اگر پدران آنان چیزی را نمی فهمیدند \_ و به حق راهی نداشتند (باز هم شایسته پیروی هستند؟)».

۸. «آنان صورتی از زندگی دنیا می دانند و از سرای دیگر، بی خبرند».

۹. «آنگاه که پیامبران آنان با دلایل به سوی آنها آمدند به علم و دانش که داشتند دل خوش کردند، ولی کیفر استهزای آنان نسبت به پیامبران، آنان را فرا گرفت».

۱۰. «من این ثروت را در سایه دانش خود به دست آورده ام. آیا نمی داند که خدا ملت هایی را که از او نیرومندتر و ثروتمندتر بودند نابود کرد».

### اشاره

با گروه های مخالفان پیامبران در بحث پیش آشنا شدیم آنچه مهم است شناخت انگیزه ها و شیوه های مخالفت آنان است نخست به انگیزه های مخالفت اشاره می کنیم.

از بررسی مجموع آیات مربوط به مخالفان پیامبران به دست می آید که انگیزه های اصلی از امور یاد شده در زیر تجاوز نمی کرد.

۱. تعصب بر آیین نیاکان.

۲. غرور علمی و محدود دانستن قلمرو زندگی. (جز جهان مادی، جهان دیگری نیست).

۳. پیروی از هوا و هوس.

اکنون به تشریح این انگیزه ها می پردازیم:

با شناخت معنی «اتراف» و مترفین انگیزه مخالفت آنان را نیز شناختیم، افراد عیاش و ثروتمند پیوسته خواهان اشباع غرایز خود هستند و در این طریق حد و مرزی نمی شناسند و چون دین را مخالف آزادی در شهوت می دیدند قهراً به مخالفت بر می خاستند، و چون در گذشته با آیات مربوط به مترفین آشنا شدیم در این جا از تکرار آنها خود داری می کنیم.

همچنان که در گذشته با «مستکبران» که از مخالفان سر سخت پیامبران بودند آشنا شدیم \_ گروه مستکبر کسانی اند که به مقام و منصب علاقه فراوانی دارند و پذیرش دعوت انبیا را با حفظ منصب خود، ناسازگار می دیدند طبعاً به مخالفت بر می خاستند، بنابر این در حالی که «مترفان» و «مستکبران» از مخالفان سر سخت پیامبران بودند «ترف» و «کبر» نیز از انگیزه های مخالفت به شمار می رفت، و آیات این قسمت در بحث پیش بیان شد.

آنچه مهم است، تبیین انگیزه های سه گانه ای است که به ترتیب بیان می شوند.

## ۱. تعصب بر روش نیاکان

تعصب از ماده «عصب» به معنی عرق و پی است که واقعیت آن به نژاد پرستی بر می گردد، گویی علاقه به نژاد و خاندان، سبب می شد که همه حقایق را زیر پا گذارند و یا لا اقل در مسایل مخالف با آن نیندیشند \_ این نوع از انگیزه غالباً در افراد عادی تبلور داشت نه ثروتی داشتند و نه مقامی، چیزی که آنان را به مخالفت بر می انگیزد این که دست کشیدن از روش نیاکان برای آنان بسیار مشکل بود، و غالباً پیامبران با این گروه و این انگیزه روبرو بودند اینک به ذکر این آیات به ترتیب تاریخ پیامبران می پردازیم:

۱. آنگاه که حضرت صالح به قوم خود گفت:

(...أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ...).

«خدا را که جز او خدایی نیست پرستید».

در پاسخ وی گفتند:

(...أَتْنَهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكِّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ). (۱)

«آیا ما را از آنچه پدران ما پرستش می کردند باز می داری؟ و ما در صحت دعوت تو در شک و تردید هستیم».

۲. آنگاه که ابراهیم با براهین روشن، بی پایگی بت پرستی را ثابت کرد آنان در پاسخ ابراهیم چنین گفتند:

(... وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ). (۲)

ص : ۴۶۵

---

۱- [۱] هود/۶۲.

۲- [۲] انبیاء/۵۳.

وباز گفتند:

( وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ ). (۱)

۳. آنگاه که شعیب قوم خود را به یکتاپرستی دعوت کرد در پاسخ وی گفتند:

(...أَصْلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا... ). (۲)

«آیا نماز تو، به تو فرمان می دهد که به ما بگویی از آنچه پدرانمان عبادت می کردند دست برداریم؟!».

۴. موسی بن عمران آنگاه که فرعونیان را دعوت به یکتاپرستی کرد، در پاسخ او گفتند:

(...أَجِئْنَا لِنَلْفِتْنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا... ). (۳)

«آیا به سوی ما آمده ای که ما را از راه پدرانمان باز داری؟».

۵. درباره پیامبر گرامی یکی از مستمسک های مخالفت، همان پیروی از روش نیاکان بود و این مطلب در سوره های بقره آیه ۱۰۷، مائده/۱۰۴، اعراف/۲۸، لقمان/۲۱، صافات/۶۰-۷۰ وارد شده است، که به نقل یکی بسنده می کنیم:

(وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ). (۴)

«آنگاه که به آنان گفته شود از آنچه که خدا فرو فرستاده است پیروی کنید در پاسخ می گویند: ما از طریقه ای که پدران خود را بر آن یافته ایم پیروی می کنیم، آیا اگر پدران آنان چیزی

ص : ۴۶۶

۱- [۱] شعراء/۷۴.

۲- [۲] هود/۸۷.

۳- [۳] یونس/۷۸.

۴- [۴] بقره/۱۷۰.

را نمی فهمیدند \_ و به حق راهی نداشتند (باز هم شایسته پیروی هستند؟)».

آیات مربوط به این قسمت بیش از آن است که در این جا منعکس شده زیرا گذشته از آیات یاد شده، یک قسمت از آیات به صورت کلی بیان شده، و این که شیوه مخالفان در برابر دعوت پیامبران اصرار به پیروی از شیوه نیاکان بوده است. و این حاکی از آن است که بیماری تعصب، بیماری ریشه داری بوده است. و این آیات در سوره های ابراهیم آیه ۱۰ و سوره زخرف آیه های ۲۲، ۲۳ و ۲۴ آمده است.

## ۲. غرور علمی

علم زدگی بیماری قرن حاضر نیست بلکه بشر پیوسته مغرور علم و دانش ناچیز خود بوده و با این مغز کوچک به نبرد پیامبران الهی می رفت در حالی که شخصیت های والای علمی، پیوسته علم خود را ناچیز و کوچک تر از آن دانسته اند که حتی نام علم بر آن نهند، وقتی آگاهی های خود را با مجهولات خود مقایسه می کردند، آن را قطره ای در برابر دریای ناپیدای کرانه می اندیشیدند و هر چه علم و دانش آنان پیشرفت می کرد، آگاهی از فزونی جهل، بالا می رفت، در این مورد از شیخ رئیس، این بیت نقل شده است:

تا به جایی رسید دانش من \*\*\* ک\_ه بدانست\_می که نادان\_م

انیشترین دانشمند فیزیک دان معاصر هنگامی که در برابر پلکان کتابخانه عظیم خود ایستاده بود، خبرنگاری از او پرسید نسبت معلومات تو به مجهولات چیست؟ او در پاسخ گفت: نسبت این دو به هم بسان نسبت این نردبان کوچک به این ساختمان عظیم است. (۱)

ص : ۴۶۷

---

۱- [۱] مجله رساله الإسلام، نشر دار التقرب بين المذاهب الإسلامیه، سال چهارم شماره ۱۳ احمد امین مصری در مقاله یاد شده، وقتی این جمله را یاد آور می شود، گفتار او را تعقیب می کند و می فرماید: ولو أنصف لقال انه اقل من هذاهلنسه : اگر انصاف میورزید می گفت: کمتر از این.



قرآن با جمله کوتاهی محدودیت دایره آگاهی انسان را روشن می سازد و می فرماید:

(...وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا) (۱).

«از دانش جز بهره اندکی ندارید».

گذشته از این، آگاهی انسان مربوط به ظاهر زندگی و رویه آن است و از باطن این جهان هیچ نوع آگاهی ندارد. چنان که می فرماید:

(يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ) (۲).

«آنان صورتی از زندگی دنیا می دانند و از سرای دیگر، بی خبرند».

اکنون که بشر از نظر تکنولوژی و شناخت روابط مادی تا حدی گام های بلندی برداشته است، اندیشمندان واقع بین دانش خود را ناچیز می شمارند، تا چه رسد به دوران های پیش از اسلام و معاصر آن که علم و آگاهی بشر در آن شرایط، بسیار محدودتر بوده است، و شگفت این که در آن اعصار، گروهی به علم ناچیز خود تکیه کرده و به مخالفت با پیامبران برخاسته اند چنان که می فرماید:

(فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ) (۳).

«آنگاه که پیامبران آنان با دلایل به سوی آنان آمدند به علم و دانشی که داشتند دل خوش کردند، ولی کیفر استهزای آنان نسبت به پیامبران آنان را فرا گرفت».

البته استشهاد به این آیه در صورتی است که مقصود از ضمائر در الفاظ

ص : ۴۶۸

۱- [۱] اسراء/۸۵.

۲- [۲] روم/۷.

۳- [۳] غافر/۸۳.

(فرحوا بما عندهم) گروه کافر باشد، نه پیامبران زیرا احتمال دوم بسیار ضعیف است. و مقصود از دانش آنان همان آگاهی محدودی بود که زندگی را، به زندگی دنیا منحصر کرده، و مرگ را پایان عمر انسان می دانستند از این جهت به پیامبر می گفتند قیامت و رستاخیزی در کار نیست.

قارون در سایه دانش خاصی گنج های فراوانی به دست آورد. آنگاه که افراد مؤمن بنی اسرائیل به وی گفتند از طریق این ثروت سرای دیگر را بطلب و بهره خود را از دنیا فراموش مکن (که بسیار کم است) و نیکی کن همچنان که خدا به تو نیکی کرده است و خواهان فساد در زمین مباش که خدا مفسدان را دوست نمی دارد. (۱) (وقتی این سخنان را شنید در پاسخ چنین گفت:

(... إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي...) (۲)

«من این ثروت را در سایه دانش خود به دست آورده ام».

قرآن در نقد این پاسخ یادآور می شود که اگر علم برای نجات کافی بود پس چرا ملت های پیشین که از او نیرومندتر بودند هلاک شدند چنان که می فرماید:

(... أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا) (۳)

«آیا نمی داند که خدا ملت هایی را که از او نیرومندتر و ثروتمندتر بودند نابود کرد».

گذشته از این از او باید پرسید: علم و دانش را چگونه به دست آورده است، جز این است که او با نعمت های خدا توانسته است آگاهی خاصی از خواص اشیا پیدا کند، و بر طلا و نقره مخلوق خدا دست یابد، حتی

ص : ۴۶۹

---

۱- [۱] قصص / ۷۷.

۲- [۲] قصص / ۷۸.

۳- [۳] قصص / ۷۸.

سرمایه‌هایی را که او در این راه مصرف کرده است از آن خدا بوده است و در حقیقت منهای لطف و عطای خدا، چیزی در خانه هستی نیست، که صاحب و مالک چیزی باشد.

### ۳. هوای نفس

مقصود از هوای نفس پیروی از خواهش‌های حیوانی انسان در برابر خواسته‌های عقلانی او است. شکی نیست که دین در برابر نفسانیات قرار دارد \_ و خواست‌های نفسانی مصلحت فرد و جامعه مطرح نیست، آنچه مطرح است، لذت‌های نفسانی است. و یک چنین تز و مکتبی نمی‌تواند الهی باشد، از این جهت هواپرستان و هوس‌رانان، با همین انگیزه در برابر پیامبران ایستاده و با عدالت خواهی و عدالت منشی \_ و ساده زیستی آنان مبارزه می‌کردند.

ولی اگر در این عامل دقت کنیم، هوای نفس ریشه همه عوامل پیشین است، زیرا درست است که فرو رفتگی در شهوت، و یا علاقه به منصب، و یا تعصب بر روش نیاکان، و یا دلخوش کردن به علم ناچیز است که آنها را به مبارزه بر می‌انگیخت ولی باید توجه کرد که آنان در طریق مبارزه، عقل و خرد را کنار نهاده و پیرو خواسته‌های نفس بوده‌اند و آیاتی که در این مورد هوای نفس را انگیزه مخالفت معرفی می‌کند، در حقیقت می‌تواند دلیلی بر عوامل یاد شده پیشین باشد. (۱)

ص : ۴۷۰

---

۱- [۱] آیات مربوط به بیان این انگیزه در سوره‌های : بقره/۸۷؛ مائده/۷۰؛ قصص/۵۰؛ کهف/۲۸؛ جاثیه/۲۳؛ محمد/۱۶ و قمر/۳.

آیات موضوع

١. (كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ)  
(ذاریات/٥٢).
٢. (كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ) (قمر/٩).
٣. (قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ) (شعراء/١٥٣).
٤. (فَتَوَلَّى بِرُكْنِهِ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ) (ذاریات/٣٩).
٥. (...وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ \* وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ) (قلم/٥١\_٥٢).
٦. (...إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنُظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ) (اعراف/٦٦).
٧. (...فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ... ) (بقره/١٠٢).

٨. فَأَلْقَى السَّحْرَهُ سَجْدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى (طه/٧٠).
٩. (...وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ) (ص/٤).
١٠. (...إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَى) (مدثر/٢٤).
١١. (...وَإِنْ نَطُنُّكَ لِمَنْ الْكَاذِبِينَ) (شعراء/١٨٦).
١٢. (أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ... (سبأ/٨).
١٣. (وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ) (غافر/٢٦).
١٤. (...أَتَذَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ يَذَرَكَ وَالْآلِهَتَكَ... (اعراف/١٢٧).
١٥. (...يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ) (هود/٣٢).
١٦. (...يَا هُودُ مَا جِئْنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ... (هود/٥٣).
١٧. (...إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ) (ابراهيم/٩).
١٨. (...يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ) (انعام/٢٥).

١٩. (لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ) (انفال/٣١).

٢٠. (وَمَا مَعَ النَّاسِ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا) (اسراء/٩٤).

٢١. (... إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا...) (ابراهيم/١٠).

٢٢. (... أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا...) (تغابن/٦).

٢٣. (قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْسُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا) (اسراء/٩٥).

٢٤. (قَالُوا أَنْتُمْ لَكُمْ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ) (شعراء/١١١).

٢٥. (أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا - يَكَادُ يُبِينُ \* فَلَوْلَا - أَلْقَىٰ عَلَيْهِ اسْوِرَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقَسَّرِينَ) (زخرف/٥٢-٥٣).

٢٦. (وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَاهِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا) (كهف/٢٨).

٢٧. (وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ \* وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ) (سبأ/٣٤-٣٥).

٢٨. (وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِندَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنَ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا...) (سبأ/٣٧).

٢٩. (قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ) (هود/٩١).

٣٠. (قَالُوا أَطِيرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَّعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِندَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّتَفَتِنُونَ) (نمل/٤٧).

٣١. (فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) (اعراف/١٣١).

٣٢. (...وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا) (نساء/٧٨).

٣٣. (وَيَضَعُ الْفُلُكَ وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ...) (هود/٣٨).

٣٤. (وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ) (حجر/١١).

٣٥. (...وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوعًا) (كهف/٥٦).

٣٦. (وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيِّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ) (زخرف/٧).

٣٧. (وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوعًا...) (انباء/٣٦).

٣٨. (وَإِذَا رَأَوْكَ إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوعًا أَلَمْ يَكُنْ لَكَ آيَاتٌ أَنْ تُبَيِّنَ لِلنَّاسِ إِنْ هُمْ لَا يَفْقَهُونَ) (فرقان/٤١).

٣٩. (...وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ) (بقره/١٤).

٤٠. (وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْصَمُوا نِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا) (نوح/٧).

٤١. (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ) (فصلت/٢٦).

٤٢. (قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ) (شعراء/١١٦).

٤٣. (قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ...) (مريم/٤٦).

۴۴. قَالَ الْمَلَأَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا... (اعراف/۸۸).

۴۵. وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِئْمِلَانَا... (ابراهيم/۱۳).

۴۶. قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (انبیاء/۶۸).

۴۷. وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ... (نساء/۱۵۷).

۴۸. وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ (انفال/۳۰).

۴۹. (... ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ... (بقره/۶۱).

۵۰. (... فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ) (مائده/۷۰).

### ترجمه آیات

۱. «همچنین برای امت های پیشین پیامبر نیامد مگر این که به او گفتند جادوگر است یا دیوانه».

۲. «پیش از آنان قوم نوح تکذیب کردند، آنان بنده ما را تکذیب نموده و گفتند: دیوانه است، و مورد شکنجه قرار گرفت».

۳. «مخالفان هریک از این دو پیامبر به آنان گفتند: تو سحر شده هستی (کنایه از مجنون)».



۴. «فرعون از موسی روی برگرداند و گفت جادوگر یا دیوانه است».

۵. «می گویند او دیوانه است در حالی که قرآن او چیزی جز مایه یادآوری نیست».

۶. «ما در تو نوعی سبکی اندیشه و فکر می بینیم و گمان می کنیم که دروغ می گویی».

۷. «از دو فرشته چیزی می آموختند که به وسیله آن میان زن و شوهر جدایی بیفکنند».

۸. «ساحران به سجده افتادند و گفتند به خدای موسی و هارون ایمان آوردیم».

۹. «و کافران گفتند: این جادوگری کذاب است».

۱۰. «این جز جادویی که فرا آموخته چیزی نیست».

۱۱. «و گمان ما این است که دروغ می گویی».

۱۲. «یا به خدا عمداً دروغ بسته و یا آنکه جنون دارد که بی اختیار خلاف می گوید».

۱۳. «فرعون گفت: بگذارید موسی را بکشیم و او پروردگارش را بخواند، می ترسم دینتان را دگرگون کند یا در این سرزمین فساد انگیزد».

۱۴. «آیا موسی و قوم او را آزاد می گذاری تا در زمین فساد کنند، و تو و خدایانت را ترک نمایند؟».

۱۵. «گفتند ای نوح، زیاد با ما به جدال برخاستی و زیاد جدل کردی وعده خود (عذاب) را بیاور اگر راست می گویی».

۱۶. «ای هود دلیل روشنی بر مدعای خود نیاوردی و ما نیز به خاطر گفتار تو خدایان خود را ترک نخواهیم کرد».

۱۷. «ما به آنچه که برای تبلیغ آن اعزام شده اید کفر میورزیم، و در باره آنچه ما را به سوی آن دعوت می کنید شک و تردید داریم».

۱۸. «افراد کافر می گویند قرآن جز داستان های گذشتگان چیزی نیست».

۱۹. «اگر بخواهیم مانند قرآن تو را می آوریم، آن جز افسانه های پیشینیان چیزی نیست».

۲۰. «مردم را از گرویدن به پیامبران آنگاه که با هدایت به سوی آنان آمدند، چیزی باز نداشت، جز این که گفتند: آیا می شود خدا بشری را به عنوان رسول برگزید؟».

۲۱. «شما بشری مثل ما بیش نیستید که می خواهید ما را از آنچه پدرانمان می پرستیدند باز دارید».

۲۲. «آیا بشری ما را هدایت می کند، پس کفر ورزیده و روی برگردانیدند».

۲۳. «بگو اگر در زمین فرشتگانی باشند برای آنان فرشته ای به عنوان رسول اعزام می کردیم».

۲۴. «گفتند: آیا ما به تو که گروهی فرومایه پیروت شده اند ایمان بیاوریم».

۲۵. «آیا من بهتر از این انسان خوار نیستم، که آشکار سخن نمی گوید؟ اگر راست می گوید، چرا دستبندهایی از طلا برای او فرستاده نمی شود؟ چرا فرشتگان همراه او نمی آیند؟».

۲۶. «با افرادی که هر صبح و شام خدا را می خوانند و رضای خدا را می طلبند بساز و صبر کن، هرگز به خاطر زیور زندگی دنیا دیدگان لطف و محبت خود را از آنان مگیر، و از کسی که قلب او را از یاد خود غافل ساخته ایم و از هوا و هوس پیروی کرده و کارهای او دور از حد اعتدال است پیروی مکن».

۲۷. «در هیچ قریه ای بیم دهنده ای نفرستادیم مگر آن که مترفان گفتند ما به آنچه شما برای تبلیغ آن مبعوث شده اید کافریم، و ما اموال و فرزندان بیشتری از شما داریم، و ما گرفتار عذاب نخواهیم شد».

۲۸. «اموال و فرزندان شما مایه تقرب به ما نخواهد بود مگر کسی که ایمان آورده، و عمل نیک انجام دهد».

۲۹. «ای شعیب بسیاری از گفته های تو را نمی فهمیم. و تو را در میان خود ضعیف و ناتوان می بینیم، اگر طایفه تو نبود تو را سنگسار می کردیم، و هرگز قوی تر از ما نیستی».

۳۰. «گفتند ما به تو و پیروان تو فال بد زده ایم. این شومی شما از جانب خدا و آن هم به خاطر اعمال بد شماست و شما پیوسته آزمایش می شوید».

۳۱. «زمانی که نیکی به آنها رسید، گفتند: این از خود ماست و اگر رنج به آنها می رسید فال بد به موسی و کسان او می زدند، آگاه باش که طالع نیک و بد آنان نزد خداست لکن اکثر آنان نمی دانند».

۳۲. «اگر چیزی به آنها برسد می گویند: از جانب خداست و اگر شری برسد می گویند از ناحیه توست بگو: همه از ناحیه خداست چرا این قوم حاضر نیستند حقایق را درک کنند».

۳۳. «او کشتی را می ساخت و هرگاه سران قوم او از کنار او می گذشتند (و کشتی سازی او را در خشکی می دیدند) او را مسخره می کردند».

۳۴. «هیچ پیامبری به سوی آنان نمی آمد مگر این که او را استهزا می کردند».

۳۵. «آیات الهی و آنچه که با آن بیم داده می شدند به شوخی می گرفتند».

۳۶. «هیچ پیامبری به سوی آنان نمی آمد مگر اینکه او را مسخره می کردند».

۳۷. «هنگامی که کافران تو را ببینند با تو برخوردی جز تمسخر و استهزا ندارند».

۳۸. «و هنگامی که تو را ببینند به مسخره ات می گیرند: آیا این همان کسی است که خدا او را به رسالت فرستاده است؟».



۳۹. «زمانی که با پیشوایان خود خلوت می کنند می گویند: با شما مییم، ما فقط آنان را استهزاء می کنیم».

۴۰. «من هرگاه آنان را دعوت می کردم تا آنان را بیامری، انگشتان خود را در گوش های خود فرو می بردند و لباس ها را بر سر می کشیدند، و براین کار اصرار میورزیدند و کبر نشان می دادند».

۴۱. «سران کفر به دیگران گفتند: به قرآن گوش فرادهید و هنگام تلاوت آن ، سرو صدا کنید، تا پیروز شوید».

۴۲. «اگر دست از تبلیغ برنداری سنگسار خواهی شد».

۴۳. آزر به ابراهیم گفت: «آیا مرا از خدایانم باز می داری؟ اگر دست از تبلیغ برنداری تو را سنگسار می کنم».

۴۴. «مستکبران قوم شعیب به او گفتند: تو و کسانی را که به تو ایمان آورده اند، از این شهر بیرون می کنیم».

۴۵. «افراد کافر به پیامبران خود گفتند: شما را از سرزمین خود بیرون می کنیم، مگر این که به روش و آیین ما باز گردید».

۴۶. «گفتند او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید».

۴۷. «و گفتار یهود که ما عیسای مسیح فرزند مریم و رسول خدا را کشتیم (در حالی که تصمیم بر قتل او گرفتند) او را نکشتند و به دار نیاویختند بلکه جریان بر آنان مشتبه شد».

۴۸. «به یاد آر هنگامی که کافران نیرنگی اندیشیدند که تو را زندانی کنند یا بکشند یا تبعید کنند، آنان از در حيله وارد شدند. و خدا نیز حيله های آنان را خنثی کرد، خدا بهترین (پاسخ دهنده) حيله گران است».

۴۹. «آنان (بنی اسرائیل) آیات الهی را انکار می کردند. و پیامبران را به ناروا می کشتند».

۵۰. «گروهی را تکذیب می کردند و گروهی را می کشتند».

مخالفان دعوت پیامبران به طور کلی از دو شیوه بهره می گرفتند: یکی حربه تهمت و افترا، دیگری انتقادهای بی جا و به عبارت دیگر تفسیر یک سلسله واقعیت ها به صورت غیر صحیح.

و به دیگر سخن: گاهی افترا می بستند، و گاهی اموری را نقطه ضعف می پنداشتند در حالی که به یک معنا نقطه قوت بودند. اینک ما مجموع این شیوه ها را با یادآوری آیات مربوط، مورد بحث قرار می دهیم.

در طول تاریخ، منادیان اصلاح، پیوسته آماج تهمت های ناجوانمردانه مخالفان بودند، و آنان را با یک سلسله مسایل روانی متهم می کردند. بررسی این تهمت ها، از واقعیتی پرده بر می دارد. و آن این که دشمنان پیامبران هرگز نتوانستند آنان را به فساد مالی، و انحراف جنسی، و آدم کشی و خونریزی، و مانند آنها متهم سازند، زیرا زمینه زندگی آنان به گونه ای بود که این لکه ها بر دامن آنان نمی نشست، و مردم نمی پذیرفتند. از این جهت آنان را به یک رشته امور روحی و روانی که نفی و اثبات آنها مشکل بود، متهم می کردند، مانند اتهام به سحر و کهنات، یا جنون و دیوانگی و نظایر آن.

بررسی آیات مربوط به اتهامات وارد بر پیامبران، این حقیقت را روشن می کند که غالباً به امور یاد شده در زیر متهم می شدند:

۱. جنون، ۲. سفاهت، ۳. سحر، ۴. کهنات، ۵. شاعری، ۶. دروغگویی، ۷. جدل گرایی، ۸. افسانه گرایی، ۹. آموزش دیدن از دیگران، ۱۰. نفرین شده بتان.

اینک ما به تحلیل هر یک از این تهمت ها به صورت فشرده می پردازیم.

جنون که معادل فارسی آن «دیوانگی» است یکی از تهمت های عمومی است که اکثریت منادیان توحید به آن متهم شدند. زیرا این گروه پیوسته بر خلاف میل جامعه حرکت می کردند، و یک چنین حرکت، که از قبیل حرکت بر خلاف مسیر آب است در نظر مردم یک حرکت محال و جنون آمیز است، و جز افراد فاقد عقل و خرد، چنین کاری را انجام نمی دهند.

مجنون از کلمه «جن» اخذ گردیده و معنی لغوی آن جن زده است، همانگونه که در زبان فارسی مقصود از دیوانه کسی است که از جانب دیو آسیب دیده ولی به مرور زمان معنی ریشه ای به دست فراموشی سپرده شد و معنای وسیع به خود گرفت، یعنی فاقد عقل و خرد، هر چند عامل آن جن زدگی نباشد.

این تهمت در میان پیامبران بیش از همه متوجه پیامبر اسلام شده است، و در عین حال در قرآن مجید در باره نوح و صالح و شعیب و موسی بلکه عموم پیامبران یادآوری شده است که به همگی اشاره می کنیم.

در باره عموم پیامبران چنین می فرماید:

(كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ). (۱)

«همچنین برای امت های پیشین، پیامبری نیامد مگر این که به او گفتند جادوگر است یا دیوانه».

در باره نوح یادآور می شود:

(كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ). (۲)

ص : ۴۸۱

---

۱- [۱] ذاریات/۵۲.

۲- [۲] قمر/۹.

«پیش از آنان قوم نوح تکذیب کردند، آنان بنده ما را تکذیب نموده و گفتند: دیوانه است، ومورد شکنجه قرار گرفت».

و در مورد اتهام صالح و شعیب به «جنون» می فرماید:

(قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ) (۱).

«مخالفتان هریک از این دو پیامبر به آنان گفتند: تو سحر شده هستی (کنایه از جنون)».

و در باره اتهام موسی به جنون می فرماید:

(فَتَوَلَّى بِرُكْنِهِ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ) (۲).

«فرعون از موسی روی برگرداند و گفت جادوگر یا دیوانه است».

قرآن بیش از همه این تهمت را از مشرکان عصر رسالت پیامبر نقل می کند، و این تهمت در سوره های حجر/۶، شعراء/۲۷، صافات/۳۶، دخان/۲۴، طور/۲۹، قلم/۵۱، تکویر/۲۳ آمده است. و در اینجا یک مورد را یادآور می شویم:

(...وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ \* وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ) (۳).

«می گویند او دیوانه است در حالی که قرآن او چیزی جز مایه یادآوری نیست».

و احیاناً به جای کلمه مجنون لفظ سفیه و معادل آن به کار می بردند که همان سبکی عقل و اندیشه است و در حقیقت درجه نازل از جنون به شمار می رود چنان که به حضرت هود چنین گفتند:

(...إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنُظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ) (۴).

«ما، در تو نوعی سبکی اندیشه و فکر می بینیم و گمان می کنیم که دروغ می گویی».

ص : ۴۸۲

۱- [۱] شعراء/۱۵۳.

۲- [۲] ذاریات/۳۹.

۳- [۳] قلم/۵۱-۵۲.

۴- [۴] اعراف/۶۶.



تا اینجا به گونه ای از بررسی تهمت جنون فارغ شدیم اکنون به تحلیل دیگر تهمت ها می پردازیم.

## ۲. تهمت سحر و جادوگری

سحر و جادو برای خود بحث گسترده ای دارد تا حقیقت آن روشن گردد گاهی افرادی تصور می کنند که سحر و جادو، افسانه ای بیش نیست. در حالی که قرآن به سحر و جادو، از دیده یک واقعیت می نگرد، واقعیتی که برای خود شرایط خاصی دارد، تا آنجا که در باره مردم «بابل» که از دو فرشته سحر می آموختند می فرماید:

(...فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ ...). (۱)

«از دو فرشته چیزی می آموختند که به وسیله آن میان زن و شوهر جدایی بیفکنند».

بنابر این نمی توان سحر و جادو را یک مسئله پنداری انگاشت، بلکه در حد خود، واقعیت و اثر ویژه ای دارد، و واقعیت «سحر» در قدرت نفسانی ساحر، و تصرف در حواس افراد دیگر، خلاصه می شود. بنابر این ساحر، سحر، قدرت نفسانی، و تصرف در حواس، همگی واقعیت هایی هستند که سحر را به وجود می آورند، و در نتیجه انسان غیر واقع را واقع می انگارد، بدون این که آنچه می نمایاند، واقعیت داشته باشد.

در حالی که واقعیت معجزه بر خلاف سحر است در آنجا که آنچه را که پیامبر انجام می دهد و می نمایاند واقعیت دارد.

در هر حال همه پیامبران یا غالب آنها به چنین تهمت (جادوگری) متهم بوده اند، و هر یک به مناسبت محیط خود.

ص : ۴۸۳

قرآن در باره عموم پیامبران چنین می فرماید:

(كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ). (۱)

«همچنین برای پیشینیان پیامبری نیامد مگر اینکه گفتند جادوگر و یا دیوانه است».

ولی این تهمت در باره موسی و پیامبر گرامی به کار گرفته شده است و قرآن درباره اتهام موسی به سحر، در آیاتی این تهمت را نقل می کند، مانند: اعراف/۱۰۹، یونس/۷۶، اسراء/۱۱۰، طه/۶۶ و ۷۱، شعراء/۳۴ و ۴۹، نحل/۱۳، قصص/۴۸، غافر/۲۴، زخرف/۵۰.

و در باره پیامبر اسلام در سوره های: یونس/۲، هود/۷، اسراء/۴۷، فرقان/۸، انبیاء/۳، ص ۴ آمده است.

البته علت اتهام موسی به سحر یک جریان عادی بود زیرا در زمان او فن سحر و جادو، فن رایج آن روز بود، و آنان می اندیشیدند که کار موسی هم از نوع کار آنها است، ولی آنگاه که در میدان مبارزه بر ساحران غلبه کرد، نخستین گروهی که به او ایمان آوردند، ساحران بودند، زیرا آنان به حقیقت کار موسی پی بردند و قرآن این حقیقت را چنین بیان می کند:

(فَأَلْقَى السَّحَرَةُ سَجْدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى). (۲)

«ساحران به سجده افتادند و گفتند به خدای موسی و هارون ایمان آوردیم».

ولی علت ظاهری اتهام پیامبر به جادوگری همان تفرقه ای بود که در میان مشرکان پدید آمده بود، جوانان قریش به توحید گرویده و پیران به شرک باقی ماندند، و چون تفرقه افکنی یکی از کارهای جادوگران بود، از این جهت

ص : ۴۸۴

---

۱- [۱] ذاریات/۵۲.

۲- [۲] طه/۷۰.

پیامبر را ساحر و کتاب او را سحر خواندند، چنان که می فرماید:

(...وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ). (۱)

وباز می گفتند:

(...إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَى). (۲) و همچنین آیات دیگر.

### ۳. اتهام به دروغگویی

دروغ همان گفتار خلاف واقع است که گاهی گوینده آن بر خلاف بودن آن توجه دارد و گاهی ندارد.

و افترا به دروغی می گویند که گوینده آن با عمد و قصد آن سخن را بگوید.

کسانی که پیامبران را به «جنون» متهم می کردند طبعاً باید به دروغگویی هم متهم کنند، زیرا انسان دیوانه به خاطر فقد عقل و خرد، غالب سخنان او خلاف واقع خواهد بود. همچنین کسانی که آنان را به سحر و جادو متهم می کردند، طبعاً پیامبران را به دروغگویی نیز متهم می نمودند.

از باب نمونه قوم هود آنگاه که او را یک فرد سفیه می خواندند \_ به دنبال آن می گفتند:

(...وَإِنْ نَطْنُكَ لِمِنَ الْكَاذِبِينَ). (۳)

بنابر این چون همه پیامبران به جنون متهم شدند، طبعاً به دروغ گویی نیز متهم بودند، ولی حساب «افترا» از مطلق دروغ جدا است، در «افترا» عمد

ص : ۴۸۵

۱- [۱] ص/۴.

۲- [۲] مدثر/۲۴.

۳- [۳] اعراف/۶۶.

نهفته است که ملازم با عقل و خرد و محاسبه مصالح است و هرگز با جنون سازگار نیست از این جهت درباره پیامبر گرامی به طور محتاطانه یکی از دو نسبت را داده و می گفتند:

(أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ...)<sup>(۱)</sup>.

«یا به خدا عمداً دروغ بسته و یا آنکه جنون دارد که بی اختیار خلاف می گوید».

#### ۴. اتهام به اخلاگری و فساد در زمین

آنگاه که دعوت انبیا نظام های موجود را تهدید می کرد، مخالفان، آنان را به عنوان اخلاگر و کسانی که در فسادند، متهم می کردند و نمونه بارز آن را در مبارزه موسی با فرعون مصر مشاهده می کنیم. وقتی موسی در مقام احتجاج بر فرعون پیروز شد، فرعون با قیافه دموکراسی از قوم خود اجازه خواست که موسی را بکشد (گویا او یک فرد دمکراتی بود که در سر بردن هزاران طفل از قوم بنی اسرائیل از قوم خود اجازه گرفته بود) آنگاه به تمسخر گفت: موسی خدای خود را به کمک فرا خواند، من می ترسم آیین شما را تغییر دهد و در مصر او فساد کند، چنان که می فرماید:

(وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ).<sup>(۲)</sup>

حتی سران قوم فرعون به او گفتند:

(...أَتَذَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ...)<sup>(۳)</sup>.

ص : ۴۸۶

۱- [۱] شعراء/۱۸۶.

۲- [۲] غافر/۲۶.

۳- [۳] اعراف/۱۲۷.

«آیا موسی و قوم او را آزاد می گذاری تا در زمین فساد کنند، و تو و خدایانت را ترک نمایند؟».

اصولاً- فساد در نظر افراد سطحی یک معنی نسبی دارد، هر گاه شخص با بهترین برنامه برای نجات قوم خود قیام کند در نظر متولیان نظام، مفسد خواهد بود، چون منافع آنان را به خطر افکنده است، فساد آنگاه معنی حقیقی پیدا می کند، که حق و باطل از هم شناخته شوند. آنگاه کسانی که به جانب باطل دعوت می کنند مفسد خواهند بود.

## ۵. اتهام به جدال

افراد دور از فرهنگ و دانش آنگاه که در برابر منطق افراد تاب مقاومت از دست می دهند، و نمی توانند برای آنان نقطه ضعفی بگیرند، مسئله جدال و مجادله گری را بهانه کرده، خود را از ادامه بحث نجات می دهند: پیامبران گرامی در دعوت به توحید و معاد، نیرومندترین دلیل و برهان را در دست داشتند ولی چون دعوت آنان با مزاج بت پرستی و دنیاخواهی، موافق نبود، آنان را به فقدان دلیل و منطق متهم می نمودند از این جهت حضرت نوح که منطق او در کوبیدن بت پرستی در قرآن مذکور است، متهم به جدال می شود و می گویند:

(...یا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ). (۱)

«گفتند ای نوح، زیاد با ما به جدال برخاستی و زیاد جدل کردی وعده خود (عذاب) را بیاور اگر راست می گویی».

ص : ۴۸۷

و در باره هود نیز همین اتهام را وارد می کردند و به او می گفتند:

(یا هُودُ مَا جِئْنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ...)<sup>(۱)</sup>

«ای هود دلیل روشنی بر مدعای خود نیوردی و ما نیز به خاطر گفتار تو خدایان خود را ترک نخواهیم کرد».

گاهی به صورت ریاکارانه در برابر دلایل پیامبران می گفتند: سخنان شما برای ما یقین آفرین نیست. و ما در صحت گفتار شما شک داریم، قرآن می فرماید: منطلق اقوام نوح و عاد و ثمود و کسانی که پس از آن آمده اند این بود که می گفتند:

(...إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكِّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ)<sup>(۲)</sup>

«ما به آنچه که برای تبلیغ آن اعزام شده اید کفر میورزیم، و در باره آنچه ما را به سوی آن دعوت می کنید شک و تردید داریم».<sup>(۳)</sup>

#### ۶. اتهام به افسانه بودن محتوای دعوت

خداوند بزرگ از روز نخست آیین واحدی را فرو فرستاده است و اصول و ریشه های آیین در تمام رسالت ها و نبوتها یکسان بوده است خصوصاً مسئله یکتا پرستی که نخستین اصل قانون اساسی پیامبران گرامی را تشکیل می دهد، از این جهت هر موقع پیامبری آیین توحید و دعوت به رستخیز را مطرح می کرد، مردم به فکر این که محتوای دعوت او در شریعت پیشین و دعوت های قبلی بوده، برچسب افسانه و اسطوره بودن بر آن می زدند، در حالی که نه قدیم و دیرینه بودن نشانه باطل بودن، و نه جدید و نو بودن نشانه حقانیت است، این

ص : ۴۸۸

۱- [۱] هود/۵۳.

۲- [۲] ابراهیم/۹.

۳- [۳] و به همین مضمون است آیه ۶۲ از سوره هود.

منطق افراد سطحی و قشری است که اندیشه نو را نشانه ترقی، و فکر دیرینه را نشانه باطل بودن می انگارند. در حالی که در سنجش خرد، حق و باطل برای خود میزان مشخصی دارد که در آن حدوث و قدم مؤثر نیست.

قرآن این تهمت را از زبان مشرکان عصر رسالت به صورت مکرر نقل می کند، چنان که می فرماید:

(...يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ). (۱)

«افراد کافر می گویند قرآن جز داستان های گذشتگان چیزی نیست».

و باز می فرماید:

(...لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ). (۲)

«اگر بخواهیم مانند قرآن تو را می آوریم، آن جز افسانه های پیشینیان چیزی نیست».

و این اتهام در سوره های نحل/۲۴، مؤمنون/۸۳، فرقان/۵، نمل/۶۸، احقاف/۱۷، قلم/۱۵، مطففین/۱۴، همگی مربوط به پیامبر اسلام وارد شده است.

### سوء استفاده از یک رشته واقعیت ها

تا این جا بخش اتهامات مخالفان پیامبران به پایان رسید و نوع تهمت ها روشن شد از خلال همین تهمت ها می توان به طهارت و پاکدامنی پیامبران پی برد، در کنار این اتهامات، بر زندگی پیامبران یک رشته واقعیت هایی حکومت می کرد، که به هیچ وجه مایه نقص و عیب نبود ولی گروه مخالف آن واقعیت ها را به صورت بد تفسیر نموده و به اصطلاح سوء استفاده می کردند، ما اکنون این

ص : ۴۸۹

---

۱- [۱] انعام/۲۵.

۲- [۲] انفال/۳۱.

واقعیت هارا مورد بررسی قرار می دهیم تا روشن شود که چگونه مخالفان روش انبیا آسمان و ریسمان را به هم وصل می کردند و بر مقصد خود استدلال می نمودند.

## ۷. شما بشرید

یکی از اشکالات دیرینه مخالفان پیامبران بشر بودن آنان بود. مخالفان به فکر اینکه بشر نمی تواند راهنمای بشر باشد و یا نمی تواند، با مقام ربوبی در ارتباط باشد، تا پیام های الهی را دریافت کرده و ابلاغ نماید پیوسته به پیامبران می گفتند: شماها بشری بیش نیستید و نمی توانید راهنمای ما باشید. و این یکی از موانع نفوذ هدایت انبیا در قلوب مردم بود. چنان که می فرماید:

(وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا). (۱)

«مردم را از گرویدن به پیامبران آنگاه که با هدایت به سوی آنان آمدند، چیزی باز نداشت، جز این که گفتند: آیا می شود خدا بشری را به عنوان رسول برانگیزد؟».

و باز از امت های پیامبران پیشین نقل می کنند که می گفتند:

(...إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاءُنَا...). (۲)

«شما بشری مثل ما بیش نیستید که می خواهید ما را از آنچه پدرانمان می پرستیدند باز دارید».

ص : ۴۹۰

---

۱- [۱] اسراء/۹۴.

۲- [۲] ابراهیم /۱۰.



باز همین منطق را از امت های پیشین نقل کرده می فرماید:

(...أَبَشْرٌ يَهْدُونَنَا فَكُفُّوا وَتَوَلَّوْا...)(۱)

«آیا بشری ما را هدایت می کند، پس کفر ورزیده و روی برگردانیدند».

و به همین مضمون است آیه ۱۵ از سوره یس.

ما در بحث مربوط به لزوم اصل نبوت یادآور می شویم که یکی از پایه های هدایت هم سنخ بودن مربی و افراد تحت تربیت است و گروهی که فکر می کنند باید رهبر، ملوک و فرشته باشد، از ضرورت هم سنخ بودن غفلت ورزیده اند. و لذا قرآن در نقد این نظریه می فرماید:

(قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا)(۲)

«بگو اگر در زمین فرشتگانی باشند برای آنان فرشته ای به عنوان رسول اعزام می کردیم».

و چون ما در این باره در آغاز کتاب سخن گفته ایم به همین اندازه بسنده می کنیم.

## ۸. تهی دستی پیامبران و یاران

شخصیت در هر محیطی برای خود ملاک خاصی دارد در مجامع علمی، ملاک شخصیت، علم و دانش، و در جوامع سرمایه داری عظمت افراد، بستگی به فزونی ثروت و امکانات مالی دارد، در میان قدرتمندان، زورمندترین افراد، از شخصیت والایی برخوردار است، محیطی که پیامبران گرامی در آنها مبعوث می شدند، محیط استکبار و استضعاف بود، کار در دست مستکبران و

ص : ۴۹۱

---

۱- [۱] تغابن/۶.

۲- [۲] اسراء/۹۵.

مترفان بود که پیوسته گروه بیچاره و ناتوان را به زنجیر اسارت می کشیدند، وقتی منادیان عدالت از جانب پروردگار برانگیخته می شدند فوراً افراد مستمند و بیچاره، دور آنان را گرفته، به امید رهایی از بند رقیت و اسارت پیرو آنان می شدند، از این جهت غالباً پیروان آنان را گروه مستضعف و فقیر تشکیل می داد و همین واقعیت سبب می شد که مخالفان آن را دستاویز خود قرار داده و بگویند مکتب تو مکتب حق نیست، زیرا پیروان تو را افراد فقیر و به تعبیر آنان اراذل (طبقه پایین) تشکیل می داد. این بی خردان فکر نمی کردند که حق و باطل در گرو ثروت و تهی دستی نیست، باید حق و باطل را مطابق موازین خود شناخت و هرگز نمی توان تهی دستی را نشانه باطل انگاشت.

قرآن این برداشت را در آیات یاد شده در زیر نقل کرده است:

۱. مخالفان نوح به او می گفتند: ما چگونه از تو پیروی کنیم، در حالی که طبقه پایین جامعه از تو پیروی کرده اند. قرآن کریم این مطلب را چنین یاد آور شده است:

(قَالُوا أَنْتُمْ لَكُمْ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذُلُونَ). (۱)

۲. فرعون پس از شکست در برابر منطق نیرومند موسی به همین حربه تشبث کرد و گفت:

(أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ\* فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ). (۲)

«آیا من بهتر از این انسان خوار نیستم، که آشکار سخن نمی گوید؟ اگر راست می گوید، چرا دستبندهایی از طلا برای او فرستاده نمی شود؟ چرا فرشتگان همراه او نمی آیند؟».

ص : ۴۹۲

---

۱- [۱] شعراء/۱۱۱.

۲- [۲] زخرف/۵۲-۵۳.

۳. مفسران درباره پیامبر اسلام می نویسند که گروهی از سران شرک از حضرتش درخواست کردند، فقیران و مستمندان را از دور خود متفرق سازد و لااقل در جلساتی که ثروتمندان در حضور پیامبر هستند، مستمندان حضور نیابند.

قرآن در نقد اندیشه این گروه به صورت محکم و استوار چنین می فرماید:

(وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا). (۱)

«با افرادی که هر صبح و شام خدا را می خوانند و رضای خدا را می طلبند بساز و صبر کن، هرگز به خاطر زیور زندگی دنیا دیدگان لطف و محبت خود را از آنان مگیر، و از کسی که قلب او را از یاد خود غافل ساخته ایم و از هوا و هوس پیروی کرده و کارهای او دور از حد اعتدال است پیروی مکن».

و به همین مضمون است آیه ۲۵ سوره انعام.

۴. قرآن کریم آنجا که مخالفت مترفان را با پیامبران یادآور می شود، دستاویز آنان را فزونی مال و ثروت و کثرت فرزندان معرفی می کند و می فرماید:

(وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ \* وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ). (۲)

«در هیچ قریه ای بیم دهنده ای نفرستادیم مگر آن که مترفان گفتند ما به آنچه شما برای تبلیغ آن مبعوث شده اید کافریم، و ما اموال و فرزندان بیشتری از شما داریم، و ما گرفتار عذاب نخواهیم شد».

ص : ۴۹۳

---

۱- [۱] كهف/۲۸.

۲- [۲] سبأ/۳۴\_۳۵.

ولی قرآن این سخن بی مایه و اندیشه بی پایه را نقد کرده می فرماید:

(وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا...)(۱)

«اموال و فرزندان شما مایه تقرب به ما نخواهد بود مگر کسی که ایمان آورده، و عمل نیک انجام دهد».

## ۹. اندک بودن پیروان

از آنجا که زمام جامعه در دست مستکبران و مترفان بود گروه زیادی به خاطر ترس، از گرایش به پیامبران خودداری می کردند و تنها گروهی که در خود احساس شهادت می کردند به مخالفت با مستکبران برخاسته و به آنان ایمان می آوردند. از این جهت پیروان آنان در اقلیت بودند، و همین نکته، سبب می شد که مخالفان، آن را دستاویز قرار داده، اندکی پیروان را نشانه نادرست بودن دعوت بینگارند، و این تفسیر از جانب دشمنان در باره شعیب وارد شده است، چنان که می فرماید:

(قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا زَهْرُطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أُنْتِ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ)(۲)

«ای شعیب بسیاری از گفته های تو را نمی فهمیم. و تو را در میان خود ضعیف و ناتوان می بینیم، اگر طایفه تو نبود تو را سنگسار می کردیم، و هرگز قوی تر از ما نیستی».

## ۱۰. شومی و فال بد

گروهی در زندگی خود با یک رشته از واقعیت ها روبرو می شوند اما چون

ص : ۴۹۴

---

۱- [۱] سبأ/۳۷.

۲- [۲] هود/۹۱.

علل واقعی آنها را نمی‌شناسند برای ارضای حس کنجکاوی خود یا به علت دیگری مانند حسد و عداوت عللی برای آن می‌تراشند از این قبیل است نحوست ایام که در میان ملت‌ها رواج دارد.

نحوست ایام برای خود بحث جداگانه‌ای دارد که اکنون وارد آن نمی‌شویم. ولی همین قدر می‌گوییم باید علل نیکی‌ها و بدی‌ها را در زندگی فردی و اجتماعی خود جستجو کرد تا به علل حوادث پی برد و نباید نتیجه کردار زشت خود را بر گردن چرخ و فلک یا کوکب بخت انداخت، متأسفانه برخی از شعرای والا مقام چنین گفته‌اند:

کوکب بخت مرا، هیچ منجم نشناخت یا رب از مادر گیتی به چه طالع زادم؟

در حالی که باید در این مورد گفت:

تو خود، گر کنی اختر نیک را بد مدار از فلک چشم نیک اختری را

در زندگی پیامبران، افراد کم‌خرد و گنهکار به جای انگشت گذاردن روی علل حوادث، پیامبران را مسئول حوادث تلخ و نارسایی‌های زندگی خویش می‌شناختند. و عجیب این که یک چنین برداشت بد از دیر زمان حکمفرما بوده، مثلاً قوم صالح در برابر دعوت‌های او چنین می‌گفتند:

(قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ).

«گفتند ما به تو و پیروان تو فال بد زده ایم».

او در پاسخ این سخن، یادآور می‌شود که:

(طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتِنُونَ). (۱)

«این شومی شما از جانب خدا و آن هم به خاطر اعمال بد شماست و شما پیوسته آزمایش می‌شوید».

ص : ۴۹۵

قوم فرعون آنگاه که زندگی خوشی داشتند و نعمت های خدا برای آنان فراوان بود، می گفتند این برکات از آن خود ما است. و اگر فشاری می دیدند، مثلاً باران کم می بارید، وجود موسی و پیروان او را به فال بد گرفته و آن بدی را از چشم آنها می دیدند.

خدا در پاسخ می گوید: این ناگواری ها نتیجه اعمال شما و از جانب خدا است و ارتباطی به موسی ندارد. ولی چه می توان کرد که داوران، افراد نادانی بودند چنان که می فرماید:

(فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَلَا- إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ). (۱)

مخالفان پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) همین داوری را درباره او داشتند با این تفاوت که هر گاه نیکی به آنان می رسید آن را از جانب خدا می دانستند، و هر گاه با ناگواری روبرو می شدند آن را از ناحیه پیامبر می دانستند. خدا به پیامبر دستور می دهد که بگوید: هر دو از جانب خداست آنان گروه نادان و بی خردی هستند همچنان که می فرماید:

(...وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا). (۲)

این تنها پیامبران نبودند که در نظر مخالفان شوم شمرده می شدند بلکه نمایندگان مسیح نیز با این تفکر روبرو شدند (۳) بلکه منادیان حقیقت پیوسته با

ص : ۴۹۶

۱- [۱] اعراف/۱۳۱.

۲- [۲] نساء/۷۸.

۳- [۳] یس / ۱۸ و ۱۹.

چنین واکنش‌هایی روبرو بوده و پیوسته مصلحان بشری و منادیان حقیقت، مایه «تطیر» بوده‌اند و برای دور کردن افراد از اطراف این گروه، هر نوع حادثه شومی را به آنان منتسب می‌کردند. و ما خود در زندگی خویش نمونه‌های فراوانی در این قسمت دیده‌ایم که جای شرح و وصف آن نیست.

### واکنش‌های عملی مخالفان

تا این جا دو بحث به صورت مشروح بیان شد، یکی درباره تهمت‌ها و برجسب‌های بی‌اساس و دیگری تفسیر ناروا از واقعیت‌های موجود در زندگی پیامبران، در این جا بحث سومی باقی است و آن واکنش عملی و احیاناً گفتاری مخالفان در برابر پیامبران است، یعنی علاوه بر تهمت و تفسیر ناروا از واقعیت‌ها، یک رشته واکنش‌ها و رفتارها که به وسیله آن تبلیغ پیامبران را خنثی می‌کردند و ما این مطلب را تحت عنوان واکنش‌ها و عکس‌العمل‌ها بیان می‌کنیم مجموع واکنش‌های آنان را می‌شود در امور یاد شده در زیر خلاصه کرد:

۱. تمسخر و استهزاء.

۲. فرار از شنیدن تبلیغ.

۳. تهدید به تبعید و قتل.

۴. تصمیم بر قتل.

اینک توضیح هر یک از این واکنش‌ها.

### ۱۱. استهزاء و مسخره نمودن

یکی از کارهای مخالفان پیامبران، این بود که دعوت‌های آنان را جدی نمی‌گرفتند و چون جدی گرفتن، مسئولیت‌زا بود که از آن گریزان بودند، از این جهت، قرآن کراراً یادآور می‌شود که مخالفان، پیامبران را استهزا و مسخره

ص : ۴۹۷

می کردند و مقصود این است که سخنان آنان را به شوخی گرفته و با ادای خاصی آنها را تحقیر می نمودند. مثلاً آنگاه که نوح شیخ الأنبیا از جانب خدا مأمور ساختن کشتی شد، مخالفان از کنار او می گذشتند و کار او را مسخره می نمودند. چنان که می فرماید:

(وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ... (۱).

«او کشتی را می ساخت و هرگاه سران قوم او از کنار او می گذشتند (و کشتی سازی او را در خشکی می دیدند) او را مسخره می کردند».

ناگفته پیداست که کیفیت مسخره در هر موردی شکل خاصی دارد.

روی این اساس دعوت پیامبران با استهزا و سخریه مخالفان روبرو می شد، و چون خود فاقد شخصیت بودند از این طریق می خواستند به شخصیت آنان آسیب رسانند، و آنها را در حد خود قرار دهند.

قرآن در این مورد چنین می فرماید:

(وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ) (۲).

«هیچ پیامبری به سوی آنان نمی آمد مگر این که او را استهزا می کردند».

باز در باره مخالفان پیامبران چنین می فرماید:

(...وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا) (۳).

«آیات الهی و آنچه که با آن بیم داده می شدند به شوخی می گرفتند».

وباز می فرماید:

(وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيِّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ) (۴).

ص : ۴۹۸

---

۱- [۱] هود/۳۸.

۲- [۲] حجر/۱۱.

۳- [۳] کهف/۵۶.

۴- [۴] زخرف/۷.



«هیچ پیامبری به سوی آنان نمی آمد مگر اینکه او را مسخره می کردند».

و هر اندازه که مردم از نظر فرهنگ در درجه پایین تری بودند پایه استهزای آنان بالاتر بود. و به تعبیر دیگر گروه بی فرهنگ عاجزترین و ناتوان ترین گروه در مقابله با پیامبران بودند مسخره کردن، حربه انسان ناتوان است. و عرب جاهلی در این قسمت گوی سبقت را از دیگران برده بود. قرآن می فرماید:

(وَإِذَا رَأَوْكَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلاَّ هُزُوًا... (۱).

«هنگامی که کافران تو را ببینند با تو برخوردی جز تمسخر و استهزا ندارند».

و باز می فرماید:

(وَإِذَا رَأَوْكَ إِِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلاَّ هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا) (۲).

آنان نه تنها با رسول گرامی چنین برخوردی داشتند بلکه یاران و پیروان او را نیز به باد مسخره گرفتند و منافقان بیش از همه از این شیوه استفاده می کردند چنان که می فرماید:

(...وَإِذَا حَلَّوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزَؤُونَ) (۳).

امّا این که مایه های استهزای آنان چگونه بوده در این مورد می توان از آیات قبلی کمک گرفت. ناچار واقعیت های موجود را مطابق دلخواه خود تفسیر می کردند. آنگاه به مسخره کردن آنان می پرداختند. مثلاً می گفتند: آیا این انسانی که یک مشت افراد گرسنه و فقیر دور او جمع شده اند، فرستاده خداست؟ همچنان که فرعون این مطلب را به گونه ای یادآور شده و گفت: این

ص : ۴۹۹

---

۱- [۱] انبیاء/۳۶.

۲- [۲] فرقان/۴۱.

۳- [۳] بقره/۱۴.

انسان خوار و برخاسته از طبقه محروم می خواهد بر ما حکومت کند. (۱)

## ۱۲. فرار از شنیدن تبلیغ

برنامه های پیامبران در کام افراد گمراه بسان داروی تلخ در کام بیماران است ولی همین داروی تلخ، تضمین کننده عافیت و صحت آنهاست، و این بیماری است که آن برنامه ها را در کام آنان، تلخ و ناخوشایند می سازد. از این جهت قوم نوح هرگاه با دعوت وی روبرو می شدند نخست گوش ها را می گرفتند و به این اکتفا نمی کردند جامه های خود را به سر می کشیدند تا سخنان او به گوش آنان نفوذ نکند. چنان که می فرماید:

(وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا) (۲)

«من هرگاه آنان را دعوت می کردم تا آنان را ببامری، انگشتان خود را در گوش های خود فرو می بردند و لباس ها را بر سر می کشیدند، و براین کار اصرار میورزیدند و کبر نشان می دادند».

قریش در باره پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) برنامه های مختلفی تهیه دیده بود تا به هر قیمت تمام شود جلو تبلیغ او را بگیرند و چون قرآن در اندیشه آنان زیبایی و جاذبه خاصی داشت و احیاناً با شنیدن آیه ای، اسلام رامی پذیرفتند از این جهت بخشنامه شد که هر موقع پیامبر در مسجد الحرام با آهنگ دلربای خود مشغول خواندن قرآن شود، در اطراف او سر و صدا ایجاد کنند تا آوای قرآن در آن جار و جنجال، گم و نامفهوم باشد.

ص : ۵۰۰

---

۱- [۱] زخرف/۵۲.

۲- [۲] نوح /۷.

قرآن در این باره می فرماید:

(وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَبُونَ). (۱)

«سران کفر به دیگران گفتند: به قرآن گوش فرا ندهید و هنگام تلاوت آن ، سرو صدا کنید، تا پیروز شوید».

در تاریخ ، سرگذشت اسعد بن زراره معروف است، او هنگامی که خواست از خانه عتبه بن ربیعہ برخیزد و به سوی حرم بیاید تا خانه خدا را طواف کند، با پیشنهاد میزبان خود روبرو شد. و به او گفت: محمد آورنده آیین جدید هم اکنون در حجر اسماعیل نشسته است و بنی هاشم اطراف او را فرا گرفته اند و او مشغول خواندن قرآن است. شنیدن صدای قرآن، همان و گرایش به آن همان، اسعد گفت چکنم؟ گفت: پنبه ای به تو می دهم تا در داخل گوش خود بگذاری و انگشتانت را روی آن فشار ده و چشمانت را به زیر افکن تا او را نبینی و سخنانش را نشنوی. (۲)

هم اکنون اقلیت های کم و فاقد منطق به پیروان خویش اجازه نمی دهند که از برنامه های تبلیغی دیگران بهره بگیرند.

### ۱۳. تهدید به تبعید و قتل

مخالفان پیامبران در برخورد با دعوت های الهی شیوه های مختلفی را اتخاذ می کردند که قسمت اعظم آن بیان شد ولی آنگاه که از بازاری پیامبران مایوس می شدند و پیشرفت دعوت آنان را مشاهده می کردند، در این صورت دست به تهدید و به تبعید و شکنجه و قتل می زدند. و قرآن این روش را در مورد

ص : ۵۰۱

---

۱- [۱] فصلت/۲۶.

۲- [۲] اعلام الوری باعلام الهدی، و سرگذشت دنباله دارد. تفصیل آن را در کتاب فروغ ابدیت ، ج ۱، ص ۳۵ \_ ۴۰ و بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۸ \_ ۱۱ مطالعه بفرمایید.

مخالفان پیامبرانی چون نوح و ابراهیم و شعیب و جمعی از پیامبران مانند هود و صالح نقل کرده است که به ترتیب یادآور می شویم:

درباره نوح می فرماید:

(قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ). (۱)

«اگر دست از تبلیغ برنداری سنگسار خواهی شد».

و درباره ابراهیم می فرماید:

(قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ). (۲)

آزر به ابراهیم گفت: «آیا مرا از خدایانم باز می داری؟ اگر دست از تبلیغ برنداری تو را سنگسار می کنم».

در باره شعیب می فرماید:

(قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا...). (۳)

«مستکبران قوم شعیب به او گفتند: تو و کسانی را که به تو ایمان آورده اند، از این شهر بیرون می کنیم».

و در جای دیگر یادآور می شود که مخالفان شعیب وی را تهدید به سنگسار شدن کردند و گفتند:

(...وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ...). (۴)

«اگر ملاحظه طایفه تو نبود، تو را سنگسار می کردیم».

ص : ۵۰۲

---

۱- [۱] شعراء/۱۱۶.

۲- [۲] مریم/۴۶.

۳- [۳] اعراف/۸۸.

۴- [۴] هود/۹۱.

و در باره گروهی از پیامبران که در میان آنان نوح و هود و صالح نیز هست قرآن مسئله تبعید را یادآور شده می فرماید:

(وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ عَلَيْهِمُ الْآيَاتُ لَأَكْفُرُوا كُفْرًا أَزْوَاجًا مُتَشَابِهًا... (۱).

«افراد کافر به پیامبران خود گفتند: شما را از سرزمین خود بیرون می کنیم، مگر این که به روش و آیین ما باز گردید.»

و در باره موسی از فرعون نقل می کند که گفت: (...ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ... (۲).

«بگذارید من موسی را بکشم و او خدای خویش را به کمک خویش بخواند.»

#### ۱۴. تصمیم بر قتل

اگر مخالفان، آنان را تهدید به تبعید و قتل می کردند، گاهی تهدید خود را جدی گرفته و مقدمات آن را فراهم کردند و این لطف الهی بود که پیامبران را از کام مرگ نجات می بخشید.

قرآن از پیامبرانی نام می برد که مخالفان، نقشه قتل آنان را کشیده و به مرحله اجرا درآوردند، هر چند نتیجه نگرفتند.

درباره ابراهیم می فرماید:

(قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (۳).

«گفتند او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید.»

ص : ۵۰۳

---

۱- [۱] ابراهیم/۱۳.

۲- [۲] مؤمن/۲۶.

۳- [۳] انبیاء/۶۸.

و به همین مضمون است آیه ۲۴ از سوره عنکبوت.

در باره مسیح می فرماید:

(وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ...)<sup>(۱)</sup>

«و گفتار یهود که ما عیسیای مسیح فرزند مریم و رسول خدا را کشتیم (در حالی که تصمیم بر قتل او گرفتند) او را نکشتند و به دار نیاویختند بلکه جریان بر آنان مشتبه شد.»

مخالفان پیامبر گرامی در دار الوندوه گرد آمدند و تصمیم گرفتند که یکی از سه طرح را در باره او اجرا کنند: تبعید، زندانی کردن و کشتن، ولی سرانجام طرح اخیر را برگزیدند. و بسان حضرت مسیح مقدمات کار را در حق او فراهم ساختند، اما با ناکامی روبرو شدند. خدا او را از نقشه قتل با خبر ساخت او مکه را به سوی مدینه ترک گفت. اما به جای این که راه مدینه را در پیش گیرد راه جنوب شهر را در پیش گرفت و سه شبانه روز در غاری پنهان شد.

قرآن نقشه آنان را چنین بازگو می کند:

(وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ)<sup>(۲)</sup>

«به یاد آر هنگامی که کافران نیرنگی اندیشیدند که تو را زندانی کنند یا بکشند یا تبعید کنند، آنان از در حيله وارد شدند. و خدا نیز حيله های آنان را خنثی کرد، خدا بهترین (پاسخ دهنده) حيله گران است.»

## ۱۵. قتل پیامبران

تا این جا سخن درباره نقشه های قتل و تصمیم مخالفان بر آن بود که

ص : ۵۰۴

۱- [۱] نساء/۱۵۷.

۲- [۲] انفال/۳۰.

نافرجام ماند، ولی در عین حال مخالفان پیامبران احیاناً نقشه های خود را اجرا کرده و گروهی از پیامبران را به قتل می رساندند. و در این مورد قرآن چنین می فرماید:

(...ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ...). (۱)

«آنان (بنی اسرائیل) آیات الهی را انکار می کردند. و پیامبران را به ناروا می کشتند».

و به همین مضمون است آیه ۱۱۲ از سوره آل عمران.

و باز می فرماید:

(...فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ). (۲)

«گروهی را تکذیب می کردند و گروهی را می کشتند».

اصولاً شهادت پیامبران در طریق هدف، نشانه ایمان و اخلاص آنان است کسانی که پایداری را، تا پای دار می رسانند و مرگ را بر زندگی بر می گزینند، گواه بر این است که به آرمان خود کاملاً ایمان دارند و نجات انسان ها را بالاتر از زندگی چند روزه خود می دانند، و لذا یکی از ویژگی های پیامبران، ثبات و پایداری در راه هدف می باشد. و ما در بحث مربوط به ویژگی های پیامبران در این باره سخن گفتیم، چه نیکو می گوید:

با مسجد و منبر، نبود دعوی توحید \*\*\* منزلگه مردان موحد، سر دار است

ص : ۵۰۵

---

۱- [۱] بقره/۶۱.

۲- [۲] مائده/ ۷۰.





آیات موضوع

۱. (إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ) (غافر/۵۱).
۲. (حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّىٰ مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ) (يوسف/۱۱۰).
۳. (...بَلْ نَطْنُكُمْ كَاذِبِينَ) (هود/۲۷).
۴. (...إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ مَسْحُورًا) (اسراء/۱۰۱).
۵. (وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ \* إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ \* وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ) (صافات/۱۷۱-۱۷۳).
۶. (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ) (توبه/۳۳).

٧. (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ \* ذَلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ) (انفال/ ١٣-١٤).

٨. (أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ \* ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَاكْفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ) (مؤمن/ ٢١-٢٢).

٩. (و- كَآئِنٌ مِنْ قَوْمِهِ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسِبْنَاَهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَدْنَاَهَا عَذَابًا نُكْرًا). (طلاق/ ٨).

١٠. (...وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ...) (بقره/ ٦١).

١١. (...فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ) (مائدة/ ٧٠).

١٢. (قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ) (اعراف/ ٨٨).

١٣. (وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبَثُونَ خِلافَكَ إِلَّا قَلِيلًا \* سُبْحٰنَ مَنْ قَدَّارَسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا) (اسراء/ ٧٦-٧٧).

١٤. (وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ) (انفال/ ٣٠).

١٥. (فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ \* ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ) (يونس/ ١٠٢-١٠٣).

١٦. (فَكَذَّبُوهُ فَجَعَلْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ...) (يونس/ ٧٣).

۱۷. (فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ...) (هود/۶۶).

۱۸. (فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمٌ يُونُسَ لَمَا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلْحَيْنٍ) (يونس/۹۸).

۱۹. (...آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ) (يونس/۹۰).

۲۰. (...أَدْعُ لَنَا رَبِّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرَّجْزَ لَتُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ \* فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرَّجْزَ إِلَىٰ أَجَلٍ هُمْ بِالْغَوَةِ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ) (اعراف/۱۳۴-۱۳۵).

### ترجمه آیات

۱. «ما رسولان و مؤمنان را در زندگی دنیوی و روزی که شاهدان قیام می کنند یاری می دهیم».

۲. «آنگاه که رسولان از گرایش اقوام خود نومید شدند و گمان کردند که به آنان دروغ گفته شده است، ناگهان کمک های ما رسید، و کسانی را که می خواهیم نجات داده شدند و عذاب ما از گروه مجرم دفع نمی شود».

۳. «به گمان ما شما دروغ می گوئید».

۴. «ای موسی به گمان من تو جادو شده ای».

۵. «مشیت ما بر پیروزی بندگان فرستاده خود تعلق گرفته. آنان پیروزند و سپاه ما پیوسته بر دشمن چیره می شوند».

۶. «او است که پیامبر خود را با هدایت ها و آیین حق اعزام کرد تا او را بر همه ادیان نادرست پیروز گرداند هر چند مشرکان خوش نداشته باشند».

۷. «این کیفر برای این است که آنان با خدا و رسول او به مجادله برخاستند، و هر کس با خدا و رسول او به نزاع بر خیزد؛ خدا سخت کیفر است، این عذاب دنیوی است بچشید، و برای کافران (در سرای دیگر) عذاب آتش است».

۸. «آیا در روی زمین به سیر و سیاحت نمی پردازند، تا بنگرند سرانجام کسانی را که از آنان نیرومندتر بوده و پیش از آنان زمین را آباد کرده بودند، خدا آنان را به خاطر گناهانشان گرفت برای آنان در برابر عذاب الهی حفاظ و مانعی نبود. این بدان جهت است که رسولان ما با دلایل به سوی آنان می آمدند ولی آنان پیامبران را انکار می کردند خدا آنان را گرفت، حقا که او نیرومند و سخت کیفر است».

۹. «چقدر از ساکنان شهرها که از فرمان خدا و رسولان او سر برتافتند و ما از آنان حساب سختی کشیدیم، و آنان را به عذاب سختی کیفر دادیم، سرانجام وبال گناه خود را چشیده و در دنیا و آخرت زیانکار گشتند».

۱۰. «کافران پیامبران الهی را به ناحق می کشند».

۱۱. «گروهی را تکذیب کردند و گروهی را می کشند».

۱۲. «مستکبران قوم شعیب به او گفتند: تو و کسانی را که به تو ایمان آورده اند از شهر خود بیرون می رانیم، و یا این که باید به راه و روش ما بازگردید، شعیب گفت: هر چند ما آن را نخواهیم؟».

۱۳. «نزدیک بود که بر علیه تو توطئه کنند(و محیط مکه را به گونه ای سازند که مردم را بر ضد تو بشورانند) و در نتیجه تو را از مکه بیرون رانند، در این صورت جز اندکی زنده نمی مانند، و این سنت الهی است درباره رسولانی که پیش از تو فرستاده ایم و برای سنت های الهی دگرگونی نیست».

۱۴. «به یاد آر زمانی را که از افراد کافر درباره تو توطئه کردند تا تو را زندانی کنند یا بکشند، یا بیرون نمایند، آنان از در حيله وارد شدند، خدا حيله آنان را بی اثر ساخت، خدا حيله گران را به نحو احسن پاسخ می گوید».

۱۵. «آیا جز در انتظار روزهایی مانند روزهای اقوام پیشین هستید؟ بگو: منتظر باشید من نیز با شما از منتظرانم (آنگاه که عذاب می آید) ما پیامبران خود و مؤمنان را نجات می دهیم، بر ما است که مؤمنان را از عذاب نجات بخشیم».

۱۶. «نوح را تکذیب کردند، او و کسانی را که با او در کشتی بودند نجات دادیم».

۱۷. «آنگاه که عذاب ما آمد صالح و اهل ایمان را نجات دادیم».

۱۸. «چرا مردم شهرها و آبادی ها به هنگام نزول عذاب ایمان نیاوردند تا ایمانشان مفید واقع شود جز قوم یونس (وقتی قوم یونس ایمان آورد) عذاب خوار کننده ای در این دنیا از آنان برطرف کردیم و آنان را تا مدتی از زندگی برخوردار ساختیم».

۱۹. «من ایمان آوردم که خدایی جز آن که بنی اسرائیل می پرستند، وجود ندارد. و من از مسلمانانم».

۲۰. «ای موسی خدای خود را به عهدهی که پیش تو دارد بخوان که عذاب را از ما برطرف کند، ما به تو ایمان می آوریم و بنی اسرائیل را آزاد می کنیم (ولی ایمان آنان کاملاً صوری بود زیرا) هرگاه عذاب را تا مدتی از آنان برطرف می کردیم، ناگهان پیمان شکنی را آغاز می کردند».

پیامبران الهی به خاطر داشتن ایمان قوی و نیرومند، در طریق انجام وظیفه سر از پا نشناخته و جز جانبازی و فداکاری در طریق تحقق بخشیدن به وعده های الهی، راهی نمی پیمودند، ولی از آنجا که در طریق انجام وظیفه خود با دشمنان لجوج و عنود روبرو می شدند، دشمنانی که منافع خود را در خطر می دیدند، قهراً آتش اختلاف شعلهور شده و صف آرای آغاز می گردید، در این جا پیامبران در بهره گیری از نیروهای مادی و معنوی کوتاهی نکرده و آنچه در توان داشتند در طریق هدف نثار می نمودند.

### ۱. امدادهای غیبی

غالباً نیروهای محدود انسانی و مادی پیامبران و پیروان انگشت شمار آنان، در میدان مبارزه کافی نبود. از این جهت، خدا، آنان را با نیروهای غیبی کمک می کرد و راه را بر آنان هموار می ساخت. و واقعیت این کمک های غیبی در برخی از آیات فرشتگان و برخی عوامل ویرانگر طبیعی تفسیر شده است. (۱)

البته این نه به آن معنی است که برخی از کارها بر عهده پیامبر و یاران و برخی دیگر بر عهده خدا بود به گونه ای که در قلمرو قدرت وجود داشت، زیرا این اندیشه نوعی شرک و ثنویت است. بلکه مقصود این است که نصرت الهی در سایه تلاش های مؤمنان و کارگزاران غیبی تحقق می پذیرفت (۲) و مبدأ همه

ص: ۵۱۲

---

۱- [۱] آل عمران/۱۲۴، انفال/۱۲، توبه/۲۶ و ۴۰، احزاب/۹.

۲- [۲] قرآن به این توحید افعالی در خصوص مسئله نصرت و پیروزی اشاره کرده و بندگان مؤمن را در میدان های نبرد ابزار کار می داند که خدا اراده نافذ خود را از طریق آنان، آشکار می سازد چنان که می فرماید: (قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِرُهُمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ) (توبه/۱۴).

پیروزی ها خداست چنان که می فرماید:

(وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ). (۱)

این سنت الهی جلوه ها و مظاهر گوناگونی دارد که در این فصل بررسی خواهیم کرد، اینک آیات مربوط به این سنت الهی را مورد بررسی و تفسیر قرار می دهیم:

۱. (إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ). (۲)

«ما رسولان و مؤمنان را در زندگی دنیوی و روزی که شاهدان قیام می کنند یاری می دهیم».

و نیز می فرماید:

(حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ). (۳)

«آنگاه که رسولان از گرایش اقوام خود نومید شدند و گمان کردند که به آنان دروغ گفته شده است، ناگهان کمک های ما رسید، و کسانی را که می خواهیم نجات داده شدند و عذاب ما از گروه مجرم دفع نمی شود».

در این جا از توضیح نکته ای ناگزیریم هر چند خارج از موضوع بحث می باشد و آن این که ظاهر جمله (وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا) این است که مقصود از ضمائر متصل پیامبران است (نه مخالفان آنان) و در نتیجه رسولان الهی گمان می کردند که (العیاذ باللّٰه) به آنان دروغ گفته شده است، یعنی این وعده که خدا به یاری آنان خواهد شتافت و دشمن را نابود خواهد ساخت، بی اساس است.

ص : ۵۱۳

---

۱- [۱] آل عمران / ۱۲۶.

۲- [۲] غافر / ۵۱.

۳- [۳] یوسف / ۱۱۰.

شکی نیست که چنین گمان در شأن انسان های مؤمن و وارسته نیست تا چه رسد به رسولان الهی، قطعاً این جمله بیانگر معنای دیگری است که یادآور می شویم.

در تفسیر این جمله سه احتمال وجود دارد:

۱. مقصود از این ظن و گمان، گمان قلبی و فکری پابرجا و راسخ نیست بلکه مقصود این است که وضع ظاهری آنان از نظر شاداید و دشواری ها از این حکایت می کرد که راه نجاتی برای آنان نیست، نه این که چنین گمانی بر قلب آنان حاکم بود، و این مطلب در مکالمات عرفی نظایری دارد، مردم درباره کسی که غرق در شهوت و فساد است و کاری جز قدرت طلبی و تجاوز به حقوق دیگران ندارد، می گویند: این فرد فکر می کند که هرگز نخواهد مرد و همیشه در جهان خواهد ماند، مسلماً یک چنین گمان و اندیشه در فکر هیچ انسان عاقلی نیست، همه افراد می دانند که روزی خواهند مرد اما برداشت عملی او از زندگی به گونه ای است که گویا او اعتقادی به مرگ ندارد، و عمل او چنین تصویری را در اذهان ایجاد می کند که او معتقد به مرگ نیست نه این که در واقع چنین است. شرایط حاکم بر زندگی رسولان زجر دیده و زحمت کشیده که در چنگال گروهی حق ناشناس گرفتار می شدند و مدت ها در فشار به سر می بردند، که گویا وعده نصرتی در کار نیست زیرا اگر بود تاکنون می رسید، و این بندگان وارسته را از این فشار نجات می داد، و در نتیجه چنین گمانی زبان حال آنان بود نه زبان قال، وضع ظاهری آنان بر این دلالت می کرد، نه این که چنین اندیشه ای در مغز آنها وجود داشت.

۲. گمان، یک حالت روحی است که به دو صورت می تواند در ذهن تجلی کند، گاهی به صورت عبوری و رهگذر بسان برقی در ذهن ظاهر می شود و فوراً خاموش می گردد، و گاهی به صورت اندیشه ای راسخ و پابرجا



بر قلب حکومت می کند، آنچه شایسته پیامبران نیست همان قسم دوم است که هرگز با عصمت و مقام شامخ آنان سازگار نیست، و اما قسم اول، که به صورت رهگذر و نتیجه فشار طاقت فرسای حاکم بر زندگی آنان است منافاتی با عصمت ندارد، زیرا یک چنین گمان برق آسا ایمان قوی و نیرومندی به دنبال دارد که بر آن خط بطلان کشیده و یاد آور می شود که تأخیر نصرت، معلول مصالحی است که از ما پوشیده است.

این دو پاسخ را می توان درباره آیه یاد شده در زیر نیز مطرح کرد:

(أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْتُمُ الْبُأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَزُلُّوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ) (۱).

«آیا گمان کرده اید که وارد بهشت خواهید شد، و حال آن که با سرگذشت پیشینیان روبرو نشده اید، ناگواری ها و ناملایمات آنان را فرا گرفت، و متزلزل شدند، تا آنجا که پیامبر و مؤمنان همراه او گفتند نصرت خدا کی خواهد آمد؟ آگاه باشید که نصرت خدا نزدیک است».

مسئلاً یک چنین گفتار تضرع آمیزی همراه با یک نوع یأس و نومیدی، زبان حال بوده، نه زبان گفتار، یعنی شرایط، مأیوس کننده و تزلزل آور بوده نه این که آنان در واقع نومید و متزلزل بوده اند.

و اگر هم چنین اندیشه ای از خاطر آنان می گذشت، رهگذاری بود که ایمان واقعی و عمیق پیامبران و مؤمنان آن را خنثی می کرد.

۳. پاسخ دیگر این که: مقصود از ضمیر متصل در «وَضُّوْا» رسولان نیست \_ بلکه مردم است \_ یعنی تأخیر نصرت الهی سبب شد که مردم به خود جرئت داده و بگویند: وعده نصرتی در کار نبوده است و دارندگان این اندیشه

ص: ۵۱۵

همان کافران بوده اند \_ و شاهد این گفتار آیاتی است که از گمان بد مخالفان درباره پیامبران حکایت می کند. چنان که در داستان نوح از زبان مخالفان حکایت می کند که می گفتند:

(...بَلْ نَطُّنُكُمْ كَازِبِينَ) (۱).

«به گمان ما شما دروغ می گوئید» و همین تعبیر در داستان هود و صالح نیز آمده است، و از فرعون حکایت می کند که خطاب به موسی می گفت:

(...إِنِّي لَأُظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا) (۲).

«ای موسی به گمان من تو جادو شده ای». (۳)

\*\*\*

اکنون با کمال اعتذار از گسسته شدن رشته سخن، به اصل مسئله باز می گردیم و سنت های دیگر الهی را درباره پیامبران یادآور می شویم:

## ۲. غلبه و پیروزی پیامبران

غلبه و پیروزی پیامبران بر مخالفان از سنت های الهی است که قرآن از آن گزارش می دهد و می فرماید:

(وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ \* إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ \* وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ) (۴).

«مشیت ما بر پیروزی بندگان فرستاده خود تعلق گرفته. آنان پیروزند و سپاه ما پیوسته بر دشمن چیره می شوند».

ص : ۵۱۶

---

۱- [۱] هود/۲۷.

۲- [۲] اسراء/۱۰۱.

۳- [۳] المیزان، ج ۱۱، ص ۳۰۷.

۴- [۴] صافات/۱۷۱-۱۷۳.

و نیز می فرماید:

(كَتَبَ اللَّهُ لِأَعْلِينَ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ) (۱).

«خدا بر خود لازم دانسته است که من و رسولان من پیروز می گردند. خدا نیرومند و پیروز است.»

این دو آیه مربوط به همه رسولان الهی است و در باره شخص پیامبر گرامی نوید می دهد که او بر جهان شرک پیروز خواهد شد. چنان که می فرماید:

(هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ) (۲).

«او است که پیامبر خود را با هدایت ها و آیین حق اعزام کرد تا او را بر همه ادیان نادرست پیروز گرداند هر چند مشرکان خوش نداشته باشند.»

در این که خدا به پیروزی همه پیامبران و شخص پیامبر گرامی وعده قطعی داده است، سخنی در آن نیست، بلکه مهم تشریح واقعیت این پیروزی است.

آیا مقصود، پیروزی در مقام تبلیغ و اقامه حجت و برهان است که همه افراد در برابر منطق پیامبران به زانو در می آمدند هر چند برخی راه عناد و لجاج را پیش می گرفتند؟

یا آن که مقصود، پیروزی در میدان جنگ است، و این که در رویارویی دو گروه پیامبران را بر گروه مخالف پیروز می کرد؟

یا آن که مقصود این است که مخالفت آنان، به قیمت نابودی آنها تمام

ص: ۵۱۷

---

۱- [۱] مجادله/۲۱.

۲- [۲] توبه/۳۳ ; صف/۹.

می شد. تا آنجا که دشمنان پیامبران به وسیله عذاب های الهی نابود می گشتند، مخالفان نوح با طوفان، و مخالفان موسی با طغیان دریا، و مخالفان هود و صالح و شعیب و لوط هر یک به وسیله عذابی آسمانی نابود شدند.

قرآن بر نابودی مخالفان رسالت در اعصار گذشته تأکید می کند و یادآور می شود آنان که با پیامبران به مبارزه بر می خاستند به سخت ترین عذاب در دنیا گرفتار می شدند اینک برخی از آیاتی را که در این مورد آمده و از سنت الهی حکایت می کنند یادآور می شویم:

۱. (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ \* ذَلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ) (۱).

«این کیفر برای این است که آنان با خدا و رسول او به مجادله برخاستند، و هر کس با خدا و رسول او به نزاع برخیزد خدا سخت کیفر است، این عذاب دنیوی است بچشید، و برای کافران (در سرای دیگر) عذاب آتش است.»

۲. (وَلَقَدْ اسْتَهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَمَلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ) (۲).

«پیش از تو رسولان ما مورد استهزا، قرار گرفتند، افراد کافر را مهلت دادیم، آنگاه آنان را (به خاطر اعمال بد) گرفتیم، چگونه بود کیفر ما؟».

۳. (أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ \* ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ

ص : ۵۱۸

---

۱- [۱] انفال/۱۳-۱۴.

۲- [۲] رعد/۳۲.

«آیا در روی زمین به سیر و سیاحت نمی پردازند، تا بنگرند سرانجام کسانی را که از آنان نیرومندتر بوده و پیش از آنان زمین را آباد کرده بودند، خدا آنان را به خاطر گناهانشان گرفت برای آنان در برابر عذاب الهی حفاظ و مانعی نبود. این بدان جهت است که رسولان ما با دلایل به سوی آنان می آمدند ولی آنان پیامبران را انکار می کردند خدا آنان را گرفت، حقا که او نیرومند و سخت کیفر است.»

۴. (وَ كَأَيُّنْ مِنْ قَزِيهٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسِبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُكْرًا \*فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا) (۲).

«چقدر از ساکنان شهرها که از فرمان خدا و رسولان او سر برتافتند و ما از آنان حساب سختی کشیدیم، و آنان را به عذاب سختی کیفر دادیم، سرانجام وبال گناه خود را چشیده و در دنیا و آخرت زیانکار گشتند.»

مجموع این آیه ها پرده از یک سنت پایدار الهی بر می دارد و آن این که آنگاه که مخالفان رسولان، پرچم مخالفت بر می افراشتند، و بر قدرت و عزت ظاهری خود می نازیدند، خدا آنان را به سخت ترین وجه کیفر داده است، بلاهای آسمانی و زمینی آنان را فرا گرفت و کیفر اعمال خود را در این جهان دیدند. و مطالعه زندگی امت های پیشین این حقیقت را آشکار می سازد.

این آیات، جنبه کلی دارند و در مورد خصوص هر پیامبری که اقوام او با او مخالفت کردند و به کیفر اعمال خود رسیدند، آیات بسیاری است که در زندگی خصوصی آنان مطرح خواهد شد. در این جا باید گفت: یک نوع رابطه ای تکوینی میان طغیان و گناه و نزول عذاب هست که از آن به لفظ سنت الهی تعبیر آوردیم.

ص : ۵۱۹

۱- [۱] مؤمن ۲۱/ ۲۲.

۲- [۲] طلاق ۸/ ۹.

در این جا احتمال چهارمی نیز وجود دارد و آن این که درست است که در میدان، احیاناً پیروزی از آن مخالفان بود، و یا برخی از پیامبران به دست جلادان جام شهادت می نوشیدند چنان که می فرماید:

(...وَيَقْتُلُونَ النَّبِيْنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ) (۱).

«کافران پیامبران الهی را به ناحق می کشند».

و نیز می فرماید:

(...فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ) (۲).

«گروهی را تکذیب کردند و گروهی را می کشند».

ولی آنچه که می توان به صورت قاطعانه بیان کرد این است که مجموع پیامبران در پیشبرد اهداف خود (نشر آیین الهی) پیروز گشتند و اکثریت بشر را زیر چتر دین در آوردند و دین به صورت یک معنی جامع بر بشر حاکم شده، هر چند در طول زمان از طرف افراد خودخواه و مغرض و نادان، دستخوش تحریف گشته است.

و در همان موردی که پیامبران به ظاهر کشته و مغلوب شده اند، سرانجام آیین آنان حاکم گشته و نسل مخالفان را زیر چتر خود در آورده است. شهادت پیامبران و کشته شدن آنان چه بسا رمز پیروزی آنان بوده است، نه گواه شکست و اگر مسئله را بر محور هدف ارزیابی کنیم، پیامبران از نظر هدف غالب بوده و مخالفان یا نابود شده اند و یا پس از اندی به آیین آنان گرویده اند.

ص : ۵۲۰

---

۱- [۱] بقره/۶۱.

۲- [۲] مائده/۷۰.

### ۳. اخراج پیامبران و نزول عذاب

در میدان نبرد حق و باطل، گاهی گروه باطل به طور ناجوانمردانه تصمیم می گرفتند که پیامبران را با خفت و خواری از زادگاه خود بیرون کنند. و به اصطلاح امروز «تبعید» و به اصطلاح دیرینه «نفی بلد» کنند قرآن حکایت می کند که مخالفان شعیب او را به تبعید تهدید کردند می فرماید:

(قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ) (۱).

«مستکبران قوم شعیب به او گفتند: تو و کسانی را که به تو ایمان آورده اند از شهر خود بیرون می رانیم، و یا این که باید به راه و روش ما بازگردید، شعیب گفت: هر چند ما آن را نخواهیم؟».

در آیه دیگر درباره شخص پیامبر، یادآور می شود که اگر مشرکان مکه تصمیم بگیرند که تو را از مکه بیرون برانند، فقط مدت کمی زنده می مانند و این سنت الهی است درباره رسولان پیشین و هرگز برای آن تغییر و دگرگونی نمی یابی. اینک متن آیه:

(وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لَيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبَثُونَ خِلافَكَ إِلَّا قَلِيلًا \* سُنَّه مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا) (۲).

«نزدیک بود که بر علیه تو توطئه کنند (و محیط مکه را به گونه ای سازند که مردم را بر ضد تو بشورانند) و در نتیجه تو را از مکه بیرون رانند، در این صورت جز اندکی زنده نمی مانند، و این سنت الهی است درباره رسولانی که پیش از تو فرستاده ایم و برای سنت های الهی دگرگونی نیست».

ص : ۵۲۱

۱- [۱] اعراف/۸۸.

۲- [۲] اسراء/۷۶-۷۷.

در این جا دو نکته شایان توجه است:

۱. خدا سنت های خود را که از مصالح واقعی و علم بی پایان سرچشمه می گیرد غیر قابل تغییر اعلان می کند در برابر سنت های بشری که پیوسته از منافع شخصی و علم محدود سرچشمه می گیرد و لذا پیوسته در دست تغییر و دگرگونی است و قرآن بر ثبات سنت های الهی در آیات دیگر نیز تأکید می کند. (۱)

۲. اگر سنت الهی بر این تعلق گرفته است که گروهی را که خواهان خاموش کردن چراغ هدایت از طریق اخراج پیامبران از سرزمین خود می باشند، نابود سازند، پس چگونه توطئه گران قریش که پیامبر را به هجرت از مکه وادار کردند مشمول چنین سنت نشدند؟ قرآن یادآور می شود که قریش دور هم گرد آمدند و سرانجام تصمیم گرفتند که درباره او یکی از سه کار را انجام دهند. او را:

۱. زندانی کنند، ۲. بکشند، ۳. از مکه بیرون نمایند.

و قرآن این توطئه را در آیه یاد شده در زیر یادآور می شود:

(وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ) (۲)

«به یاد آر زمانی را که از افراد کافر درباره تو توطئه کردند تا تو را زندانی کنند یا بکشند، یا بیرون نمایند، آنان از در حيله وارد شدند، خدا حيله آنان را بی اثر ساخت، خدا حيله حيله گران را به نحو احسن پاسخ می گوید».

در این جا می توان به این صورت، این پرسش را پاسخ گفت:

۱. این آیه ناظر به موردی است که آنان به طور مستقیم، تصمیم بر

ص : ۵۲۲

---

۱- [۱] انفال/۳۸، حجر/۱۳، کهف/۵۵، احزاب/۳۸-۶۲، فاطر/۴۳، غافر/۸۵، فتح/۲۳.

۲- [۲] انفال/۳۰.



اخراج پیامبر بگیرند و او را از شهر بیرون رانند، در حالی که قریش تصمیم بر قتل پیامبر گرفت نه بر اخراج او، و این پیامبر بود که برای رهایی از توطئه قتل و خنثی کردن نقشه مشرکان، مکه را به عزم مدینه ترک گفت. بنا بر این هجرت پیامبر موضوع برای این سنت الهی نیست....

و لذا قرآن این حقیقت را با جمله (وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ) بیان می کند \_ و مفاد آن این است که نزدیک بود که بر اخراج تو تصمیم بگیرند \_ ولی موفق به این کار نشدند، بلکه برنامه آنان عوض شد، و نقشه قتل پیامبر را ریختند.

#### ۴. نزول عذاب و نجات پیامبران و مؤمنان

در محکمه عدل الهی آنگاه که مجرمان که خواهان خاموشی چراغ های هدایت بودند، محکوم به هلاک و نابودی می شدند؛ مشیت الهی جوشیده از عدل حکیمانه ایجاب می کرد که پیامبران و پیروان آنان را از عذاب نجات دهد، زیرا میان گناه و نزول عذاب رابطه ای است که قرآن از آن پرده برداشته است و قرآن به این سنت الهی که در حقیقت مقتضای عدل او است به صورتی کلی و جزئی اشاره نموده و می فرماید:

(فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ \* ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نَجِ الْمُؤْمِنِينَ) (۱).

«آیا جز در انتظار روزهایی مانند روزهای اقوام پیشین هستید؟ بگو: منتظر باشید من نیز با شما از منتظرانم (آنگاه که عذاب می آید) ما پیامبران خود و مؤمنان را نجات می دهیم، بر ما است که مؤمنان را از عذاب نجات بخشیم».

جمله (كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نَجِ الْمُؤْمِنِينَ) بیانگر سنت الهی است.

ص : ۵۲۳

و در آیات دیگری آنگاه که عذاب های جزئی را یادآور می شود به نجات پیامبران و اهل ایمان اشاره می کند و می فرماید:

۱. در باره نوح می فرماید:

(فَكَذَّبُوهُ فَجَعَلْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ) (۱).

«نوح را تکذیب کردند، او و کسانی را که با او در کشتی بودند نجات دادیم».

۲. در باره هود می فرماید:

(فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ...) (۲).

«آنگاه که عذاب ما آمد صالح و اهل ایمان را نجات دادیم».

و به همین مضمون است آیه ۹۶ از سوره هود که در باره شعیب سخن می گوید. (۳)

ظاهر این آیات این است که خدا پیامبران و کسانی را که قبل از رؤیت آثار عذاب به آنان ایمان آورده بودند نجات می داد ولی از آیه مربوط به یونس استفاده می شود که گاهی رحمت الهی شامل کسانی می شد که پیش از دیدن آثار عذاب جزء کافران بوده ولی به هنگام دیدن طلایه آن به پیامبر خود گرویده و از اهل ایمان شدند.

سرگذشت قوم یونس در قرآن در سوره های مختلفی وارد شده است و همگی حاکی از آن است که ایمان آنان مؤثر واقع شد و اهل نجات شدند.

قرآن این حقیقت را در این آیه چنین بیان می کند:

(فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا

ص : ۵۲۴

---

۱- [۱] یونس/۷۳.

۲- [۲] هود/۶۶.

۳- [۳] درباره نجات پیامبران و مؤمنان به آنان به ماده «نجات» از معجم المفهرس مراجعه فرمایید.

عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ (۱).

«چرا مردم شهرها و آبادی ها به هنگام نزول عذاب ایمان نیاوردند تا ایمانشان مفید واقع شود جز قوم یونس (وقتی قوم یونس ایمان آورد) عذاب خوار کننده ای در این دنیا از آنان برطرف کردیم و آنان را تا مدتی از زندگی برخوردار ساختیم» (۲).

اکنون سؤال می شود چگونه ایمان این گروه مفید واقع شد اما ایمان اقوام دیگر سودمند واقع نگشت، حتی فرعون به هنگام غوطه‌ور شدن در آب چنین گفت:

(...آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ) (۳).

«من ایمان آوردم که خدایی جز آن که بنی اسرائیل می پرستند، وجود ندارد. و من از مسلمانانم».

در پاسخ این سؤال می توان چنین گفت:

۱. عذاب های فراگیر نسبت به امت های پیشین غالباً عذاب آنی و ناگهانی بود که هر نوع مجال اندیشه و فکر و ایمان را از آنان می گرفت مانند نابودی از طریق صاعقه، و زمین لرزه های شدید و نظایر آن، در حالی که عذاب موعود قوم یونس برای خود آثار و نشانه هایی داشت که خبر از نزدیک بودن عذاب می داد در این جا بود که قوم یونس سر عقل آمدند و از صمیم دل، به آیین پیامبر خود یونس ایمان آوردند.

۲. ایمان گروه های پیشین ایمان صوری بود و ریشه هایی در دل نداشت و اگر عذاب برطرف می شد این گروه به همان حالت نخستین خود باز

ص : ۵۲۵

۱- [۱] یونس / ۹۸

۲- [۲] احتمال دارد مقصود آیه این باشد که هیچ گروهی، هنگام نزول عذاب ایمان نیاورد که ایمان او مفید واقع شود جز قوم یونس.

۳- [۳] یونس / ۹۰.

می گشتند و خدا قوم فرعون را کراراً با طوفان و ملخ و شپش و قورباغه و خون آزمود و هر موقع چنین عذاب هایی بر آنان مسلط می شد به موسی می گفتند:

(...أَدْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرَّجْزَ لَتُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ \* فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرَّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بِالْغُوهِ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ) (۱).

«ای موسی خدای خود را به عهدی که پیش تو دارد بخوان که عذاب را از ما برطرف کند، ما به تو ایمان می آوریم و بنی اسرائیل را آزاد می کنیم (ولی ایمان آنان کاملاً صوری بود زیرا) هرگاه عذاب را تا مدتی از آنان برطرف می کردیم، ناگهان پیمان شکنی را آغاز می کردند».

چون در قوم فرعون و امثال آنان، یک چنین پیمان شکنی جزء خمیره آنان بود، از این جهت ایمان آنها سودمند واقع نشد و آنان را نجات نداد.

در پایان یادآور می شویم که رفع عذاب از این گروه، مایه تکذیب یونس نبود. زیرا رؤیت آثار و نشانه های عذاب بر راستگویی یونس گواهی می داد. چیزی که هست، ایمان حقیقی آنان و ایجاد دگرگونی در زندگی، سبب برطرف شدن عذاب از آنان گردید، و ما تفصیل این مسئله را در بحث «بدا» یادآور شدیم این همان بدایی است که امامیه به آن معتقدند و اهل سنت به خاطر ناآگاهی از این عقیده که از اصول قرآنی به شمار می رود به شدت با آن مخالفت کرده و تصور می کنند که اعتقاد به «بدا» مایه دگرگونی علم خدا می گردد.

ص : ۵۲۶

آیات موضوع

۱. (فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا) (نساء/۴۱).

۲. (...مَلَأَهُ أَيْبِكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَيَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلِ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ...) (حج/۷۸).

۳. (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا...) (بقره/۱۴۳).

۴. (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا...) (احزاب/۴۵).

۵. (إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ...) (مزل/۱۵).

۶. (وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى) (نجم/۲۶).

۷. (...وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى...) (انبیاء/۲۸).

۸. (وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدُ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا) (اسراء/۷۹).

۹. (وَلَاخِرُهُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى \* وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى) (ضحی/۴\_۵).

۱۰. (قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ...)(زمر/۵۳).

۱۱. (فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ) (اعراف/۶).

۱۲. (يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ...)(مائده/۱۰۹).

۱۳. (وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ...)(مائده/۱۱۶).

۱۴. (وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا) (فرقان/۳۰).

### ترجمه آیات

۱. «چگونه خواهد بود آنگاه که از هر امتی گواهی بیاوریم و تو را بر آنان (گواهان امت ها) گواه آوریم».

۲. «طریقه و راه پدرتان ابراهیم، او که شما را در زمان های پیشین مسلمان نامیده است و در این مورد پیامبر گواه بر شماست و شما نیز گواهان بر مردم هستید».

۳. «شما را امت برگزیده قرار دادیم تا بر مردم شاهد و گواه باشید، و پیامبر نیز گواه بر شما باشد».

۴. «ای پیامبر ما تو را گواه و نوید دهنده بر انگیختیم».

۵. «ما به سوی شما پیامبری را که گواه بر شماست برانگیختیم».

۶. «چه بسا فرشتگانی در آسمان ها هستند که شفاعت آنان سودی نمی بخشد مگر این که خدا درباره هر کس که بخواهد اذن دهد و راضی گردد».

۷. «در باره کسانی شفاعت می کنند که خدا آنها را برگزیند».

۸. «پاسی از شب را به تهجد برخیز و این تکلیفی اضافه است برای شما امید آن که خدا تو را به مقام شایسته ای برگزیند».

۹. «سرای دیگر برای تو از این جهان نیکوتر است. پروردگارت آن قدر به تو اعطا می کند تا تو را راضی نماید».

۱۰. «بگو: ای بندگان من که به زیان خودتان اسراف کرده اید از رحمت من نا امید نشوید».

۱۱. «قطعاً از کسانی که (رسولان الهی) به سوی آنان فرستاده شد و نیز از رسولان سؤال خواهیم کرد».

۱۲. «روز قیامت خداوند پیامبران را یکجا گرد آورده و به آنان می گوید: چه پاسخی دریافت کردید؟».

۱۳. «آنگاه که خدا به عیسی بن مریم می گوید آیا تو به مردم گفته ای که من و مادرم را در برابر خدای یکتا به خدایی برگزینید؟».

۱۴. «و رسول اکرم می گوید: پروردگارا! قوم من این قرآن را ترک نموده و کنار گذاشتند».

## تفسیر و بررسی آیات

### اشاره

مراتب و مقامات افراد در روز رستاخیز، در گرو ایمان قوی و نیرومند و عمل صالح و نیک آنهاست، پیامبران در پرتو ایمان و عمل صالح در پیشگاه

ص : ۵۲۹

خدا مقاماتی دارند و در پرتو آن مقامات مصدر کارهایی می باشند که قرآن بخشی از آنها را یادآور شده و قسمت دیگر آن در روایات شریف وارد شده است، از این جهت برخی از شئون پیامبران را در روز قیامت از نظر وحی متذکر می شویم:

## ۱. شهادت بر اعمال

مسئله شهادت بر اعمال معنی دقیقی دارد و مقصود از آن این است که پیامبران هر امت بر اعمال ظاهری و باطنی آنان گواهی داده و چه بسا بر واقعیت یک عمل که صورت مشترکی بین نیک و بد دارد، شهادت خواهند داد و یک چنین شهادت در گرو علم نافذ و نیرومندی است که بتواند ظاهر و باطن و آشکار و نهان را درک کند.

آیاتی که از چنین مقام رفیع و آگاهی خاص پیامبران گواهی می دهد در بخش معاد مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. اینک برای تکمیل این بحث به قسمتی از آیات اشاره می کنیم:

۱. (فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا) (۱).

«چگونه خواهد بود آنگاه که از هر امتی گواهی بیاوریم و تو را بر آنان (گواهان امت ها) گواه آوریم».

۲. در برخی از آیات (۲) به صورت کلی بیان شده است که روز قیامت بر هر امتی شاهد و گواهی است ولی مفسران، گواه هر امت را پیامبران آن امت دانسته است.

ص : ۵۳۰

---

۱- [۱] نساء/۴۱.

۲- [۲] به آیه ۸۴ و ۸۹ از سوره نحل و آیه ۷۵ سوره قصص و آیه ۴۱ سوره نساء مراجعه فرمایید.



۳. (...مَلَهُ أَبَيْكُمْ إِبرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ...)(۱).

«طریقه و راه پدرتان ابراهیم، او که شما را در زمان های پیشین مسلمان نامیده است و در این مورد پیامبر گواه بر شماست و شما نیز گواهان بر مردم هستید».

۴. (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً)(۲).

«شما را امت برگزیده قرار دادیم تا بر مردم شاهد و گواه باشید، و پیامبر نیز گواه بر شما باشد».

۵. در برخی از آیات قرآن، پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم)، شاهد و مبشر معرفی شده است چنان که می فرماید:

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً وَمُبَشِّراً...)(۳).

«ای پیامبر ما تو را گواه و نوید دهنده برانگیختیم».

ممکن است مقصود از این شهادت، گواهی پیامبر در روز رستاخیز باشد.

۶. و در آیه دیگر می فرماید:

(إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِداً عَلَيْكُمْ...)(۴).

«ما به سوی شما پیامبری را که گواه بر شماست برانگیختیم».

از آیات یاد شده به روشنی مقام شامخ شهادت پیامبران در قیامت به

ص : ۵۳۱

---

۱- [۱] حج / ۷۸ .

۲- [۲] بقره / ۱۴۳ .

۳- [۳] احزاب / ۴۵ وفتح / ۸ .

۴- [۴] مزمل / ۱۵ .

دست می آید، برای آگاهی از مفاد این آیات به مباحث معاد مراجعه نمایید.

## ۲. شفاعت

شفاعت پیامبران نسبت به گنهکاران از مقامات رفیع آنان به شمار می رود، شفاعت آنان مربوط به گنهکارانی است که رابطه ایمانی آنان با مقام ربوبی قطع نشده و نیز رابطه روحی و روانی با پیامبر برقرار باشد.

شفاعت، رابطه ای است سه جانبه:

۱. شفیع (شفاعت کننده).

۲. شفاعت شده (کسی که از شفاعت پیامبر بهره می گیرد).

۳. شفاعتپذیر (کسی که شفیع سراغ او می رود، تا رضایت او را به دست آورد).

واقعیت شفاعت این است که فیض الهی مانند مغفرت و بخشودن گناهان از طریق اسباب به امت ها می رسد، همچنان که فیض طبیعی در جهان ماده از طریق وسایل طبیعی به ما می رسد.

بنابر این تعجب نخواهیم کرد اگر خدا بر اثر شفاعت پیامبران از تقصیر گنهکاری بگذرد و یا به عقیده معتزله مایه ترفیع درجه گردد.

در شفاعت دنیوی گنهکار به سراغ شفیع می رود. بر اثر اصرار و الحاح و یا تضرع و زاری او را تحریک می کند که سراغ صاحب حق برود، در حالی که در شفاعت های اخروی جریان بر عکس است. این صاحب حق است که به خاطر شرایط حاکم بر وجود گنهکار، شفیع را بر می انگیزد تا درباره مجرم شفاعت کند تا فیض او از طریق شفیع به مجرم برسد. بنابر این افراد ناآگاه که شفاعت قرآنی را یک نوع «پارتی بازی» تفسیر می کنند نه از قرآن اطلاعی دارند و

نه از حدیث و نه حقیقت شفاعت را درک کرده اند.

شفاعت یک نوع روزنه امید به روی مجرمان و گنهکاران است که در سایه اعتقاد به آن، یأس و نومیدی بر آنان سایه نیفکند زیرا در حالت یأس، دیگر انسان از انجام هر نوع کردار بد و ناروا ابا نمیورزد از این جهت با گشودن این روزنه امید یک نوع افق نیمه روشن در برابر گنهکار خودنمایی می کند تا شرایط خود را دگرگون سازد و اعمال بد را متوقف کند تا شاید مشمول لطف الهی گردد.

شفاعت قرآن شفاعت محدودی است و برای خود شروطی می طلبد که مهمترین آنها اذن الهی است. تا از او اذنی صادر نشود پیامبران اقدام به شفاعت نکرده و حق شفاعت ندارند و علم به وجود چنین شرطی بسیار مشکل است از این جهت شفاعت جز یک روزنه امید برای گنهکاران تجلی دیگری ندارد.

از آنجا که ما درباره ماهیت شفاعت و شروط آن در جلد هشتم به صورت گسترده سخن گفته ایم دامن سخن را در اینجا کوتاه می سازیم و آیاتی را که چنین مقامی را برای پیامبران ثابت می کنند یادآور می شویم.

### شفیعان روز رستاخیز

آیاتی که از شفیعان نام برد بسیار کم است و خدا این مسئله را به صورت مبهم در قرآن مطرح کرده است و این خود در گروه مصلحتی است که در جای خود بیان شده است فقط در برخی از آیات تصریح کرده که فرشتگان پس از اذن و گزینش خدا شفاعت می کنند چنان که می فرماید:

(وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ

يَا ذَنُّ اللّٰهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضٰى) (۱).

«چه بسا فرشتگانی در آسمان ها هستند که شفاعت آنان سودی نمی بخشد مگر این که خدا درباره هر کس که بخواهد اذن دهد و راضی گردد».

و همچنین در آیه دیگر پس از آن که درباره فرشتگان سخن می گوید و آنان را بندگان گرامی و معصوم از گناه معرفی می کند یادآور می شود که:

(...وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضٰى...) (۲).

«در باره کسانی شفاعت می کنند که خدا آنها را برگزیند».

درباره پیامبران، آیه صریحی که آنان را شفیعان درگاه الهی معرفی کند به چشم نمی خورد ولی در احادیث، برخی از آیات به مقام شفاعت پیامبران تفسیر شده اند «مقام محمود» که برای پیامبر در قرآن ثابت است، همان مقام شفاعت می باشد چنان که می فرماید:

(وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدُ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا) (۳).

«پاسی از شب را به تهجد برخیز و این تکلیفی اضافه است برای شما امید آن که خدا تو را به مقام شایسته ای برگزیند».

طبرسی می نویسد: مفسران اتفاق نظر دارند که این مقام محمود مقام شفاعت است، آنگاه که پیامبر لوای حمد را به دست می گیرد و پیامبران و فرشتگان زیر آن لوا گرد می آیند و پیامبر نخستین شفیع می شود که شفاعت او پذیرفته می گردد و در این باره روایاتی نیز وارد شده است که همین نظر را تأیید

ص : ۵۳۴

۱- [۱] نجم/۲۶.

۲- [۲] انبیاء/۲۸.

۳- [۳] اسراء/۷۹.

می کنند. (۱)

باز می فرماید:

«وَلَاخِرَهُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ \* وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ» (۲).

«سرای دیگر برای تو از این جهان نیکوتر است. پروردگارت آن قدر به تو اعطا می کند تا تو را راضی نماید».

روایات حاکی از آن است که این آیه مربوط به شفاعت است زیرا امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه می فرماید:

«پیامبر راضی نمی شود که موحدی وارد آتش گردد یعنی رضایت او در صورتی حاصل می شود که چنین هدفی تحقق پذیرد».

امام باقر (علیه السلام) فرمود: مسلمانان فکر می کنند امیدوار کننده ترین آیه در قرآن آیه (... یا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ...) (۳) می باشد ولی از نظر ما خاندان رسالت، امید بخش تر از همه، آیه (وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ) است به خدا سوگند این همان شفاعتی است که خدا به پیامبر می بخشد تا درباره گویندگان «لا اله الا الله» شفاعت کند، تا آنجا که بگوید پروردگارا راضی شدم» (۴).

### ۳. پرسش و بازخواست

از نظر آیات قرآنی روز قیامت روز بازخواست و بازجویی است و همه

ص : ۵۳۵

۱- [۱] مجمع البیان: ۳/۴۳۵ و نیز نگاه کنید به درّ المنثور، ج ۴، ص ۱۹۷؛ برهان، ج ۲، ص ۴۳۸ - ۴۴۰.

۲- [۲] ضحیٰ ۴/۵.

۳- [۳] زمر/۵۳، «ای بندگان من که بر خویشتن ستم کرده اید از رحمت خدا ناامید نباشید. خدا همه گناهان را می بخشد».

۴- [۴] مجمع البیان، ج ۵، ص ۵۰۵؛ مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۴۲۲.

انسان های مکلف در آن روز، بازجویی می شوند و حساب پس می دهند پیامبران نیز از این قانون مستثنی نیستند، ولی قرآن در این مسئله روی موضوع خاصی انگشت نهاده و یادآور می شود که انبیا به گونه خاصی مورد بازجویی قرار می گیرند و حاصل آنچه از آیات در این جا مورد استفاده می شود این است که آنان در مورد دو چیز مورد سؤال و بازخواست قرار می گیرند:

۱. ابلاغ رسالت.

۲. عمکرد امت.

در مورد نخست می فرماید:

(فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ) (۱).

«قطعاً از کسانی که (رسولان الهی) به سوی آنان فرستاده شد و نیز از رسولان سؤال خواهیم کرد».

از گروه نخست سؤال خواهد شد که به تکالیف الهی چگونه عمل کردند و از پیامبران سؤال خواهد شد که چگونه تکالیف واحکام الهی را به امت های خود ابلاغ نموده اند.

اگر چه خداوند به چگونگی ابلاغ رسالت رسولان و عمل مکلفان آگاه است، ولی اعتقاد به این که در قیامت هم امت ها و هم پیامبران مورد سؤال قرار می گیرند، نقش مؤثری در هدایت انسان ها خواهد داشت که آنان با تکالیف الهی به صورت جدی برخورد کنند و خود را برای بازجویی خدا و مأموران الهی در قیامت آماده نمایند.

در این باره روایتی از رسول گرامی وارد شده است که فرمودند که: «خداوند (در قیامت) از من سؤال خواهد کرد آیا پیام های مرا به بندگان

ص : ۵۳۶

رساندی؟ و من در پاسخ خواهم گفت: پروردگارا من ابلاغ نمودم» (۱).

درباره مطلب دوم می فرماید:

(يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ) (۲).

«روز قیامت خداوند پیامبران را یکجا گرد آورده و به آنان می گوید: چه پاسخی دریافت کردید؟».

مفسران می گویند: این پرسش، آهنگِ تقریر و توییح دارد و غرض از آن، سرزنش منافقان است آنگاه که در محکمه عدل الهی رسوا می گردند، یعنی پس از محکوم و رسوا شدن منافقان، خداوند روی به پیامبران کرده و می گوید: چگونه امت به دعوت های خیرخواهانه شما پاسخ دادند؟ و این تعریض به گروه منافق است که دعوت پیامبران را پاسخ مثبت ندادند و به صورت فریبکارانه و نفاق با آنان برخورد کردند.

و در آیه دیگر در خصوص مسیح می فرماید:

(وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ...) (۳).

«آنگاه که خدا به عیسی بن مریم می گوید آیا تو به مردم گفته ای که من و مادرم را در برابر خدای یکتا به خدایی برگزینند؟».

در آیه به نکته ای اشاره شده و آن این که از مسیح در مورد عقیده باطل و انحراف اعتقادی امت او سؤال می شود و این انحراف یعنی پرستش انسان ها از کجا بوده است تا از پاسخ مسیح همگی بفهمند که مسیح جز توحید پیام دیگری نداشته است، و پرستش بشر، مربوط به تحریف گران بوده است.

ص : ۵۳۷

۱- [۱] المیزان، ج ۸، ص ۱۲.

۲- [۲] مائده/۱۰۹.

۳- [۳] مائده/۱۱۶.

قرآن در برخی از آیات یادآور شده است که پیامبر گرامی در روز قیامت، لب به شکایت از گنهکاران امت خود گشوده و از این که آنان قرآن را از صحنه زندگی کنار گذاشته اند به پیشگاه الهی شکایت خواهد کرد چنان که می فرماید:

(وقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا) (۱).

« و رسول اکرم می گوید: پروردگارا! قوم من این قرآن را ترک نموده و کنار گذاشتند.»

کلمه مهجور به معنی رها شده است و با توجه به اطلاق آیه می توان گفت: همه مراحل یاد شده در زیر را شامل است:

۱. قرائت و تلاوت.

۲. تدبر و فهم معانی.

۳. کاربرد آن در صحنه زندگی.

و امید است این کار ناچیز ما، در راه تفسیر و تفهیم معانی قرآن مقبول حضرتش قرار گیرد و آن حضرت از ما شکایت نکند.

در پایان یادآور می شویم که پیامبران، گذشته از مقامات یاد شده، مقامات دیگری نیز در قیامت دارند از جمله آنان از اصحاب اعراف، و میزان سنجش اعمال امت ها می باشند و ما چون در این باره در مباحث معاد به تفصیل سخن خواهیم گفت از تکرار آن در اینجا خودداری کرده و علاقمندان را به آن مباحث ارجاع می دهیم.

در اینجا با عرض سپاس به درگاه الهی از این که سؤمین جزء از کتاب منشور جاوید به پایان رسید خدا را سپاسگزار بوده و از حضرتش می خواهیم ما را در ادامه این راه کمک فرماید و این هدیه ناچیز را بپذیرد.

ص : ۵۳۸



بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

